۷

العبقری الحسان

فی احوال مولانا صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

علامه کبیر حضرت آیت الله حاج آقا شیخ علی اکبر نهاوندی

اَلعَبقَرِیُّ الحِسان

فِی اَحوالِ مَولانا صاحِبِ الزَّمان عجّل الله فرجه

«بساط پنجم»

بخش اوّل

مؤلّف:

علامهٔ کبیر حضرت آیت الله حاج آقا شیخ علی اکبر نهاوندی ره

تحقیق و تصحیح:

صادق برزگر بفرویی ـ حسین احمدی قمی

ویژه پژوهشگران مباحث مهدویت (عج)

و کتابخانه‌های تخصصی

■ نام کتاب: العبقری الحسان في احوال مولانا صاحب الزمان (عج) □
■ مؤلف: علامه کبیر حضرت آیت الله حاج آقا شیخ علی اکبر نهاوندی رحمه‌الله □
■ به کوشش: صادق برزگر بفرویی و حسین احمدی قمی □
■ ناشر: انتشارات مسجد مقدّس جمکران □
■ تاریخ نشر: بهار ۱۳۸۶ □
■ نوبت چاپ: اوّل □
■ چاپ: اسوه □
■ شمارگان: ۳۰۰۰ دوره (۹ جلدی) □
■ قیمت دوره: ۴۲۰۰۰ تومان □
■ شابک دوره: ۹۷۸ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۳ ـ ۱۰۲ ـ ۵ □
■ شابک جلد هفتم: ۹۷۸ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۳ ـ ۱۰۹ ـ ۴ □

■ مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران □
فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدّس جمکران □
■ تلفن و نمابر: ۷۲۵۳۷۰۰، ۷۲۵۳۳۴۰ ـ ۰۲۵۱ □
■ قم ـ صندوق پستی: ۶۱۷ □

این اثر با حمایت معاونت فرهنگی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ شده است

بسمه تعالیٰ

هذا هو النجم الازهر فی علائم ظهور
الحجّة المنتظر و هو البساط الخامس من
الكتاب المستطاب العبقریّ الحسان

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمد لله الذّی خلق الأرض و السّماء و جعل النجوم في السماء للإهتداء و الصلوة و السلام على خاتم الأنبياء و على آله و اولاده المعصومين النقباء خصوصاً على آخر أوصيائه الإثنى عشر الّذى هو في سماء دينه النّجم الأزهر و في ارض ديانته القطب و المحور الهادى الودود و المهدى الموعود المنتظر و لعنة الله على اعدائهم العاكفين على الضرّ و الشّر من الأن إلى معاينة أوضاع يوم المحشر.

امّا بعد: متعطّش زلال رحمت خداوندی، **علی اکبر** بن حسین نهاوندی ـ اصلح الله له احوال داریه و اذاقه حلاوة نشاتیه ـ چنین گوید: این، بساطِ پنجم کتاب مستطاب، موسوم به **العبقریّ الحسان** في احوال مولینا صاحب الزمان ـ علیه صلوات الله الملک المنّان ـ است و چون مندرجات در آن باعث اهتدای منتظرین به ظهور آن نور موفورالسرور و موجب اعلام آنان به طلوع آن نور بی فتور است؛ مانند کواکب و نجوم آسمانی که موجب اهتدای انام در لیلهٔ ظلمانی اند، لذا **به النجم الأزهر في علائم ظهور الحجّة المنتظر** ملقّب گردید و در آن چند عبقریّه و در هر عبقریّه، چند نجمه است، فبعون الله الملک المنعام ابدء في المقصود و اشرع في المرام و ارجوا منه التوفيق باحسن الكلام.

عبقريّهٔ اوّل

[غیبت حضرت، امتحان بزرگ الهی]

در بیان اخبار وارده بر این که غیبت امام زمان ـ عجّل الله فرجه الشریف ـ یکی از امتحان‌های بزرگ خدا بر بندگان است و در آن چند نجمه می‌باشد.

[انواع آزمایشات الهی]

۱ نجمة

شیخ طوسی رحمه‌الله در کتاب الغیبه [۱] از سیّد حمیری، او از پدرش، او از ابن یزید، او از حمّاد بن عیسی، او از ابراهیم بن عمر یمانی، او از مردی و او از ابی‌جعفر روایت نموده که آن حضرت فرمود: ای جماعت شیعهٔ آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله! هرآینه مانند حرکت سرمه در چشم امتحان خواهید شد، زیرا صاحب سرمه می‌داند چه وقت سرمه به چشمش واقع شده، لکن نمی‌داند، کی زایل می‌شود، یکی از شما هنگام صبح خود را در جادّهٔ شریعت ما می‌بیند؛ بعد از آن، در حالی شب می‌کند که از شریعت ما بیرون رفته است.

هم چنین در حالی شب می‌کند که در شریعت ماست، بعد از آن، به حالی صبح می‌کند که از شریعت ما بیرون رفته است.

ایضاً محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه [۲] از علی بن احمد، او از عبیدالله بن موسی، او از علی بن اسماعیل و او از حمّاد بن عیسی، مثل این را روایت کرده که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: هرآینه مانند شیشه شکسته می‌شوید، شیشه اگر گداخته شود، باز به

---

۱. الغیبة، صص ۳۴۰ ـ ۳۳۹.

۲. الغیبة، ص ۱۹۳.

صورت اوّل عود می‌کند، لکن شما مانند شکستن کوزهٔ سفال، شکسته می‌شوید و هرگز به صورت اوّل برنمی‌گردید. به خدا سوگند! هرآینه از یکدیگر جدا می‌شوید و به خدا سوگند! هرآینه غربال خواهید شد؛ چنان که زوان به غربال از گندم بیرون می‌شود.

ایضاً محمد بن ابراهیم در **کتاب الغیبه** از عبدالواحد بن عبدالله، او از محمد بن جعفر او از ابن ابی الخطّاب، او از محمد بن سنان، او از ابی‌الجارود و او از جناب ابی جعفر محمد بن علی الباقر ـ صلوات الله و سلامه علیه ـ روایت نموده که از آن حضرت شنیدم، می‌فرمود: همیشه انتظار خواهید کشید، تا این که مانند بزی می‌شوید که ترسانیده شده باشد که اگر قصّاب برای ملاحظهٔ فربهی و لاغری آن دست خود به هر جای بدن آن بگذارد، باک نمی‌کند، زیرا بز از ترس زیر دست قصّاب آرام گرفته و حرکت نمی‌کند؛ یعنی دشمنان از ظلم و ستم دربارهٔ شما هر چه بخواهند می‌کنند و شما از عجز و ذلّت زیاد نمی‌توانید از کردهٔ ایشان، نمی‌توانید ابا و امتناع کنید. و آن وقت شما شرافتی ندارید که به سبب آن، صاحب شرافت شوید و تکیه گاهی نیست که در کارهای خود به آن تکیه و اعتماد نمایید.

ایضاً عبدالله حمیری در کتاب قرب الاسناد [1] از ابن ابی‌الخطّاب و او از بزنطی روایت نموده که او گفته در خصوص خواب دیدن مسأله‌ای از جناب ابی‌عبدالله جعفر بن محمد الصادق ـ صلوات الله و سلامه علیه ـ پرسیدم. آن حضرت به من جواب فرمود و بعد از آن گفت: اگر هر چه شما می‌خواهید، ما به شما بدهیم هرآینه برای شما بد می‌شود، بعد از آن سخن گفتن در خصوص صاحب این امر شروع شد.

راوی گوید که آن حضرت فرمود: شما در عراق هستید، کارهای این فرعونیان و مهلتی که به ایشان داده شده، می‌بینید. خودتان را از میل به آن‌ها نگاه‌دارید و تقوای الهی را بر خود لازم دارید، دنیا شما را فریب ندهد و به کسانی که چند روز در دار دنیا ۲۶۶۴
مهلت داده شده‌اند، فریفته مشوید؛ گویا امر به دست شما رسیده؛ یعنی قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ ظهور نموده و امر خلافت به شما رسیده است.

---

۱. قرب الاسناد، ص ۳۸۰.

[انواع آزمایشات الهی]

۲ نجمة

شیخ صدوق در کمال الدین [۱] از پدرش و ابن ولید یک جا، ایشان از جمیری، او از یقطینی، او از صالح بن محمد و او از هانی تمّار روایت نموده که صادق عليه السلام فرمود: صاحب این امر، غیبتی دارد، کسی که در زمان آن غیبت به دین خود چنگ بزند، مانند کسی است که به دست خود از سر درخت قتاد ـ آن، درخت بزرگی است که خارها دارد ـ مانند سوزن بگیرد و دستش را به قصد شکستن و ریختن خارهای آن، به سمت پایین بکشد، آن‌گاه همهٔ خارها به دست وی فرو می‌روند.

این، معنی خرط‌القتاد است و این مثلی است که در خصوص امور مشکله گفته می‌شود؛ یعنی حفظ دین در زمان غیبت، مانند این دشوار است، بعد از آن، به دست مبارکش به خرط قتاد اشاره نمود، بعد از آن که فرمود: صاحب این امر غیبتی دارد که در آن وقت بنده باید تقوای الهی را بر خود لازم بدارد و به دین خود چنگ بزند.

شیخ طوسی در کتاب الغیبه [۲] از سعد، او از ابن ابی‌الخطّاب، او از ابن بزیع، او از عبدالله احتم، او از حسین قلانسی، او از عبدالرّحمن بن سبّابه و او از ابی عبدالله روایت نموده که حضرت فرمود: حال شما چگونه می‌شود وقتی بی‌امام می‌مانید و از هدایت او بی‌بهره شوید و بعضی از شما از بعضی دیگر تبرّی نمایید؟! آن وقت از همدیگر تمیز می‌یابید، امتحان و غربال می‌شوید، در آن حال، سال‌ها با هم مختلف می‌شوند؛ یعنی قحطی به هم می‌رسانند یا ه سال یک نوع حادثه نازل می‌شود. در آن اوقات، در اوّلِ روزی از روزها امارتی به هم می‌رسد و در آخر همان روز، قتل و قحطی اتّفاق می‌افتد.

ایضاً شیخ طوسی در کتاب الغیبه [۳] از غضایری، او از بزوفری، او از احمد بن ادریس، از ابن قتیبه، او از ابن شاذان، او از ابن ابی‌نجران، او از محمد بن منصور و او از

۱. کمال الدین و تمام النعمة، صص ۳۴۷ ـ ۳۴۶.

۲. الغیبة، ص ۳۴۱؛ الامامة والتبصرة، صص ۱۳۱ ـ ۱۳۰؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۴۸.

۳. الغیبة، صص ۳۳۶ ـ ۳۳۵.

پدرش روایت کرده؛ او گفته: جماعتی خدمت امام صادق عليه السلام با هم سخن می‌گفتیم، ناگاه حضرت متوجّهٔ ما شده، فرمود: شما چه می‌گویید؟ هیهات، هیهات، چنین نیست که می‌گویید! به خدا سوگند! هرآینه چیزی که چشم‌های خود را به آن دوخته‌اید واقع نخواهد شد تا وقتی که از همدیگر تمیز بیابید و غربال زده شوید. چنین نیست که می‌گویید، به خدا سوگند! هرآینه چیزی که چشم‌های خود را به آن دوخته‌اید، واقع نخواهد شد، مگر بعد از ناامیدی. چنین نیست که می‌گویید به خدا سوگند! هرآینه آن چه چشم‌های خود را به آن دوخته‌اید، واقع نخواهد شد، تا وقتی که شقی، شقاوتش را و سعید، سعادتش را اظهار نماید.

نیز شیخ طوسی در کتاب الغیبه [1] از احمد بن ادریس، او از ابن قتیبه، او از احمد بن شاذان و او از بزنطی روایت کرده که ابوالحسن فرمود: آگاه باشید، به خدا سوگند! هرآینه چیزی که چشم بدان دوخته‌اید، واقع نخواهد شد تا وقتی که از همدیگر تمیز یابید، امتحان شوید و جز جمع قلیلی، کسی از شما در اعتقاد خود باقی نماند. بعد، این آیه را تلاوت فرمود: ﴿**أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمّا يَعْلَمِ اللهُ الَّذِينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصّابِرِينَ**﴾ [2]؛ آیا گمان می‌کنید به حال خود گذاشته خواهید شد و خدای تعالی، تا حال، جهاد کنندگان و صبرکنندگان را از شما ندانسته و تمیز نداده؟!

[امتحان سنگین الهی]

۳ نجمة

ایضاً شیخ طوسی در کتاب الغیبه [3] از سعد بن عبدالله، او از حسین بن عیسی علوی، او از پدرش، او از جدّش، او از علی‌بن جعفر و او از برادرش موسی بن جعفر عليه السلام روایت
۲۶۶۶ نموده که آن حضرت فرمود: وقتی امام پنجمین از اولاد هفتم مفقود و پنهان گردید، در

۱. الغیبة، صص ۳۳۷ ـ ۳۳۶.
۲. سوره آل عمران: آیه ۱۴۲.
۳. الغیبة، ص ۳۳۷.

خصوص دین خود به خدا پناه ببرید که کسی شما را از دین بیرون نبرد. ای پسر! به درستی که صاحب این امر، از غیبت ناچار است تا کسانی که به این امر، یعنی به ظهور قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ اعتقاد نموده‌اند، از اعتقاد خود برگردند. به درستی که آن غیبت، محنتی از جانب خداست که به وسیلهٔ آن بندگان خود را امتحان خواهد نمود.

در کتاب مذکور [1] از اهدی، او از سهل، او از محمد بن محمد، او از ابن ابی عمیر، او از ابی ایّوب، او از محمد بن مسلم و او از ابی بصیر روایت نموده که ایشان گفته‌اند از حضرت صادق علیه السلام شنیدیم، می‌فرمود: این امر واقع نمی‌شود، تا این که دو ثلث خلایق از اعتقاد خود در خصوص این امر، برگردند.

گفتیم: وقتی دو ثلث ایشان از اعتقاد خود برگشتند، پس که باقی می‌ماند؟

فرمود: آیا راضی نمی‌شوید که شما میان ثلث دیگر باشید که باقی می‌ماند.

نیز در کتاب مذکور [2] آورده که از جابر جعفی روایت شده، او گفته: خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم: فرج شما کی خواهد بود؟ فرمود: هیهات! هیهات! فرج ما نخواهد شد تا غربال زده شوید ـ سه دفعه این را فرمود ـ تا کسی که ناصاف است از غربال بیرون رود و آن که صاف است در آن باقی بماند؛ یعنی کسی که در اعتقادش صدق دارد، از امتحان درست درآید و کسی که اعتقادش ناصاف است، از امتحان درست بیرون نیاید.

محمد بن ابراهیم از علی بن احمد، او از عبدالله بن موسی بن محمد، او از احمد بن ابی احمد و او از ابراهیم هلیل روایت نموده؛ او گفته: خدمت ابی‌الحسن علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! پدرم به انتظار این امر وفات نمود، من هم به این سنّ رسیده‌ام که می‌بینی، آیا بمیرم و در این باب خبری از تو نشنوم؟

فرمود: یا ابا اسحاق آیا تعجیل می‌کنی؟ عرض کردم: آری به خدا سوگند! هر آینه تعجیل دارم و چگونه تعجیل نکنم، حال آن که سنّم به پنجاه رسید.

فرمود: یا ابا اسحاق آگاه باش! به خدا سوگند! این امر واقع نمی‌شود تا وقتی که از

---

۱. الغیبة، ص ۳۳۹.

۲. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۳۹.

یکدیگر تمیز یابید، امتحان شوید و این که جز جمع قلیلی در این اعتقادِ شما باقی نماند.

بعد از آن کف دست مبارکش را کوچک نمود؛ یعنی جماعتی که در این اعتقاد باقی می‌باشند در قلّت و کمی به قدر اینان‌اند.

در کتاب مذکور از علی بن احمد او از عبدالله بن موسی، او از محمد بن حسین و او از صفوان بن یحیی روایت نموده؛ او گفته که امام رضاعليه‌السلام فرمود: به خدا سوگند! هرآینه چیزی که چشم‌های خود را به آن دوخته‌اید، واقع نمی‌شود تا وقتی که امتحان شوید، از همدیگر تمیز یابید و جز عدهٔ نادری از شما باقی نماند.»[1]

[وای بر طغیان کاران عرب]

اخبار امام از طغیان عرب قبل از ظهور

۴ نجمة

در کتاب الغیبه[2] از علی بن حسین، او از محمد عطّار، او از محمد حسن رازی، او از محمدبن علی کوفی، او از ابن محبوب، او از ابی معزّاء، او از ابن ابی یعفور و او ازابی عبدالله روایت نموده که گفت: از آن حضرت شنیدم، می‌فرمود: وای بر طغیان کنندگان عرب از شرّی که نزدیک شده! عرض کردم: فدایت شوم! از طایفهٔ عرب چه قدر در خدمت قائم ـ عجّل الله فرجه الشریف ـ می‌باشند؟ فرمود: جمع قلیلی!

عرض کردم: به خدا سوگند! هرآینه از ایشان کسانی که ظهور آن حضرت را وصف می‌کنند، بسیارند؛ پس چرا جمع قلیلی در خدمت آن حضرت می‌باشند؟

فرمود: خلایق ناچارند؛ باید امتحان شوند، از یکدیگر تمیز یابند و غربال شوند و جمع کثیری از غربال بیرون روند.

در کتاب مذکور از محمد بن یحیی و حسن بن محمد، ایشان از جعفر بن محمد، او از قسم بن اسماعیل انباری، او از حسن بن علی، او از ابی معزّاء و او از ابن ابی یعفور روایت ۲۶۶۸
نموده؛ او گفته که از ابی‌عبدالله شنیدم، می‌فرمود... و مثل این حدیث را ذکر کرده است.

---

۱. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۰۸؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۳.

۲. همان، صص ۲۰۵ ـ ۲۰۴.

در کتاب مذکور از علی بن احمد، او از ابی عبدالله بن موسی، او از احمد بن محمد، او از حسین بن علی بن زیاد، او از بطاینی و او از ابی بصیر روایت نموده؛ او گفته که از امام باقر ﷺ شنیدم، می‌فرمود: به خدا سوگند! هرآینه از یکدیگر تمیز می‌یابید و امتحان می‌شوید و به خدا سوگند! هرآینه غربال می‌شوید؛ چنان که زوان با غربال از میان گندم بیرون می‌شود.

ایضاً در کتاب مذکور [1] از ابن عقده، او از قسم بن محمد بن حسین بن علی بن زیاد، او از بطاینی و او از ابی بصیر روایت کرده که از امام محمد باقر ﷺ شنیدم، می‌فرمود: امری که انتظارش را می‌کشید، واقع نخواهد شد، تا وقتی که بعضی از شما، بعضی دیگر را تکذیب و تبرّی کند، بعضی از شما به روی یکدیگر تف بیندازد و تا وقتی که بعضی از شما، بعضی دیگر را لعنت کند.

در کتاب مذکور [2] از محمد و احمد پسران حسن، ایشان از پدرانشان، او از ثعلبه، او از ابی کهمش، او از عمران بن میثم و او از مالک بن حمزه روایت کرده که امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: یا مالک بن حمزه حال تو چگونه است وقتی شیعیان به این نهج با همدیگر اختلاف نمایند و انگشتان مبارکش را از هم دیگر گذرانیده، مانند شبکه نمود و اشاره فرمود اختلاف شیعیان این گونه باشد.

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین ﷺ در آن خیر و خوبی نمی‌باشد؟

فرمود: ای مالک همهٔ خیرها در آن زمان است. قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ قیام می‌کند و هفتاد مرد را که به خدا و رسول دروغ و افترا می‌بندند، می‌آورد و می‌کشد و بعد از آن خدای تعالی جمیع خلایق را به یک دین جمع می‌کند.

در بحار [3] از محمد بن عبدالله مطهّری روایت کرده که بعد از وفات حضرت عسکری ﷺ خدمت حکیمه خاتون رفتم، از حجّت و امام زمان سؤال کردم و او را از

---

۱. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۰۶.

۲. همان.

۳. بحارالانوار، ج ۵۱، صص ۱۲ ـ ۱۱.

حیرتی که بر مردم عارض شده، خبر دادم. گفت: بنشین! چون نشستم، گفت: ای محمد! خدا زمین را خالی نمی‌گذارد از حجّتی که یا ناطق است و علانیه، دعوی امامت می‌کند و یا خاموش است و تقیّه می‌کند و بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام امامت در دو برادر نمی‌باشد و این فضیلتی است که حقّ حسین علیه السلام را بر سایر ائمّه علیهم السلام داده است.

این ناچیز گوید: فرمایش خاتون، اشاره به بطلان دعوی امامت جعفر کذّاب بعد از وفات حضرت عسکری است؛ کما هو الواضح. بالجمله فرمود: خدا فرزندان حسین علیه السلام را بر فرزندان حسن زیادتی داده و ایشان را به امامت مخصوص گردانید؛ چنان که فرزندان هارون را تا روز قیامت بر فرزندان موسی زیادتی داد و این امّت را از حیرتی ناچار است که اهل بطلان به شکّ افتند و شیعیان کامل، خالص گردند تا برای مردم بعد از فرستادن پیغمبران حجّتی بر خدا نماند و این حیرت بعد از وفات حضرت عسکری علیه السلام خواهد بود. گفتم: ای خاتون من! آیا از امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی مانده است؟ تبسّم کرد و گفت: اگر فرزندی نمانده باشد، پس چه کسی حجّت خدا خواهد بود. بعد از آن گفت: به تو نگفتم بعد از حسنین، امامت در دو برادر نخواهد بود تا آخر آن چه در کیفیّت ولادت حضرت بقیّةالله علیه السلام نقل فرموده است.

[عدم ایمان بدون فتنه]

تنبیه مؤمنین به زیور عمل

۵ نجمة

در کتاب الغیبه[1] از کلینی، او از جماعتی از اصحاب خود ایشان، از احمد بن محمد و او از معمّر بن خلاد روایت کرده که از ابی الحسن علیه السلام شنیدم، می‌فرمود: ﴿أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾[2]؛ مردم گمان دارند به حال
خودشان گذاشته می‌شوند که بگویند به خدا ایمان آوردیم و هیچ فتنه و امتحانی در ۲۶۷۰
خصوص ایشان نشود؛ یعنی چنان نیست که به محض قول ایشان که ایمان آوردیم، اکتفا

---

۱. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۰۴ ـ ۲۰۲؛ بحارالانوار، ج ۵۲، صص ۱۱۶ ـ ۱۱۵.

۲. سوره عنکبوت: آیه ۲.

شود، بلکه ایشان را به محک فتنه و امتحان می‌کشند.

بعد از آن فرمود: آیا می‌دانی فتنه چیست؟ عرض کردم: فدایت شوم! به اعتقاد ما فتنه آن است که در دین می‌شود. بعد از آن، فرمود: ایشان امتحان می‌شوند؛ چنان که طلا امتحان می‌شود. سپس فرمود: خالص می‌شوند؛ چنان که طلا خالص می‌شود.

در کتاب مذکور از کلینی، او از علی بن ابراهیم، او از محمد بن عیسی، او از یونس و او از سلیمان بن صالح، رفع حدیث به باقر علیه السلام نموده است. راوی اوّل گفته، آن حضرت فرمود: از این حدیث شما یعنی ظهور قائم دل‌های مردم اعراض دارند. پاره‌ای را از آن حدیث را برایشان نقل کنید، هر که آن را انکار نماید، او را به حال خود واگذارید، زیرا لا محاله بعد از این فتنه و امتحانی واقع خواهد شد؛ چنان امتحانی که محرمان و اهل اسرار ما از آن امتحان درست در نمی‌آیند، نیز کسی که یک مو را شکافته، دو تا می‌کند از آن امتحان درست در نمی‌آید؛ یعنی در وقت نظر، مانند موشکاف است، پس به مثابه‌ای فتنه و امتحان می‌شود که جز ما و شیعهٔ ما کسی باقی نمی‌ماند.

[تشبیه مؤمنان به زنبور عسل]

در کتاب مذکور، از احمد بن هوزه، او از ابی هرابهٔ باهلی، او از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، او از عبدالله حمّاد انصاری، او از صباح مزنی، او از حرث حصیر، او از نباته و او از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: شما مانند زنبور عسل در میان مرغان می‌باشید، هیچ مرغی نیست، مگر این که زنبور را ضعیف و حقیر می‌شمارد. اگر آن‌ها بدانند در شکم زنبور چگونه برکتی است، هرآینه آن را ضعیف نمی‌شمارند. با زبان‌ها و بدن‌های خود با خلایق، خلطه و آشنایی کنید، لکن با دل‌ها و کردارها از ایشان دوری بورزید! سوگند به خدایی که روحم در قبضهٔ قدرت او است! هرآینه چیزی را که دوست می‌دارید؛ یعنی ظهور صاحب این امر را، نخواهید دید تا وقتی که بعضی از شما به روی بعضی دیگر تف بیندازد و بعضی هم بعضی دیگر را کذّاب و دروغگو بنامد و تا وقتی که از شما یا این که فرمود از شیعهٔ من، به قدر سرمه در چشم

و نمک در طعام باقی نماند؛ یعنی همه از دین برگردند و جز قدر قلیلی کسی بر اعتقاد خود باقی نمی‌ماند. مثلی در این باب برای شما می‌گویم و آن این است که مردی قدری گندم داشته باشد و آن را از غش و زوان و غیره پاک و پاکیزه گرداند و در خانه بگذارد، زمانی آن‌جا بماند؛ بعد برود و ببیند شپش در آن افتاده، آن را بیرون آورده، پاک و پاکیزه کند. سپس برگرداند و در جایش بگذارد تا مدّتی بدین نهج کند، تا این که قدر قلیلی از بقیّهٔ خرمن که شپش به آن ضرر نمی‌رساند، باقی نماند.

حال شما از یکدیگر هم، چنین است، تمیز یافته، جدا می‌شوید، تا این که جز جمع قلیلی از شما باقی نمی‌ماند که فتنه اصلاً به ایشان ضرر نرسانده است.

محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از ابن عقده، او از علی بن حسن تمیلی، او از محمد و احمد پسران حسن، ایشان از پدرشان، او از ثعلبة بن میمون و او از ابی‌کهمش و غیره روایت نموده، به طرزی که حدیث را به امیرالمؤمنین علیه السلام رفع نموده و مثل این حدیث مذکور را روایت کرده است.

علّامه مجلسی رحمه الله[1] گوید: قول آن حضرت که مانند زنبور عسل میان مرغان باشید، امر نمودن ایشان، بر تقیّه است؛ یعنی اعتقادات خود را در دل‌هایتان پنهان دارید و به دشمنان اظهار مکنید؛ چنان که زنبور اگر چیزی را که در شکم دارد ظاهر کند، هرآینه مرغان به تمنّای بیرون آوردن عسل از شکم آن‌ها همهٔ آن‌ها را فانی می‌کنند.

در کتاب مذکور از عبدالواحد بن عبدالله، او از احمد بن محمد بن زیاد، او از محمد بن عبّاس و عیسی، ایشان از بطاینی و او از ابی بصیر روایت نموده که باقر علیه السلام فرموده: مثل شیعهٔ ما نیست، مگر مَثَل گندمی که در انبار باشد و شپش در آن افتد، بعد از آن پاکش نموده، در جایش بگذارند. بعد از چندی، باز شپش به آن برسد، نیز پاکش کرده،

۲۶۷۲ به جایش بگذارند، مدّتی این گونه می‌کنند، تا این که از آن باقی نماند مگر قدری که شپش به آن ضرر نمی‌رساند. در کتاب مذکور از ابن عقده، او از جعفر بن عبدالله محمدی، او از نفیس، او از سمندی، او از صادق علیه السلام و او از پدرش باقر علیه السلام روایت کرده

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، صص ۱۱۷ ـ ۱۱۶.

که آن حضرت فرمود: مؤمنان امتحان خواهند شد، در آن وقت، خدای تعالی ایشان را از یکدیگر تمیز می‌دهد، زیرا خدا ایشان را از بلیّات و مرارت دنیا نگه نمی‌دارد، لکن ایشان را از کوری و شقاوت عقبیٰ محافظت می‌کند. بعد از آن فرمود: حسین بن علی(ع) کشته‌شدگان خود را بالای یکدیگر می‌گذاشت، سپس می‌فرمود: مانند کشته شدن پیغمبران و اولاد و اتباع ایشان کشته شدیم.

[حزن امام صادق(ع)]

۶ نجمة

شیخ صدوق در کمال‌الدین [۱] به اسناد خود از سدیر صیرفی روایت کرده، گفت: من با مفضّل بن عمر، ابوبصیر و ابان بن تغلب خدمت حضرت صادق(ع) رفتیم، دیدیم آن بزرگوار بر روی خاک نشسته، لباسی بی‌گریبان و کوتاه آستین که آن را مسح خیبری گویند، پوشیده و مانند بچّه مرده، گریه و حزن و اندوه از وجنات احوالش، ظاهر و کاسهٔ چشمش پر از اشک است و این فقرات را ترنّم می‌کرد که حاصل معنی آن‌ها این است: ای آقای من! غیبت تو، خواب را از من برد، رخت خواب را بر من تنگ نمود و استراحت دلم را ربود. ای آقای من! غیبت تو، مصیبت مرا به اندوه ابدی و به مصایبی کشاند که به فقدان آن، یکی بعد از دیگری از یاران من است، به اشک چشم و نالهٔ سینهٔ خود ملحق نمود که به سبب مصایب و بلیّات سابق‌اند، نظر نمی‌کنم مگر آن که پیش چشم من بزرگتر و شدیدتر از آن‌ها متمثّل می‌گردد؛ به علاوهٔ مصایب و حوادثی که از جهت تو می‌باشد. راوی گوید: از شدّت حیرت نزدیک بود عقل از سر ما برود و دل‌های ما پاره شود و گمان کردیم مصیبتی بزرگ بر آن حضرت وارد شده، عرض کردیم: ای بهترین خلق! خدای تعالی چشم‌های تو را نگریاند! کدام حادثه اشک چشمت را جاری نموده؟ و چه چیز تو را به این حالت انداخته؟

آن حضرت آه جانسوزی کشید که دل مبارکش به درد آمد و حزنش افزون گردید.

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۵۷ ـ ۳۵۲.

سپس فرمود: بر شما خیر باد! به درستی که امروز صبح به کتاب جفر نظر کردم و آن کتابی است مشتمل بر علم مرگ‌ها و بلاها و علم آن چه واقع شده و تا روز قیامت می‌شود و خداوند آن علوم را به محمد صلی الله علیه و آله و امامان بعد از او منحصر فرمود، در آن کتاب دیدم قائم ما ـ عجّل‌الله تعالی فرجه ـ متولّد و غایب می‌شود، غیبتش طول می‌کشد و عمرش طولانی می‌گردد و مؤمنین در آن زمان امتحان می‌شوند.

[طول غیبت و ارتداد]

این ناچیز گوید: ملاحظه نما چگونه امام صادق علیه السلام به امتحان مردم در زمان غیبت آن نور الهی تصریح فرمود. سپس فرمود: به سبب طول غیبت، در دل‌های ایشان شک عارض می‌شود، بسیاری از دین، خارج می‌شوند و ربقهٔ اسلام را از گردن خود خلع می‌نمایند، حال آن که خدا فرموده: ﴿وَ كُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِي عُنُقِهِ﴾[1]؛ ربقهٔ ولایت را به گردن هرکس لازم کرده‌ایم. چون آن را دیدم، بر من رقّت عارض شد.

راوی گوید: عرض کردیم: یابن رسول‌الله! ما را به ذکر بعضی چیزها که در این باب دانسته‌ای، اکرام کن! فرمود: خدای تعالی در خصوص قائم ما ـ عجّل‌الله فرجه ـ سه چیز خواهد کرد که آن‌ها را در خصوص سه نفر از انبیا کرده است؛ مولد او را مانند مولد موسی علیه السلام، غیبت او را مانند غیبت عیسی و طول عمرش را مانند طول عمر نوح علیهم السلام مقدّر فرمود. بعد از آن، طول عمر خضر علیه السلام را دلیل بر طول عمر او قرار داد.

عرض کردیم: این امور را واضح فرمایید! فرمود: فرعون چون مطّلع شد که سلطنتش به دست مردی زایل خواهد گردید، به احضار کاهنان امر کرد، نام و نسب موسی علیه السلام را به او خبر دادند و گفتند از بنی اسراییل است. سپس به شقّ بطون زنان
۲۶۷۴ اسراییلیان امر نمود، تا آن که بیش از بیست و کمتر از سی هزار زن را دریدند ولی کشتن موسی علیه السلام برایش میسّر نگشت، زیرا خداوند او را حفظ نمود و چون بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس هم دانستند زوال ایشان به دست قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ ما می‌باشد، با

---
۱. سوره اسراء: آیه ۱۳.

ما درافتادند و برای قطع نسل آل محمد صلی الله علیه و آله و قتل قائم شمشیرها کشیدند و خدا ابا دارد از این که امر خود را به اتمام نرساند، هرچند ظالمان و مشرکان کاره باشند. در خصوص عیسی علیه السلام، یهود اتّفاق کردند که او کشته شد ولی خدا ایشان را تکذیب کرد و فرمود: ﴿وَ مٰا قَتَلُوهُ وَ مٰا صَلَبُوهُ وَ لٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾[1]؛ او را نکشتند و بَر دار نزدند، بلکه بر ایشان مشتبه گردید. غیبت قائم ـ عجّل الله فرجه ـ ما نیز چنین باشد، زیرا این امّت او را انکار کنند و طایفه‌ای گویند هنوز متولّد نشده، بعضی گویند متولّد شد و وفات کرد. پاره‌ای گویند امام یازدهم اولاد نداشت، برخی گویند ائمّهٔ علیهم السلام، تا به سیزده و بیشتر از آن می‌رسد و عدّه‌ای گویند روح قائم در هیکل دیگری حلول کند و سخن گوید.

[طول عمر نوح(ع)]

بیان طول عمر نوح علیه السلام این است که چون نوح علیه السلام از خدای تعالی نزول عقوبت بر قوم خود را خواست، جبرییل هفت دانه تخمه نزد او آورد و گفت: خدای تعالی می‌گوید: این مردمان مخلوق و بندگان من‌اند، ایشان را جز بعد از تأکید دعوت و اتمام حجّت بر ایشان به صاعقه هلاک نمی‌کنم، پس به سوی دعوت ایشان برگرد و تو را در مقابل آن ثواب دهم، این تخم‌ها را هم بکار، وقتی روییدند و به حدّ کمال رسیدند و بار آوردند، فوراً فرج خواهد رسید و به این خبر مؤمنان را بشارت ده! پس از زمانی طویل آن درخت‌ها رسیدند و بار آور گردیدند، از خداوند سؤال فرج کرد. بار دیگر خداوند امر فرمود از تخمهٔ میوهٔ این درختان بکارد، صبر نماید و طریقهٔ تلاش را در دعوت امّت و اتمام حجّت بر ایشان پیش گیرد. چون این حکم تازه را به مؤمنین رساند، سی صد نفر از ایشان مرتدّ شدند و گفتند: اگر نوح علیه السلام در دعوی خود صادق بود، خدای او، خلف وعده نمی‌کرد، پس از آن خداوند بار دیگر او را به کاشتن تخمهٔ اشجار امر فرمود، هم چنین تا هفت دفعه و در هر دفعه جماعت بسیاری مرتدّ شدند، تا آن که از ایشان هشتاد و هفتاد نفر باقی و برقرار ماندند.

---

۱. سوره نساء: آیه ۱۵۷.

آن‌گاه خدا وحی فرستاد که الحال، نقاب صبح نورانی که از شب ظلمانی بود، از پیش چشمت زایل گردید، زیرا حق واضح و ایمان به ارتداد آنان که طینتشان خبیث بود، از کدر صاف گشت. اگر قبل از این، کافران را هلاک می‌کردم و آنان راکه مرتدّ شدند، از آن‌ها که ایمان آورده بودند، باقی می‌گذاشتم. هرآینه وعدهٔ سابقی که به مؤمنین قومت کرده بودم که ایشان را در زمین باقی گذارم، در دین ثابت دارم و خوف ایشان را به امن بدل کنم تا در عبادت من خالص شوند، صادق نبود و چگونه می‌شد اهل ارتداد را تمکین و خوف ایشان را به امن بدل کنم و ایشان را روی زمین باقی گذارم، با آن که ضعف یقین، خبث طینت و بدی باطن آن‌ها را می‌دانستم.

امام صادق علیه السلام فرمود: حال قائم ـ عجّل الله تعالی فرجه ـ ما هم، چنین است، ایّام غیبت او طول خواهد کشید، تا آن که حقّ خالص و ایمان از کدر کذب صاف گردد، زیرا به سبب طول آن، کسانی از شیعه که خبث طینت دارند و منافق هستند، مرتدّ می‌شوند، تا آن که حضرت صادق علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: **﴿حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا﴾**«[1]».

سپس فرمود: بیان حال خضر این است که طولانی نمودن خدای تعالی عمر او را، نه برای خوفی بود که به او داده شود، نه برای کتابی بود که بر او نازل گردد، نه به جهت شریعتی بود که شرایع انبیای گذشته را فسخ کند، نه برای امامت بود که دیگران به او اقتدا نمایند و نه برای عبادتی بود که خداوند بر او واجب نموده، بلکه چون در علم ازلی خدای تعالی، قدر عمر قائم و قدر غیبت او گذشته بود و می‌دانست مردم طول عمر قائم را انکار می‌کنند، لذا عمر خضر را طولانی گرداند تا به وسیلهٔ آن، بر طول عمر قائم استدلال شود و حجّت معاندین از ما منقطع گردد و خلق را بر خدا حجّتی نماند.

۲۶۷۶ **این ناچیز گوید:** اگر در خصوص غیبت جز این حدیث شریف نبود که قبل از ولادت آن بزرگوار به زمان بسیار ـ مانند سایر اخبار ـ وارد گردیده و مشتمل بر ذکر حکمت، علّت، شبیه و نظیر است، هرآینه باز هم کافی و شافی بود.

---

۱. سوره یوسف: آیه ۱۱۰.

عبقريّهٔ دوّم

[منع تعیین وقت ظهور]

در اخباری که در نهی و منع از توقیت ظهور نور موفورالسرور حضرت ولیّ عصر و ناموس دهر ـ عجّل الله فرجه الشریف ـ عزّ صدور یافته و در آن چند نجمه است.

[تعیین کنندگان وقت دروغگویانند]

۱ نجمة

در کتاب الغیبه[۱] آمده: از علی بن یقطین روایت شده؛ او گفته ابو الحسن علیه السلام به من فرمود: یا علی! ائمّه علیهم السلام شیعیان را در مدّت دویست سال، تربیت و اصلاحِ حال می‌کنند با این که ایشان را به تعجیل فرج و نزدیکی ظهور حقّ امیدوار می‌کنند. یقطین، از اتباع بنی‌عبّاس، به پسرش علی که از جمله خاصّان امام موسی علیه السلام بود؛ گفت: چرا وعده‌ای که رسول خدا در خصوص سلطنت ما؛ یعنی بنی عبّاس نموده بود، به وقوع پیوست و وعده‌ای که در خصوص ظهور دولت ائمّهٔ شما نموده بود، به وقوع نپیوست؟

علی به پدرش گفت: امر ما هنوز وقوع به هم نرسانده و ما خود را به آرزومندی و امیدواری نگه می‌داریم، اگر به ما گفته می‌شد این امر تا دویست یا سی صد سال واقع نخواهد شد، هرآینه دل‌ها قساوت به هم می‌رساند و اکثر مسلمانان از اسلام برمی‌گشتند، لکن ائمّهٔ ما گفتند: ظهور دولت ما نزدیک است و به زودی واقع خواهد شد تا قلوب شیعیان را تألیف نمایند؛ یعنی دل‌های ایشان را به دست آورند و آن‌ها را از قساوت و ارتداد نگه دارند.

---

۱. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۴۳ ـ ۳۴۱.

ایضاً شیخ طوسی در کتاب الغیبه[۱] از غضایری، او از بزوفری، او از علی بن محمد، او از فضل بن شاذان، او از احمد بن محمد و عیسی بن هشام، ایشان از گرام و او از فضیل، روایت نموده، او گفته از امام محمد باقر علیه‌السلام پرسیدم: آیا این امر وقت معیّنی دارد؟

فرمود: وقت قراردهندگان، دروغ گفته‌اند؛ سه بار این کلام را فرمود.

در کتاب الغیبه[۲] از فضل بن شاذان، او از حسین بن یزید صحّاف، او از منذر جوان و او از ابی عبدالله علیه‌السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: وقت قراردهندگان، دروغ گفته‌اند. ما نه در زمان گذشته و نه در زمان آینده وقت قرار نمی‌دهیم.

در کتاب مذکور به این اسناد از عبد الرحمن کثیر روایت نموده، او گفته نزد ابی عبدالله علیه‌السلام بودم، ناگاه مهزم اسدی خدمت آن حضرت داخل شد و عرض کرد: فدایت شوم! جماعتی از من پرسیدند این امر کی واقع خواهد شد، هرآینه بسیار طول خواهد کشید؟

فرمود: یا مهزم! وقت قراردهندگان، دروغ می‌گویند و شتاب‌کنندگان در این امر، هلاک می‌شوند، کسانی که در این باب در مقام تسلیم‌اند، نجات می‌یابند و عاقبت امورشان به سوی ما برمی‌گردد.

ایضاً شیخ طوسی در کتاب الغیبه، او از فضل بن شاذان، او از ابی نجران، او از صفوان بن یحیی، او از ابی ایّوب خز فروش، او از محمد بن مسلم و او از صادق علیه‌السلام روایت نموده که آن حضرت به من فرمود: هر کس در خصوص این امر برای تو وقت قرار دهد، از تکذیبش باک مکن، زیرا ما در این خصوص برای احدی وقت تعیین نمی‌کنیم.

ایضاً در کتاب مذکور از فضل بن شاذان، او از عمر بن اسلم بجلی، او از محمد بن سنان، او از ابی الجارود و او از محمد بن حنفیه ـ در حدیثی که ما محلّ حاجت را از آن
ذکر کردیم ـ روایت نموده، او گفته امام فرمود: بنی‌فلان؛ یعنی بنی عبّاس سلطنت ۲۶۷۸
طولانی خواهند داشت، وقتی از سلطنت خود مطمئن و خاطر جمع شدند و گمان

---

۱. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۲۶.

۲. الغیبة، شیخ طوسی، صص ۴۲۷ ـ ۴۲۶.

نمودند هرگز سلطنت آن‌ها زایل نمی‌شود، آن وقت ناگهان امر الهی نازل شده، دولتشان را پایمال گرداند به نوعی که شبانی؛ یعنی رییسی باقی نمی‌ماند که ایشان را بر سر خود جمع نماید.

این، معنی قول خدای تعالی است: **﴿حَتّٰى إِذٰا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهٰا وَ ازَّيَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُهٰا أَنَّهُمْ قٰادِرُونَ عَلَيْهٰا أَتٰاهٰا أَمْرُنٰا لَيْلاً أَوْ نَهٰاراً فَجَعَلْنٰاهٰا حَصِيداً كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيٰاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾**[1]؛ ظاهر معنی این است که تا وقتی که زمین زینت خود را از گل و گیاه اخذ نمود و مزیّن گردید و اهل زمین گمان نمودند به زمین تسلّط یافتند و مزیّن نمودن آن، در دست ایشان است، آن‌گاه آن را مانند جایی گردانیدیم که زراعت و علف آن بریده شده باشد، طوری که گویا دیروز اصلاً با این گل و گیاه رنگین نبوده؛ هم چنین آیات و علامات را برای قومی تفصیل می‌دهیم که در آیات ما تفکّر و تأمّل می‌کنند.

راوی گوید: عرض کردم: فدایت شوم! آیا این امر وقت معیّنی دارد؟

فرمود: نیست، زیرا علم خدا بر علم وقت قراردهندگان، غلبه نموده؛ چنان که خداوند عالم، به حضرت موسی علیه السلام سی شب وعده داد که بعد از سی شب، الواح تورات را به او بدهد ولی آن را به ده شب دیگر، اتمام نمود، حال آن که موسی علیه السلام و بنی اسراییل آن را ندانستند، وقتی سی شب گذشت، بنی اسراییل گفتند: موسی ما را فریب داد و دروغ گفت. **پس** گوساله پرست شدند. لکن برای آن علامتی ذکر می‌کنیم و آن، این است: وقتی احتیاج خلایق به وجود امام بسیار شد و بعضی از ایشان، بعضی دیگر را ناخوش داشتند، آن وقت، صبح و شام منتظر امر الهی باشید و دعا کنید.

۱. سوره یونس: آیه ۲۴.

[تأخیر ظهور]

۲ نجمة

ایضاً در کتاب الغیبه[۱] از فضل بن شاذان، او از محمد بن علی، او از سعدان بن مسلم و او از ابی بصیر، روایت نموده، او گفته خدمت آن حضرت عرض کردم: آیا این امر وقت معیّنی دارد که به اشتیاق دریافتن آن، بدن‌های خود را راحت کنیم؟

فرمود: آری، وقت تعیین شده، لکن شما آن را فاش نمودید، بنابراین خدای تعالی مدّت دیگری بر آن وقت افزود.

صحت روایت به تصدیق حضرت صادق علیه السلام

در کتاب مذکور از فضل، او از حسن بن محبوب و او از ابی حمزهٔ ثمالی، روایت نموده، او گفته خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: علی علیه السلام فرمود: تا هفتاد سال شدّت و بلا هست و می‌فرمود بعد از بلا، وسعت و استراحت است، حال آن که هفتاد سال گذشت و ما وسعت و راحتی ندیدیم.

حضرت فرمود: خدای تعالی این امر را در این هفتاد سال قرار داد، وقتی امام حسین علیه السلام کشته شد، غضب الهی بر اهل زمین شدّت نمود، آن را به صد و چهل سال تأخیر نمود و ما آن را به شما خبر دادیم، شما آن را پنهان نداشته، فاش نمودید و پردهٔ پنهانی را از روی آن برداشتید، به حدّی که مشهور گردید، از این جهت خداوند عالم، آن را از این وقت تأخیر نمود و بعد از این دیگر خدای تعالی در خصوص این امر وقتی به ما خبر نداد: **﴿يَمْحُوا اللهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ﴾**[۲]؛ خدای تعالی هر چیزی را بخواهد محو کند، می‌کند و هر چیزی را بخواهد ثابت گرداند، می‌کند و حقیقت علم نزد او است.

ابی‌حمزه گوید: این حدیث را خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم، فرمود: صحیح است، به همین نهج واقع شد که نقل کردی. ۲۶۸۰

---

۱. الغیبة، شیخ طوسی، صص ۴۲۸ ـ ۴۲۷.

۲. سوره رعد: آیه ۳۹.

در کتاب الغیبة[1] از بزنطی روایت نموده، گفت: خدمت حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! اصحاب ما از شهاب و او از جدّت روایت کرده که آن حضرت فرمود: خدای تعالی ابا دارد از این که احدی را به چیزی مالک گرداند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مدّت بیست و سه سال به آن مالک گرداند؛ یعنی خدای تعالی امر شریعت و دعوت را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، به کس دیگری نخواهد داد.

آن حضرت در جوابم فرمود: اگر جدّم صادق علیه السلام آن را فرمود، هرآینه چنان می‌شود که فرموده.

عرض کردم: فدایت شوم! در این باب توجّه می‌فرمایی؟

فرمود: چه خوب است صبر نمودن و منتظر فرج بودن؛ یعنی امر شریعت و دعوت خلایق، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست کس دیگری خواهد رسید، پس باید انتظار وی را کشید.

بنابراین، حدیث شهاب اصل ندارد و بعد از آن فرمود: آیا قول عبد صالح؛ یعنی قول پدرم موسی بن جعفر علیه السلام را نشنیده‌ای که می‌فرمود: **وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ**[2] **فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ**[3]؛ چشم به ظهور آن حضرت بدوزید! من هم با شما به آن چشم دوخته‌ام، منتظر فرج او باشید! به درستی که من هم با شما از انتظار کشندگان او هستم و صبر را در این باب بر خودتان لازم بدارید، زیرا رسیدن فرج در وقت یأس و ناامیدی است، کسانی که پیش از شما گذشتند، از شما صبر کننده‌تر بودند، حال آن که جدّم امام محمد باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! هرآینه سنّت‌های این امّت، با سنّت‌های امّت‌های گذشته، طابق النعل بالنعل مطابق است، ناچار است هر چیزی که میان امّت‌های گذشته واقع شده، میان شما هم واقع شود.

اگر شما در یک حال بودید، هرآینه در غیر سنّت و طریقهٔ کسانی می‌شدید که پیش

---

۱. ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۲، صص ۱۱۱ ـ ۱۱۰.
۲. سوره هود، آیه ۹۳.
۳. سوره یونس، آیه ۲۰.

از شما بودند. اگر علما؛ یعنی ائمّهٔ اطهار علیهم السلام کسانی را می‌یافتند که به ایشان علوم و اسرار بگویند و ایشان آن‌ها را پنهان داشته، فاش نکنند، هرآینه حکمت را برایشان بیان می‌کردند و علوم و اسرار را به ایشان تعلیم می‌دادند، لکن خدای تعالی شما را مبتلا نموده به این که اسرار را فاش نمایید و به غیر اهلش اظهار کنید، شما جماعتی هستید که ما را به دل‌های خود دوست دارید ولی کردارتان با این مخالف است.

به خدا سوگند! هرآینه اختلاف اصحاب یارانت با یکدیگر ساکن نمی‌شود، از این جهت صاحب شما غایب و پنهان خواهد شد، چه شده که به نفس‌های خود مالک نمی‌شوید و صبر نمی‌کنید تا خدای تعالی چیزی را که می‌خواهد، بیاورد؟ این امر چنان نیست که به حسب خواهش و ارادهٔ خلق بیاید، بلکه امر خدای تعالی و قضای او است و باید در آن صبر نمود و در خصوص امری تعجیل نمی‌کند مگر کسی که از فوت شدن آن بترسد و خدا خوفی ندارد.

عیادت حضرت امیر علیه السلام از جناب صعصعه علیه السلام

به درستی که امیرالمؤمنین علیه السلام به عیادت صعصعة بن صوحان تشریف برد و به او فرمود: یا صعصعه! به سبب عیادت من، بر برادران دینی خود افتخار مکن و به نفس خود نگاه کن! چنان بدان که این امر؛ یعنی ظهور صاحب به شما رسیده، پس آرزوی ظهور وی، شما را مشغول نگرداند.

بعد از آن، امام رضا علیه السلام نیز فرمود: به درستی که دیدی از آل یقطین و سایر فرعونیان و ظالمان چه‌ها دربارهٔ شما صادر گردید، اگر خدای تعالی شرّ ایشان را از صاحب شما دفع نکند و حسن تقدیر و تدبیرش درباره او و شما نباشد، هرآینه کار به جای بد می‌انجامد.

به خدا سوگند! هرآینه سلامتی شما و صاحب شما از خدای تعالی است. آیا برای
۲۶۸۲ شما پندی از ابی الحسن علیه السلام حاصل شد؛ وقتی که هشام دربارهٔ آن حضرت کرد آن چیزی را که کرد، آن حضرت هم به ایشان گفت و خبر داد که آیا چنان می‌دانید که خدا هشام را در خصوص آن چه در مادّهٔ ما کرد، بیامرزد و از سر تقصیر وی درگذرد و فرمود: اگر هر چه می‌خواهید به شما بدهیم، هرآینه برای شما بد می‌شود، لکن کسی که

به چیزی عالم است، به علم خود عمل می‌کند؛ یعنی ما می‌دانیم اظهار پاره‌ای چیزها به شما مضرّ است، آن وقت به اصرار شما گوش نمی‌دهیم، بلکه به علم خود عمل می‌کنیم.

[تکذیب تعیین کنندگان وقت]

۳/ نجمة

در کتاب الغیبه [۱] از ابن عقده، او از علی بن حسین، او از حسن بن علی بن یوسف و محمد بن علی، ایشان از سعدان بن مسلم، او از ابی بصیر و او از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که خدمت آن حضرت عرض کردم: آیا این امر: یعنی ظهور قائم ـ عجّل الله تعالی فرجه ـ وقت معیّنی ندارد که به خاطر جمعیِ ظهورش در آن وقت، بدن‌های خود را راحت کنیم؟

فرمود: آری، وقت معیّن شده بود، لکن شما آن را فاش نمودید، از این جهت خداوند عالم آن امر را از آن وقت به تأخیر انداخت.

در کتاب مذکور [۲] از علی بن احمد، او از عبدالله بن موسی عبّاسی، او از یعقوب بن یزید، او از ابن ابی عمیر، او از ابن بکیر و او از محمد بن مسلم روایت نموده، او گفته امام صادق علیه السلام به من فرمود: یا محمد! هر کس در خصوص تعیین وقت ظهور صاحب این امر، از ما به تو خبر دهد، از تکذیب وی مترس و باک مکن، زیرا در این باب وقت تعیین نمی‌کنیم.

در کتاب مذکور [۳] از ابن عقده، او از محمد بن فضل بن ابراهیم، سعدان بن اسحاق بن سعید و احمد بن حسن بن عبدالملک در یک جا ایشان از ابن محبوب و او از اسحاق بن عمّار روایت نموده که از امام صادق علیه السلام شنیدم، می‌فرمود: وقت این امر سال صد و چهل هجری بود، لکن آن وقت به شما خبر داده شد و شما آن را فاش نمودید، از این

۱. الغیبة، شیخ طوسی، صص ۴۲۸ ـ ۴۲۷.
۲. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۸۹.
۳. همان، صص ۲۹۳ ـ ۲۹۲.

جهت خداوند عزّوجلّ آن را از آن وقت تأخیر نموده است.

ایضاً در کتاب مذکور به این اسناد از ابن محبوب و او از اسحاق بن عمّار روایت نموده که از حضرت صادق شنیدم، می‌فرمود: وقت این امر سال صد و چهل هجری بود، لکن آن وقت به شما خبر داده شد و شما آن را فاش نمودید، از این جهت خداوند عزّ و جلّ آن را از آن وقت تأخیر نمود.

در کتاب مذکور به این اسناد از ابن محبوب و او از اسحاق بن عمّار روایت نموده که امام صادق علیه السلام فرمود: یا اسحاق! این امر دو بار از وقتش به تأخیر افتاده است.

در کتاب مذکور [1] از کلینی رحمه الله او از جماعتی از مشایخ خود، ایشان از برقی، او از پدرش، او از قسم بن محمد، او از بطاینی، او از ابی بصیر و او از صادق علیه السلام روایت نموده که ظهور قائم علیه السلام را از آن حضرت پرسیدم، فرمود: وقت قرار دهندگان دروغ می‌گویند، زیرا ما اهل بیت در این باب وقت تعیین نمی‌کنیم. بعد از آن فرمود: خدای تعالی ابا دارد از این که خلاف نکند وقتی را که قراردهندگان تعیین می‌کنند.

در همین کتاب از کلینی، او از حسین بن محمد، او از معلی بن محمد، او از حسن بن علی خز فروش، او از عبدالکریم خثعمی، او از فضل بن یسار و او از امام باقر علیه السلام روایت کرده که خدمت آن حضرت عرض کردم: آیا این امر را وقت معیّنی دارد؟

فرمود: قراردهندگان دروغ می‌گویند. به درستی که موسی علیه السلام به عزم مناجات با پروردگار خود بیرون رفت و سی روز با قوم خود وعده گذاشت، وقتی خداوند عالم، ده روز بر بالای آن افزود، قومش گفتند: موسی علیه السلام با ما خلف وعده کرد، پس کردند؛ آن چه کردند، یعنی اساس گوساله پرستی را بنا نمودند. بنابراین هر وقت ما چیزی از امور آینده را به شما خبر دادیم و آن هم مطابق گفتهٔ ما درآمد؛ بگویید خدا راست فرموده و
اگر چیزی را خبر دهیم و مطابق گفتهٔ ما در نیامد، باز بگویید خدای تعالی راست ۲۶۸۴
فرمود تا دو بار اجر و ثواب به شما داده شود.

مترجم بحار گوید: ظاهر این است که آن دو اجر در عوض تصدیق قول خداست

---

۱. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، صص ۲۹۵ ـ ۲۹۴.

در این، دو احتمال هست که آن‌ها هر دو به صورت ثانیه متعلّق باشند؛ یکی در مقابل تصدیق قول خدا و دیگری در عوض یأس و نومیدی‌ای که دل ایشان را فراگرفته، زیرا چنین چشم داشتند که گفتهٔ امام، مطابق واقع درآید، وقتی مطابق درنیامد، مأیوس و نومید گردیدند، از جهت این حرمان و مأیوسی مستحقّ ثواب شدند.

[علائم زمان ظهور]

۴ نجمة

ایضاً در همین کتاب از کلینی، او از حسین بن محمد، او از جعفر بن محمد، او از قسم بن اسماعیل، او از حسن بن علی بن ابراهیم، او از برادرش و او از امام صادق علیه السلام روایت نموده که در خدمت آن حضرت سلاطین بنی فلان؛ یعنی بنی عباس را ذکر نمودیم. آن حضرت علیه السلام فرمود: خلایق را هلاک ننمود؛ یعنی اعتقادشان را ضایع نکرد، مگر تعجیل ایشان در خصوص قائم ـ عجّل الله تعالی فرجه ـ و این امر، به درستی که خدای تعالی به سبب بندگان تعجیل نمی‌کند، زیرا این امر وقتی دارد که باید در آن وقت ظاهر شود، اگر بندگان آن وقت را دریابند، نمی‌توانند آن امر را یک ساعت از آن وقت، پس و پیش کنند.

ایضاً در کتاب مذکور [۱] از احمد بن علی، او از عبیدالله بن موسی، او از محمد بن احمد قلانسی، او از محمد بن علی، او از ابی جمیل و او از حضرمی روایت نموده که از صادق علیه السلام شنیدم، می‌فرمود: ما برای این امر، وقت قرار نمی‌دهیم.

در همین کتاب [۲] از علی بن حسین، او از محمد بن علی، او از جبلّه، او از علی بن ابی حازم، او از ابی بصیر و او از امام صادق علیه السلام روایت نموده که خدمت آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم! ظهور قائم ـ عجّل الله تعالی فرجه ـ کی خواهد شد؟

فرمود: یا ابا محمد! ما اهل بیت برای این امر وقت قرار نمی‌دهیم، حال آن که

۱. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۸۹.
۲. همان، صص ۲۹۰ ـ ۲۸۹.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقت قراردهندگان دروغ گفته‌اند.

یا ابا محمد! این امر پیش از ظهورش، پنج علامت دارد:

اوّل؛ ندایی در ماه رمضان است.

دوّم؛ خروج سفیانی.

سوّم؛ خروج خراسانی.

چهارم؛ قتل نفس زکیّه.

پنجم؛ فرو بردن زمین لشکر سفیانی را در بیابان.

بعد از آن فرمود: یا ابا محمد! به درستی که پیش از ظهور این امر، از وقوع دو طاعون ناچار است؛ یکی طاعون ابیض و دیگری طاعون احمر.

عرض کردم: فدایت شوم! طاعون ابیض و احمر کدام‌اند؟

فرمود: طاعون ابیض نوعی مرگ است که ذی حیات را به سرعت فانی می‌کند و طاعون احمر شمشیر است و قائم ـ عجّل الله فرجه الشریف ـ خروج نمی‌کند تا وقتی که در شب جمعهٔ بیست و سوّم ماه رمضان، از میان آسمان به نام وی ندا کرده شود.

عرض کردم: به چه چیز ندا می‌شود؟

فرمود: به نامش و به نام پدرش، بدین نهج گفته می‌شود که آگاه باشید! به درستی که فلان بن فلان قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است، سخن او را بشنوید و وی را اطاعت کنید، در آن وقت ذی روحی باقی نمی‌ماند مگر این که این صدا را می‌شنود، در آن اثنا کسی که در خواب است به سمت آن صدا بیدار می‌شود و به صحن خانهٔ خود بیرون می‌آید، دختران باکره از پس پردهٔ عفّت در می‌آیند و قائم ـ عجّل الله فرجه الشریف ـ به سبب آن صدا خروج می‌کند و آن، صدای جبرییل علیه السلام است.

[بدا در زمان ظهور]

۵ نجمة

حسن بن سلیمان، شاگرد شهید رحمه‌الله در کتاب مختصر[۱] گفته روایت شده: به خطّ شریف امام حسن عسکری علیه‌السلام حدیثی یافته شد که ظهورش این است: به قدم‌های نبوّت و رسالت، به مراتب بلند حقیقت قدم گذاشتیم، حدیث را سنجیده، تا این که فرموده: به زودی چشمه‌های آب حیوان، بعد از چشیدن عذاب آتش نیران برای شیعیان ظاهر می‌شود؛ یعنی بعد از ابتلای ایشان به شداید ایّام غیبت که مانند آتش نیران است؛ لذایذ فرج به ظهور قائم ـ عجّل الله فرجه الشریف ـ ما که به منزلهٔ چشمه‌های آب حیوان است، برای ایشان میسّر خواهد شد وقتی که به قدر عدد آلم و طٰه و طٰس‌ها از سال‌ها بگذرد.

علّامه مجلسی رحمه‌الله برای توجیه این حدیث، بیانی ایراد نموده و گفته: احتمال دارد مراد از آلم، جمیع آلم‌ها و آلمصّ و آلمر باشد، زیرا عدد همهٔ آن‌ها با طٰه و طٰس‌ها به هزار و صد و پنجاه و نه می‌رسد و این توقیت؛ یعنی تعیین وقت ظهور نمودن که از این خبر و خبر ابالبید و مثل این‌ها فهمیده می‌شود، بر تقدیر صحّت آن اخبار، با این که در سایر اخبار نهی از توقیت وارد شد، منافات ندارد، زیرا مراد از آن‌ها نهی در توقیتی است که به طریقی باشد که بدا در آن نیست؛ چنان که در اخبار گذشته به این معنی تصریح کرد.

پس بین آن‌ها منافاتی نیست، با این که اخبار نهی به غیر امام تخصیص داده شود؛ یعنی جایز نبودن توقیت در حقّ غیر امام است، نه در حقّ امام. این وجه اخری با بعضی اخبار منافات دارد که آن‌ها دلالت دارد بر این که برای امام جایز نیست وقت ظهور را تعیین نماید. ۲۶۸۷

وجه اوّل اظهر است و غرض ما از ذکر این وجوه، اظهار احتمال است و منافی آن زمان نباشد که در خصوص ظهور ذکر کردیم، بنابراین اگر آن زمان بگذرد و العیاذ بالله

۱. ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۱.

فرج ظاهر نشود و از آن زمان تخلّف کند، هرآینه آن تخلّف، به بدفهمی ما مستند خواهد شد؛ یعنی اخبار توقیت به وجوه کثیر احتمال داشتند و مراد از این وجوه، در نفس الامر یکی بوده، ما خطا نموده، آن را نفهمیدیم.

با وجود این می‌گوییم: احتمال وقوع بدا در جمیع محتملاّت اخبار توقیت هست؛ یعنی به هر احتمال که وقت ظهور تعیین شود و ظهور از آن وقت به تأخیر بیفتد، در آن حال می‌توان گفت بدا واقع گردید و از این جهت به تأخیر افتاد؛ چنان‌که در حدیث ابن یقطین، ثمالی و غیر ایشان به وقوع بدا اشاره شد.

پس از وساوس شیاطین انس و جان با حذر باش و به خداوند عالم توکّل کن؛ یعنی اگر ظهور فرج از آن زمان به تأخیر افتد و شیاطین انس و جنّ به تو وسوسه کند که اگر قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ موجود بود، هرآینه در آن زمان ظاهر می‌شد در آن‌جا به مسألهٔ بدا ملتفت شده، فریب ایشان را مخور!

در تفسیر عیاشی[1] از هشام بن سالم، او از بعضی اصحاب ما و ایشان از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که معنی قول خدای تعالی **﴿أَتىٰ أَمْرُ اللهِ فَلاٰ تَسْتَعْجِلُوهُ﴾**[2] را از آن حضرت پرسیدم.

فرمود: وقتی خدای تعالی چیزی را به پیغمبر خبر دهد و وقت آن را تعیین نماید، هرآینه قول او در این مقام **﴿أَتىٰ أَمْرُ اللهِ فَلاٰ تَسْتَعْجِلُوهُ﴾**[3] گفته می‌شود؛ یعنی امر خدا رسید، تعجیل و شتاب مکن تا وقت آن برسد.

بعد از آن فرمود: وقتی خدای تعالی خبر داد فلان خبر، شدنی است، هرآینه به منزلهٔ این است که شده؛ یعنی از این جهت لفظ اتی را به صیغهٔ ماضی فرمود که بر تحقّق وقوع دلالت دارد، حال آن‌که معنی در مستقبل است.

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۵۴.
۲. سوره نحل: آیه ۱.
۳. سوره نحل: آیه ۱.

[مصلحت تغيير وقت ظهور]

تنبيهٌ للنّبيه

بدان در نجم ثاقب بعد از ذکر خبر ابو بصير و ابو حمزهٔ ثمالی که مـا آن‌هـا را در نجمهٔ دوّم این عبقريّه ذکر نموديم؛ فرموده: شيخ طوسی گفته وجه در این اخبار ایـن است که ممتنع نیست خدای تعالی این امر را موقت فرمود در یکی از اوقاتی که ذکر شد. پس چون پدیدار شد آن چه پدیدار شد، مصلحت تغییر کرد و تأخیر آن تا وقتی دیگر و هم‌چنین در ماه بعد و وقت اوّل منقضی شد و هر وقتی جایز است به این مشروط باشد که پیدا نشود چیزی که صلاح در تأخیر آن مقتضی است تا بیاید آن وقتی که آن را تغییر نمی‌دهد، پس محتوم خواهد شد و بر همین تأویل می‌شود آن چه در تأخیر عمرها از اوقات خود و زیاد شدن آن‌ها هنگام دعا و صلهٔ ارحام وارد شده و آن چه در نـقصان عمرها پیش از اوقات خود در وقت کردن ظلم، قطع رحم و غیر این‌ها روایت شده و خدای تعالی هر چند به هر دو امر داناست، پس ممتنع نیست یکی از آن‌ها به شرطی و دیگری بدون شرطی معلوم باشد و در این جمله خلافی بین اهل عدل نیست، آن گـاه جمله‌ای از اخبار بدا را نقل کرد.

پس از آن فرمود: و وجه در این اخبار، چیزی است که پیش‌تر از تغییر مصلحت در آن و اقتضای تأخیر امر تا وقت دیگر ذکر کردیم، نه ظاهر شدن امر برای خدای تعالی؛ **﴿تَعَالَى اللهُ عَنْ ذٰلِكَ عُلُوّاً كَبِيراً﴾**.

آن‌گاه اشکال کردند که بنابراین لازم می‌آید ما بـه چـیزی از اخـبار خـدای تـعالی مطمئن نشویم و جواب دادند بعضی اخبار در مخبرات او جایز نیست، چون قطع داریم آن، تغییر داده نمی‌شود؛ مثل اخبار صفات خداوند و آن چه گذشته و اخبار به این که مؤمنین را ثواب می‌دهد و قسمی از آن، فی نفسه بـه حسب تـغییر مـصلحت در وقت تغییر شروط آن، قابل تغییر هست و جمیع این‌ها را در اخباری از آینده تجویز می‌کنیم، مگر آن که خبر بر وجهی وارد شود که دانسته شود مضمون آن قابل تغییر نیست.

در آن حال به شدن آن قطع می‌کنیم و برای همین است که در بسیاری از اخبار حتم

را به آن مضمون منضمّ فرمودند؛ یعنی فلان امر خواهد شد و از محتومات است، پس به ما تعلیم فرمودند که آن قابل تغییر نیست و ما به آن قطع می‌کنیم.

این ناچیز گوید: فرمودهٔ شیخ مزبور را روایتی تأیید می‌نماید که خود ایشان در آن کتاب به اسناد خود از عثمان نوی نقل فرموده‌اند که او گفت: از حضرت صادق علیه‌السلام شنیدم، می‌فرمود: این امر در خصوص من بود؛ یعنی مشیّت الهی چنین بود که خروج کنم و زمین را پر از عدل و داد گردانم، لکن بدا واقع شد، پس خدای تعالی آن را تأخیر نمود و بعد از این هر چه می‌خواهد در خصوص ذرّیّهٔ من می‌کند.

[چند نمونه از توقیت]

خاتمة و لتأیید ما فی العبقریّة قابلة التنقید عن بعض البریّة

بدان برای تأیید آن چه در این عبقریّه از اخبار وارده نقل شده؛ در منع و ردع از توقیتِ تعیین زمان ظهور حضرت بقیّة الله ـ ارواحنا فداه ـ و از جهت تنقید و نکوهش بعضی که رجماً بالغیب، وقت ظهور را تعیین می‌نمایند؛ چنان که یکی از وعّاظ معروف ایران حدود پنجاه سال قبل، به کرّات در بالای منبر، به پیرمردهای هشتاد، نود ساله خطاب نموده، می‌گفت: امروز و فردا مهیّای ظهور و دیدن حضرت امام زمان ـ عجّل الله تعالی فرجه ـ باشید، به نحوی که هر پیرمردی خیال می‌کرد همان سال و ماه حضرت را ملاقات خواهد نمود، تا حال، قریب پنجاه سال می‌گذرد و هنوز از ظهور آن بزرگوار خبری نیست.

بالجمله برای تأیید آن اخبار و تنقید این چیزی را نقل می‌نمایم که یکی از معاصرین در رسالهٔ جواهرالقوانین نقل نموده؛ این رساله را سال هزار و سی‌صد و سی و
۲۶۹۰ یک تألیف نموده و بعضی از اخبار به جمله و عبارات و اشعار مرموز اهل عرفان و حساب و صاحبان کشف و شهود را ذکر کرده و از نوع آن‌ها اکتشافات نموده ظهور آن بزرگوار سال هزار و سی‌صد و سی و پنج الی چهل واقع خواهد شد و اکنون که سنین هجرت به هزار و سی‌صد و شصت و دو رسیده، اهل عالم از شرف‌یابی حضورش

محروم و با هزاران اندوه و تأسّف، منتظر ظهورش هستند. عین عبارت آن در رسالهٔ مزبور این است:

س: بفرمایید ظهور موفور السرور قطب دایرهٔ امکان، حضرت بقیّة الله، امام محمد مهدی ـ ارواحنا فداه ـ چه زمانی خواهد بود؟

ج: به طور یقین احدی از مؤمنین نمی‌داند که کدام روز یا فلان ساعت و یا فلان هفته، بلکه فلان سال ظهور خواهد فرمود و محمد و آل او علیهم السلام به آن تصریح نفرموده، بلکه از اظهار آن کراهت داشته‌اند، به ملاحظاتی هم صلاح نمی‌باشد، همین غیبت ولی عصر ـ عجّل الله فرجه الشریف ـ امتحان بزرگی است که مؤمنین از منافقین و مرتدّین معلوم شوند و به مؤمنینِ به غیب ثواب عظیم مرحمت فرمایند که در انتظار جان جهان و حجّت حضرت رحمان بودند تا جان دادند و حکمت‌های دیگر هست که در این جا مناسب نیست.

س: بلی، درست می‌فرمایید! ولی یکی از بابیّه برای ضلالت و گمراهی مردم، به حدیث ابی‌لبید مخزومی متمسّک شده که از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده و به حسب عدد فواتح سور می‌خواهد خروج میرزا علی محمد دروغگو را درست کند، لذا خواهشمندم هر چه از اخبار در این باب تعیین یا گمان کرده‌اید، بیان فرمایید تا بطلان قول طایفهٔ ضالّهٔ مضلّهٔ بابیّه واضح گردد، امید که برای جناب عالی اجر عظیم داشته باشد.

ج: همان حدیث امام حسن عسکری علیه السلام برای ردّ آن‌ها کافی است که فرج شیعیان ایشان در سنهٔ هزار و دویست و شصت و دو نیست که میرزا علی محمد ادّعای دروغی کرده است.

س: استدعا دارم عین عبارت حدیث را با معانی آن بیان فرمایید که قلوب دوستان آل محمد روشن گردد.

ج: در بحار[۱] مسطور است: **وجد بخطّ الأمام ابی محمّد الحسن العسکری علی**

---

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۸.

ظهرالکتاب قد صعدنا ذوی الحقایق باقدام النبوّة والولایة. به خطّ ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام بر پشت کتاب یافت شد که رقم فرموده بودند:

به تحقیق، ما آل محمد صلی الله علیه و آله، ذرّه‌ها و بلندی‌های همهٔ حقیقت‌ها را به قدم‌های نبوّت و ولایت الهی که حق تعالی به ما عطا فرموده؛ وذرنا سبع طرائق باعلام الفتوّة و الهدایة و بر هفت طریقه‌ها به علامت‌های فتوّت، جوانمردی، هدایت و راهنمایی خودمان بلندی جستیم، نحن لیوث الوعی و غیوث الندی؛ ما آل محمدیم! شیران میدان جنگ که بر همه فایق‌ایم و فریادرس همهٔ خلایق ماییم! اشاره است به این که روزگاری خواهد آمد که همهٔ مردم به فشار ظلم خواهند آمد که دیگر فریادرسی غیر از ما برای آن‌ها نباشد و ما که دارای شجاعت و علم هستیم می‌توانیم فریادرسی خلایق بنماییم و خواهیم نمود؛ کنایه از ظهور فرزندش امام محمد مهدی و رجعت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله است که برگردند و به قوّهٔ شمشیر و علم، بلاد و عباد را احیای فرمایند.

ذکر اسماء مقدسهٔ ائمهٔ اطهار

چنان که بیان فرمود: و فینا السّیف والقلم فی العلّة حل و لواء الحمد فی الأجل، حال آن که شمشیر و قلم در دار دنیا در دست ما آل محمد بوده و خواهد بود؛ یعنی کسی مگر جز شمشیر نتواند ریاست کند که به قهر و غلبه و زور، سلطنت کنند و آن‌ها علم ندارند یا اهل قلم که به قوّهٔ علم و تدابیر، سلطنت کنند و مسلّماً قوّهٔ قلم بیش از شمشیر است و اهل شمشیر، همیشه به اهل قلم محتاج‌اند ولی اهل علم و قلم در هر دوره، به اهل شمشیر محتاج نبوده‌اند و سلطنت کامله برای کسی است که هم، اهل شمشیر و هم، اهل قلم باشد و این منصب مخصوص انبیا و ائمه علیهم السلام است.

این است که فرمود: شمشیر و قلم در دار دنیا در دست ما آل محمد است و در آخرت هم، ریاست، حقّ ما آل محمد خواهد بود که لواء الحمد در دست ماست و همهٔ
۲۶۹۲ انبیا و اولیا و شیعیان ما زیر لوای ما هستند؛ اسباطنا خلفاء الدّین و خلفاء الیقین و مصابیح الأمم و مفاتیح الکرم، مقام ما آل محمد فوق تصوّر هر متصوّر است، همین بس که فرزندزاده‌های ما، خلیفه‌های دین خدا و امام‌زادگان ما، جانشینان یقین‌اند که هیچ شکّی در دل آن‌ها نبوده، چراغ‌های هدایت امّت‌ها و کلیدهای کرم خدا هستند.

الآن فـرزندان امـام عـصر و اولاد زادههـای آن حـضرتعليه السلام در جـزیرهٔ خـضرا و شهرهای آن به نیابت حضرت حجّتعليه السلام سلطنت می‌کنند، شـاید فـرمایش حـضرت عسکری راجع به اولادزاده‌های خود باشد که ان شاء الله ایشان را مـلاقات خـواهـیم نمود یا راجع به اولادزاده‌های همهٔ ائمّهعليهم السلام باشد و بعد در مقام افتخار برآمده که تمام پیغمبران به واسطهٔ ولایت ما آل محمدصلی الله علیه و آله به مـقام نـبوّت و رسـالت و اولوالعـزمی رسیده‌اند، لذا یکی از پیغمبران مقرّب اولوالعزم را مثل می‌آورد تا حالِ سایر پیغمبران و رسل معلوم گردد که همه تابع و شیعهٔ مـحمد، عـلی، فـاطمه، حسـن، حسـین، عـلی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و محمد بن الحسن ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ می‌باشند؛ چنان که حق تعالی در سورهٔ صافات می‌فرماید: **﴿وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرٰاهِيمَ إِذْ جٰاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾**[1]؛ به درستی که از شیعیان علی و آل علی، ابراهـیم خلیل است، زیرا با دل سالم از امراض قلبی به سوی پـروردگار خـود آمـد، پس وقـتی حضرت ابراهیمعليه السلام با آن مقام رسالت و خلّت و امـامت، شـیعهٔ امـام زمـان و آبـای طاهرین آن حضرت باشد، سایر پیغمبران به طریق اولی.

حضرت عسکریعليه السلام این جا فرمود: **فالکلیم البس حلة الاصطفا لما عـهدنا مـنه الوفاء**؛ پس موسی کلیم، خلعت رسالت و برگزیدگی را بر خود پوشاند؛ به جهت آن چه ما آل محمدصلی الله علیه و آله، در عالم نور و ذرّ از او عهد گرفتیم وفا کردن به عهد ما را؛ یعنی وفا کرد، برگزیده شد و از شیعیان مـا مـحسوب گـردید. **و انّ روح القـدس فـي جـنان الصّاغورة ذاق من حدائقنا الباکورة**؛ حضرت جبرییل، روح القدس، که افضل از همهٔ ملایکه، کرّوبین و روحانییّن است در جنّات صاغوره قدری از باغ‌های باکورهٔ ما آل محمدصلی الله علیه و آله را چشیده است که به این مقام جلیل رسیده و سایر ملایکه به طریق اولی مستفیض فیوضات ما هستند.

از این عبارت مختصر معلوم ساخت تمام انبیا و مرسلین و ملایکهٔ مقرّبین مـطیع امر ایشان هستند، پس باید تمام جنّ و انس امر خدا و رسول و ائمّه را اطاعت نمایند،

---

۱. سوره صافات: آیه ۸۳ و ۸۴

هر کس از ایشان مخالفت نماید به هلاکت ابدی و جحیم سرمدی معذّب، مؤیّد خواهد شد و از فرق‌های هالکه خواهد بود و هر کس متابعت و اطاعت امر ایشان نمود، از جمیع مهالک نجات یافت و به بهشت‌های عدن ابدی خواهد شتافت، زیرا احدی از مسلمین نمی‌تواند بگوید علی و اولاد علی از فرقهٔ ناجیه نیستند، چون اگر کسی جسارتی کرد، فوراً خودش کافر، مرتدّ، نجس و از بدترین فرق هالکه خواهد شد و اگر بگوید آل محمد صلی الله علیه و آله از فرقهٔ ناجیّه می‌باشند، لازم می‌آید هر کس پیروی ایشان باشد، فرقهٔ ناجیّه باشد و نمی‌شود امام از فرقهٔ ناجیّه ولی تابع او از فرقهٔ هالکین باشد.

بنابراین ثابت شد شیعیان امام زمان و آبای طاهرین آن حضرت، فرقهٔ ناجیّه می‌باشند و سایر مذاهبِ امّت پیغمبر از فِرَق هالک و جهنّمی خواهند بود؛ چنان که پیغمبر فرمود: **ستفرق امّتی علی ثلاثة و سبعین فرق کلّهم فی النار الّا واحدة**؛ به زودی امّت من بر هفتاد و سه فرقه خواهند شد، همهٔ ایشان در آتش جهنّم خواهند بود، مگر یک فرقه که از جهنّم نجات یابند.

لذا حضرت عسکری علیه السلام فرمود: **شیعتنا الفئة الناجیّه والفرقة الزاکیه صاروا النار داءً وصونا و علی الظلمة البا وعونا**؛ شیعیان ما آن گروه ناجیّه و فرقهٔ پاک و پاکیزه‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن حدیث خبر داده برای ما آل محمد، ردایی گردیدند که ما را حفظ می‌کنند و حصاری که ما را نگاهداری می‌نمایند، در حضورمان ما را اعانت می‌نمایند و بر ظلمتِ غصب حقّ ما، بر ظالمان حقّ ما جمعیّت و یاران‌اند؛ در غیبت ما فرج ما را انتظار می‌کشند، جمعیّت نموده، ما را یاری نمایند.

ظهور فساد در بر و بحر عالم

بعد در مقام شرح **﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾**[1] و **«یملاء الله الأرض قسطاً وعدلاً بعد ما ملئت ظلماً وجوراً»**؛ فساد در صحرا و دریا ظاهر خواهد شد به آن چه دست‌های مردم اکتساب نموده و امام زمان ـ عجّل الله فرجه الشریف ـ زمین را از عدل و داد پر می‌کند، بعد از این که از ظلم و بیداد پر شده باشد، سپس می‌فرماید: **«سینفجر لهم ینابیع الحیوان بعد لظی مجتمع النیران لتمام** ۲۶۹۴

۱. سوره روم: آیه ۴۱.

الروضه و الطواسین من السنین»؛ به زودی بعد از شعله کشیدن آتش‌های جمع شده چشمه‌های حیات و زندگانی برای شیعیان ما شکافته می‌شود.

در این عبارت چند نکته فهمیده می‌شود:

۱ ـ در زمان غیبت جمع‌آوری می‌کنند و برای یاری امام زمان ـ عجّل الله فرجه الشّریف ـ زیاد می‌شوند؛ چنان که می‌بینم طایفهٔ شیعه زیاد شده و می‌شوند و یک سِرّ حرمت جهاد در زمان غیبت، همین است که در فساد عالم، جنگ نکنند؛ هر چند در سختی باشند ولی برای نصرت دین بمانند.

۲ ـ به زودی فرج اشاره می‌فرماید که شیعیان غصّه نخورند و مأیوس نشوند.

۳ ـ راحتی‌ها عقب زحمت‌هاست.

۴ ـ راحتی و عزّت و زندگی مخصوص شیعیان است نه دیگران.

۵ ـ چشمه‌های حیرت و برکت برای شیعیان جاری خواهد شد.

۶ ـ شیعهٔ خالص، نزدیک ظهور سختی دارد، ولی کسی بر او مسلّط نخواهد شد تا بماند و سلطان خود را یاری نماید.

۷ ـ فتنه، فساد، ظلم و بیداد به اندازه‌ای در روی زمین زیاد شود که گویا آتش به جان مردم افتاده است.

۸ ـ شاید اشاره به اسباب جنگ حالیّه از توپ، تفنگ، فشنگ، بمب، خمپاره، دینامیت و امثال این‌هاست که سلاطین سال‌ها برای ملک‌گیری تهیّه دیده‌اند و نزدیک ظهور آن، آتش‌های انبار شده چنان زبانه کشد که اغلب ممالک و رعایای خود را آتش زده، می‌کُشد و خراب کنند؛ بعد از خرابی بلاد و عباد و ظهور فساد، برای شیعیان آل محمد عَلَیْهِمُ السَّلَام به تمام شدن و گذشتن سال‌های **الروضة و الطواسین من السنین** خوب خواهد شد. بفهم!

س: تحقیقات رشیقه و بیانات با سلیقه معلوم شد ولی مراد حضرت از عبارت آخری معلوم نشد.

ج: لا حول و لا قوّة الّا بالله، باید دانست؛ الف و لام در الطواسین برای عهد خارجی

است که به «طسٓمٓ و طسٓمٓ و طسٓ» سورهٔ قصص و شعرا و نمل اشاره دارد، لذا باید الف و لام حساب نشود، امّا واو عطف و الف و لام الروضة، باید حساب شود، گویا چنین فرموده: لتمام الروضة و «طسٓمٓ طسٓمٓ طسٓ» ولی من السنین بیان برای آن‌هاست که این عدد را از سال‌ها به شمارِ وقت فجر فرج آل محمد عليهم السلام و شیعیان ایشان، معلوم یا مظنون خواهد شد.

الف ۱، ل ۳۰، ر ۲۰۰، و ۶، ض ۸۰۰، ه ۵، و ۶، ط ۹، س ۶۰، م ۴۰، ط ۹، س ۶۰، م ۴۰، ط ۹، س ۶۰، ال ۲۱، ر و ۲۰۶ دویست و شش ض ه ۸۰۵، ط و ۱۵، س م ۱۰۰، ط س ۶۹، م ط س ۱۰۹ جمعاً هزار و سی صد و سی و پنج که تمام شد، بعد از اتمام سال هزار و سی‌صد و سی و شش، حضرت ظهور خواهد فرمود و در سال هزار و سی‌صد و سی و شش برای شیعیان وسعت و رفاهیّت و امنیّت فراهم خواهد آمد.

تطابق ظهور با سنوات مذکوره

س: خیلی مسرور و امیدوار شدم؛ آیا مثل تاریخ بعثت یا تولّد حضرت حجّت و یا غیبت آن حضرت احتمال دیگری می‌رود؟

ج: این احتمالات قابل توجّه نیست، زیرا معصوم تا این اندازه ابهام و اجمال نمی‌فرماید والاّ برای فرمودن فایده‌ای متصوّر نیست، لذا احتمال اقوی است که چون سنهٔ هزار و سی صد و سی و پنج تمام شود، کار شیعیان آل محمد عليهم السلام اصلاح و خوب خواهد شد.

س: آیا دلیل دیگر که مؤیّد این حدیث و ترجمهٔ آن باشد در نظر دارید؟

ج: همان حدیث ابا لبید که از حضرت باقر عليه السلام روایت می‌کند، ما در روایت خدشه نمی‌کنیم ولی می‌گوییم بابی‌ها معنی حدیث را نفهمیده‌اند. آخر حدیث می‌فرماید: **ثمّ کان بدو خروج الحسین بن علی عليهما السلام آلم الله فلمّا بلغ مدّته قام قائم ولد العبّاس عند المص و یقوم قائمنا عند انقضائها بآلمرا، فافهم ذلك و عدّو اکتمه.**

۲۶۹۶ شاید معنی، چنین باشد: پس اوّل خروج حسین‌بن علی، آلمٓ الله؛ یعنی هفتاد و یک بود، یقیناً مراد از آن، بعثت است نه هجرت. وقتی مدّت آن حضرت رسید، کسی از آل هاشم سلطان نشد تا قائم فرزندان عبّاس، نزد سنهٔ آلمصٓ برخاست و قائم ما آل محمد نزد منقضی شدن آن‌ها به آلمٓرا می‌ایستد.

حال، دو احتمال می‌رود، اوّل آن که الله را با عدد مدغم و مدغم فیه، جزء حروف فواتح سور حساب کنیم و هم چنین باء بر سر الٓمرا، لذا چنین حساب می‌شود:

و با حدیث حضرت عسکری علیه السلام مطابق می‌شود

ال م ا ل م ا ل ه ا ل م ص ا ل ر ا ل ر ا ل ر ا ل ر ا ل م ر
۷۱ ۱۳۸ ۱۶۱ ۲۳۱ ۲۳۱ ۲۳۱ ۲۳۱ ۲۷۲
جمله، هزار و سی صد و سی و شش (۱۳۳۶) که تمام شدن هزار و سی صد و سی و پنج همین است، پس این‌ها را بفهم، بشمار و آن را پنهان دار!

احتمال دوّم آن که از اوّل قرآن تا التمرا، هزار و دویست و شصت و هفت می‌شود. هفتاد و یک سابق بر ظهور حسین را که دولت حقّه بود بر این عدد، اضافه می‌کنیم و چنین می‌شود ولی این حساب، بعد از حساب اوّل است و اقوی بودن احتمال اوّل به واسطهٔ تطابق با حدیث اوّل می‌باشد و الله اعلم بالأمور.

س: دلیل دیگری دارید که بر مقصود دلالت کند؟

ج: در نظرم هست روایتی دیدم که مکرّرات تمام فواتح سور را بیندازند، هر چه باقی ماند، فرج امام زمان ـ عجل الله تعالی فرجه ـ است. به اقسام مختلف حساب کرده‌اند، درست نیامده، مگر به طریقی که بعد از فکر زیاد به یاد آمد، پس مراد از انداختن مکرّرات، انداختن حروف مکرّر نیست، زیرا خیلی کم می‌شود. بلکه مراد انداختن کلمه‌های مکرّر از فواتح است؛ مثلاً در قرآن التمٓ و حمٓ و الرٓا مکرّر است، آن‌ها را می‌اندازیم و «طسٓم» اگر چه مکرّر است ولی چون جامع طس می‌باشد، حسابش می‌کنیم؛ مثل حمعسق و التمص و التمرا، زیرا جامع هر حم و التم و الر هستند و حروف دیگری دارند. ملتفت باش!

ل م ص ل ل م ر ل ه ی ع ص ط ه ط س م س س ص ح م ع س ق ن
۱۹۱ ۲۷۱ ۲۹۵ ۱۴ ۱۹ ۷۰ ۹۰ ۲۷۸ ۱۰۰ ۵۰
جملهٔ هزار و سی صد و سی و هشت این حساب هم با سابق منافات ندارد؛ نهایتاً دو سال بعد از ظهور را می‌رساند و بعد از ظهور هم، ظهور است و شاید جهت اختلاف، سرّی دارد که درست معیّن نباشد؛ مثل این که بگوییم از سنهٔ هزار و سی صد و سی و پنج تا سنهٔ هزار و سی صد و سی و هشت ظهور خواهد فرمود، وقتی هم تعیین نکرده‌ایم که فلان ساعت

و روز و سال ظهور می‌فرماید تا مستوجب تکذیب باشیم، زیرا با این که می‌گویم امید دارم از سال هزار و سی صد و سی و پنج تا هزار و سی صد و سی و هشت، ظهور کند؛ اگر کسی بگوید کی ظهور می‌فرماید؟ می‌گویم: نمی‌دانم؛ وقتی معیّن نکرده‌ام.

س: دیگر چیزی دارید که بر قرب وصال محبوب دو جهان، امام زمان علیه السلام دلالت کند؟

ج: عبارت حضرت دانیال پیغمبر بعد از آیات چندی در فصل دوازده، آیهٔ دوازدهم و به مناسبت امام دوازدهم فرموده: خوشا به حال کسی که انتظار کشیده روزهای هزار و سی‌صد و سی و پنج را دریابد. ظاهراً باید مراد او ظهور حضرت حجّت علیه السلام باشد؛ چنان که از آیات سابق آن، مستفاد می‌شود.

س: به به! قلبم قوّت گرفت دیگر از مقرّبان چه در نظر دارید؟

ج: معلوم می‌شود جنابعالی میلی به امام زمان دارید که مشتاق ظهور آن حضرت هستید، به خلاف بعضی که چون بفهمند ظهور نزدیک است، از ترس اعمال فاسد خود، بیخ گوش آن‌ها زرد شده، منکر شوند که خیر، فلانی مزخرف می‌گوید! هیچ کس وقت ظهور را نمی‌داند و به این زودی‌ها ظهور نمی‌کند. من یقین دارم به این زودی تشریف نخواهد آورد ولی اگر درد دین داشتند، می‌بایست اظهار بشاشت کنند که زودتر فرج برسد.

جواب نقض شیخ در علم حروف

خلاصه، مرحوم میرزا محمد اخباری که در زمان فتحعلی شاه و از علمای مرتاضین بوده، در مفتاح الغیب در اسرار اسم محمد صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: **يخرج من اسمه عدد من أرسل من الأنبياء و إذا ضممت عدد باطن هذا الأسم إلى ظاهر عدده كان الخارج من الجملتين وقت ظهور خاتم الأولياء محمّد المهدی، فافهم.**

۲۶۹۸ **س:** این دو فقره خیلی مشکل است؟

ج: گوش بده! خواهی فهمید چون در علم حروف گاهی هندسهٔ ظاهر حرف را می‌گیرند، گاهی باطن حرف را که زبر و بنیهٔ حرف باشد، پس م/۹۰ ح/۹ م/۹۰ م/۹۰ د/۳۵ جمله، سی صد و چهارده نفر پیغمبران مرسل می‌شود که بنابر مشهور، سی صد و

سیزده نفر می‌باشند، یکی هم خود حضرت محمد ﷺ جمله سی صد و چهارده می‌شود و اصحاب حضرت حجّت الله با خود حضرت هم، به همین عدد می‌باشند، **اللّهمّ اجعلنا منهم بحقّه و حقّ آبائه صلوات الله علیهم**. پس معنی عبارت چنین است که از عدد اسم محمد، عدد مرسلین از پیغمبران که سی صد و چهارده نفر باشند، خارج می‌شود.

در این جا میم مدغم را نیز حساب کرده و هرگاه باطن عدد این اسم را به ظاهر عدد آن ضمیمه نمودی، خارج از دو جمله، وقت ظهور خاتم اولیا، حضرت امام محمد مهدی علیه السلام می‌باشد.

پس بفهم که خیلی مشکل است یا مراد او این است که عدد باطن محمد (۹۲۶۲) را که جمله صد و پنجاه و چهار (۱۵۴) می‌شود، به ظاهرِ عدد ۷۸۱۱۰۶ ضمیمه کنی که جمله ۱۱۸۴ می‌شود که از این دو جمله ۱۳۳۸ خارج خواهد گردید و ظاهر عدد مقدّم را به جهت الغاز و ابهام مؤخّر گفته و اگر گفته بود الی عدد ظاهر، زودتر منتقل می‌شدیم.

یا مرادش این است که میم مدغم را حساب نکرده و باقی را به طریق باطن حساب نموده که م ح م د (۹۰ ۹ ۹۰ ۳۵) جمله ۲۲۴ می‌شود، آن وقت این‌ها را به عدد ظاهر اضافه نمایی که مقدّم را مؤخّر آورده و ضمیر در عدد باید در آخرِ ظاهر، باشد، مثل این که عبارت الی عدد ظاهره می‌باشد، آن چه خارج از جملهٔ ۳۲۴ و جملهٔ ۱۱۱۱ می‌شود ۱۳۳۵ که با حدیث حضرت عسکری و حضرت باقر علیهما السلام مطابق خواهد بود.

از لطایف عبارتِ **کان الخارج من الجملتین** نیز، وقت ظهور مکشوف می‌افتد که من را بر الخارج مقدّم، قصد کرده باشد، معنی چنین می‌شود که عدد از خارج جملتین ۵۲۵۸۰۴ جمله ۱۳۳۷ می‌شود، اگر مقصودش هم نبوده، به خواست خدا چنین شده، به کوری چشم بابی‌ها که سنهٔ ۱۲۶۲ به تیشهٔ خیال، امام دروغگوی مفتری دین بری را ۲۶۹۹
تراشیدند و این قدر جرأت و شجاعت داشت که از دار در بیت الخلا پایین افتاد و به سقر رفت.

س: این عبارت از معصوم رسیده است؟

ج: نمی‌دانیم. دور نیست که صاحب مفتاح الغیب در کتاب خود از قول معصوم علیه السلام نقل کرده است. والله اعلم.

س: چه دلیل دیگری دارید؟

ج: همین شخص بزرگ در آخر می‌فرماید: به حسب ابعد احتمالات، امیدواریم ظهور الحقّ، تاریخ ظهور آن سرور باشد.

س: مطلب را واضح سازید که مرادش چیست؟

ج: چون رسم حساب حروف آن است که حرف مدغم را حساب نمی‌کنند، لذا بعد احتمالات، حساب مدغم است، دیگر آن که تاریخ را از هجرت حساب می‌کنند، لذا ابعد احتمالات، از بعثت حساب کردن است، چون ابعد احتمالات را فهمیدی، ملتفت باش! (ظ ه و ر ل ح ق ق ااا ۲۳۸) جمله ۱۳۴۹ می‌شود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مکّه سه سال مخفی و ده (۱۰) سال علانیه دعوت فرمود، جمله سیزده سال، اگر خواستی بگو از بعثت واقعی تا ظهور، ۱۳۴۹ و اگر بخواهی با هجرت مطابق کنی ۱۳ را از آن جمله تفریق نما، ۱۳۳۶ باقی می‌ماند. اقرب احتمالات هرگاه از بعثت حساب کنند، سه سال مخفی را به حساب نمی‌آورند ولی ما آوردیم تا ابعد معیّن گردد، بفهم!

س: چیز دیگری دارید که دالّ بر وقت ظهور نور خداوند غفور باشد؟

ج: در کتاب نجم الثاقب این رباعی را به بعضی از مشایخ شهود نسبت داده است:

إذا دار الزّمان علی حروف ... ببسم الله فالمهدیّ قاما

فادوار الحروف عقیب صوم ... فاقرء الفاطمیّ منّی السلاماً

س: معنی آن را بفرمایید؟

ج: یعنی هرگاه زمانه بر حروف در بسم الله الرّحمن الرّحیم (۲۸۸۳۲۹۳۶۱۰۲) دور زد، فالمهدی (۱۲۱) قاما؛ جمله بسمله ۱۷۵۵ ـ جمله دو قلم ۱۰۷۶. پس دور ۲۷۰۰
گرداندن عدد این حروف است در عدد عقب صوم الزمان (۲۴۹) جمله خواهد شد. مرادش از ۱۳۴۰ این است که در دور ۱۳۴۰ ظهور خواهد فرمود.

دیگر از ـ ۵ ـ و ـ ۶ ـ و ـ ۷ ـ و ـ ۸ ـ ساکت می‌باشد، همین قدر می‌رساند که از

۱۳۴۰ نمی‌گذرد که ظهور خواهد فرمود یا بگو هر چه در قرآن است، در فاتحة الکتاب می‌باشد و هر چه در فاتحه است، در بسم الله درج می‌باشد، چون زمانه احکام الله را که در قرآن جمع است؛ برگردانده، واژگون ساخته و کسی در آخر الزمان جز به اسم الله عمل نمی‌کند؛ ولی به عکسِ قول او عمل می‌کنند.

برگرداندن حروف کلمهٔ الله

لذا باید لفظ الله را چنین برگردانده، واژگون بنویسیم و هندسهٔ آن را زیر آن بنگاریم. $\frac{\text{۱۳۳۵}}{\text{لل۵}}$ خواهد شد، چون چنین انقلاب شد، حضرت مهدی علیه السلام قیام فرماید، دوباره احکام الله را به جای خود برگرداند و شریعت پیغمبر را که مردم کهنه کرده‌اند، تازه فرماید. برگرداندن این حروف $\frac{\text{ه}}{\text{۵}}$ $\frac{\text{ل}}{\text{۲}}$ $\frac{\text{ل}}{\text{۳}}$ $\frac{\text{۱}}{\text{۱}}$ عقیب سختی‌ها و امساک اهل حقّ است که از جمیع لذایذ صایم بودند، چون هزار و سی صد و سی و پنج بگذرد، پس بر امام زمان، فرزند فاطمهٔ زهرا، سلام فراوان مرا برسان!

س: از کجا معلوم است مراد شاعر این مطالب بوده است؟

ج: شاید روح القدس به زبان او داده؛ چنان که به زبان حقیر داده که بتوانم شرح کنم و الله اعلم.

س: دیگر در سینهٔ خود چه دارید، واقعاً آن چه فرمودید، عین واقع و صدق کلام است؛ **لا یبقی من الأسلام الّا اسمه و لا یبقی من القرآن الّا رسمه** ظاهر شده و حدیثی که اسلام اوّل غریب بوده و الآن هم مثل اوّل، غریب است، ظاهر گشته؛ مگر صاحب اسلام بیاید و پشتوان اسلام گردد؟

ج: ان شاء الله در بحار از سعد الدین حموی که در تاریخ ظهور گفته، نقل می‌کند:

إذا بلغ الزّمان عقیب صوم　　　ببسم الله فالمهدیّ قاما

س: معنی آن را بیان فرمایید؟

۲۷۰۱ **ج:** این شعر صاف‌تر از رباعی اوّل است، یا مراد از زمان، قرن است و قرن سی سال است؛ یعنی هرگاه قرن سی رسید، به عدد بسم الله فالمهدی قام (۶۷۶۴۳۱) عقیب عدد صوم به حساب زبر بیّنه، جمله ۱۳۳۵ می‌شود یا عدد الزمان، عقیب صوم با عدد بسم الله را جمع کرده و از بعثت واقعی به حساب زبر بیّنه، جمله ۱۳۵۰ می‌شود، سیزده

سال بعثت تفریق شود، ۱۳۳۷ باقی ماند و یا به همان طریق به واسطهٔ انقلاب زمانه که هر روز دوری می‌زند، لذا عقیب امساک و سختی‌ها به اسم الله برگردانده که چنین ه/۵ ل/۳ ل/۳ ۱/۱۲ است، رسیدیم؛ ان شاء الله مهدی قیام خواهد فرمود؛ چنان که گذشت.

س: دیگر اشعاری در نظر دارید؟

ج: دعبل خزاعی در حضور حضرت رضا علیه‌السلام در جزء قصیدهٔ خود، این شعر را خواند. حضرت فرمود: روح القدس به این کلام بر زبان تو سخن گفته.

خروج امام لا محالة خارج — یقوم علی اسم الله والبرکات

شاید معنی چنین باشد که خروج امام زمان، البتّه واقع می‌شود، بر نام الله قائم می‌شود که او را به حساب هندسه معکوس بنویسند ه/۵ ل/۳ ل/۳ ۱/۱ خواهد شد و با برکات الهی قائم می‌شود که عالم را پر از برکت خواهد فرمود.

س: دیگر چه دیده‌اید که به مقصود اشاره داشته باشد؟

اشعار شیخ عبدالله الکریم یمانی

ج: صاحب ینابیع المودّه سنّی از شیخ عبدالکریم یمانی، این اشعار را نقل می‌کند:

و فـي يـمن امـن يكـون لأهـلها — إلى ان ترى نـور الهـداية مـقبلاً

بـميم مـجيد مـن سـلالة حـيدر — و من آل بيت طاهرين به من عـلا

يسمّى بمهديّ مـن الحـقّ ظـاهر — بســنّة خـير الخـلق يـحكم اوّلاً

س: استدعا دارم تاریخ و معنی را بیان فرمایید؟

ج: به نظر می‌رسد دو تاریخ منظور داشته: اوّل؛ میم مجید که نود می‌شود، اضافه به عدد من سلالة ۲۱۶ حیدر ۲۲۴ من آل بیت ۱۲۳ طاهرین ۲۷۵ جمله ۱۳۳۷ می‌شود، مجید و واو عطف حساب نیست، زیرا معلوم شود حیدر، امیرالمؤمنین از اهل بیت طاهرین علیهم‌السلام است. به من علا، متعلّق به مقبلاً می‌باشد.

۲۷۰۲ دوّم؛ الحق ظاهر (۱۱۰۶۲۳۹) به ابعد احتمالات، جمله ۱۳۴۵ می‌شود، ده سالی که حضرت در مکّه دعوت علانیه فرمود، از این تفریق شود، تتمّه ۱۳۲۵ می‌شود، پس میم مجید بر تاریخ اوّل افزود و ده سال بعثت از ثانی منها و حقّ ظاهر گردید؛ یعنی در یمن برای اهل یمن امنیّت می‌باشد، تا این که نور هدایت را روی آورنده به کسانی ببینی

که بلندی و دین حق خواهند، به واسطهٔ میم بزرگوار از سلالهٔ حیدر از اهل بیت طاهرین پیغمبر، نام مبارک آن بزرگوار، مهدی است که از جانب حق ظاهر خواهد شد و به سنّت خیرالمرسلین بهترین خلایق از اوّل تا آخر، حکم خواهد فرمود، **اللّهمّ عجّل فرجه واجعلنا من انصاره بحقه و حقّ آبائه!**

س: به به! خیلی مطالب عالیه کشف و معلوم شد حرف طایفه بابیّه نامربوط و مزخرف بوده، چیز دیگری دارید که از زمان ظهور خبر دهد؟

ج: بلی صاحب ینابیع المودّه سنّی این رباعی را از شیخ عبدالرحمن بسطامی نقل می‌کند:

یظهر میم المجد من آل محمّد — و یظهر عدل الله في النّاس اوّلاً
کما قدر و بینا عن علی الرّضا — و في کنز علم الحرف اضحی محصّلاً

س: آیا از این رباعی تاریخ را می‌فهمی؟

ج: اوّل، یظهر جد من ال محمد (۹۲۱۲۲۷۱۱۱۵) حساب کن! جمله ۱۲۲۶ می‌شود و لام و میم حساب نمی‌شود.

دوّم، عدد آل محمد و یظهر عدل الله (۱۲۶۲۱۲۴) را جمع کن! جمله ۱۳۸۵ می‌شود. عدد مجد را که چهل و هفت می‌شود از آن جمله تفریق کن! تتمّه ۱۳۳۸ می‌شود.

سوّم؛ عدد یظهر عدل الله و النّاس اوّلاً (۱۵۱۲۳۷۲۲۱۱۲۵۵) که جملهٔ ۱۲۵۵ می‌شود، جمع کن و عدد میم المجد را که ۱۶۷ باشد از آن تفریق کن! تتمّهٔ ۱۳۴۶ مطابق با بعثت ظاهری که با هجرت است، هزار و سی صد و سی و شش خواهد شد؛ یعنی میم بزرگوار از آل محمد ظهور خواهد فرمود و عدل الهی را میان مردم از اوّل تا آخر ظاهر و علانیه و آشکار خواهد ساخت، کما این که به تحقیق از سلطان سریر ارتضی، علی بن موسی الرضا ـ علیه الاف التحیّة والثناء ـ مراد او معلوم نیست که تاریخ ظهور را روایت کرده یا خود ظهور را ولی چون ظهور آن حضرت، معلوم بوده، ظاهر این است که همین عبارت تاریخی را از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده است. و الله اعلم.

امّا س: دیگر از این مژده‌ها چه داری؟

ج: ایضاً در همان کتاب،[1] اشعاری از شیخ عبدالرحمن بسطامی نقل کرده:

و یخرج حرف المیم من بعد شینه بمکة نحو البیت بالنصر قد علا

فهذا هو المهدی بالحقّ ظاهر سیأتی من الرّحمن للخلق مرسلا

و یملاء کلّ الأرض بالعدل رحمة و یمحو ظلّام الشرك والجود اوّلا

ولایته بالأمر من عند ربّه خلیفة خیر المرسلین من عالم العلا

س: خواهش می‌کنم تاریخ و معنی آن‌ها را بیان کنید؟

ج: عدد بعد شینه بمکّة نحو البیت بالنصر (۳۷۲۵۰۶۶۷۲۶۵۷۶) را جمع کن! جملهٔ ۱۲۸۳ خواهد شد، حرف میم که چهل است از آن تفریق کن! تتمّه ۱۳۴۶، مطابق بعثت می‌شود، ده سال در مکّه را منها کن! تتمّه ۱۳۳۶ هجری خواهد شد؛ یعنی قائم الهادی ۴۰۸ حجّة بن الحسن که عددش با حرف‌المیم مطابق است، بعد از زحمات آن حضرت در مکّه، به نصرت و یاری الهی در جانب خانهٔ کعبه خروج خواهد فرمود.

به تحقیق بر همهٔ اهل عالم بلندی دارد؛ پس آن مهدی است که به حقّ ظهور خواهد فرمود؛ به زودی از جانب حضرت خداوند رحمان فرستاده شده، برای خلایق؛ یعنی قرآن کامل را می‌آورد و تمام روی زمین را به عدالت و رحمت پر خواهد فرمود و آثار تاریکی‌های شرک و جور را که عالم گیر شده باشد، از اوّل خواهد فرمود. بدانید ولایت و سلطنت آن حضرت از پروردگار آن حضرت و او از جانب خداوندِ علیّ اعلی جانشین حضرت خیرالمرسلین است.

س: از کلمات بزرگان دیگر چیزی دارید؟

ج: در کشکول، شیخ بهاء الدین رباعی فارسی را از خواجه نصیرالدین طوسی

۲۷۰۴ ـ طیب الله رمسه ـ نقل می‌فرماید:

در دور زحل خروج مهدی است جرم دجل و دجّالیان است

در آخر واو واوک زاء چون نیک نظر کنی، همان است

تعیین ظهور حضرت در دور زحل

---

۱. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۳۳۷.

س: یعنی چه؟

ج: فارسی است خودت بفهم!

س: مشکل است.

ج: معمّا چو حل گشت، آسان شود.

بدان زحل دو معنی دارد: اوّل، زحل به تخفیف لام، اسم ستاره‌ای است، منجّمین می‌گویند بیست و نه سال و نیم و یک روز کم، دور می‌زند، همیشه دور زحل است، پس نظر این شخص جلیل، بر این است که عدد زحل چهل و پنج است، لهذا چهل و پنج دور که گذشت، خروج مهدی در آن دور خواهد بود و هزار و سی صد و سی و هفت سال، دو ماه و نیم از هجرت به اندازهٔ چهل و پنج دور زحل است و قبل از اتمام این مدّت، ظهور خواهد فرمود، دلیل بر این، خروج مهدی است (۵۲۹۸۰۹) که جملهٔ ۱۳۳۸ می‌شود که نزدیک این تاریخ است، نه خیلی پیش نه خیلی بعد که لوث وجود دجّال و اصحابش از صفحهٔ روزگار منقطع خواهد شد. در آخر واو؛ یعنی سنهٔ ۱۳۳۶ و اوّل زا؛ یعنی سنهٔ ۱۳۳۷.

پس ان شاء الله بعد از ۱۳۳۵ و قبل از ۱۳۳۸ منتظر و امیدوار فرج امام زمان باشید، اگر حقیر زنده نمانم، سلام مرا به آن حضرت برسانید، پای او را از جانب من بوسه زنید و معروض دارید غلام شما محمد باقر امیدوار بود در حضور مبارک، خدمت‌ها کند تا در رکاب ظفر انتساب شما، جام شهادت نوشد، اگر رأی مبارک اقتضا فرماید، او و والدش را زنده و قلب آن‌ها را در دوستی خود محکم فرمایید و حوایج‌شان را برآورید، چون نیک نظر کنی، همان ۱۳۳۶ است.

دوّم، زحل به تشدید لام به معنی شتر سرکش می‌باشد، کنایه از سفیانی ملعون است که چون شتر مست به مردم حمله خواهد نمود. خروج مهدی ـ عجّل الله فرجه الشریف ـ در دور او خواهد شد. زحل خروج مهدی، جرم دجل و دجّالیان (۱۰۵۳۷۲۴۳۶۹۸۰۹۷۵) جملهٔ ۱۳۳۸ می‌شود که لام مدغم در زحل و یا مدغم در مهدی را حساب کنیم، واقعاً از این اشعار جلالت خواجه نصیر ـ رضوان الله علیه ـ

خیلی ظاهر می‌شود که از زمان هلاکوخان از روی نجوم یا احادیث استخراج نموده و در یک رباعی سه تاریخ به رمز بیان فرموده که تاکنون کسی در صدد شرح آن برنیامده، مگر حقیر که لسان العلما هستم و الاّ صدق لسان العلما مشکل است.

س: خیلی امیدوار شدم، دیگر چه دارید که قوّت قلوب بیشتر شود؟

ج: ایضاً بزرگواری می‌فرماید:

در الف ثــلثین دو قــرآن مــی‌بینم — وز مهدی و دجّــال نشــان مــی‌بینم

یا ملک شود خــراب یــا گــرد دیــن — سرّی است نهان و من عیان می‌بینم

س: یعنی چه؟

تعیین سال ظهور آن جناب

ج: الف به حساب ظاهر ۱۱۱ می‌شود، ثلثین دو به حساب باطن که با زبر و بیّنه حساب کنیم، ۱۷۱۵۰۱ ۱۱۲۵۱۰۶۵۰ جمله ۱۳۴۷ می‌شود از بعثت ظاهری ده سال موضوع، تتمّه ۱۳۳۷ یا ثلثین جمع ثلاث است، الف را با سه ثلاث بنویس! ۱۳۳۳ دو را هم بنویس، ۱۳۳۵ می‌شود. بعضی نسخ می‌بینیم سه قرآن بوده، لذا ۱۳۳۶ می‌شود و همین توجیه اولیٰ است؛ یعنی در هزار و سی صد و سی و پنج یـا شش، قـرآن کـواکب می‌بینم که به زودی خروج و ظهور خواهند نمود یا آن‌که عدد الف و ثلثین دو (۱۰۸۷) و ز مهدی و دجّال (۴۷۸۲) جملهٔ ۱۳۳۷ یا مدغم در مهدی و جیم مدغم در دجّال هم حساب شود، مطابق با رباعی اوّل او خواهد در این سنه ۱۳۳۷ قرآن، کـوکب سـعد و کوکب نحس را می‌بینم و از مهدی و دجّال نشانه و علامت می‌بینم که هر دو خروج کرده‌اند.

س: دیگر چه دارید.

ج: در کشکول شعری شیخ بهایی ـ علیه الرحمة ـ از سلطان الغ بیک گورکانی نقل می‌فرماید: ۲۷۰۶

بینی تو بــغا مــلک مــغیّر گشــته — در وقت غلط زیر و زبــر تر گشــته

در سال غلیب اگــر بــمانی بــینی — ملک و ملل و ملّت و دین برگشته

س: یعنی چه؟

جواب بعضی غلب نقل کند، بعضی در سال، غلّت خوانند، معلوم است هر دو غلط است، بلکه به با صحیح است، ولی با یا، زیرا عدد غلط بیش از غلب است؛ پس باید غلیب باشد تا مناسب با بغا و غلط باشد که از هزار، سه ملک رو به خرابی می‌گذارد و در هزار، سی نه خراب‌تر می‌شود تا خرابی عالم به اندازه‌ای می‌شود که جز ظهور امام زمان ـ عجّل الله تعالی فرجه الشریف ـ علاج ندارد که دوباره مملکت، ملّت‌ها، مذهب و دین را در سال غلیب اصلاح فرماید.

س: غلیب به حسب عدد ۱۰۴۲ می‌باشد، سال‌ها از آن گذشته ولی دین به حال اوّل برنگشته و امام زمان ظاهر نشده است؟

ج: در سال غلیب را حساب کن! جمله ۱۳۳۷ می‌شود و شعر خواجه نصیرالدین طوسی﷫ مطابق با اشعار خواجه ـ علیه الرحمة ـ و قریب به همین است که می‌فرماید:

در سال غرن ملک مکدّر گردد
در سال غرس زیر و زبرتر گردد
در سال غرع اگر بمانی زنده
ملک و ملل و ملّت و دین برگردد
در سال غرف ز طوس آید۱۰۱۶۸۲۱۷۵۹۱
شخصی جمله ۱۳۴ برگردد و زمان و خوش‌تر گردد

بعضی در سال غرن به غین معجمه که ۱۲۵۰ مطابق با ۱۲۴۰ هجری، ملک مکدّر گردد و شاید اشاره به جنگ روسیه با ایران و تصرّف هفده شهر ایران توسّط روسیه باشد، در سال غرس به غین معجمه که ۱۲۶۰ می‌باشد، مطابق با ۱۲۵۰ هجری، ملک زیر و زبرتر گردد.

شاید به جنگ انگلیس‌ها با ایران و جنگ بوشهر، قتل جمع کثیری از اهل هند توسّط انگلیس‌ها و به ناحق بردن ملک سند و بلوچستان از ایران اشاره باشد، در سال غرع به غین معجمه که ۱۲۷۰ باشد، مطابق با ۱۲۶۰ هجری، اگر زنده بمانی، ملک،

ملل، ملّت و دین برگردد و شاید از فتنهٔ حضرات بابیّه، شیخیّه، قادیانیّه، بهاییّه، ازلیّه و افندیّه خبر داده که هر یک به نوعی از دین برگشتند و جمعی مرتدّ شدند؛ چنان که میرزا علی محمد، پسر میرزا رضای شیرازی بزّاز، سنهٔ ۱۲۶۲ ادّعای بابیّت و حاج محمد کریم خان، دعوی رکنیّت کرد و هنوز فتنهٔ آنان باقی است، دین هر یک منشعب شده، چند فرقه شدند. امثال این‌ها در ممالک دیگر نیز واقع شده؛ واقعاً عجب پیش‌گویی فرموده، بعد خواسته به رمزی از ظهور حضرت حجّت خبر دهد که همه کس نفهمند و لفظی را آورده که هم به الفاظ سابق شبیه باشد و هم نباشد، لذا فرموده:

در سال غرف ز طوس آید شخصی

در سال غرف ز طوس آید شخصی (۱۶۸۲۱۵۷۹۱۱۰۰۰) که جمله ۱۳۴۶ می‌شود، مطابق با سنهٔ ۱۳۳۶ هجری، زمان برگردد و خوش‌تر شود؛ یعنی همان طور که ادیان مختلف تا آن وقت پیدا شده، زمانه برگردد و یک دین شود و بهتر و خوب‌تر از زمان پیش شود و عدل و داد عالم را فراگیرد.

غرف به غین مهمله و زای معجمه است نه به غین معجمه و الاّ غلط صِرف است و مراد از شخصی که از طرف طوس رو به ایران آید، قطب دایرهٔ امکان، سلطان السلاطین، امام زمان ـ عجّل الله تعالی فرجه ـ خواهد بود؛ چنان که در دارالسلام از ثوبان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کند که فرمود: چون عَلَم‌های سیاه را از سمت خراسان دیدید، نزد ایشان دوید، هر چند مانند اطفال با دست و پا باشید، زیرا مهدی ـ عجّل الله تعالی فرجه ـ خلیفهٔ خدا میان آن‌ها باشد.

ایضاً به روایت ثوبان فرمود: چون از سمت مشرق، علم‌های سیاه با مردان آهنین دل، رسند، نزد ایشان روید، هر چند به راه رفتن با دست و پا بر بالای برف باشید و با
۲۷۰۸ ایشان بیعت کنید، زیرا او خلیفهٔ خدا، حضرت مهدی ـ عجّل الله فرجه الشریف ـ امام زمان است.

فائدةٌ مهمّة و للخاتمة تتمّه

قال بعض العارفين انّ الحروف سرّ من اسرار الله تعالى والعمل بها من اشـرف العلوم المخزونة و هو من العلم المكنون المخصوص به اهل القلوب الطاهرة مـن الأنبياء و الأولياء و هو الّذى يقول فيه محمد بن على الحكيم الترمذى علم الأولياء فافهم/ ولابدّ للشارع في علم الحروف من معرفة علم التصحيف، كتب علىعليه السلام خراب البصرة بالرّيح؛ يعنى بالزنج.

قال الحافظ الذهبى: ما علم لتصحيف هذه الكلمة الّا بعد المأتين من الهجرة لانّ بالقرمط الزّنجى خربت البصرة و اعلم انّ الله تبارك و تعالى قال: **و علّم آدم الأسماء كلّها**؛ يـعنى الحروف المحيطة بكلّ نطق و هى اثنان و ثلاثون حرفاً تـحوى جـميع لغات النّاطقين في الموجودات كلّها مع اختلاف السنتهم و لغاتهم فـمنها ثـمانية و عشرون عربيّة بعدد منازل القمر و منها اربعة عجميّه و هى پ چ ژ ک.

قال جعفر الصّادقعليه السلام: علم الله الأدم الأسماء بالقلم الذى في اللوح المحفوظ و قيل انّ الحروف كانت تتشكّل لأدم في قوالب نورانيّة عـند ارادة مسـمّاها و هـى خاصّة الله التى اختصّه الله تعالى بها و علّمه الله سبعين الف باب من العلم و علّمه الف حرفة و أنزل عليه تحريم الميتة والدم و لحم الخنزير و أنزل عليه الحـروف المعجم في أحدى و عشرين ورقة اشارة إلى انّ الدنيا سبعة ادوار أى سبعة آلاف سنة و أنزل عليه عشر صحائف و فيها الف لغة وقد بيّن الله فيها ثم اخبار الدنيا و ما يكون فيها في اهل كلّ زمان وذكّر صورهم و سيرهم مع انبياتهم و اممهم و ملوكهم و عبيدهم و رعاياهم و ما يحدّث فى الأرض.[1]

و فى الينابيع[2] عن الشيخ محيى الدين الطايى الأنـدلسى فـي حـلّ صـحيفات الجفرية قال: قد شرح كتاب ادريس تنكلوشاه البابلى و ثابت بن قرة الحرّانى و لمّا اطّلعنى الله على العوالم الماضيه سئلت ادريس عن شرحيهما فقال: انّهما لا يعلما الّا

---

١. ينابيع المودة لذوى القربى، ج ٣، صص ٢٠٢ ـ ٢٠١.

٢. همان، ص ٢٢٤ ـ ٢٢١.

ظاهره و انّه إلى الأن مقفل فحلّه لي والأمام على ورث علم الحروف من سيّدنا محمّد ﷺ و إليه الأشاره بقوله أنا مدينة العلم وعلى بابها، فمن أراد العلم فعليه بالباب و قدورث على كرم الله وجهه علّم الأولين والأخرين و ما رأيت فيمن اجتمعت بهم اعلم منه.

قال ابن عبّاس: اعطى الأمام على كرم الله وجهه تسعة اعشار العلم و انّه لأعلمهم بالعشر الباقى و هو اوّل من وضع مربّع مائة في مائة في الأسلام و قد صنّف الجفر الجامع في اسرار الحروف و فيه ماجرى للاولين و مايجرى للأخرين.

و فيه اسم الله الاعظم و تاج آدم و خاتم سليمان و حجاب اصف و كانت الأئمة الراسخون من أولاده يعرفون اسرار هذا الكتاب الرّبانى واللّباب النّورانى و هو الف و سبع مائة مصدر المعروف بالجفر الجامع والنّور اللامع و هو عبارة عن لوح القضاء والقدر، ثمّ الأمام الحسين عليه السلام ورث علم الحروف من ابيه كرّم الله وجهه، ثمّ الأمام زين العابدين عليه السلام ورث من أبيه، ثمّ الامام محمّد الباقر عليه السلام ورث من أبيه، ثمّ الأمام جعفر الصادق عليه السلام ورث من أبيه و هو الّذى غاص في اعماق اعواده و استخرج درره من اصداف اسراره و حلّ معاقد رموزه وفك طلاسم كنوزه و صنّف الخافية في علم الجفر و جعل في خافية الباب الكبير اتبث و في الباب الكبير ابجد إلى قرشت و نقل انّه يتكلّم بغوامض الأسرار والعلوم الحقيقيّة و هو ابن سبع سنين.

قال الأمام جعفر الصّادق عليه السلام: علمنا غابر و مزبور و كتاب مسطور في رقّ منشور و نكت في القلوب و مفاتيح أسرار الغيوب و نقر في الأسماع و لا ينفر عنه الطباع و عندنا الجفر الأبيض، الجفر الأحمر، الجفر الأكبر والجفر الأصغر و منّا الفرس الغوّاص والفارس القنّاص فافهم! هذا للسان الغريب و البيان العجيب قيل انّ الجفر يظهر في آخر الزمان مع الأمام، محمّد المهدى و لايعرف عن الحقيقة الّا هو ۲۷۱۰
كان الأمام على عليه السلام من اعلم النّاس بعلم الحروف و أسرارها و قال الأمام على سلونى قبل أن تفقدونى، فانّ بين جنبى علوماً كالبحار الزّواخر.

و اعلم انّ هذالجفر، هو التكسير الكبير الّذى ليس فوقه شىء و لم يهتد إلى

وضعه من لدن آدم إلى الأسلام غيرالأمام على ـكرّم الله وجهه ـ كلّ ذلك ببركة تعلم خير الأنام و مصباح الظلّام، محمّد افضل الصّلوة و اتمّ السّلام و لمّا كنت في بلدة بجاية سنة عشر و ستّ مائة اجتمعت بادريس و حلّلت عليه الثّمانية والعشرون سفراً بكمالها واهدى إليّ علمه على احسن حال فهذا الّذى حملنى على اخراج كتاب سهل الممتنع و ما سلم من الخطاء الّا المعصوم و ما منّا الّا له مقام معلوم.

انّ الأمام جعفر الصّادقعليه السلام وضع وفقا مسدّساً على عدد حرف الف الّذى هو كافي و كان يخرج منه علوماًكالبحر الزّواخر و أن أردت حلّه على الحقيقة فانظر في كتاب شقّ الجيب يظهر لك سرّ ذلك و كان لسيّدى الشيخ ابوالحسن الشاذلى له فيه تصرّف غريب قال سيّدى الشّيخ ابومدين المغربى ما رأيت شيءً الّا رأيت شكل الباء فيه و لذلك كان اوّل البسمله و هى آية من كلّ سورة و قال: ما من رسم يرسم الّا و له خاصّية حتّى الحيّة اذا قست على التراب و قد اودع الأمام جعفر الصادقعليه السلام في السّر الأكبر من الجفر الأحمر، سرّكبير و لا نبيئك الأمثل امام خبير، فإن عرفت سرّ وضعه وضعت الجفر جميعة و ذكرت بعض هذه الأسرار في الفتوحات المكّيّة، فلمّا أراد الله أن يثبّت الحجّة لأدم على الملائكة و أراد أن يعلّمهم انّ آدم احق بالخلافة منهم لفضل علمه، فمن وصل إلى هذه الفضيلة فقد اختصّه الله تبارك و تعالى من بين عباده و جعله أفضل اهل زمانه و لم يهتدون إلى سرّاً يقع الّا امام العلوم، باب مدينة المعصوم و حللنا نرز يسيراً في شقّ الجيب فيما يتعلّق بالمهدى و خروجه أخرج يا امام تعطّل الأسلام انّ الّذى فرض عليك القران لرادك إلى معاد.

إذا دار الزمان على حروف — ببسم الله فالمهدى قاما

و يخرج بالحطيم عقيب صوم — الا اقرئه من عندى السّلام

و عن الشّيخ الكبير عبد الرّحمن البسطامى:

و يظهر ميم المجد من آل محمّد — و يظهر عدل الله في الناس اولاً

كما قد روينا من على الرّضا — و في كنز علم الحرف اضحى محصّلاً

و عنه ايضاً:

و يخرج حرف الميم من بعد شينه   بمكّة نحو البيت بالنصر قد علا
فهذا هو المهدى بالحق ظاهراً   سيأتى من الرحمن للحقّ مرسلاً
و يملأ كلّ الأرض بالعدل رحمة   و يمحو ظلام الشرك والجور اوّلاً
ولايته بالأمر من عند ربّه   خليفة خير الرسل من عالم العلا »[1]

و عن الشيخ محى الدين في كتابه المسمّى بعنقاء المغرب:

فعند فنا خاء الزّمان و دالها   على فاء مدلول الكرور يقوم
مع السّبعة الأعلام والنّاس غفّل   عليهم بتدبير الأمور حكيم
فاشخاص خمس وخمس و خمسة   عليهم ترى امر الوجود يقوم
و من قال انّ الأربعين نهاية   لهم فهو قول يرتضيه كليم
و ان شئت اخبر عن ثمان و لا تزد   طريقهم فرد إليه قويم
فسبعتهم في الأرض لا يجهلونها   وثامنهم عند النّجوم لزيم »[2]

و عن الشيخ صدرالدين القونوى في شأنه و علامة ظهوره:

يقوم بامر الله في الأرض ظاهراً   على رغم شيطانين فيمحق الكفر
يؤيّد شرع المصطفى و هو ختمه   و يمتدّ من ميم بأحكامها يدرى
و مدّته ميقات موسى و جنده   خيار الورى فيالوقت يخلو عن الحصر
على يده محقّ اللّئام جميعهم   بسيف قوىّ المتن علّك ان تدرى
حقيقة ذاك السيف والقائم الّذى   تعيّن للدّين القويم علىالأمر
لعمرى هو الفرد الّذى بان سرة   بكلّ زمان في مطاه يسرى
تسمّى باسماء المراتب كلّها   خفاءً و اعلاناً كذاك إلى الحشر
۲۷۱۲ اليس هو النّور الأتمّ حقيقة   و نقطة ميم منه امدادها يجرى
يفيض على الأكوان ما قد افاضه   عليه اله العرش في ازل الدّهر

---

۱. ينابيع المودة لذوى القربى، ج ۳، ص ۳۳۷.
۲. همان، ص ۳۸.

فـما ثـمّ الّا المـيم لا شـيء غـيره … و ذوالعـين مـن نـوّابـه مـفرد العـصر
هـو الروح فـاعلمه و خـذ عـهده إذا … بـلغت إلى مـدّ مـديد مـن العـمر
كـأنّک بـالمذکور تـصعد راقـياً … إلى ذروة المـجد الأثـيل عـلى القـدر
و مـا قـدره الّا الف بـحكمة … إلى حـدّ مـرسوم الشّـريعة بـالأمر
بنا قـال اهـل الحـلّ و العـقد و اکـتفى … بـنصهم المـبثوث فـي صـحف الزبـر
فـانّ تـبغ مـيقات الظّـهور فـانّه … يـكـون بـدور جـامع مـطلع الفـجر
بشـمس تـمدّ الكـل مـن ضـوء نـورها … و جـمع دراری الأوج فـيها مـع البـدر
و صـلّ عـلى المـختار مـن آل هـاشم … مـحمّد المـبعوث بـالنّهی والأمـر
عـليه صـلوة الله مـالاح بـارق … و ما اشرقت شـمس الغـزالة فـي الظـهر
في و آل و اصـحاب اولوا الجـود والتّـقی … صلوة و تسـليماً يـدومان مـا للـحشر »[1]

و عن ابو هلال المصری استاد محيی الدين:

إذا حكم النصاری فـي الفـروج … وغالوا فی البغال و في السـروج
و ذلّت دولة الاسـلام طـرّاً … و صار الحكم في ايـدی العـلوج
فـقل للاعـور الدجّـال هـذا … زمانك أن عزمت عـلى الخـروج

و نقل ايضاً، عن الشيخ محيی الدين فی العلائم:

و لا بـدّ للـرّوم مـمّا يـنزل حـلباً … مـدّجين بـاعلام و ابـواق
و الترک تحشر من نـصيبين مـن حـلب … يـأتوا كـراديس فـي جـمع و افراقٍ
كم من قتيل يـرى فـي التـرب مـنجدلاً … فـي رمسـتين بـدأ كـالماء مـهراق
و لا تـزال جـيوش التـرک سـائرة … حتّی تـحلّوا بـأرض القـدس عـن ساقٍ
و الترک يستنجد المـصری حـين تـری … فـي جـحفل الروم غـدرا بـعد مـيثاقٍ
و يـخرج الروم فـي جـيش لهـم جـلبٌ … إلى اللّـقاء بـارقال و اعـناقٍ

١. ينابيع المودة لذوی القربی، ج ٣، ص ٣٤١.

و تــخرب الشــام حــتّی لا انـجبار لهـا   مــــن روم و روس و افــرنج و بــطراقِ
و تــنشر الرايــة الصــفراء فــي حــلبٍ   مــن كـفّ قـيل يـقول الحـق مـصداقِ
يــا وقــعة لمــلوک الارض اجــمعها   روم و روس و افــــرنج و بــــطراقِ
ويــل الاعـــاجم مــن ويـل يـحلّ بـهم   مــن واد و حــل مــن روس و اعــناقِ
يأخذهم السـيف مـن أرض الجـبال فـلا   يـبقى بـبغداد مـنهم فـارس بـاقِ
و تــملك الكــرد بــغداد و ســاحتها   إلى خـــريسان مــن شــرق لأعــراق
و تشــرب اتشــا و الســرحـان مـائهما   بــالأمن مــن غــير ارجــاف و افـراق
و تــأتی الصــيحة العــظمی فـلا احـد   يـــنجوا مــــن حكـــمة و لاباــق
و الله اعــلم بــعد ذلك مــاذا يكــون   ويــــــبقی الواحــــد البــــاقی

عبقریّهٔ سوّم

[پاداش منتظران ظهور]

در فضیلت و ثواب انتظار فرج و منتظر ظهور آن نور موفورالسرور بودن و فوایدی که بر آن مترتّب است. ما در این عبقریّه اخباری نقل می‌نماییم که علّامه مجلسی رحمه‌الله در باب بیان فضیلت و ثواب انتظار فرج در چند نجمه نقل فرموده است.

[انتظار فرج بهترین اعمال]

۱ نجمة

شیخ صدوق رحمه‌الله در کتاب خصال [۱] در حدیث اعمّش ذکر نموده که صادق علیه‌السلام فرمود: دین ائمّه علیهم‌السلام و شیوهٔ ایشان، ورع و عفّت و صلاح است. تا به قول آن حضرت که شیوهٔ ایشان منتظر فرج بودن به صبر کردن است.

شیخ مذکور در کتاب عیون اخبار رضا [۲] به سه سند از امام رضا علیه‌السلام و آن حضرت از پدرانش روایت نموده که رسول خدا فرمود: افضل اعمال امّت من، انتظار فرج به رسیدن آن از جانب خدای تعالی است.

در کتاب امالی [۳] از ابن حمویه، او از محمد بن محمد بن بکیر، او از ابن مقبل، او از عبدالله بن شبیب، او از اسحاق بن محمد قروی، او از سعید بن مسلم، او از علی بن الحسین علیه‌السلام، او از پدرش و او از علی علیه‌السلام روایت نموده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر

۱. الخصال، ص ۴۷۹.
۲. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۹.
۳. الامالی، شیخ طوسی، ص ۴۰۵.

کس به دادن قدر قلیلی روزی از خدای تعالی خوشنود و راضی شود، هرآینه خدا هم به عمل قلیلی از او راضی می‌شود و منتظر فرج بودن، عبادت است.

در کتاب خرایج از ابی حمزهٔ ثمالی، او از ابی خالد کابلی و او از امام زین العابدین و سیّد الساجدین روایت نموده که آن حضرت فرمود: غیبت ولیّ دوازدهم خدا که وصیّ رسول خدا ﷺ و سایر ائمّه علیهم‌السلام است، بعد از رسول خدا امتداد می‌یابد. یا ابا خالد! به درستی که اهل زمان غیبت او که به امامتش قایل و به ظهورش شاکر و منتظرند، افضل از اهل همهٔ زمان‌ها هستند، زیرا خدای تعالی از عقل و فهم و معرفت، آن قدر به ایشان عطا فرموده که زمان غیبت نزد ایشان به منزلهٔ زمان حضور، مشاهده شده و ایشان را در این زمان به منزلهٔ کسانی گردانیده که پیش روی رسول خدا ﷺ به شمشیر جهاد کرده‌اند. ایشان مخلصان حقیقی و شیعیان ما هستند که تشیّع صدق و صفا دارند و ایشان دعوت کنندگان خلایق به سوی دین خدا در پنهانی و آشکار هستند و منتظر فرج بودن، بزرگ‌ترین فرج است.

[نصیحت پیامبر(ص) به حُجّاج]

در کتاب امالی [۱] از شیخ مفید، او از ابن قولویه، او از کلینی، او از علی، او از پدرش، او از یقطینی، او از یونس، او از عمرو بن شمر و او از جابر روایت نموده؛ او گفته: بعد از آن که اعمال حجّ را تمام کرده بودیم با جماعتی خدمت حضرت باقر علیه‌السلام شرفیاب شدیم، با او وداع نمودیم و خدمتش عرض کردیم: یابن رسول الله، وصیّت و نصیحتی به ما بفرما!

فرمود: قوی شما به ضعیف شما یاری کند، غنی شما به فقیر شما مهربانی نماید و هر
یک از شما به برادر دینی خود نصیحت و خیرخواهی کند؛ چنان که برای خودش ۲۷۱۶
خیرخواهی می‌نماید، اسرار ما را پنهان دارید، خلایق را به گردن‌های ما سوار نکنید و به امر ما و به چیزی که از ما به شما می‌رسد، نگاه کنید و در آن تأمّل نمایید؛ اگر آن را با

۱. الامالی، شیخ طوسی، صص ۲۳۲ ـ ۲۳۱.

قرآن موافق یافتید، قبول کنید و اگر مخالف یافتید، بیندازید، اگر امر به شما مشتبه شد؛ یعنی ندانستید با قرآن مخالف است یا موافق، توقّف کنید و به ما رجوع نمایید تا در خصوص آن، چیزی را برای شما شرح دهیم که برای ما شرح داده شده است.

پس وقتی به وصیّت ما عمل نمودید، هرآینه از آن تجاوز نمی‌کنید. سپس در این حال، اگر یکی از شما پیش از ظهور قائم ـ عجّل الله فرجه ـ وفات یابد، هرآینه به منزلهٔ شهید می‌باشد و هر کس قائم ما را دریابد و پیش روی وی، یکی را از دشمنان ما بکشد، هرآینه مستحقّ اجر بیست نفر شهید گردد.

شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع [۱] و کتاب جامع‌الاخبار [۲] از مظفر علوی، او از ابن عیّاشی، او از پدرش، او از جعفر احمد، او از عمرکی بوفکی، او از حسن بن فضّال، او از مروان بن مسلم و او از ابی بصیر روایت کرده که صادق علیه السلام فرمود: طوبیٰ باد برای کسی که در ایّام غیبت قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ به امر ما چنگ بزند و دلش بعد از هدایت یافتن از حقّ برنگردد.

عرض کردم: فدایت شوم! طوبیٰ چیست؟

فرمود: درختی در بهشت است که بیخش در قصر علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد و هیچ مؤمن نیست، مگر این که شاخی از شاخه‌های آن در قصر وی می‌باشد، این معنی قول خدای تعالی است؛ **﴿طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ﴾** [۳].

ایضاً شیخ صدوق در کتاب خصال [۴] از اصول اربع مائة نقل نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: منتظر فرج باشید و از رحمت خدا نومید مشوید، زیرا بهترین عمل‌ها نزد خدای تعالی، انتظار فرج است. بعد از آن فرمود: کندن کوه‌ها از بیخ، آسان‌تر از مدارا نمودن با پادشاهی است که مدّت سلطنتش طول یافته باشد.

۱. ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۵۸؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۳.
۲. ر.ک: معانی الاخبار، ص ۱۱۲.
۳. سوره رعد: آیه ۲۹.
۴. الخصال، ص ۶۱۶.

پس در این باب، از خدا اعانت و یاری طلبید و صبر کنید، زیرا زمین ملک خداست و از بندگان خود، کسی را که می‌خواهد، وارث آن می‌گرداند و عـاقبت بـرای متّقیان است و پیش از رسیدن وقتش به این امر تعجیل مکنید که باعث پشیمانی می‌شود. این مدّت را طولانی نشمارید که موجب قساوت دل‌های شما گردد. هـر کس بـه امـر مـا چنگ زند، هرآینه در جایگاه قدس با ما می‌باشد و هر که منتظر ظهور امـر مـاست، مانند کسی می‌باشد که در راه خدا به خون خود غلطیده باشد.

[مؤمنان آخرالزمان، برادران پیامبر(ص)]

۲ نجمة

محمد بن حسن صفّار در کتاب بصایر الدرجات [۱] از ابن معروف، او از حمّاد بـن عیسی، او از ابی الجارود، او از ابی بصیر و او از باقر علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که جماعتی از اصحاب در خدمتش بودند، به درگاه الهی عرض نمود: پروردگارا! برادران مرا به من برسان! دو بار این را عرض نمود.

در آن حال اصحاب عرض کردند: یا رسول الله! آیا ما برادران تو نیستیم؟

فرمود: نه، شما اصحاب ما هستید؛ برادران من جماعتی هستند که در آخر الزمان می‌باشند. ایشان هستند که به من ایمان می‌آورند، حال آن که مرا ندیده‌اند. به درستی که خدای تعالی ایشان را به نام‌های خود و پدرانشان، پیش از آن که از پشت‌های پدران و رحم‌های مادران بیرون آورد، به من شناسانید. هرآینه باقی بودن هر یکی از ایشان، در سر دین خود شدیدتر و دشوارتر از خرط قتاد در شب تار است یا هر کسی از ایشان که در دین خود باشد، مانند کسی است که اخگر درخت غضا را در دستش نگه دارد؛
ایشان مانند چراغ‌های شب تار هستند و خداوند عالم، ایشان را از فتنه‌های تیره و تار ۲۷۱۸
نجات می‌دهد. [۲]

---

۱. بصائر الدرجات، ص ۱۰۴.

۲. بحارالانوار، ج ۲، صص ۱۲۴ ـ ۱۲۳.

مترجم بحار گوید: درخت غضا بنا بر آن چه نقل شده، درختی است که آتشش به غایت تیز می‌شود و از شدّت گرمی و تیزی تا چهل روز خاموش نمی‌شود. پس به دست گرفتن اخگر آن به سبب تیزی، به غایت دشوار است؛ از این جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی بودن برادران خود را بر دینشان به آن تشبیه نمود.

[متقیان، مؤمنان به غیب]

در کتاب کمال الدین [1] از ابن متوکّل، او از محمد عطّار، او از ابن عیسی، او از عمر بن عبدالعزیز، او از چند نفری، ایشان از داود بن کثیر و او از صادق علیه السلام در خصوص تأویل قول خدای تعالی **﴿هُدىً لِلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾** [2] روایت نموده که آن حضرت فرمود: مراد از متّقیان که به غیب ایمان می‌آرند، آنان هستند که به قیام قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ اقرار نمایند و بگویند ظهور آن حضرت حقّ است و واقع خواهد شد.

در کتاب مذکور از دقّاق، او از اسدی، او از نخعی، او از نوفلی، او از علی بن ابی حمزه و او از یحیی بن ابی قسم روایت نموده، او گفته: معنی این قول خدای عزّ و جلّ را؛ **﴿الم ذٰلِكَ الْكِتَابُ لاٰ رَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾** [3] از صادق علیه السلام پرسیدم.

فرمود: مراد از متّقیان، شیعهٔ علی علیه السلام است و غیب عبارت از حجّت خدا است که غایب خواهد شد. امام صادق علیه السلام گوید: شاهد این مطلب، قول خدای تعالی است؛ **﴿وَيَقُولُونَ لَوْ لاٰ أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلّٰهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾** [4]؛ می‌گویند ای کاش از پروردگار خود آیه‌ای بر او نازل می‌شد؛ پس به

۱. کمال الدین و تمام النعمة، صص ۱۸ ـ ۱۷.
۲. سوره بقره: آیه ۳.
۳. سوره بقره: آیه ۱ ـ ۳.
۴. سوره یونس: آیه ۲۰.

ایشان بگو: غیب نیست، مگر برای خدا. به ظهور او منتظر باشید؛ به درستی که من هم با شما از جمله انتظارکِشندگانم.

خدای عزّ و جلّ در این آیهٔ شریفه چنان خبر داد که آیه عبارت از غیب و مراد از غیب، حجّت خداست و مصدّق این مطلب که مراد از غیب، حجّت خداست، قول خدای عزّوجلّ است، ﴿وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً﴾[1]؛ پسر مریم را با مادرش بر خلایق، حجّت قرار دادیم.

در کتاب مذکور[2] از ابن عبدوس، او از ابن قتیبه، او از حمدان بن سلیمان، او از ابن بزیع، او از صالح بن عقبه، او از پدرش، او از باقر عليه السلام و او از آبای گرامش روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: انتظار فرج افضل از سایر عبادات است.

فضیلت ثبوت دین شیعه در زمان غیبت

در کتاب مذکور[3] از محمد بن علی بن شاه، او از احمد بن محمد بن حسین، او از احمد بن خالد خالدی، او از محمد بن احمد بن صالح تمیمی، او از محمد بن حاتم قطّان، او از حمّاد بن عمرو، او از صادق عليه السلام و او از پدرانش روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی عليه السلام فرمود: یا علی! بدان کسانی که یقینشان در خصوص عقاید دینی بیشتر است، قومی هستند که در آخرالزمان باشند، ایشان چنان‌اند که پیغمبر را نمی‌بینند و حجّت خدا هم از ایشان غایب می‌شود، با وجود این، به محض دیدن سیاهی روی سفیدی؛ یعنی به محض دیدن آیات و احادیثی که در قرآن و کتاب‌ها نوشته شده، ایمان می‌آورند.

در کتاب مذکور[4] از همدانی، او از علی، او از پدرش، او از بسطام بن مرّه و او از عمرو بن ثابت روایت کرده، او گفته، سیّد ساجدین فرمود: هر کس در ایّام غیبت قائم عليه السلام در ولایت و دوستی ما ثابت قدم باشد، هرآینه خدای تعالی اجر هزار نفر

۱. سوره مومنون: آیه ۵۰.
۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۸۷.
۳. همان، ص ۲۸۸.
۴. همان، ص ۳۲۳.

شهید به او عطا کند که مانند شهدای بدر و اُحد هستند.

احمد بن محمد خالد برقی در کتاب محاسن [1] از سندی و او از جدّش روایت نموده، او گفته: خدمت صادق علیه السلام عرض کردم: در خصوص کسی که به انتظار و آرزوی این امر وفات می‌یابد، چه می‌فرمایی؟

فرمود: او به منزلهٔ کسی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله زیر خیمه‌ای باشد که هنگام ظهور برای آن حضرت برپا می‌شود. این را فرمود؛ اندک زمانی سکوت نمود و بعد فرمود: او به منزلهٔ کسی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد.

در کتاب مذکور از ابن فضّال، او از علی بن عقبه، او از موسی نمیری و او از علی بن سبابه، روایت نموده، او گفته که صادق علیه السلام فرمود: هر کس از شما به انتظار این امر وفات یابد، مانند کسی است که در خیمهٔ قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ باشد.

[عبودیت و انحصار اطاعت]

۳ نجمة

در کتاب محاسن [2] از ابن فضّال، او از علی بن عقبه، او از عمر بن ابان کلینی و او از عبدالحمید واسطی روایت کرده، او گفته: خدمت باقر علیه السلام عرض کردم: خدا کارهای تو را اصلاح فرماید! به خدا سوگند! هرآینه به سبب انتظار این امر، بازارها را ترک نمودیم و از داد و ستد دست برداشتیم، به حدّی که نزدیک شد از غایت فقر و بی‌چیزی سایل به کف شویم.

فرمود: ای عبدالحمید! آیا چنان می‌بینی که کسی نفس خود را بر بندگی خدا منحصر کند و خدا فرجی به او ندهد! آری، به خدا سوگند! هرآینه پروردگار عالم به او فرج و گشایشی عطا می‌فرماید، خدا رحمت کند بنده‌ای را که نفس خود را به اطاعت و انقیاد ما منحصر نماید! خدا رحمت کند بنده‌ای را که امر ما را احیا کند!

---

۱. المحاسن، ص ۱۷۳.

۲. همان.

عرض کردم: اگر پیش از دریافتن قائم عليه السلام، وفات یابم، حال من چگونه است؟

فرمود: کسی از شما که می‌گوید، اگر قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ را دریابم، هرآینه او را نصرت و یاری می‌کنم؛ به منزلهٔ کسی است که در خدمت آن حضرت به شمشیر خود جهاد نماید و مانند کسی است که در خدمتش شهید شود و برای او دو بار شهادت اتّفاق افتاده باشد.

در کتاب کمال الدین [۱] از مظفّر علوی، او از ابن عیّاشی، او از پدرش، او از جعفر بن احمد، او از عمرکی، او از ابن فضّال، او از ثعلبه، او از عمر بن ابان و او از عبدالحمید مثل این حدیث را روایت کرده است.

در این روایت چنین گفته: او به منزلهٔ کسی است که به شمشیر خود، پیش آن حضرت جهاد نماید، بلکه مانند کسی است که در خدمتش شهید شود؛ یعنی فقرهٔ ثانیه را به لفظ، ذکر نموده است.

[پاداش جهادگران]

در کتاب محاسن [۲] از ابن محبوب، او از عمر بن ابی‌مقدام و او از مالک بن اعین روایت نموده، او گفته؛ امام صادق عليه السلام فرمود: کسی از شما که در اثنای انتظار این امر وفات می‌یابد، به منزلهٔ کسی است که در راه خدا شمشیر به کار برد.

در کتاب مذکور از علی بن نعمان، او از اسحاق بن عمّار و غیر ایشان از فیض بن مختار روایت نموده، او گفته: از صادق عليه السلام شنیدم، می‌فرمود: هر کس از شما به انتظار این امر وفات نماید، به منزلهٔ کسی است که با قائم عليه السلام و در خیمهٔ او باشد.

راوی گوید: آن حضرت اندکی ساکت شد. بعد از آن فرمود: چنین نیست که فضیلت
۲۷۲۲ او به این منحصر باشد، بلکه به منزلهٔ کسی است که پیش روی آن حضرت شمشیر بزند.
بعد از آن فرمود: چنین نیست بلکه به خدا سوگند! او نیست مگر مانند کسی که پیش

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۴۴.

۲. المحاسن، ج ۱، ص ۱۷۲.

روی رسول خداﷺ شهید شده باشد.

شیخ طوسیﷺ در کتاب الغیبه [1] از احمد بن ادریس، او از علی بن محمد، او از فضل بن شاذان، او از ابن عمیر، او از حسین بن ابی‌العلا، او از ابی‌بصیر و او از صادقؑ روایت نموده که آن حضرت فرمود: وقتی سلمانﷺ داخل کوفه شد و به آن جا نگاه کرد، همهٔ بلاها راکه به آن جا رسیدنی بود، ذکر نمود تا این که سلطنت بنی امیّه و سلطنت کسانی راکه بعد از بنی امیّه مالک خلافت گردیدند، خبر داد.

بعد از آن گفت: وقتی کار به این جا رسید، از خانه‌های خود بیرون نیایید تا طاهر بن طاهر که غیبت نموده و از اهل و وطن دور افتاده؛ ظهور نماید.

[دولت باطل، امام مستور]

۴ نجمة

روایت مرویّه از عمّار ساباطی

در کتاب کمال الدین [2] از مظفّر علوی، او از ابن عیّاشی و حیدر بن محمد در یک جا، ایشان از عیّاشی، او از قسم بن‌هاشم لؤلؤی، او از ابن محبوب، او از ابن هشام بن سالم و او از عمّار ساباطی روایت نموده، او گفته: خدمت صادقؑ عرض کردم: آیا عبادتی که در ایّام دولت باطل، به اقتدای امامی از شما که از راه تقیّه، امامتش را مخفی می‌دارد، انجام می‌شود؛ افضل است یا عبادتی که در ایّام دولت حقّ و ظهور با امام ظاهر انجام می‌شود؟

فرمود: یا عمّار به خدا سوگند! هرآینه تصدّق در پنهان، افضل از تصدّقی است که در آشکارا می‌شود، هم چنین عبادت پنهانی شما در ایّام دولت باطل به اقتدای امام مسطور به جهت خوف شما از دشمنان، افضل از عبادت کسی است که در ایّام حقّ به اقتدای تبعیّت امام ظاهر می‌کند و عبادتی که در ایّام دولت باطل با خوف انجام می‌شود، مانند عبادتی نیست که در ایّام دولت حقّ با امنیّت به عمل آورده می‌باشد. ۲۷۲۳

۱. الغیبة، ص ۱۶۳.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۴۷ ـ ۶۴۵.

بدانید هر یک از شما که یک نماز واجبی را در وقتش و به تنهایی بگزارد، طوری که آن را از دشمن مخفی بدارد، خدای تعالی ثواب بیست و پنج نماز واجب را برایش می‌نویسد و هر کس از شما یک نماز نافله به طریق مذکور بگزارد، هرآینه خداوند واهب العطایا ثواب ده نماز نافله را به او کرامت می‌فرماید و هر کس حسنه‌ای به عمل بیاورد، خداوند بیست حسنه در نامهٔ عملش می‌نویسد. وقتی مؤمن، اعمال خود را نیکو به عمل می‌آورد و با تقیّه کردن، امام و نفس خود را محافظت کند و زبان خود را از چیزهایی که نباید بگوید نگاه دارد؛ خداوند عالم حسناتش را چند بار مضاعف می‌گرداند، زیرا خداوند عالم، صاحب کرم است.

راوی گوید: عرض کردم فدایت شوم! مرا به عبادت و طاعت راغب و حریص نمودی، لکن دوست دارم بدانم چگونه عبادت ما از عبادت اصحاب امام ظاهر، افضل است، حال آن که دین ما و ایشان یکی و دین خداست؟

فرمود: زیرا شما در داخل شدن دین خداوند، نماز، روزه، حجّ و سایر عبادات و اعمال خیر بر ایشان سبقت گرفتید و نیز در این که عبادت خدا را به سبب خوف از دشمن در خفیّه به عمل آوردید، از ایشان پیشی گرفتید؛ به تبعیّتِ امامی که امامت خود را از راه تقیّه اظهار نمی‌کند، در مقام اطاعت وی ایستادید و به حدّت و شدّت اهل باطل با او صبر نمودید، منتظر ظهور دولت حقّ شدید، از سلاطین ترسیدید که شما و امامتان را اذیّت کنند و بکشند، حقّ خود و امامتان را در دست ظلمه می‌بینید، در حالی که شما را از آن منع کردند و شما را به فقر و طلب معیشت مضطرّ گردانیدند؛ با وجود این به عبادت پروردگار خود و بیم دشمن صبر کرده‌اید؛ به سبب این‌ها خدای تعالی ثواب عمل‌های شما را مضاعف گردانیده، پس بر شما گوارا باد!

۲۷۲۴ راوی گوید: عرض کردم فدایت شوم! پس بنا به فرمودهٔ تو، دیگر آرزو نمی‌کنم اصحاب قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ بشویم، زیرا عمل‌های ما به سبب امامت تو و اطاعت ما به تو، از اعمال دولت حقّ، افضل است.

فرمود: سبحان الله! آیا دوست ندارید خدای تعالی حقّ و عدل را در بلاد ظاهر

گرداند، حال همهٔ خلایق را خوب کند، سخنشان را یکی کرده، ایشان را به یک دین جمع کند و میان دل‌های مختلف الفت بیندازد، روی زمین معصیّت خدا نشود، حدود الهی در مادّهٔ خلایق جاری گردد، حقّ به دست اهلش برگردد و آن را اظهار کنند، تا این که چیزی از حقّ، به سبب خلق پنهان داشته نشود.

یا عمّار! آگاه باش به خدا سوگند! هرآینه کسی از شما به این حالت که در آن هستید، وفات نمی‌یابد مگر این که نزد خدای تعالی از بسیاری از شهدای بدر و احد افضل می‌باشند، پس مژده باد شما را!

[انتظار فرج، امتثال امر خدا]

۵ نجمة

ایضاً در کتاب مذکور [۱] از مظفر علوی، او از عیّاشی، او از پدرش، او از محمد بن معروف، او از محمد بن حسین، او از جعفر بن بشیر، او از موسی بن بکر، او از محمد واسطی، او از ابی الحسن علیه السلام و او از پدرانش روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: افضل عمل‌های امّتم، منتظر بودنِ فرجی است که از جانب خداست.

در کتاب مذکور به این اسناد از عیّاشی، او از عمران، او از محمد بن عبدالحمید، او از محمد بن فضیل و او از رضا علیه السلام روایت نموده که از آن حضرت پرسیدم: کی فرج برای ما حاصل خواهد شد؟

فرمود: منتظر فرج بودن، فرج من است؛ یعنی انتظار فرج کشیدن، فرج است، زیرا خدای تعالی می‌فرماید: ﴿فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾ [۲]؛ منتظر فرج باشید، زیرا من هم با شما از جملهٔ منتظرانم.

مترجم بحار گوید: خدای تعالی در آیهٔ کریمه به انتظار فرج امر فرمود و برای ۲۷۲۵
بنده، انتظار فرج به قصد امتثال امر الهی، فرج است، حال آن که از اخبار گذشته فهمیده

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، صص ۶۴۵ ـ ۶۴۴.

۲. سوره اعراف: آیه ۷۱.

می‌شود انتظار فرج، افضل عبادات است و میسّر بودن افضل عبادات برای بنده، فرج است که از جانب خدا به او می‌رسد.

محمد بن مسعود در تفسیر خود، مثل این را از محمد بن فضیل روایت کرده، در کتاب کمال الدین به این اسناد از عیّاشی، او از خلف بن حامد، او از سهل بن زیاد و او از محمد بن حسن بزنطی روایت کرده که امام رضا علیه السلام فرمود: صبر و انتظار فرج چه خوب است.

آیا قول خدای تعالی: **﴿وَ ارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ﴾**[1]؛ را نشنیده‌ای؟ و قول او را که می‌فرماید: **﴿فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾**[2]؛ صبر را بر خود لازم بدارید، زیرا فرج جز در حال یأس و نومیدی نمی‌رسد، به درستی که کسانی که پیش‌تر، از شما گذشتند، از شما صبر کننده‌تر بودند. ۱

در تفسیر عیّاشی[3] مثل این حدیث را از بزنطی نقل نموده، در کتاب کمال الدین[4] از علی بن احمد، او از اسدی، او از نخعی، او از نوفلی و او از ابراهیم کوفه‌ای روایت نموده، او گفته: خدمت صادق علیه السلام مشرّف گردیدم، در خدمتش بودم، ناگاه موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شد و او در آن حال، طفل بود، از جا برخاستم، سرش را بوسیدم و نشستم.

امام صادق علیه السلام فرمود: یا ابا ابراهیم! آگاه باش! به درستی که او بعد از من صاحب تو است. آگاه باش! هرآینه پاره‌ای قوم‌ها در خصوص وی هلاک می‌شوند؛ یعنی با وی عداوت می‌ورزند و پاره‌ای دیگر سعادت و نیک‌بختی می‌یابند. خدای تعالی بر قاتل وی لعنت کند و عذاب را بر او مضاعف گرداند.

آگاه باش! هرآینه خدای تعالی بعد از آن که پاره‌ای کارهای عجیب از راه حسد بر

۲۷۲۶

۱. سوره هود: آیه ۹۳.
۲. سوره اعراف: آیه ۷۱.
۳. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۵۹.
۴. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۴۷.

او گذشته می‌شود، از صلب وی کسی را بیرون خواهد آورد که در زمان خود بهترین اهل زمین است. پس دشمنان او را از راه حسد پیشنهادِ خاطرشان نموده، در فکر تلف کردن وی می‌باشند و کارهای عجیبی به قصد تلف کردن او در حقّش به کار می‌برند، لکن خدای تعالی امر او را به حدّ کمال می‌رساند، هر چند مشرکان، آن را ناخوش دارند، تا آن که مهدی نام عليه السلام را از صلب وی بیرون آورد که کامل‌کنندهٔ عدد دوازده امام است.

خداوند عالم کرامت خود را به ایشان مختصّ گرداند و مأوای ایشان را در عالم قدس قرار دهد و کسی که انتظار ظهور امام دوازدهم را بکشد، مانند کسی است که پیش روی رسول خدا صلی الله علیه وآله شمشیر کشیده، شرّ دشمنان را از او دفع نماید.

وقتی سخن حضرت به این جا رسید، مردی از دوستان بنی امیّه داخل مجلس شد، لذا کلام آن حضرت منقطع گردید، بعد از آن به قصد دریافتن تتمّهٔ این کلام، پانزده بار خدمت آن حضرت رفتم، میسّر نشد.

سال آینده که رسید، خدمتش شرفیاب شدم، در حالی که نشسته بود، فرمود: یا ابراهیم! او کسی است که شیعیان خود را بعد از تنگی شدید و بلای طولانی فرج می‌دهد، پس طوبیٰ باد! برای کسی که آن زمان را دریابد و بعد فرمود: یا ابا ابراهیم! این قدر که گفتیم برای تو کافی است.

ابی ابراهیم گوید: از فرمودهٔ آن حضرت، نوعی فرح و سرور برایم حاصل گردید که هیچ وقت با مثل آن فرح، از خدمت آن حضرت برنگشته بودم.

[فضیلت قوم آخرالزمان]

۲۷۲۷ **۶ نجمة**

ایضاً شیخ طوسی رحمه الله در کتاب الغیبه[۱] از فضل، او از اسماعیل بن مهران، او از ایمن بن محرز، او از رفاعة بن موسی، او از معاویه بن وهب و او از صادق عليه السلام روایت کرده

---

۱. الغیبة، صص ۴۵۷ ـ ۴۵۶.

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گوارا باد! برای کسی که قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ اهلِ مرا دریابد، در حالی که پیش از قیامش دوست او را دوست و دشمنش را دشمن داشته و سایر ائمهٔ پیش از او را دوست می‌داشته، این گونه اشخاص، رفیقان و دوستان من هستند.

رفاعه گوید، او فرمود: گرامی‌ترین خلق خدا نزد من هستند.

در کتاب مذکور از فضل، او از ابن محبوب، او از عبدالله بن سنان و او از صادق علیه السلام روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بعد از شما قومی می‌آیند که یک مرد از ایشان، اجر و ثواب پنجاه نفر از شما را دارد.

عرض کردند: یا رسول الله! ما در جنگ بدر و احد و حنین در خدمت تو بودیم و قرآن هم در خصوص ما نازل شده، پس چگونه می‌شود ایشان از ما بهتر باشند؟

فرمود: اگر شما به شداید و حوادثی دچار شوید که آن‌ها دچار خواهند شد، هرآینه مانند ایشان، صبر نخواهید کرد.

برقی در کتاب محاسن [1] از عثمان بن عیسی، او از ابی‌الجارود و او از قنونام، دختر رشید هجری روایت کرده؛ او گفته که به پدرم گفتم: چه بسیار است سعی و تلاش تو در بندگی و طاعت!

گفت: ای دختر! به زودی قومی بعد از ما می‌آیند که تفکّر و تأمّلشان در خصوص دین، افضل از سعی و تلاش کسانی است که پیش‌تر از ایشان بوده‌اند.

شیخ طوسی در کتاب الغیبه [2] از فضل، او از ابن ابی هجران، او از محمد بن سنان، او از خالد عاقولی و او در حدیث خود از صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: چرا به ظهور این امر چشم می‌دوزید و می‌شتابید؟ آیا در امن و امان نیستید و
۲۷۲۸ آیا مردی از شما از خانهٔ خود بیرون نمی‌رود که کارهایش را بگذارد، بعد از آن برگردد و هیچ آسیبی از دشمنان به او نرسد؟ یعنی شما در امنیّت هستید، زیرا از خانه‌های خود

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۱.
۲. الغیبة، ص ۴۵۸.

بیرون می‌روید، حوایج خود را به جا می‌آورید، مراجعت می‌کنید و هیچ آسیبی از ایشان مانند دستگیری و کشته شدن به شما نمی‌رسد. اگر کسانی که پیش از شما بودند، این گونه امنیّت داشتند، هرآینه بسیار شاد می‌شدند؛ حال ایشان چنان بود که مردی از ایشان را می‌گرفتند، دست و پایش را می‌بریدند، در شاخه‌های درخت خرما به دارش می‌کشیدند و منشار بر سرش می‌گذاشتند؛ با وجود این همه مصایب، آن‌ها را از تقصیر و گنهکاری خود می‌دانستند یا با وجود همهٔ این مصایب جز به تدارک و تلافی تقصیرات و گناهان خود متوجّه نمی‌شدند.

مترجم بحار گوید: ظاهر این است که مراد از کسانی که حضرت حال ایشان را حکایت می‌نمود، مؤمنانی هستند که در زمان بنی امیّه بودند.

بعد، این آیه را تلاوت فرمود: **﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْساءُ وَ الضَّرَّاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللهِ أَلا إِنَّ نَصْرَ اللهِ قَرِيبٌ﴾**[1]؛

آیا گمان کرده‌اید داخل بهشت خواهید شد، حال آن که هنوز به شما نرسیده؛ مانند آن چیزی که به کسانی که پیش از شما بودند، رسید؛ ایشان شدّت و بدحالی دیدند و متزلزل و مضطرب گردیدند. این گونه مصایب هنوز به شما روی نداده، تا پیغمبر و مؤمنان بگویند نصرت و یاری خدا کی به ما خواهد رسید؟ آگاه شوید که یاری خدا نزدیک است.

[بیان انتظار فرج]

۷ نجمة

۲۷۲۹ شیخ طوسی رحمه الله در کتاب الغیبه[2] از فضل، او از ابن اسباط و او از حسن بن جهم روایت کرده، او گفته: از ابی الحسن پرسیدم: کی برای ما فرج خواهد شد؟

---

۱. سوره بقره: آیه ۲۱۴.

۲. الغیبة، ص ۴۴۸.

فرمود: آیا نمی‌دانی منتظر فرج بودن، فرج است.

عرض کردم: نمی‌دانم! مگر این که تو به من یاد دهی.

فرمود: آری از جمله فرج‌ها، انتظار فرج است.

در کتاب مذکور [۱] از فضل، او از ابن فضّال و او از ثعلبة بن میمون روایت کرده، او گفته: امام خود را بشناس! زیرا اگر او را بشناسی، ضرری بر تو نخواهد رسید؛ خواه ظهور این امر پیش‌تر واقع شود و خواه به تأخیر افتد. هر که امام خود را بشناسد و بعد پیش از این که این امر را دریابد، بمیرد و بعد از وفاتش، قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ خروج کند، هرآینه به او اجر می‌رسد؛ مانند اجر کسی که در خیمهٔ قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ با آن حضرت باشد.

در کتاب مذکور [۲] از فضل، او از ابن فضّال، او از مثنّی حنّاط، او از عبدالله بن عجلان و او از امام صادق علیه السلام روایت نمود که آن حضرت فرمود: هر کس به این امر معتقد شود و بعد، پیش از قیام قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ بمیرد، هرآینه اجر و ثواب کسی به او داده شود که در خدمت آن حضرت کشته شود.

برقی در کتاب محاسن [۳] از محمد بن شمعون، او از عبدالله بن عمرو بن اشعث، او از عبدالله حمّاد انصاری، او از صباح مزنی، او از حرث بن حصیره و او از حکم بن عیینه روایت نموده، او گفته: وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام طایفهٔ خوارج را در جنگ نهروان به قتل رساند، مردی نزد آن حضرت آمد؛ حضرت فرمود: سوگند به خدایی که دانه را می‌شکافد و انسان را خلق می‌کند! هرآینه در این مقام با ما حاضر شدند کسانی که هنوز خالق عالم آبا و اجداد ایشان را خلق ننموده است.

آن مرد گفت: چگونه حاضر می‌شوند با ما کسانی که هنوز خلق نشده‌اند؟

فرمود: آری! ایشان قومی هستند که آخر زمان می‌آیند، در کرده‌های ما با ما ۲۷۳۰

---

۱. الغیبة، ص ۴۵۹.

۲. همان، ص ۴۶۰.

۳. المحاسن، ج ۱، ص ۲۶۲.

شریک‌اند و نسبت به ما در مقام تسلیم‌اند، ایشان در کارهایی که ما می‌کنیم، شریکان ما هستند و این که گفتم، حق است.

در کتاب مذکور از نوفلی، او از سکونی، او از صادقعليه‌السلام او از پدرانش و ایشان از امیرالمؤمنینعليه‌السلام روایت نموده‌اند که آن حضرت فرمود: افضل عبادات مؤمن، انتظار او برای رسیدن فرج از جانب خداست.

در تفسیر عیّاشی [1] از فضل ابی‌قرّه روایت نموده، او گفته از صادقعليه‌السلام شنیدم، می‌فرمود: خداوند عالم به ابراهیم وحی فرمود: به زودی پسری برایت متولّد می‌شود، او هم، آن را به ساره خبر داد. او گفت: **﴿أَأَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ﴾** [2]؛ آیا فرزندی می‌آورم در حالی که پیر شده‌ام. وقتی این کلام از ساره صادر شد، خداوند عالمیان به ابراهیم وحی فرمود: ساره به زودی می‌زاید و اولاد وی به سبب ردّ نمودن این سخن ما، چهار صد سال به عذاب و مشقّت مبتلا می‌شوند.

بعد از آن فرمود: وقتی عذاب و مشقّت بنی اسراییل طول کشید، چهل روز گریه و زاری کردند و به درگاه الهی استغاثه نمودند، در آن حال، خداوند عالم به موسی و هارون وحی فرمود: ایشان را از عذاب و اذیّت فرعون رهانیدم، پس خدای تعالی عذاب صد و هفتاد سال را که تتمّهٔ چهار صد سال بود، از آن‌ها بازداشت.

راوی گوید: آن حضرت بعد از بیان این‌ها فرمود: هرگاه شما هم مانند ایشان گریه و زاری و استغاثه کنید، هرآینه خدای تعالی هم به ما فرجی عطا می‌فرماید و اگر چنین نکنید، هرآینه این شدّت تا به آخر مدّتش که برای آن مقدّر شده؛ ممتدّ می‌شود.

در تفسیر عیّاشی [3] از محمد بن مسلم، او از باقرعليه‌السلام در خصوص قول خدای تعالی: **﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّكَوةَ﴾** [4]؛ روایت

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۵۴.
۲. سوره هود: آیه ۷۲.
۳. همان، ج ۱، ص ۲۵۸.
۴. سوره نساء: آیه ۷۷.

نموده که آن حضرت فرمود: مراد از این آیه، اطاعت امام علیه السلام است، ایشان خواهش جهاد کردند، وقتی خدای تعالی خواهش ایشان را قبول نمود، جهاد را در خدمت امام حسین علیه السلام بر ایشان واجب کرد.

گفتند: ﴿رَبَّنا أَخِّرْنا إِلىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَ نَتَّبِعِ الرُّسُلَ﴾[1]؛ ای پروردگارا! ما را تأخیر کن و به ما مهلت ده تا وقتی که نزدیک است، آن وقت، دعوتت را اجابت می‌کنیم و به پیغمبرانت تابع می‌شویم.

بعد از آن، حضرت فرمود: مرادشان این بود که امر جهاد تا ظهور قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ به تأخیر افتد.

[ایام ظهور و فترت در آن]

۸ نجمة

شیخ مفید در کتاب مجالس از عمر بن محمد، او از عیسی بن مهران، او از ابی یشکر بلخی، او از موسی بن عبیده، او از محمد بن کعب قرطی و او از عون بن مالک روایت نموده، او گفته: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای کاش برادران خود را ملاقات می‌نمودم! در آن حال ابوبکر و عمر عرض کردند: آیا ما برادران تو نیستیم، حال آن که به تو ایمان آورده‌ایم، با تو از مکّه آمدیم و به مدینه هجرت کردیم؟

فرمود: ایمان آوردید و هجرت کردید ولی ای کاش برادران خود را ملاقات می‌نمودیم!

وقتی این را شنیدند، باز آن سخن را گفتند.

حضرت فرمود: شما اصحاب من هستید، لکن برادرانم، بعد از شما خواهند آمد،
۲۷۳۲ ایشان مرا ندیده‌اند ولی به من ایمان می‌آورند، مرا دوست دارند، مرا نصرت و یاری می‌دهند و گفتهٔ مرا تصدیق می‌کنند، ای کاش به برادران خود می‌رسیدم![2]

---

۱. سوره ابراهیم: آیه ۴۴.

۲. ر.ک: الامالی، شیخ مفید، ص ۶۳؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۲.

محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه «۱» از ابن عقده، او از قسم بن محمد بن حسین بن حازم، او از عبّاس بن هشام، او از عبدالله بن جبله، او از علی بن حرث بن مغیره و او از پدرش، او گفته: خدمت صادق علیه‌السلام عرض کردم: ایّام فترت خواهد شد که مسلمانان در آن ایّام، امام خود را نخواهند شناخت؟

فرمود: چنین گفته می‌شود که می‌گویی؛ یعنی چنین خواهد شد.

عرض کردم: آن وقت چگونه رفتار کنیم؟

فرمود: اگر این فترت واقع شود، به طریقی که در دست دارید، چنگ بزنید و با آن رفتار کنید، تا وقتی که طریقهٔ دیگری برایتان ظاهر شود.

به این اسناد از عبدالله بن جبله، او از محمد بن منصور صیقل، او از پدرش منصور، او از کسی که نامش را ذکر نمود، او مثل این را از صادق علیه‌السلام روایت نموده، از محمد بن همام، او از حمیری، او از محمد بن عیسی و حسین طریف در یک جا، ایشان از حمّاد بن عیسی و او از عبدالله بن سنان روایت نموده، او گفته: من و پدرم خدمت صادق علیه‌السلام مشرّف شدیم، آن حضرت به ما فرمود: اگر در زمانی باشید که در آن زمان امامی نباشد که شما را هدایت کند و نشانه‌ای نباشد که دیده شود؛ حال شما در آن وقت چگونه می‌باشد؟ از آن حیرت نجات نمی‌یابد، مگر کسی که به دعای حریق دعا کند.

پدرم گفت: به خدا سوگند! هرآینه این حالت و حیرت بلاست، فدایت شوم! چگونه رفتار کنیم؟

فرمود: هرگاه این فترت وقوع به هم رساند و او؛ یعنی قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ را هم در نیافتید، هرآینه به دینی که در دست دارید، چنگ بزنید و آن را از دست ندهید تا وقتی که امر برای شما صحّت به هم رساند؛ یعنی ظهور قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ واقع شود.

به این اسناد از محمد بن عیسی و حسین بن طریف، ایشان از حرث بن مغیره نصری و او از صادق علیه‌السلام روایت نموده که خدمت آن حضرت عرض کردم: به ما چنین روایت

۱. الغیبة، صص ۱۵۹ ـ ۱۵۸.

می‌شود که صاحب این امر مدّتی غیبت خواهد نمود، در آن وقت چگونه رفتار نماییم؟

فرمود: به طریقه‌ای که در دست دارید، چنگ بزنید و به آن رفتار کنید تا وقتی که امری برایتان ظاهر گردد.»[۱]

مترجم بحار[۲] گوید: مقصود از این اخبار، آن است که در دین، تزلزل و در عمل، تحیّر واقع نشود؛ یعنی در اصول و فروع دین به آن چه از امامان خودتان به شما رسیده، چنگ بزنید، عمل را ترک نکنید و از دینی که دارید برنگردید، تا وقتی که امر وی به معجزات برای شما ظاهر گردد و کلام در این خصوص، از سعدبن عبدالله در باب ادلّه‌ای که شیخ آن‌ها را ذکر کرده بود، منقول شد.

دستور امام علیه السلام برای انتظار در آخر الزمان

محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه[۳] به اسناد خود از ابان بن تغلب و او از ابی عبدالله علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: زمانی می‌آید که در آن سبطه‌ای به خلایق روی آورد به نوعی که در اثنای آن سبطه، علم، مستور و پنهان می‌گردد؛ چنان که ماران در سوراخ به همدیگر چسبیده، پنهان می‌شوند. وقتی ایشان بدین حالت می‌باشند، ناگاه ستاره‌ای بر ایشان طلوع می‌کند؛ یعنی قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ ظهور می‌نماید.

عرض کردم: سبطه چیست؟

فرمود: فترت و حیرت است.

عرض کردم: آن زمان چگونه رفتار نماییم؟

فرمود: به طریقه‌ای که الآن در دست دارید، رفتار کنید، تا وقتی که ستارهٔ شما به امر خدای تعالی طلوع نماید.

به این اسناد از ابان بن تغلب و او از صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود:

چگونه می‌شود وقتی که بین دو مسجد، سبطه واقع شود ـ مراد، مسجد الحرام و مسجد ۲۷۳۴

---

۱. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۵۹.

۲. بحارالانوار، ج ۵۲، صص ۱۳۳ ـ ۱۳۲.

۳. الغیبة، صص ۱۶۰ ـ ۱۵۹.

مدینه است ـ که در آن سبطه، علم، پنهان گردد؛ چنان که مار در سوراخ خـود پـنهان می‌شود، شیعیان با هم اختلاف می‌کنند، بعضی از ایشان، بعضی دیگر را کذّاب می‌نامند و بعضی به روی بعضی دیگر تف می‌اندازند.

عرض کردم: در این حال خیر و خوبی نمی‌شود؟

فرمود: همهٔ خیرها در آن وقت است و تا سه مـرتبه ایـن کـلمه را فـرمود. سـپس فرمود: فرج نزدیک شده است.

[خروج سفیانی]

۹ نجمة

ایضاً علّامه مجلسی فرموده، در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام مروی است که به ابان بن تغلب فرمود: حال تو چگونه می‌شود وقتی بین آن دو مسجد، کردار شدید واقع شود و به سبب آن، علم از میان خلایق مستور گردد؟ ایـن حـدیث اشاره بـه خـروج سفیانی و استیلای ایشان به ما بین مسجد الحرام و مسجد مدینه است که به سبب وقوع این فتنه، علم در میان همهٔ خلایق پنهان می‌باشد، نه تنها بین آن دو مسجد چنان که از اصل این روایت که محمد بن ابراهیم در تفسیر خود نقل نموده، فهمیده می‌شود و تأویل اصل روایت به این معنی ممکن است.

چنان که می‌گوییم: مراد از این که علم میان آن دو مسجد پنهان می‌شود، این است که به سبب وقوع فتنه در آن مکان، علم پنهان می‌شود؛ یعنی نسبت به همهٔ خلایق یا این که به سبب استیلا یافتن اهل جور و ستم به آن مکان، پنهان بودن علم در آن‌جا بیشتر از سایر جاها می‌شود و چنین نیست که تنها در آن جا پنهان می‌شود.

۲۷۳۵ **جزری** در معنی این حدیث گفته: اسلام به مدینه پناه می‌برد و آن جا پنهان می‌شود؛ چنان که ماران به سوراخ خودشان پناه می‌برند، در آن جابه همدیگر چسبیده، پنهان می‌شوند.

در کتاب مذکور [۱] از محمد بن همام، او از حمیری، او از محمد بـن عـیسی، او از صالح‌بن محمد و او از یمان تمّار روایت کرده که صادق علیه السلام فرمود: برای صاحب ایـن امر غیبتی خواهد شد و کسی که در آن زمان به دین خود چنگ زند، مانند کسی است که با دستش خارهای درخت قتاد را برکند. بـعد، بـا دست خـود اشـاره نـمود؛ یـعنی خارهای درخت قتاد را چنین برکند. سپس فرمود: کدام یک از شما می‌تواند خار قتاد را برکند؛ بعد از اندک زمانی، سر مبارکش را به پایین انداخت و فرمود: برای صاحب این امر، غیبتی خواهد شد، در آن زمان لازم است بنده از غضب الهی بپرهیزد و به دین خود چنگ بزند.

ایضاً در کتاب مذکور از کلینی، او از محمد بن یحیی و حسن بن محمد در یک جا، ایشان از جعفر بن محمد، او از حسن بن محمد صیرفی و او از صالح بن خالد روایت نموده، او گفته: خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودیم، آن حضرت فرمود: صاحب این امر غیبتی دارد؛ مثل حدیث گذشته را ذکر نموده.

در کتاب مذکور از ابن عقده، او از احمد بن یوسف، او از ابن مهران، او از بطاینی، او از پدرش وهب بن حفص، او از ابی بصیر و او از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: ما ناچاریم از آذر بی‌جان که وقتی حال بدین منوال گردید، هیچ چیز نمی‌تواند مقاومت و مقابلت کند، در خـانه‌های خـود بـنشینید و در جـای خـود آرام بگیرید. مادامی که آرام گرفته‌اید، زمانی که حرکت کننده‌ای حرکت کرد؛ یعنی قـائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ ظهور نمود، در آن حال به سوی او بروید؛ هر چند رفتن شما مانند رفتن طفل خُردسال باشد که روی کف دستش که بر زمین گذاشته، راه می‌رود. به خدا سوگند! هرآینه گویا او را میان رکن و مقام چنان می‌بینم که خـلایق بـا او بـیعت
۲۷۳۶ می‌کنند و او بیعت را از ایشان قبول می‌کند، به شرطی که با ایشان با احکام قرآن تازه که بر عرب سخت و گران است، رفتار نماید.

بعد از آن فرمود: وای بر طغیان‌کنندگان عرب از شرّی که نزدیک شده!

---

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۵.

مترجم بحار گوید: معنی آذر بی‌جان به حسب لغت معلوم است؛ چنان که مؤلّف به طریق رمز به این اشاره نمود.»[۱]

ایضاً در کتاب مذکور از ابن عقده، او از بعضی رجالش، او از علی بن عماره، او از محمد بن سنان، او از ابی‌الجارود و او از امام باقر علیه‌السلام روایت نموده که خدمت آن حضرت عرض کردم: نصیحتی و وصیّتی به من بفرما! فرمود: به تو وصیّت می‌کنم طریقهٔ تقوا را پیش گیری و در وقت غلبه و استیلای این جماعت، در خانهٔ خود بنشینی و بیرون نروی، حذر کن از معاشرت کسانی که از ما خارج‌اند، زیرا ایشان نه در حقّ‌اند و نه طالب آن.

بدان بنی‌امیّه سلطنتی خواهند داشت که خلایق قادر نمی‌شوند ایشان را از آن باز دارند و برای اهل حقّ دولتی ظاهر خواهد شد که خدای تعالی در وقت ظهورش آن را به هر کسی از ما اهل بیت که بخواهد، عطا می‌فرماید؛ هر که از شما آن را دریابد، نزد ما بلند مرتبه می‌شود و اگر پیش از ظهور او را بمیراند، هرآینه در مقابل وفاتش به او خیر و اجر عطا می‌فرماید.

بدان هیچ طایفه‌ای برای رفع ظلم و عزیز گرداندن دین برنمی‌خیزد، مگر این که بلا و حادثه‌ای او را هلاک می‌گرداند، تا این که طایفه‌ای بر می‌خیزد که در جنگ بدر با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حاضر بودند، ایشان چنان‌اند که کشتهٔ آن‌ها دفن نمی‌شود، انداختهٔ ایشان از زمین برداشته نمی‌شود و به زخم خوردهٔ ایشان مداوایی نمی‌باشد؛ یعنی کسی که ایشان او را بکشند، دفن نمی‌شود، کسی که ایشان او را بیندازند، برداشته نمی‌شود و کسی که ایشان او را زخم‌دار نموده باشند، مداوا کرده نمی‌باشد یا مراد این است که خود این طایفه کشته نمی‌شوند، تا این که دفن کرده شده باشند، انداخته نمی‌شوند، تا این که برداشته شوند و زخم برنمی‌دارند، تا این که مداوا کرده شده باشند.

راوی گوید: عرض کردم: این طایفه چه کسانی هستند؟ فرمود: ملایکه‌اند.»[۲]

---

۱. ر.ک: الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۹۴؛ بحارالانوار، ج ۵۲، صص ۱۳۶ ـ ۱۳۵.

۲. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، صص ۱۹۵ ـ ۱۹۴.

[نجات صابران ظهور]

۱۰ نجمة

در کتاب مذکور [۱] از محمد بن همام و محمد بن حسن بن محمد بن جمهور، او از پدرش، در یک جا، ایشان از حسن بن محمد بن جمهور، او از پدرش، او از سماعه، او از ابی‌الجارود و او از قسم بن ولید همدانی روایت نموده، او گفته امیرالمؤمنین علیه السلام در منبر فرمود:

«**اذا هلك الخاطب و راغ صاحب العصر و بقيت قلوب تتقلّب من مخضب و مجدب هلك المتمنون و اضمحل المضمحلّون و بقي المؤمنون و قليل ما يكون ثلثمائة أو يزيدون و تجاهد معهم عصابة جاهدت مع رسول الله يوم بدر لم تقتل و لم تمت**»؛ وقتی کسی که طالب خلافت است یا خطیبی که به ناحق خطبه می‌خواند؛ هلاک گردید و صاحب عصر؛ یعنی قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ از خلایق اعراض نمود و به تدبیر خداوند عالم، از نظرها غایب شد و پاره‌ای دل‌ها، یعنی دل‌های شیعیان در حیرت و انقلاب ماند، به نوعی که پاره‌ای از آن‌ها در حق، ثابت و برقرار شدند و پاره‌ای دیگر به حیله و گمراهی سابق برگشتند، در آن حال کسانی که به این امر می‌شتابند، مدّت غیبت صاحب عصر را طولانی می‌شمارند و در مقام تسلیم نمی‌باشند؛ پیش از آن که فرج را ببینند، هلاک می‌شوند؛ یعنی از عقیدهٔ حقّ برمی‌گردند.

کسانی که در این باب در مقام صبر و تسلیم‌اند و در عقاید خود باقی می‌مانند، مؤمنان و مخلصان‌اند که جمع قلیلی هستند و در عدد، سی صد نفر یا بیشترند. خدای تعالی به سبب قوّت ایمان و صحّت یقین، سزاوار نموده ایشان به ولیّ او یاری کنند و با دشمنش جهاد نمایند؛ چنان که در روایت وارد شده: بعد از قوام به هم رسانیدن امر
۲۷۳۸ خلافتش، از جانب وی، عمّال و حکّام روی زمین خواهند شد و در ابتدای ظهور آن حضرت، طایفه‌ای ایشان را در جهاد و قتال یاری می‌کنند که در جنگ بدر در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد نمودند، هرگز در جنگ نمردند و کشته نشدند، ایشان طایفه‌ای

---

۱. الغيبة، محمد بن ابراهيم نعماني، صص ۱۹۶ ـ ۱۹۵.

از ملایکه بودند.

ایضاً در کتاب مذکور [۱] از ابن عقده، او از احمد بن زیک، او از علی بن صباح ضحّاک، او از جعفر بن محمد سماعه، او از سیف تمّار و او از ابی‌مرهف روایت نموده که امام صادق علیه السلام فرمود: محاضیر هلاک می‌شوند.

عرض کردم: محاضیر چیست؟

فرمود: تعجیل کنندگان به ظهور فرج و مقرّبان نجات می‌یابند؛ یعنی کسانی که می گویند که فرج نزدیک است و به ظهور آن امیدوار می‌شوند یا آنان که به سبب تقرّب یافتن در درگاه الهی، در این مقام صبر می‌کنند. هرگاه حصار دولت مخالفان در روی بنایش استقرار به هم رساند؛ یعنی امور سلطنتشان قوام گرفت و محکم گردید؛ در خانه‌های خود بنشینید؛ یعنی به مقام طلب خلافت برای ما برنیایید، زیرا ضرر فتنه به کسی می‌رسد که آن را برانگیزاند و هر وقت ایشان ارادهٔ اذیّت به شما می‌کنند، خدای تعالی ایشان را به مشغله دچار می‌کند و از آن چه اراده کرده‌اند، باز می‌دارد.

[هلاک شتاب کنندگان ظهور]

۱۱ نجمة

ایضاً در آن کتاب است که ابن عقده از یحیی بن زکریّا، او از یوسف بن کلیب مسعودی، او از حکم بن سلیمان، او از محمد بن کثیر و او از ابی‌بکر حضرمی روایت کرده، او گفت: من و ابان بن تغلب خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرّف شدیم. زمانی که عَلَم‌های سیاه در نواحی خراسان ظاهر شده بود و خدمت آن حضرت عرض کردیم: رأی تو در این باب چیست؟

۲۷۳۹ فرمود: در خانه‌های خود بنشینید، هر وقت دیدید ما بر سر مردی جمع شدیم، آن وقت اسباب جنگ برداشته، به سوی ما بیایید.

ایضاً از محمد بن همام، او از جعفر بن محمد، او از محمد بن مالک، او از محمد بن

---

۱. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، صص ۱۹۷ ـ ۱۹۶.

احمد، او از ابن اسباط، او از بعضی از اصحاب خود و او از صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: زبان‌های خود را نگه دارید و از خانه‌های خود بیرون نروید، زیرا امر؛ یعنی خلافتی که به شما اختصاص دارد، به شما نخواهد رسید و به دیگران هم نمی‌رسد و همیشه طایفۀ زیدیّه شما را از آن امر باز خواهد داشت.»[۱]

ایضاً از علی بن احمد، او از عبیدالله بن موسی، او از علی بن حسان، او از عبدالرحمان بن کثیر و او از صادق علیه السلام در خصوص قول خدای تعالی: **﴿أَتَىٰ أَمْرُ اللهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾**[۲]؛ روایت کرده که آن حضرت فرمود: امر ما؛ یعنی ظهور قائم علیه السلام عبارت از امر خداست که نباید در خصوص آن، تعجیل و شتاب کرد و این امر با سه لشکر قوّت می‌یابد؛

یکی ملایکه، **دوّم** مؤمنان، **سوّم** رعب و خوف ماست که در دل‌های دشمنان می‌باشد و خروج قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ مانند خروج رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

این که گفتم معنی قول خداست: **﴿كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ﴾**[۳]؛ چنان که خدایت تو را از خانه‌ات به حقّ و راستی بیرون آورد.»[۴]

ایضاً در کتاب مذکور از محمد بن همام و محمد بن حسن بن محمد در یک جا، ایشان از حسن بن محمد بن جمهور، او از پدرش، او از سماعه، او از صالح بن نبط، دیگر مثنی در یک جا و ایشان از باقر علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: شتاب کنندگان در خصوص ظهور این امر هلاک می‌شوند؛ یعنی از دین و اعتقاد خود برمی‌گردند و نجات می‌یابند آنان که آن را نزدیک می‌شمارند و به ظهورش امیدوار می‌شوند و حصارهای مخالفان در روی بنایش ثابت و محکم گردید، یعنی امر خلافتشان قوام به هم رسانید، به درستی که بعد از گذشتن غم و اندوه، فتح عیسی

۱. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۹۷.
۲. سوره نحل: آیه ۱.
۳. سوره انفال: آیه ۵.
۴. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۹۸.

خواهد شد.»[1]

ایضاً در کتاب مذکور از ابن عقده، او از احمد بن یوسف، او از ابن مهران، او از ابن بطاینی، او از پدرش و وهب بن حفص، ایشان از ابی بصیر و او از امام صادق علیه السلام روایت کرده که روزی آن حضرت فرمود: آیا چیزی را به شما خبر دهم که خداوند عالم هیچ عملی را جز با آن قبول نمی‌کند؟

عرض کردم: آری، بفرما!

فرمود: آن چیز شهادت به یگانگی خداست و به این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستادهٔ او است و اقرار به اوامر و نواهی الهی و ولایت ما، تبرّی نمودن از دشمنان ما، ائمّه علیهم السلام، تسلیم شدن نسبت به ایشان، طریقهٔ ورع و تقوا را پیش گرفتن، در بندگی سعی و تلاش نمودن و مطمئن بودن و انتظار فرج ظهور قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ کشیدن است.

بعد از آن فرمود: برای ما دولتی است، وقتی خدا بخواهد آن را ظاهر می‌گرداند. هر کس دوست دارد از اصحاب قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ باشد، هرآینه باید به ظهور آن حضرت منتظر شود، در ایّام انتظارش به مقتضای ورع و تقوا رفتار نماید و به اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده متّصف شود، اگر در این حالت مرگ او را دریابد و قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ بعد از او ظهور نماید، هرآینه به او می‌رسد؛ مانند اجر کسی که آن حضرت را دریافته، پس آن چه گفتیم، اخذ کنید و منتظر باشید؛ گوارا باد بر شما ای امّت مرحوم!»[2]

[زمان ظهور در روایت امام باقر(ع)]

۱۲ نجمة

۲۷۴۱ **ایضاً** در آن کتاب از ابن عقده، او از علی بن حسن تیملی، او از ابن محبوب، او از ابی‌ایّوب و او از محمد بن مسلم روایت کرده که از امام باقر علیه السلام شنیدم، فرمود: تقوای

۱. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۹۸؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۹.
۲. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۰۰؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۰.

خدا را پیش گیرید و با ورع و سعی و تلاش در اطاعت، به دین حقّ اعانت کنید، هیچ چیز مانند دینداری و بندگی، در آخرت باعث غبطه نمودن و رشک بردن دیگران به یکی از شما نمی‌شود؛ یعنی وقتی یکی از شما رحل اقامت را به دار آخرت کشید، آن‌گاه در مقابل اطاعت و بندگی که در دنیا کرده، نعمتی به او داده می‌شود که،دیگران بـه آن غبطه می‌خورند و رشک می‌برند.

وقتی علاقهٔ خود را از دنیا بُرید و به عرصهٔ عقبیٰ قدم گـذاشت، مـی‌بیند نـعمت و کرامت و مژدهٔ بهشت از جانب خداوند کردگار، از او استقبال نموده، از عذاب خدا ایمن گردید که در دار دنیا از او می‌ترسید و یقین می‌کند دینی که او در دار دنیا بـه آن متدیّن بوده، حق است و کسی که با دین وی مخالفت داشت، در طـریقهٔ بـاطل بـوده، امروز هلاک شده.

پس مژده باد به شما! باز مژده به شما! بیش از این چه مـی‌خواهـید؟ آیـا دشـمنان خودتان را نمی‌بینید که بر سر معصیت خدا کشته می‌شوند و بعضی از ایشـان، بـعضی دیگر را بر سر مال دنیا می‌کشد و شما به این احوال نیستید، از ایشان دوری ورزیده، در گوشهٔ خانه‌های خود با امن و اطمینان قرار گرفته‌اید، حال آن که سـفیانی در گـرفتن انتقام شما از دشمنانتان کفایت می‌کند و خروجش برای شما از علامات است؛ با وجود این که اگر فاسق خروج کند، شما بعد از خروجش یک یا دو ماه به آن حالت می‌مانید؛ یعنی بعد از آن، قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ ظهور می‌کند و در آن مدّت، از او شدّت و اذیّتی به شما شیعیان نـمی‌رسد، حـتّی جـمع کـثیری را بـه قـتل مـی‌رساند ولی شـما را نمی‌کشد.

وقتی حضرت این را فرمود، بعضی از اصحابش عرض کردند: در این حـال اهـل و عیال را چه کنیم؟ ۲۷۴۲

فرمود: مردان شما باید پنهان شوند بر زنان، زیرا حدّت و شدّت وی جز نسبت به شیعیان ما نیست و ان شاء الله آسیبی نیست.

گـفته شـد: دجّـال بـه کـدام سـمت خـروج مـی‌کند و آنـان کـه از او مـی‌گریزند،

کجا می‌روند؟

فرمود: هر که بخواهد از او بگریزد، باید به مدینه یا مکّهٔ معظّمه یا بعضی از شهرها برود. سپس فرمود: چگونه می‌توانید در مدینه آرام گیرید، حال آن که لشکر این فاسق آن‌جا را هم قصد می‌کنند، لکن در مکّه قرار بگیرید و از آن جا به جای دیگر مروید زیرا محلّ جمعیّت شما آن جاست و مدّت فتنهٔ سفیانی جز به قدر زمان آبستن بودن زن؛ یعنی نه ماه نیست و از آن مدّت ان شاء الله تجاوز نمی‌کند.»[1]

در کتاب مذکور از کلینی، او از علی بن ابراهیم، او از پدرش، او از حمّاد، او از حریز و او از زراره روایت نمود که امام صادق علیه‌السلام فرمود: امام خود را بشناس! زیرا اگر او را بشناسی، ضرری برتو وارد نمی‌شود. خواه ظهور این امر، پیشتر واقع شود یا به تأخیر بیفتد.»[2]

[روایتی از امام صادق(ع)]

ایضاً کلینی از حسین بن محمد، او از معلی، او از محمد بن جمهور، او از صفوان، او از محمد بن مروان و او از فضیل بن یسار روایت کرده؛ او گفت: از امام صادق علیه‌السلام آیهٔ شریفهٔ ﴿یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾[3] را پرسیدند؛ یعنی روزی می‌شود که هر طایفه‌ای را به امام خودشان می‌خوانیم؛ یعنی در روز قیامت هر طایفه‌ای را به امام خودشان به محشر می‌آوریم.

فرمود: یا فضیل! امام خود را بشناس، زیرا هرگاه او را بشناسی، بر تو ضرری نمی‌رسد. خواه ظهور این امر، پیشتر واقع شود یا به تأخیر می‌افتد. هر که امام زمان خود را بشناسد و پیش از قیام صاحب این امر وفات کند، به منزلهٔ کسی می‌شود که میان لشکر آن حضرت باشد چنین نیست. فرمود: بر او فضیلتش منحصر به این باشد،

---

۱. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، صص ۳۰۱ ـ ۳۰۰؛ بحارالانوار، ج ۵۲، صص ۱۴۱ ـ ۱۴۰.
۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۱؛ الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۲۹؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۴.
۳. سوره اسراء، آیه ۷۱.

بلکه به منزلهٔ کسی است که زیر لوای آن حضرت باشد.»[۱]

محمد بن ابراهیم گفته: بعضی از اصحاب ما آخر حدیث را چنین روایت نموده‌اند که حضرت به منزلهٔ کسی است که پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شده باشد.»[۲]

ایضا در کتاب مذکور از کلینی، او از علی بن‌محمد، او این حدیث را با بطاینی رفع نموده و او از ابی بصیر روایت کرده، او گفته: به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! کی فرج خواهد شد؟

فرمود: ای ابو بصیر! تو از کسانی هستی که ارادهٔ تحصیل مال و جاه دنیا دارند، زیرا هر که این امر را بشناسد؛ یعنی بداند قائم آل محمد صلی الله علیه و آله هست، غیبت نموده و بعد از مدّتی ظاهر خواهد شد و منتظر ظهور وی باشد، هرآینه این انتظار، برایش فرج است، پس با وجود این فرج، شتاب نمودن به ظهور آن حضرت، دلیلی است بر این که آن شتاب و عجله، برای فرج دنیوی است که تحصیل مال و جاه دنیا باشد، نه برای فرج دینی، زیرا فرج دینی به انتظار فرج جاه نمی‌باشد.»[۳]

ایضاً کلینی از علی بن ابراهیم، او از صالح بن سندی، او از جعفر بن بشیر و او از اسماعیل بن محمد خزاعی روایت کرده، او گفته: ابی بصیر از صادق علیه السلام پرسید و من هم می‌شنیدم، گفت: چه می‌فرمایی؟ آیا من قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ را در می‌یابم؟

فرمود: ای ابی بصیر! آیا امام خود را نشناخته‌ای؟

عرض کرد: آری، شناخته‌ام، به خدا سوگند! هرآینه امام من تویی! پس آن حضرت دست او را گرفت و فرمود: ای ابی بصیر! به خدا سوگند! هر آینه باک نداری از این که در سایهٔ خیمهٔ قائم احتبا کنی، مراد از احتبا این است که کسی بنشیند و بند و شمشیر را مانند کمند درویشان به پشت و ساق‌های خود بگذارد. پس مراد حضرت این است که

---

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱.

۲. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۲۹؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۱.

۳. همان.

ای ابی بصیر! باک نداری از این که زمان ظهور قائم را درنیابی!

[شناخت امام و مرگ جاهلیت]

در کتاب مذکور ایضاً از کلینی، او از جماعتی از اصحاب ما، ایشان از احمد بن محمد، او از علی بن نعمان، او از محمد بن مروان و او از فضیل بن یسار روایت کرده که از امام باقر علیه‌السلام شنیدم، می‌فرمود: هر که بمیرد و امام خود را نشناسد، مانند مردهٔ ایّام جاهلیّت مرده است و هر کس بمیرد و امام خود را بشناسد، هرآینه پیش یا پس بودن این امر به او ضرر نمی‌رساند و هر کس بمیرد و امام خود را شناخته، هرآینه به منزلهٔ کسی است که در خیمهٔ قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ با آن حضرت باشد.»[1]

[غیبت قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ و امتحان الهی]

تذنیبات للعبقریات الثلاثة و تنضیدات بمثل تنضید الاثاثه

تذنیب اوّل که راجع به عبقریهٔ اوّل است، آن است که باید دانست غیبت حضرت بقیّة الله الحجة بن الحسن ـ عجل الله تعالی فرجه ـ یکی از امتحان‌های بزرگ الهی است. چرا که از روزی که بنای ارسال رسل و بعث انبیا شده از سنّت‌های باری تعالی که میان بندگان او جاری است؛ امتحان و اخبار او است، جلّ شأنه بندگان خود را به غیبت جلی از آنان، **لهلك من هلك عن بيّنة و يحيى من حيّ عن بيّنة**[2] **و لن تجد لسنة الله تبديلاً و تحويلاً**[3].

این اختبار و امتحان نیست مگر برای آن که مراتب مردمان و حقایق آن‌ها میان همگنان ظاهر شود، بلکه حال او نسبت به خودش منکشف شود. بلی، چیزی که هست آن است که کثیراًما حال انسان نسبت به خودش مخفی می‌ماند.

---

۱. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۳۰.

۲. سوره انفال، آیه ۴۲.

۳. سوره فاطر، آیه ۴۳.

ایضاً باید دانست شرایع الهی تماماً تعلّمات و برنامه‌های ادبی، مادّی دنیوی، اخروی، انفرادی و اجتماعی می‌باشند و ازمنهٔ این عالم مدرسه‌ها و معاهد علمیّه می‌باشند و انبیا و رسل، مبلّغ و معلّم این مدارس هستند و برای هر درس و مدرسه‌ای امتحاناتی لابدّ است که مناسب حال آن‌ها باشد و حوادثی که در این عالم کون و فساد واقع می‌شود، امتحانات درس‌هایی است که انبیا و رسل، متعهّد تبلیغ و تعلیم آن‌ها شده‌اند که غالباً به آن‌ها مقدار تأثیرشان در نفوس شناخته می‌شود، قال الله تعالی: **﴿الم * أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾**[1].

هم چنین چون شریعت اسلامی؛ به قول مطلق اکمل شرایع است و چیزی از معارف در آن است که در غیر آن یافت نمی‌شود، پس ناچار باید در آن چیزی جاری شود که در شرایع سالفه جاری شده؛ از امتحانات و اخبارات به انواع مختلف که در آن‌ها واقع شده حذوالنعل بالنعل والقذّة بالقذّة؛ به جهت اشتمال این شریعت کلیّهٔ جامعه بر دروس آن شرایع به نحو اتمّ و اکمل.

از اهمّ آن‌چه امم سابقه به آن اختبار و امتحان شده‌اند، غیبت جلی از انبیا و اوصیای آن‌هاست، پس چاره نیست از آن که چنین غیبتی در این امّت مرحومه هم واقع شود؛ چنان که خود پیغمبر غیبت فرمود و مدّت سه سال در شعب ابیطالب و چند وقتی در غار ثور از قوم خود اعتزال نمود، بلکه غیبتی فرمود که برای هیچ یک از انبیا و اوصیا چنان غیبتی نبوده و آن، تشریف بردن آن بزرگوار به معراج است، چرا که به صریح روایات، مدّت ذهاب و ایاب آن بزرگوار به معراج، سه ساعت طول کشید و در جواز غیبت حجّت از محجوجٌ علیهم فرقی میان طول مدّت و زیادی آن نیست.

چنان که شیخ صدوق در اول کمال الدین تصریح فرموده: غیبت آن سرور، رفتن از
۲۷۴۶ این نشأة به نشأة دیگر بوده، نه از صقعی به صقع دیگر از این نشأة چنان که در غیبات انبیا و اوصیا بوده، از جمله، غیبت حضرت بقیّةالله ـ عجل الله تعالی فرجه ـ است که نتیجهٔ آن، تبیّن رشد از غیّ و مؤمن از منافق است.

---

۱. سوره عنکبوت: آیه ۲.

پس این غیبت عظیم‌ترین امتحان و اختبار برای شیعیان آن بزرگوار است؛ چنان که در روایت سدیر صیرفی و شرفیابی‌اش با سه نفر دیگر خدمت حضرت صادق علیه السلام به آن تصریح شده و ما آن روایت را در نجمهٔ ششم از عبقریّهٔ اوّل این بساط که این تـذنیب راجع به آن است، نقل نموده‌ایم، **فارجع الیها و قل اللّهمّ قرب ظهوره و عجّل فرجه و فرجنا به.**

[حکمت ترک توقیت ظهور]

تذنیب دوّم که راجع به عبقریّهٔ دوّم می‌باشد، آن است که باید دانست، از اموری که در اخبار کثیر به آن تأ کید شده، تعیین ننمودن وقت ظهور حضرت بقیّة الله است؛ چنان که شطر وافری از آن ها در عبقریّهٔ مذکور سمت تحریر یافت که از جملهٔ آن‌ها کذب الوقاتون أو کذب الموقّتون است و ممکن است گفته شود حکمت در ترک توقیت و احتمال ظهور آن بزرگوار در هر زمان، بلکه در هر سال، هر ماه، هر هفته و هر روز، چند امر است:

اوّل: چون بدا به معنی صحیح آن برای خدای تعالی ثابت است که طایفهٔ شیعه به آن قایل‌اند و در تضاعیف این کتاب چند جا به آن تصریح شده، بلی، **انّ الله المشیّة في جميع مقدّراته** و چون بدا ثابت است؛ پس تقدیم، تأخیر، تغییر و تبدیل در مقدّرات او سبحانه جایز است و زمان ظهور آن حضرت یکی از مقدّرات باری تعالی است که بدا در آن تطرّق می‌یابد؛ چنان که صریح بسیاری از اخبار ما شیعهٔ اثنا عشریّه است، پس اگر ائمّهٔ طاهرین علیهم السلام از برای او وقتی را تعیین می‌فرمودند و بدا در آن راه مـی‌یافت، نزدیک به این می‌شد که در صدق مخبر شکّ و ریب واقع شـود و لذا آن بـزرگواران
۲۷۴۷ فرموده‌اند: **ما وقّتنا و لا نوّقت.**

دوّم: ترک توقیت و ارجاع ظهور آن سرور به سوی ارادهٔ بـاری تـعالی و احـتمال دادن ظهور آن نور موفور السرور در امروز و فردا؛ قهراً باعث شوق و الحاح در دعای تعجیل ظهور می‌شود و بسا ظهور آن بزرگوار، معلّق بر دعا در تعجیل و الحاح در طلب

آن باشد.

سوّم: هرگاه زمان ظهور آن بزرگوار معیّن شود و لااقل، بعضی از خواصّ آن حضرت، آن وقت را بدانند؛ پس ناچار آن وقت معلوم می‌شود و رفته رفته خاصّ و عام مردم به آن دانا می‌شوند؛ به خصوص با وفور دواعی به دانستن آن و هر گاه چنین شد، اعدای آن بزرگوار در اوّلین مرحله از ظهورش آمادهٔ قتال با آن حضرت خواهند شد و عادتاً قوای آن حضرت به حسب ظاهر، مثل قوای خصم او نیست؛ چنان که از اخبار هم استفاده می‌شود، در اوّل ظهورش به صورت شبانی با چند گوسفند ظاهر می‌شود و همان علّت غیبتش که خوف قتلش از اعادی است، این جا هم آشکار می‌شود، پس شاید حکمت عدم توقیت این باشد.

چهارم: امام هر عصری آمر، ناهی، قطب رحای مسلمین و مدار هیأت اجتماعی آن‌هاست و بدیهی است غیبت و فقدان امام میان جامعه، موجب وقوف حرکت آن جامعه می‌باشد؛ چه رسد که مدّت زمانی بگذرد و با علم آن جامعه به ظهور و رجوع آن سرور، سیّما با احتمال قریب ظهورش، آن جامعه را از حفظ خود و تدبیر در امورشان متمکّن می‌نماید؛ کما لا یخفی.

پنجم: ترقّب ظهور آن جان جهان در هر آن و زمان، باعث سرعت حرکت اصلاحی برای منتظرین ظهورش خواهد شد، چرا که بدیهی است وقتی انسان ورود بعضی از دوستان خود را از سفر نزدیک بداند، ناچار در تهیّهٔ مقدّماتِ ورود او سرعت می‌نماید، خوفاً از این که آن دوست ناگهانی وارد شود و این شخص هنوز به آن چه از تشریفات و تجلیلاتِ ورود، بر او واجب است، قیام ننموده باشد و حقّ حقیق آن است که ترک توقیت با انتظار ظهور آن سرور، هرگاه این انتظار از روی واقع و صدق باشد؛ دو عامل قوی در نجاح جامعهٔ شیعه و فلاح آن‌ها هستند.

[فواید انتظار فرج]

تذنیب سوّم که راجع به عبقریّهٔ سوّم می‌باشد، آن است که باید دانست معنی انتظار، ترقّب حصول امر منتظر و تحقّق او است که آناً بعد آن و ساعتاً بعد ساعت، آن امر به منصّهٔ ظهور و بروز آید و بر لبیب خبیر، بسی واضح و هویداست.

فواید و ثمراتی که بر انتظار ظهور نور موفورالسرور حضرت بقیّة الله ـ عجل الله تعالی فرجه ـ مترتّب است از امور اصلاحیّهٔ راجع به فرد فرد منتظرین؛ فضلاً از آن که امور اصلاحی هیأت اجتماعی و به خصوص جامعهٔ شیعهٔ اثنا عشریّه هم، منوط و مربوط به آن است، زیرا:

اوّلاً: یکی از فواید انتظار فرج بنفسه و من حیث هو، این است که آن خود، ریاضت مهمّ شدید برای نفس انسانی است و مشقّت آن به درجه‌ای است که دربارهٔ آن گفته شده: **الأنتظار اشدّ من الموت** یا **اشدّ من القتل** و وجه مشقّت آن هم، بدیهی است، زیرا لازمهٔ آن، مشغول ساختن قوّهٔ فکریّه و توجّه دادن قوّهٔ متخیّله به سوی امری است که انتظار حصول آن را دارد و این خود، مستلزم دو چیز است؛ یکی قوّهٔ فکری قوی ممتدّ وجدانی و دیگر تمکّن انسان از جمع آن و توجّهش به سوی امر واحد. به عبارتِ اخری، فقط فکر و همّش متوجّه به امر منتظر باشد و بدیهی است این خود ریاضت مهمّ شدید است؛ کما لا یخفی.

ثانیاً: فایدهٔ دیگر برای انتظار فرج آن است که این انتظار، مصایب و نوایب وارد بر منتظر را آسان می‌نماید و سنگینی آن‌ها را بر او سبک و خفیف می‌گرداند، چرا که بعد از این که دانست این دشواری‌ها، سختی‌ها، مصایب و نوایب وارد بر او، بالاخره به احسن وجه و اکمل ما یکون در معرض تدارک است؛ قهراً آن‌ها بر او آسان می‌شود؛ چنان که گفته‌اند: **رنج راحت دان چه شد مطلب بزرگ** چقدر فرق است میان مصیبتی که ۲۷۴۹
انسان تدارک آن را بداند و آن مصیبتی که نداند تدارک می‌شود یا نه؛ چه رسد که احتمال تدارک آن عن قریب و به زودی بدهد که آن حضرت ظهور فرماید و **یملاء الارض قسطاً و عدلاً**.

ثالثاً: فایدهٔ دیگر برای انتظار فرج آن است که لازمهٔ آن، دوست داشتن منتظر است که در عداد اصحاب مهدی موعود، معدود گردد و آن حضرت را اعانت و نصرت نماید و لازمهٔ این محبّت، آن است که او در اصلاح نفس خود، سعی و اخلاقش را مهذّب نماید، به کسب اخلاق حمیده، دوری جستن از اخلاق ذمیمه و به حلّیهٔ علم و عمل، خود را محلّی بدارد تا قابلیّت تشرّف حضور باهر النور آن سرور و منشأ توجّه و خدمت بودن نزد آن جناب، برایش حاصل شود که اگر از انتظار فرج مهدی، این فایده و ثمره برای منتظر پیدا شود، فبخٍ بخٍ، زیرا ماورای عبّادان، قریه‌ای بالاتر و برتر از این، مقامی نیست.

رابعاً: فایدهٔ دیگر برای انتظار فرج آن است که همان طوری که آن، منتظر را به سوی اصلاح نفس او، بلکه به سوی اصلاح غیر او، نیز از هیأت اجتماعی و لا سیّما الشیعیّه می‌کشاند، هم چنین باعث می‌شود منتظر، مقدّمات و معدّاتی را تهیّه نماید که موجب غلبهٔ آن نور موفور السرور بر اعادی باشد؛ خصوصاً وقتی بداند غلبهٔ بر عدوّش به اسباب عادّی ما تحت الطبیعه است که از قبیل خرق عادت و اعجاز باشد.

آن چه ذکر نمودیم، نبذی از فواید مترتّب بر انتظار فرج آن امام عالمیان بود و اگر بخواهی بدانی انتظار فرج کاشف چه میزان از خصال حمیده و صفات پسندیده است، پس به آن چه بر تو عرضه می‌شود، گوش دار **از جمله** آن‌ها کاشفیّت او از کمال عقل و صحّت ادراک منتظر است، زیرا لزوم وجود امام را در هر آن و زمان می‌داند و نیز می‌داند آن مهدی موعود است؛ پس به او ایمان آورده، بدون آن که شخص شریفش را دیده باشد و این خود، کاشف از کمال عقل است، کما لا یخفی.

دوّم: آن، کاشف از دوست داشتن اقامهٔ حقّ، عدل، اجرای احکام‌الله و حدود آن،
۲۷۵۰ جریان امور بر قطب و محور صحیح خودشان و رسیدن هر انسانی، بلکه هر موجودی به کمالی است که برای رسیدن به آن، خلقت شده‌اند.

سوّم: آن، کاشف از صدق ولا، محبّت و مودّت او به اهل بیت پیغمبر و ذوی‌القربی او، چرا که به ظهور آن سرور، دولت ذوی‌القربی و اهل بیت رسول بر پا

می‌شود، حقّ آنان بر خودشان برمی‌گردد و امر و نهی بر یَد ایشان جریان پیدا می‌کند.

چهارم: آن، کاشف از حسن عقیده و صدق او به آن حضرت است و **این که** او است که زمین را پر از قسط و عدل می‌کند و امام عصرِ حاضر، آن جناب است.

پنجم: از عاطفهٔ منتظر به جانب نوع خود و دوست داشتن اصلاح امور، انبناء جنسش را نظر به خیرات و سعادات مترتّب بر ظهور آن جناب که راجع به کافّهٔ موجودات است؛ کشف می‌کند و در اخبار وارده از ائمّهٔ معصومین اشاره است به سوی اکثر آن چه ما از امور مهمّ مترتّب بر انتظار ظهور مهدی و خصال حمیدهٔ منکشف از آن ذکر کردیم؛ چنان که بر متتبّع در اخبار و متضلّع در آثار، **کالشمس في رائعة النهار**، بسی آشکار است.

ما از جمله تو را به روایت عمّار از حضرت صادق علیه السلام در روایت طویله حواله می‌نماییم که در آن ذکر شده، عبادت در دولت باطل افضل از عبارت در دولت حقّ است و ثواب و اجر در صورت اوّلی بیشتر از دوّمی است؛ چنان که ما آن را در نجمهٔ چهارم از عبقریّهٔ سوّم این بساط ذکر نموده‌ایم؛ ذیل آن آمده: عمّار عرض کرد: الحال که عبادت در دولت باطل افضل است، دیگر آرزو نمی‌کنیم از اصحاب قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ باشیم.

عبقريّهٔ چهارم

[وظایف مؤمنان در زمان غیبت]

در بیان اموری که عباد در زمان غیبت امام زمان و خلیفةالرحمان به اتیان آن‌ها موظّف‌اند و چون استادنا المحدّث النوری ـ ضاعف الله فی انوار تربته ـ در نجم ثاقب بابی برای آن‌ها منعقد فرموده و ضمن آن باب، چند امر از آن‌ها را مرقوم نموده، لذا این ناچیز خوش داشتم مندرجات آن باب را بر سبیل اختصار در این تألیفِ وجازت شعار، طیّ چند نجمه ابراز و اظهار دارم.

فنقول مستمداً من واهب العقول.

[تکالیف منتظران امام عصر ـ عجل الله تعالی فرجه ـ]

۱ نجمة

استادنا المحدّث المزبور در باب دهم کتاب مذکور فرموده: در ذکر شمّه‌ای از تکالیف عباد نسبت به امام عصر ـ صلوات الله علیه ـ و آداب بندگی و رسوم فرمانبری آنان که به فرمان و اطاعت آن جناب، سر به زیر فرود آورده، خود را عبد طاعت و ریزه‌خوار خوان احسان وجود عام آن جناب دانسته و آن شخص معظّم را امام و واسطهٔ رساندن فیوضات الهی و نعم غیرمتناهی دنیوی و اخروی قرار داده‌اند، چراکه آن تکالیف، از آداب رسوم بندگی و لوازم احترام و توقیر، لازم آن جناب باشد که در عمل به آن، مقصدی جز این نباشد؛ هر چند برای خیرات عاجل و آجل و دخول حامل در زمرهٔ محبّین مطیعین سبب باشد یا از پیدا کردن مقدّماتِ وسیله به سوی آن جناب به جهت جلب منافع دنیوی و اخروی و دفع شرور ارضی و سماوی باشد که جز چنگ

زدن به دامان آن جناب و مسألت نمودن از آن ولیّ النعم به لسان استعداد و حال یا به زبان ضراعت و مقال راهی به آن جلب و دفع نیست و از آن‌ها چند چیز بیان می‌شود که بعضی قلبی، بعضی جوارحی، بعضی لسانی و بعضی مالی است.

مهموم بودن شیعه برای امام زمان

اوّل: مهموم بودن برای آن جناب علیه السلام در ایّام غیبت و مفارقت و سبب این هم متعدّد است:

اوّل: مجرّد و مستور و محجوب بودن، دست نرسیدن به دامان وصالش، روشن نگشتن دیدگان به نور جمال او یا بودنش در میان انام و اطّلاعش بر خفایای کردار عباد در اناء لیالی و ایّام، چون انسان مدّعی وصول به درجهٔ ایمان به جنان، نه به مجرّد قول به زبان، صادق نباشد جز آن که محبّتش به موالیانش چنان باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است.

چنان که شیخ صدوق در امالی،[۱] شیخ طوسی در امالی[۲] و ابن شیرویه در فردوس نقل کرده‌اند: بنده ایمان نیاورده، تا این که من نزد او از جانش محبوب‌تر بوده باشم و اهل من، نزد او محبوب‌تر از اهل او و عترت من نزد او محبوب‌تر از عترت او و ذات من، نزد او محبوب‌تر از ذات او باشند.

سپس شخصی به عبدالرحمان، راوی حدیث، گفت: تو پیوسته حدیثی می‌آوری که خداوند دل‌ها را به آن زنده می‌کند. شاید این مقام، اوّلین درجهٔ ایمان باشد که محبّتش با موالیانش، مثل محبّت او با یکی از اخصّ اولاد و اقرب و اکمل ایشان، نزد او باشد و الّا عارف به خصایص ذاتی و کمالات نفسانی و نعم و احسان غیر متناهیِ ایشان را به عباد، کارش به حسب اندازهٔ دانش و معرفتش به آن جا کشد که جز آن سلسلهٔ معظّمه علیهم السلام کسی را قابل محبّت در خلق نبیند و اگر بیند به جهت انتساب و علاقهٔ او است؛ هر چند جزیی به آن خانوادهٔ رحمت و عظمت باشد و اگر انسان واقعاً جرعه‌ای از شربت ۲۷۵۴
گوارای محبّت به امام خود را چشیده، رشتهٔ قلبش حسب فطرت و ریاضت به آن

---

۱. الامالی، شیخ صدوق، ص ۴۱۴.

۲. الامالی، شیخ طوسی، ص ۴۱۶.

حضرت مقدّس، پیوسته کشیده؛ البتّه چنان به اقراقی مهموم شود که خواب را از چشم و لذّت را از طعام و شراب برد.

در خصال [۱] و من لا یحضره الفقیه [۲] از جناب صادق علیه‌السلام مروی است که فرمود: پنج نفرند که نمی‌خوابند، تا آن که از آن‌ها محبّی را شمردند که مترقّب مفارقت حبیب خود است و چنین شخصی، البتّه اگر به مفارقت مبتلا شود، همّش بیش، قلقش بی‌اندازه و اضطرابش زیاد می‌شود و خواب راحت را بالمرّه فراموش نماید که شخص به این عظمت، جلالت، بزرگی، رأفت، احسان، عطوفت و مهربان‌تر از هزار پدر، حاضر و ناظر است، لکن چنان در پردهٔ حجابی از حجاب‌های الهی پنهان و پوشیده است که نه دستی به دامانش رسد و نه چشمی به جمالش افتد، نه از مقرّ سلطنتش خبری و نه از محلّ اقامت و رحلتش اثری دارد، هر دون و خسیسی را ببیند، جز آن که سی را جز او نجوید و هر لغو و ناملایم و منکری را بشنود، جز سخنی از آن که نخواهد جز او، کسی سخن گوید.

در عیون [۳] از جناب رضا علیه‌السلام مروی است که ضمن خبری متعلّق به آن جناب، فرمودند: چه بسیار مؤمنه و مؤمنی که در هنگام فقدان ماء معین؛ یعنی حضرت حجّة علیه‌السلام متأسّف و حیران و محزون اند و در فقرات شریف دعای ندبهٔ معروف که در چهار عید و روز و شب جمعه باید خواند، به این مقام اشاره شده که حاصل مضمونِ بعضی از آن‌ها، بعد از ذکر پاره‌ای از اوصاف و مناقب آن جناب ـ ارواحنا فداه ـ این است:

کاش می‌دانستم تو در کجا اقامت نمودی و کدام زمین و خاک تو را برگرفته؟ به رضویٰ جای داری یا ذی طُویٰ؟ بر من گران است که خلق را ببینم و تو دیده نشوی و از تو، آواز و رازی نشنوم! بر من گران است که بلا به تو، نه به من، احاطه کند و ناله و

---

۱. الخصال، ص ۲۹۶.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۰۳.

۳. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۰.

شکایتی از من به تو نرسد.

جانم فدای تو! غایبی که از ما کناره نداری! جانم فدای تو! دور شده‌ای که از ما دوری نگرفتی! جانم فدای تو که آرزوی هر مشتاق آرزومندی ـ از مرد و زن ـ که تو را به یاد آورند و ناله کنند. بر من گران است که بر تو بگریم و خلق از تو، دست کشیده باشند! بر من گران است بر تو جاری شود، آن چه بر ایشان جاری نشده!

آیا معینی هست که با او گریه و ناله را طولانی کنم؟ آیا جزع کننده‌ای هست که هرگاه که خلوتی شد، او را بر جزعش یاری کنم؟

آیا به چشمی خاشاکی رفته [۱] که چشم من، او را بر آن حالت مساعدت کند؟ ای پسر احمد! آیا به سوی تو راهی هست که به حضورت مشرّف شوند؟ آیا روز ما از تو به فردای او متّصل می‌شود؛ پس محظوظ شویم و بهره بریم! کی بر چشمه‌سارهای سیراب کننده وارد می‌شویم تا سیراب شویم؟ کی از آب گوارای تو سیراب می‌شویم که تشنگی به طول انجامید! کی صبح و شام به خدمت خواهیم رسید؟ کی تو ما را می‌بینی و ما تو را می‌بینیم، حال آن که لوای ظفر و نصرت برافراشته شده باشد.» [۲]

تا آخر دعا که نمونه‌ای است از درد دل کسی که جامی از چشمهٔ محبّت آن جناب نوشیده و بر سزاوار است که به امثال این کلمات، درد دلی کرده و بر آتش هجرانش، کفی از آبِ شور پاشیده.

دوّم: ممنوع بودن آن سلطان عظیم‌الشأن که جامهٔ خلافت و سلطنت ظاهره بر تمام جهانیان جز برای آن قامت معتدل، برای احدی ندوخته‌اند، از رتق و فتق و اجرای احکام و حدود، ابلاغ فرامین الهی، منع تعدّی و جور، اعانت ضعیف، اغاثهٔ مظلوم و اخذ حقوق، اظهار و اعلان حقّ و ابطال و ازهاق باطل و کار ظلم و تعدّی بر آن جناب
۲۷۵۶ به جایی رسیده که علاوه بر گرفتن تمام لوازم سلطنت ظاهره و تسلّط بر بلاد، عباد و اموال، از خوف و بیم ظالمین، بر اظهار نفس معظّم خود متمکّن نیست.

---

۱. کنایه از بسیاری گریه است. [مرحوم مؤلّف].

۲. ر.ک: اقبال الاعمال، ج ۱، صص ۵۱۱ ـ ۵۱۰؛ بحارالانوار، ج ۱۰۸، صص ۱۰۹ ـ ۱۰۸.

در طول زمان تنها یا با بعضی از موالیان خاص، در براری و قفار سیر می‌کند، حقّ خود را در دست دیگران می‌بیند و حسب امر الهی صبر کرده، می‌گذرد، البتّه کسی که اندک غیرتی در فطرت است؛ داشته باشد، پیوسته محزون و غمگین و حالش چون حال فرزند سلطان عادلی خواهد بود که تمام احکامش به قانون معدلت و داد و بر رعایا مهربان باشد، پس مغلوب عدوّی شود که در گوشه‌ای حبسش کند و دستش را از همه چیز کوتاه شود و آن چه می‌کند، جز جور و تعدّی، چیزی نباشد.

در کافی[1] و تهذیب[2] و فقیه[3] مروی است که جناب باقر علیه السلام به عبدالله بن ذبیان فرمود: هیچ عیدی برای مسلمین نیست، نه قربانی و نه فطر، مگر آن که خداوند برای آل محمد علیهم السلام حزنی را تازه می‌کند.

راوی پرسید: چرا؟

فرمود: زیرا ایشان حقّ خود را در دست غیر خودشان می‌بینند.

سیّد جلیل علی بن طاوس رحمه الله در کشف المحجة[4] فرموده: ای فرزندم، محمد تو را، برادرت و هر کسی که بر کتاب من واقف شود، وصیّت می‌کنم به راستی در معامله با خداوند ـ جلّ جلاله ـ و رسول او صلی الله علیه و آله و حفظ وصیّت ایشان به آن چه از ظهور مولای ما مهدی ـ عجّل اللّه فرجه ـ به آن بشارت دادند، به درستی که من قول و فعل بسیاری از مردم را در امر آن جناب، مخالف با عقیده و از چند راه یافته‌ام، از آن جمله:

من یافته‌ام اگر از کسی که به امامت او اعتقاد دارد، بنده، اسب، درهم و یا دیناری برود، خاطر و ظاهر او برای طلب چیز مفقود متعلّق می‌شود و در تحصیل آن غایت مجهود را بذل می‌نماید و ندیدم برای متأخّر بودن این محتشم عظیم الشأن از اصلاح اسلام و ایمان و قطع را بر کفّار و اهل عدوان، تعلّق خاطرش؛ مثل تعلّق خاطر به این

۱. الکافی، ج ۴، ص ۱۷۰.
۲. تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۲۸۹.
۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۱۱.
۴. کشف المحجة لثمرة المهجه، صص ۱۴۹ ـ ۱۴۸.

اشیای محقّر باشد. پس کسی که به آن صفات است، چگونه اعتقاد دارد به حقّ خداوند ـ جلّ جلاله ـ و حقّ رسول او عارف است و امامت او را بر آن نحوی معتقد است که موالات زیاده از اندازه را برای شرایف معالی آن جناب دعوی می‌کند.

از آن جمله، کسی را یافتم که ذکر می‌کند که به وجوب ریاست آن جناب و ضرورت ظهور و انقاد احکام امامتش معتقد است. اگر یکی از سلاطینی که مدّعی است دشمن امام او است، به او نیکی کند و احسانش را به او تمام کند؛ خاطرش به بقای این سلطان مشار الیه، متعلّق و این تعلّق، او را از طلب مهدی علیه السلام شاغل می‌شود و نیز از آن چه بر او واجب است، از تمنّی عزل آن والی که بر او انعام کرده است.

از آن جمله، کسی را یافتم که وجوب سرور را به جهت سرور آن جناب و کدور را به جهت کدورت او دعوی می‌کند و می‌گوید: اعتقاد دارم تمام آن چه در دنیا است، از مهدی ـ صلوات الله علیه ـ گرفته شده و آن را ملوک و سایر ناس از دست او غصب کردند و با این حال او را نمی‌بینم که برای این نهب و سلب متأثّر باشد، مثل تأثّر او، اگر سلطانی از او درهمی یا دیناری یا ملکی یا عقاری بگیرد؛ پس این کجا با وفا و معرفت خداوند ـ جلّ جلاله ـ و رسول او و معرفت اوصیا علیهم السلام ...، تا آخر کلام شریف که از این رقم است.

مکرّر در اخبار، آن جناب را به غریب طرید وحید راندهٔ مظلوم وصف فرموده‌اند که حقّش را منکر شده‌اند.

سوّم: به دست نیامدن جادّهٔ واسع مستقیم واضح شریعت مطهّره و انحصارِ راه رسیدن به آن، در راه‌های باریک تاریک متشتّت که در هر رهگذر آن، جمعی از دزدان داخلی دین مبین، در کمین نشسته و پیوسته شکوک و شبهات در قلوب عوام،
۲۷۵۸ بلکه خواص داخل کرده تا آن‌جا که این فرقهٔ قلیل و عصابهٔ مهتدی امامی یکدیگر را تکذیب، تکفیر، لعن و توهین کرده و می‌کنند، اعدا را بر خود خیره نمودند و پیوسته، دسته دسته از دین خداوند بیرون می‌روند، علمای راستین از اظهار علم خود عاجز و وعدهٔ صادقین علیهم السلام صادق شد که خواهد آمد وقتی که اگر مؤمن بخواهد دین خود را

نگاه دارد از نگاهداشتن جمره‌ای از آتش در دست مشکل‌تر است.

شیخ نعمانی از عمیره، دختر نفیل روایت کرده که گفت: شنیدم حسین بن علی علیهما السلام می‌فرماید: آن امری که شما منتظر آنید، نخواهد شد تا این که بعضی از شما از بعضی بیزاری جوید و تعاندِ بعضی از شما در صورت بعضی و بعضی از شما به کفر بعضی شهادت دهد و بعضی از شما بعضی را لعن کند.

به آن جناب گفتم: در آن زمان خیری نیست؟

حسین علیه السلام فرمود: تمام خیر در آن زمان است. قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ ما خروج می‌کند و همهٔ آن‌ها را دفع می‌نماید.»[1]

نیز از جناب صادق علیه السلام به همین مضمون خبری نقل کرده «[2]» و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که به مالک بن ضمره فرمود: ای مالک! تو چگونه‌ای، آن‌گاه که شیعه چنین اختلاف کنند؟ و انگشتان مبارک را در یکدیگر داخل نمود.

گفتم: یا امیرالمؤمنین! در آن زمان خیری نیست.

فرمود: تمام خیر در آن وقت است.

قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ ما خروج می‌کند، هفتاد مرد بر او مقدّم می‌شود که بر خدا و رسول دروغ می‌گویند؛ همه را می‌کشد، آن‌گاه ایشان را بر یک امر جمع می‌کند.»[3]

نیز از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: ای شیعهٔ آل محمد صلی الله علیه و آله! هر آینه آزموده خواهید شد، آزموده شدن سرمه در چشم؛ به درستی که صاحب سرمه می‌داند کِی در چشمش سرمه ریخته می‌شود و نمی‌داند چه وقت از چشم بیرون می‌رود و چنین است که مرد بر جادّه‌ای از امر ما صبح و شام می‌کند، حال آن که از آن بیرون

۱. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، صص ۲۰۶ ـ ۲۰۵.
۲. همان، ص ۲۰۶.
۳. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۰۶.

رفته، بر جادّه‌ای از امر ما شام و صبح می‌کند، حال آن که از آن بیرون رفته.»[1]

از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: و الله! هر آینه شکسته خواهید شد شکستن شیشه. به درستی که هر آینه شیشه برمی‌گردد، پس عود می‌کند. و الله! هرآینه شکسته می‌شوید شکستن کوزه و کوزه چون شکست، برنمی‌گردد؛ چنان چه بود. به خدا قسم! بیخته خواهید شد، به خدا قسم! جدا خواهید شد و به خدا قسم! امتحان خواهید شد، تا آن که جز اندکی از شما نماند و کف مبارک را خالی کردند![2] بر این مضمون اخبار بسیاری روایت کرده است.

شیخ صدوق در کمال الدین[3] از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: ای گروه شیعه! گویا مثل گردش شتر گردش می‌کنید، چراگاه را می‌طلبید ولی آن را نمی‌یابید.

نیز از آن جناب روایت کرده که به عبد الرحمان بن سیّابه فرمود: شما در آن زمان چگونه خواهید بود که بی امام هادی و بی‌نشانه بمانید؛ بعضی از شما از بعضی بیزاری جوید، آن‌گاه امتحان می‌شوید و جدا و بیخته می‌گردید.[4]

[حزن امام صادق(ع)]

نیز از سدیر صیرفی روایت کرده که گفت: من و مفضّل بن عمر و ابو بصیر و ابان بن تغلب خدمت مولای خود، امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدیم و دیدیم آن حضرت بر روی خاک نشسته بود و مسح خیبری در برداشت که آستین‌هایش، کوتاه و از شدّت اندوه، واله بود و مانند زنی که فرزند عزیزش مرده بود؛ مانند جگرِ سوخته گریه می‌کرد، آثار حزن و محنت در روی حق‌جویش، ظاهر و اشک از دیده‌های حق بینش جاری بود و می‌گفت: ای سیّد من! غیبت تو خواب مرا برده، استراحت مرا زایل

۱. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۰۷.
۲. همان.
۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۰۴.
۴. همان، ص ۳۴۸.

گردانیده و سرور را از دل من ربوده است. ای سیّد من! غیبت تو مصیبت مرا، دایم و محن و نوایب را بر من پیاپی گردانید، آب دیدهٔ مرا جاری کرد، ناله و فغان و حزن را از سینهٔ من بیرون آورد و بلاها را بر من متّصل گردانید!

سدیر گفت: چون حضرت را به آن حالت مشاهده کردیم، عقل‌های ما پرواز کرد، واله و حیران شدیم و نزدیک بود دل‌های ما از آن جزع، پاره گردد، گمان کردیم به آن حضرت زهر دادند یا بلیّهٔ عظیمی از بلاهای دهر بر او حادث شده است.

عرض کردم: ای فرزند بهترین خلق! هرگز خدا چشم تو را گریان نگرداند. چه حادثه‌ای تو را گریان کرده و چه حالتی روی داده که چنین ماتمی گرفتی؟

حضرت از شدّت غصه و گریه، آه سوزناک از دل غمناک برکشید و فرمود: امروز صبح در کتاب جفر نظر کردم و آن کتابی مشتمل بر علم منایا و بلایاست، بلاهایی که بر ما می‌رسد، در آن جا مذکور است و علم گذشته و آینده تا روز قیامت در آن جا خدا آن علم را مخصوص محمد و ائمّهٔ بعد از او گردانیده است؛ در آن‌جا هست نگاه کردم به ولادت حضرت صاحب الامر عليه السلام، غیبت آن حضرت و طول غیبت، درازی عمر او، ابتلای مؤمنان در زمان غیبت و بسیار شدن شکّ و شبهه در دل مردم از جهت طول غیبت، مرتد شدن اکثر مردم در دین خود و بیرون کردن ریسمان اسلام از گردن خود که حق تعالی در گردن بندگان قرار داده و لذا حزن بر من غالب شد.»[1]

الخبر، برای این مقام همین خبر شریف کافی است، چون اگر تحیّر و تفرّق و ابتلای شیعه در ایّام غیبت و تولّد شکوک و شبهات در قلوب ایشان، سبب گریستن حضرت صادق عليه السلام سال‌ها پیش از وقوع آن و بردن خواب از چشم‌های مبارکش شود، پس مؤمن مبتلا به آن حادثهٔ عظیم و غرق شده در آن گرداب بیکرانهٔ تاریک موّاج، به گریه و زاری، ناله و بی‌قراری، حزن و اندوه دایمی و تضرّع به سوی حضرت باری ـ جلّ و علا ـ ۲۷۶۱
سزاوارتر است.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۵۴ ـ ۳۵۲.

[دولت حق و انتظار فرج]

۲ نجمة

بدان **دوّمین** تکلیف قلبی، انتظار فرج آل محمد صلی الله علیه و آله در هر آن و ترقّب بروز و ظهور دولت قاهره و سلطنت ظاهرهٔ مهدی آل محمد علیه السلام، پر شدن زمین از عدل و داد و غالب شدن دین قویم بر جمیع ادیان که خدای تعالی به نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله خود خبر داد و وعده فرمود، بلکه آن را به جمیع پیمبران و امم بشارت داده که چنین روزی خواهد آمد و جز خدای تعالی، کسی را پرستش نکنند و چیزی از دین نماند که از بیم احدی در پردهٔ ستر و حجاب بماند و بلا و شدّت از حق پرستان برود. چنان که در زیارت مهدی آل محمد علیه السلام است: **السّلام علی المهدیّ الّذی وعد الله به الأمم ان یجمع به الکلم و یلّم به الشّعث و یملاء به الأرض عدلاً و قسطاً و ینجز به وعد المؤمنین؛**[۱] سلام بر مهدی! آن چنانی که جمیع امّت‌ها را به او وعده داده که به وجود او کلمه‌ها را جمع کند؛ یعنی اختلاف را از میان ببرد و دین یکی شود، پراکندگی‌ها را به او گرد آورد زمین را به وسیلهٔ او از عدل و داد پر کند و وعدهٔ فرجی که به مؤمنین داده، به سبب انفاذ فرماید؛ چنان که بیان این وظیفه به نحو وافی و طریق مستوفی در عبقریّهٔ سابق سمت تحریر یافت.

[دعا برای امام زمان ـ عجل الله تعالی فرجه ـ]

۳ نجمة

دعا برای حفظ وجود امام علیه السلام

ایضاً **سوّمین** تکلیف، دعا کردن است برای حفظ وجود مبارک امام عصر ـ عجّل الله تعالی فرجه الشریف ـ از شرور شیاطین انس و جنّ، طلب تعجیل نصرت و ظفر و غلبهٔ آن جناب بر کفّار و ملحدین و منافقین که این نوعی از اظهار بندگی و رضا به آن ۲۷۶۲
چه خدای تعالی وعده فرموده است، که چنین گوهر گران بهایی را در خزانهٔ قدرت و رحمت خود پرورانده و بر چهرهٔ آن، حجاب عظمت و جلالت کشیده تا روزی که

---

۱. المزار، شهید اوّل، ص ۲۰۹؛ بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۱.

خود مصلحت داند، آن جوهر ثمین را ظاهر و از پرتو شعاع آن، دنیا را روشن نماید و با چنان وعدهٔ منجّز حتمی در دعا، جز ادای رسم بندگی، اظهار شوق، زیادتی محبّت و ثواب و رضا به موهبت کبرای خداوندی، اثری ظاهر نباشد؛ اگر چه به غایت در دعا برای آن حضرت ـ صلوات الله علیه ـ در غالب اوقات تأکید و تحریص فرمودند.

سیّد جلیل، علی بن طاوس در فصل هشتم کتاب فلاح السائل [۱] بعد از ذکر ترغیب در دعا برای اخوان فرموده: هر گاه این همه، فضل دعا برای برادران تو است، پس فضل دعا کردن برای سلطان تو چگونه خواهد بود که او سبب وجود تو است و تو اعتقاد داری اگر آن جناب نبود، خداوند تو و احدی از مکلّفین را در زمان او و زمان تو نمی‌آفرید و این که لطف وجود او ـ صلوات الله علیه ـ سبب است برای هر چه که تو و غیر تو درآیند و سبب است برای خیری که به آن می‌رسید.

پس حذر کن! آن‌گاه حذر کن از این که نفس خود یا احدی از خلایق را مقدّم بداری در ولا و دعا برای آن جناب ﷺ به غایت آن چه ممکن شود، مقدّم بداری. قلب و زبان خود را در دعایی برای این سلطان عظیم الشأن حاضر کن و حذر کن از این که اعتقاد کنی که من، این کلام را برای این گفتم که آن جناب به دعای تو محتاج است.

هیهات! اگر به این معتقد شوی، پس تو در اعتقاد و دوستی خود مریضی، بلکه این را گفتم برای این که حقّ عظیم آن جناب را بر تو و احسان بزرگ او را به تو بشناسانم و هرگاه پیش از دعا کردن برای نفس خود، برای او دعا کردی و برای آن که او نزد تو عزیز است، نزدیکتر خواهد بود به آن که خداوند ـ جلّ جلاله ـ ابواب اجابت را پیش روی تو باز نماید، زیرا ای بنده! ابواب قبول دعا را به سبب گناهان بستی. پس هرگاه برای این مولای خاص، نزد مالک احیا و اموات دعا کردی، امید است به جهت آن وجود مقدّس، خداوند ابواب اجابت را باز نماید.

پس هنگامی که در دعا کردن برای نفس خود داخل شوی و برای آن که در زمرهٔ اهل فضل او برایش دعا می‌کنی؛ رحمت خداوند ـ جلّ جلاله ـ تو را فرا می‌گیرد و کرم و

۱. فلاح السائل، صص ۴۵ ـ ۴۴.

عنایت او به تو می‌رسد، زیرا در دعا به حبل او چنگ زدی و نگویی من فلان و فلان را ندیدم از کسانی که ایشان را از مشایخ خود پیروی می‌کنی که به آن چه من مـی‌گویم، عمل کنند، و ایشان را جز غافل از مولای ما نیافتم که به سوی جنابش ـ صلوات الله علیه ـ اشاره کردم. پس من به تو می‌گویم به آن چه به تو می‌گویم، عمل کن، که او حقّ واضح است و کسی که مولای ما را واگذارد و غافل شود ـ چنان چه ذکر نمودی ـ آن، غلطی واضح است...،الخ.

نیز در کتاب مضمار در عمل ماه مبارک بعد از ذکر ادعیهٔ سحر فرموده: از وظیفهٔ هر شب، این است که بنده در هر دعای مبرور ابتدا نماید و در هر عمل مشکور ختم کند به ذکر کسی که اعتقاد دارد او نایب خداوند ـ جلّ جلاله ـ میان بندگان او و بلاد او است، زیرا او قیّم است به آن چه این صایم به آن محتاج است از طعام و شراب خود و غیر این از مقاصد خود، از اسبابی که به حضرت نایب از جانب ربّ الارباب متعلّق است و این که این صایم برای آن جناب دعا کند به آن چه سزاوار است که مثل آن جناب را به آن دعا کنند و معتقد شود منّت برای خدا و نایب او است که چگونه او را برای این مقام اهل دانستند و رتبهٔ او را تا به این محلّ و منزلت بلند نمودند.»[۱]

از این کلمات شریف معلوم می‌شود سبب دعا برای آن جناب؛ یکی ادای رسم بندگی و تبعیّت و وفای حقّ بزرگی و جلالت و دیگری رفع موانع قبول و اجابت و فتح ابواب لطف و عنایت است.

امّا تفصیل و شرح دعاهای مأثور مختصّ به آن جناب که بعضی از آن‌ها مطلق و بعضی مخصوص به زمانی است، پس مقداری از آن را در این جا ذکر می‌کنیم، در آن کتاب هفت دعا نقل فرموده، طالب آن‌ها به آن کتاب رجوع نماید.

---

۱. ر.ک: اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۱۱۹.

[صدقه برای وجود امام عصر ـ عجل الله تعالی فرجه ـ]

۴ نجمة

بدان **چهارمین** تکلیف عباد در زمان غیبت، صدقه دادن برای حفظ وجود مبارک امام عصر علیه السلام در هر وقت است به آن چه میسّر شود و ما این مطلب را در کتاب کلمهٔ طیّبه توضیح دادیم به این که هر صدقه‌ای که انسان به کسی می‌دهد برای هر فایده و غرضی که در نظر گرفته، یا برای نفس خود است یا برای محبوب عزیزی که نزد او گرامی است و به حسب ظاهر، اصلاح بسیاری از امور معاش و معاد او به وجود و سلامتی او متوقّف است؛ مثل معلّم ناصح، والدین، فرزند، عیال، اخوان و امثال ایشان؛ مثلاً در حالت مرض یا سفر کردن یکی از ایشان به جهت صحّت و سلامتی او صدقه می‌دهد و خیر آن بالاخره به خود راجع می‌شود، چون صحّت عالم، سبب سلامتی دین او است و سلامتی فرزند، باعث قلّت یا برطرف شدن زحمت و کلفت، بقای نام نیک او و استمرار طلب مغفرت برای او است و **هکذا**.

و چون به برهان عقل و نقل و وجدان، هیچ نفسی عزیزتر و گرامی‌تر از وجود مقدّس امام عصر ـ عجّل الله تعالی فرجه الشریف ـ نیست، نباید باشد، بلکه محبوب‌تر از نفس خویش که اگر چنین نباشد در ایمان، ضعف و نقصان و در اعتقاد او، خلل و سستی است.

به اسانید معتبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود: احدی از شما ایمان نیاورده، تا این که من و اهل بیت من نزد او محبوب‌تر از جان و فرزند و تمام مردم بوده باشم»[1] و چگونه چنین نباشد، حال آن که وجود، حیات، دین، عقل، صحّت، عافیت و سایر نعم ظاهری و باطنی تمام موجودات، از پرتو آن وجود مقدّس و اوصیای او ـ صلوات الله علیهم ـ است و چون ناموس عصر، مدار دهر، منیر آفتاب و ماه، صاحب این قصر و بارگاه، سبب آرای زمین و سیر افلاک و رونق دنیا از سمک تا سماک، حاضر در

۱. ر.ک: الامالی، شیخ صدوق، ص ۴۱۴؛ مناقب امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۳۴؛ مشکاة الانوار، ص ۱۵۳؛ بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۷۶.

قلوب اخیار و غایب از مردمک اغیار، در این اعصار حضرت حجّة بن الحسن ـ صلوات الله علیهما ـ است و جامهٔ صحّت و عافیت اندازهٔ قامت موزون آن نفس مقدّس و شایستهٔ قدّ معتدل آن ذات اقدس است، پس بر تمامی خودپرستان که تمامی اهتمامشان در حفظ و حراست و سلامتی نفس خویش است؛ چه رسد به آنان که جز آن وجود مقدّس، کسی را لایق هستی و سزاوار عافیت و تندرستی ندانند، لازم و متحتّم است که مقصود اولی و غرض اهمّ ایشان از چنگ زدن به دامان هر وسیله و سببی که برای بقای صحّت، استجلاب عافیت، قضای حاجت و دفع بلیّه مقرّر شده؛ چون دعا، تضرّع، تصدّق، توسّل سلامتی و حفظ آن وجود مقدّس باشد. از مضامین ادعیهٔ سابق و آن چه ذکر نکردیم، شدّت اهتمام و تأکید در طلب حفظ و سلامتی آن وجود معظّم ـ ارواحنا فداه ـ از شرّ جنّ و انس، طول عمر و سایر نعم الهی دنیوی و اخروی معلوم می‌شود، بلکه گذشت که سال‌ها قبل از ولادت آن مولود مبارک، در عقب نماز و غیر آن چنین می‌کردند و در وسیله فرقی میان دعا و صدقه نیست.

از این جاست که سیّد جلیل، علی بن طاوس که افعال و اقوال او در امثال این مقام مقبول و متّبع، بلکه برهان و حجّت است، در کتاب کشف المحجة [1] بعد از وصایای چندی به فرزندش و امر به تمسّک و راستی در موالات آن جناب، فرموده: وقتی نماز حاجت می‌خوانی حوایج آن جناب را بر حوایج خود مقدّم دار و صدقه از جانب او را پیش از صدقه از جانب خود و از هر کس که نزد تو گرامی است، مقدّم قرار ده و نیز دعا کردن برای آن جناب را پیش از دعای برای خود؛ آن جناب را در هر چیز مقدّم دار که این عمل، وفا برای او است؛ یعنی وفا به عقد بیعت و عهد بندگی است که با او بستی و مقتضی اقبال او بر تو و احسان آن جناب به سوی تو است....الخ.

در صدقه‌ای برای امام علیه السلام

۲۷۶۶ در کتاب امان الاخطار، [2] ضمن دعایی که برای صدقه دادن هنگام سفر ذکر کرده، چنین فرمود: اللّهم انّ هذه لك و منك و هی صدقة عن مولانا م ح م د عجّل الله فرجه

۱. کشف المحجة لثمرة المهجه، ص ۱۵۲.
۲. الامان من اخطار الاسفار والزمان، ص ۳۹.

و صلّی علیه بین اسفاره و حرکاته و سکناته في ساعات لیله و نهاره و صدقةٌ عمّا بعینه امره و ما لا یعینه و ما یضمنه و ما یخلفه.

مخفی نماند رسول خدا و ائمهٔ طاهرین ـ صلوات الله علیهم ـ به جهت سلامتی و حفظ وجود مقدّس خود از شرّ ارضی، سمایی، جنّی و انسی و برای جلب منافع دنیوی و اخروی در صبح، شام، نیم شب، اوّل ماه و اوّل سفر و غیر این حالات و اوقات، صدقه می‌دادند و در آن اهتمام داشتند؛ چنان که اخبار آن در کلمهٔ طیّبه استیفا شده، با علم ایشان به منایا، بلایا، اجال و سایر حوادث و هر کدام برای دیگری می‌دادند و در این جهت، فرقی در صدقه دادن خود برای دفع بلیّه یا دادن یکی از دعایا برای دفع آن بلیّه از آن وجود مقدّس نباشد، جز این که اوّلی تمامی شروطِ تأثیر صدقه داراست و تخلّف بسیاری از آن در بسیاری از صدقهٔ دیگران ولی این از رجحان این فعل و ادای تکلیف مانع نمی‌شود، پس توهّم نشود که حضرت حجّت علیه السلام مستغنی و بی‌نیاز، بلکه منزّه و مبرّا از صدقهٔ رعایاست، چون این تکلیف از شؤون بندگی و ادای حقّ بزرگی و تربیت آن جناب است، لذا هرچه مقام ولی‌منعم، بالاتر و مرتبهٔ رعیّت پست‌تر باشد، اهتمام این تکلیف و سایر آداب عبودیّت، بیشتر خواهد بود؛ چنان که بر صاحب دانش پوشیده نیست.

[احرام به نیابت امام عصر ـ عجل الله تعالی فرجه ـ]

۵ نجمة

بدان **پنجمین** تکلیف عباد در زمان غیبت، حجّ کردن و حجّ دادن به نیابت امام عصر علیه السلام است؛ چنان که قدیم میان شیعیان مرسوم بود و آن جناب تقریر فرمود.

قطب راوندی رحمه الله در کتاب خرایج[1] روایت کرده: ابومحمد دعلجی دو پسر داشت ۲۷۶۷
که یکی از آن دو صالح بود و به او ابوالحسن می‌گفتند و او مردگان را غسل می‌داد و پسر دیگر او محرّمات را مرتکب می‌شد. مردی از شیعیان به ابومحمد مذکور زری داد که

---

۱. الخرایج والجرائح، ج ۱، صص ۴۸۱ ـ ۴۸۰.

به نیابت حضرت صاحب الامر ـ عجّل الله تعالی فرجه الشریف ـ حجّ کند؛ چنان که در آن وقت عادت شیعیان چنین بود.

ابو محمد قدری از آن زر را به آن پسر فاسد داد و او را با خود برد که برای حضرت حجّ کند، وقتی از حجّ برگشت، نقل کرد که در موقف؛ یعنی عرفات، جوان گندم‌گون نیکو هیأتی را دیدم که مشغول تضرّع و ابتهال و دعا بود، چون نزدیک او رسیدم، به من التفات نمود و فرمود: ای شیخ! آیا حیا نمی‌کنی؟

گفتم: ای سیّد من! از چه چیز حیا کنم؟

فرمود: به تو حجّت حجّ می‌دهند برای آن کسی که می‌دانی و تو آن را به فاسقی می‌دهی که خمر می‌آشامد! نزدیک است که این چشم تو کور شود.

بعد از برگشتن، چهل روز نگذشت، مگر آن که در همان چشمی که به آن اشاره شد، جراحتی بیرون آمد و از آن جراحت، چشمم ضایع شد.

[تعظیم شنیدن اسم مبارک]

۶ نجمة

ایضاً **ششمین** تکلیف عباد، برخاستن برای تعظیم شنیدن اسم مبارک آن حضرت است، خصوصاً اگر به اسم مبارک قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ باشد؛ چنان که سیرهٔ تمام اصناف امامیّه ـ کثر هم الله تعالی ـ در جمیع بلاد از عرب، عجم، ترک، هند و دیلم بر آن مستقر شده و این خود از وجود مأخذ و اصلی برای این عمل کاشف باشد؛ اگر چه تا کنون به نظر نرسیده، لکن از چند نفر از علما و اهل اطّلاع مسموع شد که ایشان خبری در این باب دیدند.

۲۷۶۸ بعضی از علما نقل کردند که این مطلب را از عالم متبحّر جلیل، سیّد عبدالله، سبط محدّث جزایری سؤال کردند و آن مرحوم در بعضی از تصانیف خود جواب دادند خبری دیدند که مضمون آن، این است:

روزی در مجلس حضرت صادق علیه السلام اسم مبارک آن جناب برده شد. حضرت به

جهت تعظیم و احترام آن برخاست و در اهل سنّت این عادت برای اسم مبارک حضرت رسولﷺ مرسوم است.

سیّد احمد مفتی شافعی مکّی معاصر در سیرهٔ خود گفته: عادت بر این جاری شده که مردم چون ذکر وصف آن جنابﷺ را می‌شنوند، به جهت تعظیم آن حضرت برمی‌خیزند و این برخاستن مستحسن است، چون در آن برخاستن، تعظیم پیغمبرﷺ است و بسیاری از علمای امّت این کار را به جای آورده‌اند که باید به ایشان اقتدا نمود.

حلبی از علمای اهل سنّت در سیره گفته: بعضی حکایت کرده‌اند امام سبکی بسیاری از علمای عصر نزد او جمع شد، پس قصیده خوانی، کلامی را در مدح آن جنابﷺ خواند:

قلیل لمدح المصطفی الخطّ بالذهب — علی ورق من خطّ احسن من کتب

و ان تنهض الأشراف عند سماعه — قیاماً صفوفاً أوجثیّاً علی الرّکب

پس در این حال امام سبکی و جمیع کسانی که در مجلس بودند، برخاست و وجد عظیمی در آن مجلس شد، انتهی.

[تضرّع جهت حفظ ایمان]

۷ نجمة

ایضاً **هفتمین** تکلیف عباد در ظلمات ایّام غیبت، تضرّع و مسألت از خداوند تبارک و تعالی است به جهت حفظ ایمان و دین از تطرّق شبهات شیاطین و زنادقهٔ مسلمین که زندقه و کفرِ خود را به لباسی از جمله کلمات حقّه پوشانیده‌اند، چون دانه که صیّاد در زیر دام خوش هیأت و رنگی پنهان کند و پیوسته به وسیلهٔ آن، ضعفا را صید کنند و به وسیلهٔ آن چند کلمهٔ حقّه، اباطیل خود را در قلوب داخل کنند و چنان کار را بر اهل دیانت مشکل و مشتبه نمودند که وعده‌ای که صادقینعليهم‌السلام دادند، راست شده.

نعمانی در غیبت[1] خود از جناب صادقعليه‌السلام روایت کرده که فرمود: به درستی که

---

۱. الغیبة، ص ۱۶۹.

صاحب این امر، غیبتی دارد که در آن غیبت، متمسّک به دین خود مانند کسی است که به دست خود، خار درخت خاردار را بتراشد تا هموار شود، آن‌گاه زمانی اندک سر مبارک را به زیر انداختند.

سپس فرمود: به درستی که صاحب این امر، غیبتی دارد. هرآینه بپرهیزد از خداوند در زمان غیبت او و هرآینه به دین خود متمسّک باشد.

از این جهت به خواندن جمله‌ای از دعاها امر فرمودند، جمله‌ای از آن‌ها را نقل می‌کنم و ما از جمله به نقل سه دعا اقتصار می‌نماییم.

دعای اوّل: شیخ نعمانی در غیبت [1] و کلینی در کافی [2] به اسانید متعدّد از زراره روایت کردند که گفت: شنیدم ابو عبدالله علیه السلام می‌فرماید: به درستی که قائم ـ عجّل الله تعالی فرجه الشریف ـ پیش از آن که خروج کند، غیبتی دارد.

گفتم: برای چه؟

گفت: می‌ترسد و با دست خود به شکم مبارک اشاره فرمود.

آن‌گاه فرمود: ای زراره! او منتظر و کسی است که در ولادتش شک می‌شود. بعضی از مردم می‌گویند پدرش مرد و جانشینی نگذاشت، **بعضی** از ایشان می‌گویند حمل بود، **عدّه‌ای** می‌گویند غایب است **و برخی** می‌گویند: دو سال پیش از وفات پدرش متولّد شد و او منتظر است، غیر این که خداوند خواسته قلوب شیعه را امتحان کند. پس در آن زمان مبطلون به شکّ می‌افتند.

گفتم: فدایت شوم! اگر آن زمان را درک کردم، کدام عمل را انجام دهم؟

فرمود: ای زراره! اگر آن زمان را درک کردی، این دعا را بخوان: **«اللّهمّ عرّفني نفسك فانّك أن لم تعرّفني نفسك لم اعرف نبيّك اللّهمّ عرّفني رسولك فانّك أن**
۲۷۷۰ **لم‌تعرّفني رسولك لم‌اعرف حجّتك اللّهمّ عرّفني حجّتك فانّك أن لم‌تعرّفني حجّتك ضللت عن ديني».**

---

۱. الغيبة، صص ۱۶۷ ـ ۱۶۶.

۲. الكافي، ج ۱، ص ۳۳۷.

آن‌گاه فرمود: ای زراره! از کشته شدن جوانی در مدینه لابدّ است.

گفتم: فدایت شوم! آیا آن نیست که لشکر سفیانی او را می‌کشد؟

فرمود: نه، لکن لشکر بنی‌فلان او را می‌کشد که خروج می‌کند، تا آن که داخل مدینه می‌شود و مردم نمی‌دانند برای چه آمده، پس آن جوان را می‌گیرد و می‌کشد. چون او را به ظلم و عدوان کشت، خداوند ایشان را مهلت نمی‌دهد، در آن حال منتظر فرج باشید.

دعای دوّم: نیز سیّد جلیل، ابن طاوس در کتاب مهج الدعوات[1] به اسناد خود از محمد بن احمد بن ابراهیم جعفی معروف به صابونی روایت کرده که او به اسناد خود روایت کرده ضمن حدیثی که در آن، غیبت مهدی عليه السلام ذکر شد.

راوی گفت: گفتم شیعیان تو چه کنند؟

فرمود: بر شما باد به دعا و انتظار فرج! به درستی که زود است، زود است که برای شما نشانه ظاهر شود. هرگاه برای شما ظاهر شد، خداوند تبارک و تعالی را حمد کنید و به آن چه برای شما ظاهر شده متمسّک شوید.

گفتم: چه دعا بخوانم؟

فرمود: بگو: «اللّهمّ انت عرّفتنی نفسك و عرّفتنی رسولك و عرّفتنی ملائكتك و عرّفتنی نبيّك و عرّفتنی ولاة امرك اللّهمّ لا اخذ الّا ما اعطيت ولا اوّفی الّا ما وقّيت اللّهمّ لا تغيّبنی عن منازل اوليائك و لاتزغ قلبی بعد إذ هديتنی اللّهمّ اهدنی لولاية من افترضت طاعَتَهُ».

دعای سوّم: نیز سیّد در آن‌جا فرموده: در خواب کسی را دیدم که به من دعایی تعلیم می‌نماید که برای ایّام غیبت شایسته است و الفاظ آن دعا این است: «يا من فضّل ابراهيم و آل اسرائيل على العالمين باختياره واظهر في ملكوت السموات والأرض عزّه واقتداره و اودع محمّداً صلى الله عليه وآله و اهل بيته غرايب اسراره صلّ على محمّد و اله واجعلني من اعوان حجّتك على عبادك وانصاره».[2] ۲۷۷۱

۱. مهج الدعوات، صص ۳۲۳ ـ ۳۳۲.

۲. همان، ص ۳۳۳.

دعای چهارم: شیخ صدوق در کتاب کمال الدین [۱] از عبدالله بن سنان روایت کرده، گفت: ابوعبدالله علیه السلام فرمود: زود است که شبهه‌ای به شما می‌رسد، پس بدون نشانه و راهنما و پیشوای هدایت کننده می‌مانید، در آن شبهه نجات نمی‌یابد مگر کسی که دعای غریق را بخواند.

گفتم: دعای غریق چگونه است؟

فرمود: می‌گویی: **یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلّب القلوب ثبّتْ قلبی علی دینك.**

گفتم: **یا مقلّب القلوب والأبصار ثبّت قلبی علی دینك.** فرمود: به درستی که خداوند ـ عزّ وجلّ ـ مقلّب قلوب و ابصار است، لکن چنان که من می‌گویم، بگو: **یا مقلّب القلوب ثبّت قلبی علی دینك.**

[استمداد از صاحب الامر ـ عجل الله تعالی فرجه ـ]

۸ نجمة

ایضاً هشتمین تکلیف عامّهٔ رعایای حضرت صاحب الامر علیه السلام، استمداد و استعانت و استکفا به آن جناب در هنگام شداید، اهوال، بلایا، امراض، شبهات و فتنه از اطراف، جوانب، اقارب و اجانب، راه چاره و طریق ندیدن و در تنگنای مضیق افتادن است و حلّ شبهه، رفع گریه، دفع بلیّه، سدّ خلّه و نشان دادن راه به مقصود را از آن جناب بخواهد و ایشان به آن نحوی که خود صلاح داند و تواند، به آن متوسّل مستغیث برساند؛ به حسب قدرت الهی و علوم لدنیّ ربّانی که داراست و بر حال هر کس در هر جا دانا و بر اجابت مسؤولش تواناست.

بلکه پیوسته فیضش به هر کس به اندازهٔ قابلیّت و استعداد و مراعات صلاح نظام
۲۷۷۲ عباد و بلاد رسیده و می‌رسد و از نظر در امور رعایای خود، از مطیع، عاصی، عالم، جاهل، شریف، دنی، قوی و ضعیف غفلت نکرده و نمی‌کند.

خود آن جناب در توقیعی که برای شیخ مفید فرستادند، مرقوم داشتند: ما اگرچه در

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۵۲.

مکان خودمان منزل کردیم که از مساکن ظالمین دور است، بر حسب آن چه به ما نمانده آن را خدای تعالی از صلاح برای ما و برای شیعهٔ مؤمنین ما در آن مادامی که دولت دنیا برای فاسقین است، پس تحقیق که علم ما به خبرهای شما محیط است و هیچ چیز از اخبار شما از علم و معرفت ما به بلایی که به شما می‌رسد، غایب نمی‌شود.»[۱]

شیخ کلینی[۲] و نعمانی[۳] و دیگران به سندهای خود روایت کردند که امیر المؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه‌های طولانی خود فرمود: بار خدایا! لابدّ است که حجّت‌ها در زمین تو برایت بوده باشد، حجّتی بعد از حجّتی بر خلق تو که ایشان را به سوی دین تو هدایت کنند و علم تو را به ایشان بیاموزند تا اتباع پراکنده نشوند و این حجج، بعضی گاهی یا ظاهرند که کسی ایشان را اطاعت نمی‌کند یا پنهان ترسان که مترقّب زمان ظهور خود است. اگر شخص او در حال آسایش و آرای مردم در دولت باطل از ایشان غایب است، پس علم ایشان از مردم غایب نیست و آوا یا آداب ایشان در قلوب مؤمنین گسترده شده و مؤمنین به آن‌ها عمل کننده‌اند. تکذیب کنندگان به آن چه از آن وحشت دارند، انس می‌گیرند و مسرفین از آن ابا می‌کنند.

به خدا قسم! این کلامی است که بی‌بها کیل می‌شود؛ اگر کسی بود که به گوش دل خود، آن را می‌شنید، پس آن را می‌فهمید و آن را باور و پیروی می‌کرد و بر آن منهاج، سیر می‌کرد، لذا به سبب او رستگار می‌شد...، الخ.

شیخ جلیل، علی بن حسین مسعودی در کتاب اثبات الوصیّه[۴] از حضرت ابی محمد، امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده که آن جناب فرمود: چون حضرت صاحب متولّد شد، خداوند تبارک و تعالی دو ملک را فرستاد، پس آن جناب را برداشتند و تا سرادق عرش بردند، تا این‌که در حضور خداوند تبارک و تعالی ایستاد.

۱. ر.ک: الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۲۳ ـ ۳۲۲.
۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۹.
۳. الغیبة، ص ۱۳۷.
۴. اثبات الوصیه، ص ۲۶۰.

خداوند به او فرمود: مرحبا! به وسیلهٔ تو عطا می‌کنم، به تو می‌آمرزم و به تـو عـذاب می‌کنم.

[روایت حسین بن روح]

روایت مرفوعه از جناب حسین بن روح

شیخ طوسی در کتاب غیبت «۱» به سند معتبر از ابی‌القاسم حسین بـن روح، نـایب سوّم روایت کرده، گفت: اصحاب ما در تفویض و غیر آن اخـتلاف کـردند. پس نـزد ابی‌طاهر بن بلال در ایّام استقامتش رفتم؛ یعنی پیش از آن کـه بـعضی مـذاهب بـاطل اختیار کند، پس آن اختلاف را به او فهماندم.

گفت: به من مهلت ده! چند روز به او مهلت دادم، آن‌گاه نزد او معاودت کردم.

حدیثی بیرون آورد به اسناد خود از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: هـرگاه خـدای تعالی امری را اراده نمود، آن را بر رسول خـدا صلی الله علیه و آله، آن‌گـاه امـیرالمـؤمنین و یک یک ائمّه علیهم السلام عرضه می‌دارد، تا آن که به سوی صـاحب الزمـان ـ عـجّل الله تـعالی فـرجـه الشریف ـ منتهی شود. آن‌گاه به سوی دنیا بیرون می‌آید و چون مـلایکه اراده نـمودند عملی را به سوی خداوند ـ عزّ و جلّ ـ بالا برند، بر صاحب الزمان علیه السلام، آن‌گاه بر هر یک از ائمّه علیهم السلام عرض می‌شود، تا این که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض می‌شود و بعد بر خداوند ـ عزّ و جلّ ـ عرض می‌شود. پس هر چه از جانب خداوند فرود می‌آید، بر دست ایشان است و آن چه به سوی خداوند ـ عزّ و جلّ ـ بالا می‌رود بر دست ایشان است و به قدر به هم زدن چشمی از خداوند ـ عزّ و جلّ ـ بی‌نیاز نیستند.

سیّد حسین مفتی کرکی، سبط محقّق ثانی در کتاب دفع المناوات از کتاب براهین نقل کرده که او از ابی‌حمزه از حضرت کاظم علیه السلام روایت نموده کـه گـفت: شـنیدم آن
۲۷۷۴ جناب می‌فرماید: ملکی نیست که خداوند او را به جهت هر امری به زمین بـفرستد، مگر آن که به امام علیه السلام ابتدا می‌کند. پس آن را بر آن جناب معروض می‌دارد، به درستی که محلّ تردّد ملایکه از جانب خداوند تبارک و تعالی، صاحب این امر است.

---

۱. الغیبة، ص ۳۸۷.

در باب سابق در حدیث ابوالوفای شیرازی گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چون درمانده و گرفتار شدی، به حجّت استغاثه کن که او تو را درمی‌یابد و برای هر کس که به او استغاثه کند، فریادرس و پناه است.

[فرمایش حضرت امیر(ع) به رمیله]

فرمایشات حضرت علیه السلام با رمیله

شیخ کشّی[1] **و شیخ صفّار** در بصائر[2] از رمیله روایت کرده‌اند که گفت: در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام تب شدیدی کردم. روز جمعه در نفس خود، خفّتی یافتم و گفتم: چیزی را بهتر از آن نمی‌دانم که آبی برخود بریزم؛ یعنی غسل کنم و در عقب امیرالمؤمنین علیه السلام نماز کنم. چنین کردم و به مسجد آمدم. چون امیرالمؤمنین علیه السلام بالای منبر برآمد، تب به من معاودت نمود. چون امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعت نمود و داخل قصر شد، با آن جناب داخل شدم، فرمود: ای رمیله! دیدم تو را که بعضی از تو و به روایتی، پس امیرالمؤمنین علیه السلام به من ملتفت شد و فرمود: ای رمیله! چه شده بود که دیدم بعضی از اعضایت در بعضی درهم می‌شد؟ حالت خود را برای آن جناب نقل کردم که در آن بودم و آن چه مرا در رغبت برنماز عقب آن جناب واداشت.

فرمود: ای رمیله! مؤمنی نیست که مریض شود مگر آن که ما به جهت مرض او مریض می‌شویم، محزون نمی‌شود مگر آن که به جهت حزن او محزون می‌شویم، دعا نمی‌کند مگر آن که برایش آمین می‌گوییم و ساکت نمی‌شود مگر آن که برایش دعا می‌کنیم.

گفتم: یا امیرالمؤمنین! فدایت شوم! این لطف و مرحمت برای کسانی است که در این قصر جناب تو اند، مرا از حال کسانی خبر ده که در اطراف زمین‌اند!

فرمود: ای رمیله! مؤمنی در مشرق و مغرب زمین از ما غایب نیست یا نمی‌شود.

۱. رجال الکشی، صص ۱۰۳ ـ ۱۰۲.

۲. بصائر الدرجات، صص ۲۸۰ ـ ۲۷۹.

نیز شیخ صدوق،[۱] صفّار،[۲] شیخ مفید و دیگران به سندهای بسیار از جناب باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده‌اند که فرمودند: به درستی که خداوند زمین را نمی‌گذارد، مگر آن که در آن عالمی باشد که زیادت و نقصان را در زمین می‌داند. پس اگر مؤمنین چیزی را زیاد کردند، ایشان را برمی‌گرداند و به روایتی آن را می‌اندازد و اگر کم کردند، برای ایشان تمام می‌کند و اگر چنین نبود، امور ایشان بر مسلمین مختلط می‌شد **و به روایتی** حقّ از باطل شناخته نمی‌شد، انتهیٰ.

[رقعهٔ استغاثه]

رقعة للأستغاثه ترجی منها الأغاثه

در تحفة الزایر مجلسی رحمه الله و مفاتیح النجاة سبزواری، مروی است: هرکس حاجتی داشته باشد، آن چه مذکور می‌شود در رقعه‌ای بنویسد و در یکی از قبور ائمّه علیهم السلام بیندازد یا ببندد و مهر کند، خاک پاکی را گل سازد، آن را میان آن گذارد و در نهر یا چاه عمیق یا غدیر آبی اندازد که به حضرت صاحب الزمان ـ صلوات الله علیه ـ می‌رسد، او بنفسه متولّی برآوردن حاجت او می‌شود:

بسم الله الرّحمن الرّحیم

«کتبت یا مولای صلوات الله علیك مستغیثاً و شکوَتُ ما نزل بی مستجیراً بالله عزّ و جلّ ثمّ بك من امر قدد همنی واشغل قلبی و اطال فکری و سلبنی بعض لبی و غیّر خطیر نعمة الله عندی اسلمنی عند تخیّل وروده الخلیل و تبرّء منّی عند ترائی اقباله إلی الحمیم و عجزت عن دفاعه حیلتی و خاننی في تحمّله صبری و قوّتی فلجأت فیه إلیك و توکّلت في المسئلة لله جلّ ثناؤه علیه و علیك في دفاعه عنّی
۲۷۷۶ علما بمکانك من الله ربّ العالمین ولی التّدبیر و مالك الأمور واثقابك في المسارعة في الشفاعة إلیه جلّ ثناؤه في امری متیقنا لإجابته تبارك و تعالی ایاك باعطاء

---

۱. بصائر الدرجات، ص ۳۵۱.

۲. علل الشرایع، ج ۱، صص ۱۹۶ ـ ۱۹۵.

سؤلی و انت يا مولای جدير بتحقيق ظنّی و تصديق املی فيك في امر كذا و كذا».

به جای كذا و كذا، حاجت خود را ذكر كند يا بنويسد.

«فيما لا طاقة لي بحمله ولا صبرلی عليه وان كنت مستحقاله ولاضعافه بقبيح افعالی و تفريطی فی الواجبات الّتی لله عزّ وجلّ فاغثنی يا مولای صلوات الله عليك عند اللّهف و قدّم المسئلة لله عزّ وجلّ في امری قبل حلول التلف و شماتة الأعداء فبك بسطة النّعمة علیّ و اسئل الله جلّ جلاله لی نصراً عزيزاً و فتحاً قريباً فيه بلوغ الأمال و خير المبادی و خواتيم الأعمال والأمن من المخارف كلّها في كلّ حال انّه جلّ ثناؤه لما يشاء فعّال و هو حسبی و نعم الوكيل في المبدء والمآل».

آن‌گاه بر بالای آن نهر يا غدير برآيد بر يكی از وكلای حضرت اعتماد نمايد؛ عثمان بن سعيد العمری، ولد او، محمد بن عثمان، حسين بن روح و يا علی بن محمد السمّری اعتماد كند، يكی از اين جماعت را ندا كند و بگويد: «يا فلان بن فلان سلام عليك اشهد انّ وفاتك في سبيل الله و انّك حیّ عند الله مرزوق و قد خاطبتك في حياتك الّتی لك عند الله عزّ وجلّ و هذه رقعتی و حاجتی إلی مولانا عليه السلام فسلّمها إليه و انت الثقة الأمين».

نوشته را در نهر، چاه يا غدير اندازد كه حاجتش برآورده می‌شود، [۱] از اين خبر شريف چنين مستفاد می‌شود كه آن چهار شخص معظّم؛ چنان كه در غيبت صغرا ميان رعايا و آن جناب در عرض حوايج و رقاع و گرفتن جواب و ابلاغ توقيعات، واسطه بودند در غيبت كبرا نيز در ركاب همايون آن جناب هستند و به اين منصب بزرگ مفتخر و سرافرازند.

[اجابت مضطرّ و امام زمان]

اشارة فيها بشارة

بدان از آن چه ذكر كرديم، معلوم شد خوان احسان، جود، كرم، فضل و نعم امام

---

۱. ر.ک: بحارالانوار، ج ۹۹، صص ۲۳۵ ـ ۲۳۴؛ البلد الامين، صص ۱۵۸ ـ ۱۵۷.

زمان ـ صلوات الله علیه ـ در هر قطری از اقطار ارض، برای هر پریشان درمانده، گمگشتهٔ وامانده، متحیّر نادان و سرگشتهٔ حیران، گسترده و باب آن باز و شارعش عام است؛ با صدق اضطرار و حاجت و عزم، با صفای طویت و اخلاص سریرت، اگر نادان است، شربت علمش بخشند، اگر گم شده است، به راهش رسانند و اگر مریض است، لباس عافیتش پوشند؛ چنان که از سیر در حکایات و قصص گذشته ظاهر می‌شود.

نتیجهٔ مقصود در این مقام این که حضرت صاحب الامر ـ صلوات الله علیه ـ حاضر در میان عباد، ناظر بر حال رعایا، قادر بر کشف بلایا و عالم بر اسرار و خفایا؛ به جهت غیبت و ستر از مردم از منصب خلافتش عزل نشده، از لوازم و آداب ریاست الهی خود دست نکشیده و از قدرت ربّانی خویش، عجز به هم نرسانده؛ اگر بخواهد مشکلی را حلّ کند که اندر دل افتاده، بی آن که از راه دیدن و کوشش، چیزی به آن جا رساند و اگر بخواهد دلش را به آن کتاب یا عالمی که دوای دردش نزد او است، مایل و شایق کند، گاهی به او دعا تعلیم دهد و گاهی در خواب دوای مرضش را به او آموزد.

این که دیده و شنیده شده که با صدق ولا و اقرار به امامت، چه بسیار شده که ارباب اضطرار و حاجت در مقام عجز و لابه و شکایت برآمدند ولی اثر اجابت و کشف بلیّه ندیدند، علاوه بر این که این مضطرّ، غالباً موانع دعا و قبول را داراست یا از جهت اشتباه در اضطرار است که خود را مضطرّ می‌داند در حالی که نیست و خود را گمگشته و متحیّر می‌داند و راهش را به او نمانده‌اند مثل جاهل به احکام علمی که به عالمش ارجاع فرمود.

در توقیع مبارک آمده: در جواب مسایل اسحاق بن یعقوب مرقوم فرمود: «امّا حوادثی که به شما روی دهد، پس در آن‌ها به راویان احادیث ما مراجعه کنید؛ به درستی که آن‌ها حجّت من بر شما هستند و من حجّت خدا بر ایشان هستم.»[1] مادامی ۲۷۷۸
که جاهل دستش به عالم برسد، هر چند به مهاجرت و مسافرت باشد یا به کتاب او، در

۱. ر.ک: کفایة الاحکام، ص ۸۳؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۸۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۰؛ الفصول العشره، ص ۱۰؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۹۱.

احکام خود مضطرّ نباشد. هم چنین عالمی که بتواند از ظواهر و نصوص کتاب و سنّت و اجماع، حلّ مشکل و رفع شبهه و تحیّر کند، عاجز درمانده نباشد، کسانی که اسباب زندگی و معاش خویش را از حدود الهی و موازین شرعی بیرون بردند و بر آن مقدار ممدوح در شرع، اقتصار و قناعت ننمودند ـ به جهت نداشتن بعضی از آن چه قوام تعیّش معلّق بر آن نیست ـ مضطرّ نباشند.

وهکذا از مواردی که آدمی خویشتن را عاجز مضطرّ بیند و پس از تأمّل صادقانه، خلاف آن ظاهر می‌شود و اگر در اضطرار صادق باشد، شاید صلاح او یا صلاح نظام کلّ، در اجابت او نباشد، چون به هر مضطرّی وعدهٔ اجابت ندادند.

بلی، جز خدای تعالی یا خلفایش کسی مضطرّ را اجابت نکند، نه آن که هر مضطرّ را اجابت کنند و در ایّام حضور و ظهور در مدینه، مکّه، کوفه و غیر آن، از همهٔ اصناف مضطرّین و عاجزین از موالیان و محبّین غالباً بودند و بسیار بود که سؤال می‌کردند و اجابت نمی‌شد. چنان نبود که هر عاجز، در هر زمان، هر چه می‌خواست به او دهند و اضطرارش را رع نمایند، زیرا این، مورثِ اختلال نظام و برداشتن اجرها و ثواب‌های عظیم جزیل اصحاب بلا و مصایب است که بعد از مشاهدهٔ آن در روز جزا، آرزو کنند کاش گوشت بدن‌های ایشان را در دنیا با قیچی بریده بودند ولی خدای تعالی با آن قدرت کامل، غنای مطلق و علم محیط به ذرّات و جزییّات موجودات، با بندگان خود چنین نکرده بود.

بالجمله تکلیف رعیّت آن جناب علیه السلام در ایّام غیبت، پس از اضطرار و حاجت و دست نرسیدن به آن چه خود معیّن فرمودند و قرار دادند، برای رفع تحیّر و قضای حاجت؛ توسّل و استغاثه به آن جناب و خواستن حاجت خویش از ایشان است و این که آن جناب را عالم و قادر بر انجاح مرام بداند و معتقد باشد، البتّه در صورتی که موانع در آن نباشد، بلکه آن جناب را سبب و واسطهٔ رسیدن هر خیر و برطرف شدن و نیامدن هر شرّ و بلایی بداند، حسب این مضامین اخبار بسیاری است که به بعضی از آن‌ها اشاره شد، انتهی.

[حضرت ولیّ عصر(عج) سبب حیات]

تذییل فیه تأویل

در کمال الدین [۱] و غیبت طوسی [۲] از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده‌اند: مراد از آب جاری گوارا که در آیهٔ شریفهٔ **﴿إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾** [۳] است، وجود مقدّس ولیّ عصر ـ عجل الله تعالی فرجه ـ می‌باشد. همان طور که سبب ظاهری حیات هر چیز از انسان، حیوان، نبات، جماد، اجسام علویٰ و سفلیٰ به نصّ آیهٔ مبارکه و استمساک بعضی از اجزای بعضی را و بقای ترکیب و مزاج آن‌ها، آب است؛ سبب باطنی حیات هر چیز به نحو اعلیٰ، اتمّ، اکمل و اشرف وجود امام است علیه السلام و آفتاب بی‌آب نتواند چیزی را تربیت کند؛ پس به آن محتاج است و آن وجود در تربیت و تکمیل و افاضهٔ خیر، محتاج به غیر نباشد، با عقول و نفوس و ارواح آن کند که این دو با جسمانیّات کنند.

بالجمله جز آن شخص معظّم ـ صلوات الله علیه ـ و آبای گرامی‌اش، نجات، مفزع، ملاذ و کهفی برای بندگان نیست؛ چنان که خود در زیارت وجود مقدّس که امر فرموده بخوانیم، فرمود: **فلا نجاة ولا مفزع الّا انتم.** بر هر کس لازم است خود را به وسیله‌ای، به آن جا رساند و آن وسیله همان گریه، زاری، نافله، بی‌قراری، او را در زیارت خواندن، تضرّع و مسألت است، بلکه عمده، بیرون آمدن از حالت و صفات و کرداری است که مکروه طبع شریف آن جناب می‌باشد و دانستن و اطاعت کردن محبوبات و مرضیّ او که نیست مگر آن چه مکروه و مرضیّ خداوند و رسول اکرم او صلی الله علیه و آله است.

بیشتر آن‌ها در کتاب و سنّت، مشروح و مبیّن، بلکه جمله در مقام وضوح به حدّ
ضرورت رسیده و پس از آن، برداشتن همّی از آن جناب، چون عمده غرض از بعثت آن ۲۷۸۰

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، صص ۳۲۶ ـ ۳۲۵.

۲. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۵۸.

۳. سوره ملک: آیه ۳۰.

جناب، مثل سایر حجج علیهم‌السلام، تکمیل دین، آموختن شرایع، برگرداندن سرکشان متمرّدان نزد مولای حقیقی خود و نمایاندن راه به گمشدگان در وادی ضلالت است که بیشتر اهتمام ایشان در آن و تحمّل همهٔ مصایب و ناملایمات برای آن بوده است.

در تفسیر عسکری علیه‌السلام [۱] مروی است که حق‌تعالی به حضرت موسی علیه‌السلام وحی کرد اگر یک نفر از کسانی که از درگاه من گریخته یا از ساحت عزّتم، گمشده باشد، به سوی من برگردانی، برای تو از صد سال عبادت بهتر است که روزها، روزه باشی و شب‌ها برای عبادت بر پا ایستاده باشی.

موسی گفت: آن بندهٔ گریخته، کدام است؟

فرمود: گناهکاران و آنان که فرمان مرا نمی‌برند.

پرسید: گمشده کیست؟

فرمود: جاهل به امام زمانش. امامش را به او بشناساند یا کسی که بعد از شناختن امامش از او غایب باشد؛ یعنی به شریعت دین او جاهل باشد. پس شریعت و آن چه به وسیلهٔ آن پروردگار خود را عبادت کند به او بشناساند و به سبب آن به خوشنودی او برسد.

[رفع هموم شیعیان]

هرکس گناهکاری را از معصیتی نادم کند و توبه دهد، کلفتی را از آن حضرت برداشته و همّی را از جنابش برطرف نموده، هم‌چنین اگر منکر صانعی یا رسالتی یا امامتی را توحید یا ایمان یا اسلام آموخته، یا مسایلی را به احکام دینی تعلیم نموده، هر چند اندک باشد یا کسی را از ظلمات ریا، نفاق، شبهه، حرص، طمع، حقد، حسد، حبّ دنیا، جاه و ریاست بیرون کشیده و به نور اخلاص، یقین، زهد، قناعت، الفت، محبّت و بغض دنیا رسانده که هر جزیی از آن، رفع همّی از آن جناب

۱. تفسیر امام العسکری، ص ۳۴۲؛ ر.ک: منیة المرید فی ادب المفید، ص ۱۶؛ الجواهر السنیة فی احادیث القدسیه، ص ۷۷؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۴.

و وسیله‌ای بزرگ است.

در رفع هموم از شیعیان

و پس از آن، برداشتن همّی از هموم موالیان و محبّین آن جناب علیه السلام که باعث همّ خود آن جناب است؛ چنان که در خبر رمیله گذشت.

پس همّ گرسنه، تشنه، برهنه، مریض، وامانده، مقروض، مظلوم، گمشده، بی‌عیال، بی‌مسکن و یا شایق زیارت و حجّی را بردارد که سبب رفع همّ و سرور امام زمان علیه السلام شود و نزد آن جناب وسیله‌ای باشد، برای قضای حوایج و انجاح مآرب خود باشد و نشر فضایل و مناقب آن جناب و آبای گرامی‌اش علیهم السلام به گفتن و نوشتن و به شعر درآوردن، نظیر این‌هاست.

سیّد اجلّ، علی بن عبدالحمید نیلی در کتاب انوار المضیئة بعد از ذکر جمله‌ای از معجزات حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت: من می‌گویم: قسم به پروردگار خودم! که در اثنای این کتاب بودم، این فضایل عظیم و این معجزات کریم را جمع می‌کردم که عارضه‌ای بر من عارض شد که با آن درد طاقت نداشتم سر خود را نگاه دارم، هرگاه سر خود را بلند می‌کردم، مرا می‌انداخت و هرگاه می‌ایستادم، مرا می‌خوابانید، دلم تنگ شد و ترسیدم از تمام کردن آن چه در صدد آن هستم، ممنوع شوم، پس ملهم شدم به این که گفتم: بار خدایا! به حقّ محمد بندهٔ تو و پیغمبر تو صلی الله علیه و آله صاحب این فضایل و به حقّ آل معصومین او، بر جمیع آن‌ها صلوات بفرست و از من برگردان آن چه از این مرض در من است. به حقّ خداوند عظیم! کلامم تمام نشده بود که آن عارضه بالمرّه رفت و گویا هرگز نبود، برخاستم؛ چنان که بندی از پایم برداشته شد.

سیّد بن طاوس رحمه الله در کشف المحجّه[۱] ضمن وصیّت به فرزندش، محمد فرمود: چون خبر ولادت تو به من رسید، در مشهد حسین علیه السلام بودم. در حضور
۲۷۸۲ خداوند ـ جلّ جلاله ـ برخاستم در مقام ذلّ و انکسار و شکر برای آن چه از ولادت تو از سرور و نیکی‌ها به من تشریف نمود، به امر خداوند ـ جلّ جلاله ـ تو را بندهٔ مولای ما مهدی ـ صلوات الله علیه ـ گرداندم و تو را بر او معلّق کردم و بسیار

۱. کشف المهجة لثمرة المهجة، صص ۱۵۲ ـ ۱۵۱.

شده که هنگام نزول حادثه بر تو به آن جناب محتاج شدیم و آن جناب را در چندین مقامات، در خواب دیدم که خود قضای حوایج تو را با انعام بزرگی در حقّ منَ و در حقّ تو متولّی شد که وصف کردن آن نمی‌رسد؛ پس بوده باش در موالات آن جناب، وفا کردن برای او و تعلّق خاطر به او به قدر مراد خداوند ـ جلّ جلاله ـ، مراد رسول و آبای او و مراد آن جناب از تو ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ بوده باشد؛ انتهیٰ.

[توسّل به صاحب الزمان(عج)]

ختمة للعبقريّة ذكريها للأهداء حريّة

بدان مناسب است این عبقریّه را به ذکر یکی از توسّلات مأثورهٔ مجرّب شیخ مقدّم ابو عبدالله سلیمان بن حسن صهرشتی، تلمیذ شیخ طوسی در قبس المصباح ختم کنیم؛ چنان که در بحار[۱] نقل کرده: از شیخ ابو عبدالله حسین بن حسن بن بابویه رحمه‌الله در ری، سنهٔ چهارصد و چهل شنیدم که از عمّ خود ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه رحمه‌الله روایت می‌کرد که گفت: بعضی از مشایخ قمیّین به من خبر داد، اندوه سختی بر من وارد و طاقتم سست و ضعیف شد در نفسم سهل نبود که آن را برای احدی از اهل و اخوان خود افشا کنم، پس خوابیدم در حالی که چنین مغموم بودم؛ مردی را دیدم که خوش‌رو و با جامه‌ای نیکو و بوی خوش بود. گمان کردم از مشایخ قمیّین است که نزد ایشان قرائت می‌کردم. در نفس خود گفتم؛ تا کی رنج و مشقّت کنم و همّ و غمّ خود را برای احدی از اخوانم افشا نکنم و او شیخی از مشایخ علماست، این را برای او ذکر می‌کنم شاید نزد او فرجی بیابم.

او به من ابتدا کرد و فرمود: در آن چه به آن گرفتار شدی به سوی خداوند تبارک و ۲۷۸۳
تعالی مراجعه کن و به صاحب الزمان ـ صلوات الله علیه ـ استعانت بجوی و او را برای خود، مفزع بگیر، زیرا او معینی نیکو عصمت اولیای مؤمنین خود است، آن‌گاه دست

۱. بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۳۱.

توسّل یکی از مشایخ قمیین به آن جناب

راست مرا گرفت و گفت: او را زیارت کن، بر او سلام کن و از او سؤال نما که حاجت تو نزد خداوند برایت شفاعت کند.

به او گفتم: به من تعلیم کن که چگونه بگویم؟ به تحقیق همّی که در آن هستم، هر زیارت و دعا این را از خاطرم برد. آه سردی کشید و گفت: لا حول و لا قوّة الاّ بالله، به دست خود، سینه مرا مسح کرد و گفت: خداکافی تو است و بر تو باکی نیست! تطهیر کن و دو رکعت نماز به جای آور! آن‌گاه بایست در حالی که زیر آسمان و رو به قبله باشی، بگو: «سلام الله الکامل التام الشامل العامّ و صلواته الدائمة و برکاته القائمة علی حجّة الله و ولیّه فی ارضه و بلاده و خلیفته علی خلقه و عباده سلالة النبوّة و بقیّة العترة والصفوة صاحب الزمان و مظهر الأیمان و معلن احکام القرآن مطهّر الأرض و ناشر العدل في الطّول والعرض الحجّة القائم المهدی والأمام المنتظر المرضيّ الطاهرين الائمّة الطاهرين الوصیّ بن الأوصیاء المرضیّین الهادی المعصوم بن الهداة المعصومین.

السلام علیك یا امام المسلمین والمؤمنین السلام علیك یا وارث علم النبیّین و مستودع حکمة الوصیّین السلام علیك یا عصمة الدین السلام علیك یا معزّ المؤمنین المستضعفین السلام علیك یا مذلّ الکافرین المتکبّرین الظالمین السلام علیك یا مولای یا صاحب الزمان یابن امیرالمؤمنین و ابن فاطمة الزهراء سیّدة نساء العالمین السلام علیك یابن الائمّة الحجج علی الخلق اجمعین السلام علیك یا مولای سلام مخلص لك في الولاء اشهد انّك الأمام المهدی قولاً و فعلاً و انّك الّذی تملاء الأرض قسطاً و عدلاً عجّل الله فرجك و سهّل مخرجك و قرّب زمانك و کثّر انصارك و اعوانك و انجز لك موعدك و هو اصدق القائلین و نرید ان نمنّ علی
۲۷۸۴ الّذین استضعفوا في الأرض و نجعلهم ائمّة و نجعلهم الوارثین یا مولای حاجتی کذا و کذا فاشفع لي في نجاحها» و به جای لفظ کذا حاجت خود را ذکر کن و بخواه آن چه می‌خواهی.

گفت: سپس بیدار شدم، در حالی که به روح و فرج یقین داشتم و از شب، مقداری

مانده بود که وسعتی داشت، پس مبادرت کردم و آن چه را به من آموخته بود، نوشتم از خوف آن که آن را فراموش کنم، آن‌گاه تطهیر کردم، زیر آسمان آمدم و دو رکعت نماز خواندم. در رکعت اوّل بعد از حمد چنان که برایم تعیین نموده بود ﴿إِنَّا فَتَحْنَا﴾ و در رکعت دوّم بعد از حمد، ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللهِ وَالْفَتْحُ﴾[۱] را خواندم. چون سلام گفتم، در حالی که رو به قبله بودم و زیارت کردم.

آن‌گاه حاجت خود راخواستم و به مولای خود، صاحب الزمان ـ عجّل الله تعالی فرجه ـ استغاثه کردم، سجدهٔ شکر کردم و در آن دعا را طول دادم، تا آن که از فوت نماز شب ترسیدم. آن‌گاه برخاستم و نماز مقرّری خود را خواندم و به تعقیب بعد از نماز صبح مشغول شدم، در محراب خود نشستم و دعا می‌کردم.

قسم به خداوند! آفتاب طلوع نکرد، تا آن که فرج من، از آن چه در آن بودم، رسید و در بقیّهٔ عمرم به من مثل آن عود نکرد و احدی از مردم ندانستند چه بود آن امری که مرا در همّ انداخت، تا امروز و منّت خدای راست، له الحمد کثیراً.[۲]

سیّد بن طاوس این زیارت را در مصباح الزایر با اختلاف جزیی و بدون تعیین سوره و شیخ کفعمی در بلدالامین[۳] با سوره نقل کرده و پیش از نماز و زیارت، غسلی نیز ذکر کرده است.

[توسّل با دعای کمیل]

توسّل مخطور به دعای مأثور

بدان یکی از طرق توسّل به حضرت ختمی مرتبت و آل طاهرین آن بزرگوار، خبری است که استادنا المحدّث النوری ـ زاد الله في انوار ترتبه ـ آن را در کتاب دارالسلام از کتاب حبل المتین که در معاجز بعد از دفن امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، از بعضی از موثّقین

---

۱. سورهٔ نصر، آیه ۱.

۲. ر.ک: بحارالانوار، ج ۹۱، صص ۳۲ ـ ۳۱.

۳. البلد الامین، ص ۱۵۹ ـ ۱۵۸.

نقل فرموده که گفته:

من به حجّ بیت‌الله‌الحرام رفته بودم و در مکّهٔ معظّمه محتاج شدم که مبلغ زیادی را استقراض نمایم. پس برایم میسّر نشد و بالاخره مأیوس شدم. در این خصوص با بعضی از صلحا مشورت کردم، او مرا امر نمود و به خواندن دعای کمیل معروف در شب جمعه در مکان خلوتی و خوابیدن بعد از فراغت از آن فرمود: خداوند متعال بعد از به جای آوردن این عمل، حاجت تو را دوا خواهد فرمود. به آن چه فرمود، عمل نمودم. آن شب در خواب حضرت امیر علیه‌السلام را دیدم که به من فرمود: به سیّد محمد صادق، سبط مولی الفاضل المبجل، ملّا محمد ظاهر قمی بگو: در مکّهٔ معظّمه اقامت نما که قدر، منزلت، شرف و عزّت تو در این‌جا زیاد خواهد شد و بعد از این که این رسالت را به آن سیّد محترم تبلیغ نمودی حاجتت روا خواهد شد.

از خواب بیدار شده، خدمت سیّد مشرّف شده، رسالت خود را تبلیغ نمودم و چون من این بشارت را به آن جناب دادم، ایشان در خصوص استقراض آن وجه کلّی که به قرض آن محتاج بودم با بعضی از تجّار مذاکره نموده و از برکت حضرت امیر علیه‌السلام مقصودوم حاصل شد و به اخذ از آن تاجر، وجه کلّی را بر سبیل استقراض نایل گردیدم.

فرمایش علامه مجلسی رحمه‌الله دربارهٔ کمیل رحمه‌الله

[دعای کمیل در کلام علّامه مجلسی(ره)]

اصابة في رفع غرابة

بدان از جمله غرایب این است که علّامه مجلسی رحمه‌الله در وجیزه در ترجمهٔ کمیل بن زیاد نخعی که راوی دعای کمیل معروف است، فرموده: او مجهول یا ممدوح است و این فرمایش آن بزرگوار، دربارهٔ کمیل از اغرب غرایب است، چرا که عدالت آن جناب، از چیزهایی است که مخدّرات در تحت حجال به آن حدیث می‌نمایند و به ۲۷۸۶
عدالت و وثاقت او مخالف و مؤالف متّفق‌اند.

ذهبی که از عظمای رجالیّین عامّه است، دربارهٔ او گفته: کمیل بن زیاد بن نهیک بن هیثم النخعی از علی علیه‌السلام و غیر او روایت می‌نماید و با حضرتش در صفّین حاضر بوده؛

«وكان شريفاً مطاعاً ثقة عائداً على تشيّعه قليل الحديث قتله الحجّاج».[۱]

این ناچیز گوید: به سوی ذهبی عامّی نظر کن، با آن که به تشیّع کمیل اعتراف نموده که خود این، نقص عظیمی نزد عامّه است، دربارهٔ او اعتراف نموده به این که او ثقة است و اگر علّامه مجلسی رحمه‌الله از فرمودهٔ خود، چنین اعتذار نماید که توثیق کمیل را از علمای رجال شیعی مذهب، من واقف نشدم؛ جوابش این است که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام او را از جانب خود بر هیت عامل قرار داد که بلدی در کنار فرات است؛ چنان که ابن ابی الحدید[۲] در شرح خود بر نهج البلاغه، به این تصریح نموده و این عظیم‌ترین برهان بر عدالت و وثاقت کمیل بن زیاد رحمه‌الله است؛ زیرا معقول نیست آن حضرت غیر عادل و ثقه را ضابط بر نفوس و اعراض مسلمانان مسلّط نماید و او را بر اموال و احکام شرعی و مرافعات و سیاسات ایشان ولایت دهد.

اگر از تمام این‌ها چشم بپوشیم، آیا توثیق امیر علیه‌السلام از او، کمتر از توثیق رجالیّین است و آن بزرگوار، کمیل را از ثقات خود شمرده، بنا بر روایات طویل که در کافی است که آن جناب به کاتب خود، عبیدالله بن ابی رافع فرمود: ده نفر از ثقات مرا حاضر کن!

عبیدالله عرض کرد: آن‌ها را نام ببر تا حاضر سازم.

حضرت ده نفر را نام برد که یکی از آن‌ها کمیل بود.[۳]

۱. تحف العقول، ص ۱۶۹؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۰۴؛ بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۶۳.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۱۴۹.

۳. ر.ک: وسائل الشیعه، ج۳، ص۲۳۴؛ کشف‌المهجة لثمرة‌الحجة، ص۱۷۴؛ بحارالانوار، ج ۳۰، ص۷.

عبقریّهٔ پنجم

[آیات علایم ظهور]

در بیان نبذی از آیات کریمه که تنزیلاً یا تأویلاً بر علایم ظهور آن نور موفور السرور دلالت دارند و در آن چند نجمه است.

[علایم ظهور]

۱ نجمة

علی بن ابراهیم در تفسیر [۱] خود از ابی‌الجارود، او از باقر علیه السلام در خصوص قول خدای تعالی روایت نموده: **﴿إِنَّ اللهَ قادِرٌ عَلىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً﴾** [۲]؛ به درستی که خدای تعالی قادر است بر این که آیتی نازل گرداند.

آن حضرت فرمود: خدای تعالی بعد از این در آخرالزمان، آیات و علامات چندی به تو می‌نماید. از آن جمله دابّة الارض، دجّال، فرود آمدن عیسی علیه السلام از آسمان و طلوع آفتاب از مغرب است.

ایضاً از ابی‌الجارود، او از آن حضرت در خصوص قول خدای؛ **﴿قُلْ هُوَ الْقادِرُ عَلىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذاباً مِنْ فَوْقِكُمْ﴾** [۳]؛ روایت نموده که مراد از عذاب، دجّال و صیحه است. معنی آیه، این است که بگو خداوند کردگار قادر است از بالای سر شما، بر شما عذاب بفرستد.

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۹۸.

۲. سوره انعام: آیه ۳۷.

۳. سوره انعام: آیه ۶۵.

﴿أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ﴾[۱]؛ قادر است از زیر پای شما بر شما عذاب بفرستد. آن حضرت فرمود: مراد از این عذاب، فرو بردن زمین است.

﴿أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعاً﴾؛ قادر است لباس اختلاف نمودن در خصوص دین را به شما بپوشاند.

آن حضرت فرمود: در خصوص دین با یکدیگر اختلاف نمایید و یکدیگر را قدح و ذمّ نمایید ﴿وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾[۲]؛ قادر است به بعضی از شما شدّت و حدّت بعضی دیگر را بچشاند. آن حضرت فرمود: بعضی از شما، بعضی را بکشد و همهٔ این‌ها میان اهل قبله‌ای خواهد شد.[۳]

تفسیر آیهٔ شریفه‌ای به قول امام علیه‌السلام

ایضاً علی بن ابراهیم در تفسیر[۴] آیهٔ شریفهٔ ﴿حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَ ازَّيَّنَتْ﴾[۵]؛ از پدرش، او از محمد بن فضیل، او از پدرش و او از امام باقر علیه‌السلام روایت نموده که خدمت آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم! به ما چنین نقل شده از آل جعفر یک نفر و از بنی عبّاس دو نفر به سلطنت خواهد رسید، آیا از علم این مطلب، چیزی به تو رسیده است؟

فرمود: آل جعفر چیزی نیستند و چیزی هم در دست ایشان نخواهد شد، لکن برای بنی عبّاس سلطنتی طولانی است. در ایّام آن سلطنت، کسانی که به ایشان دورند، نسبت به خودشان و آنانی که نزدیک‌اند، دور حساب می‌کنند و سلطنتشان صعب و مشکل است و در آن اندک چیزی نیست؛ یعنی نسبت به رعیّت عدل و وفا نمی‌باشد، بلکه مرتکب جور و بیداد می‌شوند.

مدّتی بدین نحو می‌گذرانند تا وقتی که از مکر خدا مطمئن و از عقاب وی خاطر جمع شوند. آن وقت در اموراتشان اختلال و اغتشاش به هم می‌رسد، دولتشان به نوعی

۲۷۹۰

۱. سوره انعام: آیه ۶۵.
۲. سوره انعام: آیه ۶۵.
۳. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۰۴.
۴. همان، ص ۳۱۱.
۵. سوره یونس: آیه ۲۴.

پایمال می شود و بزرگی میانشان نمی‌باشد که پراکندگان ایشان را دور سرش جمع نماید. این معنی قول خدای تعالی است.

عرض کردم: فدایت شوم! آن چه فرمودی، کی واقع خواهد شد؟

فرمود: آگاه باش! وقت معیّنی برای این امر نزد ما نیست، لکن وقتی ما چیزی را به شما خبر دادیم و آن هم، چنان که گفته بودیم تحقّق به هم رساند؛ آن وقت بگویید خدا و رسول او راست گفته‌اند و اگر به خلاف گفتهٔ ما درآمد، باز بگویید خدا و رسول او راست گفته‌اند تا دو اجر به شما داده شود. لکن زمانی که احتیاج، شدّت به هم رسانید و بعضی از خلایق بعضی دیگر را انکار نمودند، آن وقت صبح و شام منتظر ظهور این امر باشید.

عرض کردم: فدایت شوم! احتیاج را فهمیدم، لکن مراد از انکار خلایق چیست؟

فرمود: این است که مردی برای حاجتی نزد برادر دینی خود می‌آید؛ برادرش با وی ملاقات می‌کند. به غیر طریقی که پیش‌تر می‌گردد و با وی سخن می‌گوید به غیر سخنانی که پیش‌تر می‌گفت؛ یعنی وقتی فهمید به او احتیاج دارد و حاجت خود را اظهار نمود، هرآینه از او کناره‌جویی می‌نماید و به شأنش اعتنا نمی‌کند.

ایضاً در تفسیر علی بن ابراهیم [1] از ابی‌الجارود و او از امام باقر علیه السلام در خصوص قول خدای عزّوجلّ: **﴿قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتاً﴾** [2]؛

یعنی شب و روز **﴿مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ﴾** [3] روایت نموده که آن حضرت فرمود: مراد از عذاب در این آیه، عذابی است که آخر زمان به فاسقان اهل قبله؛ یعنی اهل اسلام نازل می‌شود، در حالی که می‌گویند عذاب بر ما نازل نخواهد شد. [4]

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۱۲.
۲. سوره یونس: آیه ۵۰.
۳. سوره یونس: آیه ۵۰.
۴. همان، ج ۲، ص ۲۰۶.

ایضاً از ابن ابی‌الجارود و او از امام باقر علیه السلام در تفسیر قول خدای تعالی: **﴿وَ لَوْ تَرىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلاٰ فَوْتَ﴾**[1] روایت نموده که آن حضرت فرمود: فزع و بیم ایشان به سبب صدایی است که از آسمان شنیده می‌شود؛ معنی آیه این است که اگر ایشان را ببینی در حالی که از صدایی که از آسمان می‌رسد؛ فزع و اضطراب می‌کند، هرآینه امر شدیدی خواهی دید، پس با گریختن یا غیر آن، از عذاب الهی خلاص نخواهند شد.

در تفسیر قول خدای عزّو جلّ: **﴿وَ أُخِذُوا مِنْ مَكٰانٍ قَرِيبٍ﴾**[2] فرمود: زمین، ایشان را از زیر قدم‌هایشان فرو می‌برد. ظاهر معنی، این است که ایشان از مکانی گرفته می‌شوند که به زمین نزدیک‌تر است.[3]

علّامه مجلسی در بحار[4] برای این حدیث، بیانی ایراد نموده و فرموده: بیضاوی گفته: فزع و بیم ایشان هنگام مردن، در حشر و یا در روز دعوای بدر است و جواب او انداخته شده، تقدیر کلام این است: لرایت امراً فظیعاً و معنی **﴿فَلاٰ فَوْتَ﴾** این است که از عذاب خدا با گریختن و غیرِ آن نمی‌توانند رها شوند.

﴿وَ أُخِذُوا مِنْ مَكٰانٍ قَرِيبٍ﴾[5]؛ یعنی ایشان را از روی زمین گرفته، زیر خاک می‌گذارند، با این که از موقف حساب به آتش جهنّم یا از صحرای بدر به قلیب برده می‌شوند. **﴿وَ أَنّٰى لَهُمُ التَّنٰاوُشُ﴾**[6]؛ یعنی آن‌ها کجا به سهولت و آسانی ایمان را اخذ می‌کنند.

صاحب کشّاف گفته: از ابن عبّاس مروی است این آیه در خصوص خسف بیدا؛ یعنی فرو بردن زمین لشکر سفیانی را نازل شده است.

شیخ امین‌الدین طبرسی از ابی‌حمزهٔ ثمالی نقل نموده که گفته: از علی بن الحسین علیه السلام

۱. سوره فاطر: آیه ۵۱.
۲. سوره سبأ: آیه ۵۱.
۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۰۵.
۴. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۶.
۵. سوره سبأ: آیه ۵۱.
۶. سوره سبأ: آیه ۵۲.

و حسن بن علی علیه السلام شنیدم، می‌فرمودند: مراد از قول خدای عزّ و جلّ: **﴿وَ أُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ﴾**[1]؛ لشکری است که در بیابان از زیر قدم‌هایشان گرفته شده، به زمین فرو می‌روند.

[وقایع هنگام ظهور]

۲ نجمة

شیخ شرف الدین نجفی در کتاب کنز الفواید[2] از محمد بن عیّاش، او از محمد بن حسن بن علی بن صبّاح مداینی، او از حسن بن محمد بن شعیب، او از موسی بن عمران بن یزید، او از ابی عمیر، او از ابی منصور بن یونس، او از اسماعیل بن جابر، او از ابی‌خالد کابلی و او از امام باقر علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ بیرون می‌آید، تا این که به من می‌رسد و آن جایی در یک منزلی مکّه است که الآن به مرّ الظهران مشهور است، در آن‌جا به او خبر می‌رسد حاکمی که در مکّه معیّن کرده بودی، کشته شد.

وقتی این خبر را می‌شنود، به سوی ایشان برمی‌گردد، دعوا می‌کند و بیش از این، چیزی نمی‌کند. بعد از آن می‌رود و خلایق را دعوت می‌کند تا به بیدا می‌رسد، در آن حال لشکری از جانب سفیانی بیرون آیند و خدای تعالی به زمین امر می‌فرماید که ایشان را از پاهایشان فروکشد.

این، معنی قول خدای تعالی: **﴿وَ لَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ﴾**[3] است؛ یعنی می‌گویند به قیام قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ ایمان آوردیم و آن را تصدیق کردیم. **﴿وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ﴾**[4]؛ حال آن که پیش از این

۱. سوره سبأ: آیه ۵۱.
۲. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۶.
۳. سوره سبأ: آیه ۵۱ ـ ۵۲.
۴. سوره سبأ: آیه ۵۳.

قیام، او را انکار نموده‌اند. ﴿وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ﴾[۱].

[تفسیر سأل سائل]

در تفسیر علی بن ابراهیم،[۲] **سأل سائل بعذاب واقِع**؛ عذابی را پرسید که واقع شدنی است و گفت: این عذاب بر چه کسانی واقع خواهد شد؟

خدای تعالی فرمود: بر کافران.

علی بن ابراهیم گوید: معنی آیه را از حضرت امام باقر علیه السلام پرسیدند، فرمود: مراد از عذاب، آتشی است که از سمت مغرب بیرون می‌آید و ملکی از ملایکه آن را از پس می‌راند، تا آن که به محلّهٔ طایفهٔ بنی‌سعد بن همام می‌رسد، نزد مسجد ایشان می‌ایستد، همهٔ خانه‌های بنی‌امیّه را با اهل و سکنهٔ آن‌ها می‌سوزاند و هیچ خانه‌ای از خانه‌های بنی هاشم را که در آن جا به آل محمد ستم و تعدّی نموده‌اند و ایشان را در آن‌جا کشته‌اند؛ باقی نمی‌گذارد مگر این که سوخته شود. و این که گفتم مهدی ـ عجل الله تعالی فرجه ـ است؛ یعنی از علامات ظهور وی است یا این که هنگام ظهورش روی خواهد داد.

[بشارات تعجیل ظهور حضرت]

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین[۳] از پدرش، او از حمیری، او از احمد بن هلال، او از ابن محبوب، او از ایّوب علا در یک جا و ایشان از محمد بن مسلم روایت کرده‌اند که او گفته: از امام صادق علیه السلام شنیدم، می‌فرمود: علامات چندی برای قیام قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ از جانب پروردگار عالم برای مؤمنان قرار داده شده است.

۲۷۹۴ عرض کردم: خدای تعالی مرا فدای تو گرداند! آن‌ها چیستند؟

۱. سوره سبأ: آیه ۵۳.
۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۸۵.
۳. کمال الدین و تمام النعمة، صص ۶۵۰ ـ ۶۴۹.

فرمود: قول خدای تعالی است: **﴿وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ﴾**؛ یعنی پیش از ظهور قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ شما مؤمنان را امتحان می‌کنیم؛ **﴿بِشَیْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصّابِرِینَ﴾**[1].

آن حضرت در تأویل آیهٔ شریفه فرمود: خداوند عالم می‌فرماید: مؤمنان را امتحان می‌کنیم با ترسیدن از سلاطین بنی فلان در اواخر سلطنتشان، با گرسنگی که سبب گرانی نرخ‌هاست، با نقصان به هم رسانیدن اموال که به سبب کسادی تجارت‌هاست، با نقصان به هم رسانیدن نفوس خلایق که به سبب مرگ ناگهانی است، با ناقص شدن ثمرات که به سبب قلّت ربع و زراعت و قلّت برکت آن‌هاست و به تعجیل فرج. مژده ده به کسانی که به این مصایب صبر می‌کنند!

بعد از آن فرمود: یا محمد! این که گفتم داخل تأویل است و خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: **﴿وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ﴾**[2]؛ یعنی جز خدای تعالی و کسانی که علم در دل‌هایشان راسخ و محکم است کسی تأویل آن را نمی‌داند.

در ارشاد[3] از وهب بن حفص و او از ابی بصیر روایت کرده، او گفته: از امام باقر علیه السلام در خصوص قول خدای عزّ و جلّ: **﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِمْ مِنَ السَّماءِ آیَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِینَ﴾**[4]؛ شنیدم، که می‌فرمود: خدای تعالی این علامت را از آسمان بر ایشان نازل خواهد نمود.

عرض کردم: ایشان چه کسانی هستند؟

فرمود: بنی‌امیّه و اتباع ایشان.

عرض کردم: آن آیه و علامت چیست؟

فرمود: ایستادن آفتاب از ظهر تا عصر است و نمایان شدن رو و سینهٔ مردی در جرم

۱. سوره بقره: آیه ۱۵۵.
۲. سوره آل عمران: آیه ۷.
۳. الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۳.
۴. سوره شعرا: آیه ۵.

آفتاب، در حالی که خلایق، او را با حسب و نسب می‌شناسند. این قضیّه در زمان سفیانی واقع می‌شود، در این وقت، هلاکت او و ضلالت قومش اتّفاق خواهد افتاد.

ترجمهٔ آیهٔ کریمه این است: اگر بخواهیم، آیت و علامتی از آسمان برایشان نازل می‌گردانیم، پس گردن‌های ایشان در پیش آن پست می‌شود؛ یعنی همه در مقابل آن، عاجز و ذلیل می‌مانند.

در تفسیر عیّاشی[1] از عجلان و او از ابی‌صالح روایت نموده، او گفته: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: شب‌ها و روزها نمی‌گذرند، تا این که منادی از آسمان ندا کند: ای اهل حقّ، از اهل باطل جدا شوید! و ای اهل باطل، از اهل حقّ سوا باشید! در این حال از یکدیگر جدا می‌شوند و تمیز می‌یابند.

راوی گوید: عرض کردم: آیا بعد از این، باز دو فرقه به هم مخلوط می‌شوند به نوعی که از یکدیگر جدا نباشد؟

فرمود: نه، زیرا خداوند عالمیان در کتاب کریم می‌فرماید: **﴿مَا كَانَ اللهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾**[2]؛ خدای تعالی مؤمن را با حالتی که شما هستید، نمی‌گذارد، تا این که بد را از خوب جدا گرداند.

[روایت جابر جعفی]

۳ نجمة

ایضاً از جابر جعفی و او از امام باقر علیه السلام روایت نموده که آن حضرت در تأویل آیهٔ شریفهٔ **﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾**[3]؛ می‌فرمود: پاره‌ای از طایفه‌ها با هم مخالفت کردند، پس وای بر کافران! از شرّ حاضر
۲۷۹۶ شدن روز بزرگ که روز جنگ سفیانی باشد. در جای خود بنشین و دست و پا مجنبان!

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۰۷.
۲. سوره آل عمران: آیه ۱۷۹.
۳. سوره مریم: آیه ۳۷.

تا وقتی که آن علامت‌هایی که برایت ذکر می‌کنم، ببینی. در سالی که جـفت نـیست؛ مانند یکم، سوّم و پنجم. نداکننده را می‌بینی که در دمشق ندا می‌کند، دهی از دهات آن به زمین فرو می‌رود و قدری از مسجد آن‌جا خراب می‌شود. وقتی دیدی لشکر ترکان از دمشق گذشتند، هر آینه رو می‌آورند تا در جزیره‌ای فرود مـی‌آیند و در مکّه مـنزل می‌کنند، آن سال در همهٔ بلاد عرب محاربه و اختلاف واقع می‌گردد.

در این وقت اهل شام با سه بیدق؛ بیدق اصهب، بیدق ابقع و بیدق سفیانی با طایفهٔ بنی‌ذنب الحمار که به قبیلهٔ بنی ذنب الحمار، خروج می‌کنند و ایشان را به نوعی به قتل می‌رساند که هرگز مانند آن واقع نشده باشد، مردی از قبیلهٔ بنی ذنب الحمار با جمعیّت و استعداد از دمشق می‌رسد، پس سفیانی او را با جمعیّت‌اش به قتل می رساند.»[۱]

[روایت ابن عقده از امام باقر(ع)]

ایضاً در کتاب الغیبه[۲] از ابن‌عقده، او از محمد بن فضل، او از ابن فضّال، او از ثعلبه، او از معمّر بن یحیی، او از داود جاجی و او از امام باقر علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود آیهٔ ﴿**فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ**﴾[۳]؛ را از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند، فرمود: منتظر مشاهده باشید.

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! آن‌ها چیستند؟

فرمود: اختلافی که میان اهل شام واقع می‌شود، بیدق‌های سیاه‌اند که از خـراسـان می‌آیند و اضطرابی در ماه رمضان است.

یکی عرض کرد: اضطراب ماه رمضان چیست؟

فرمود: آیا قول خدای عزّو جلّ را در قرآن مجید نشنیده‌اید؛ ﴿**إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ**

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۴.
۲. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۵۱.
۳. سوره مریم: آیه ۳۷؛ سوره زخرف: آیه ۶۵.

مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ﴾[۱]؛ هرگاه بخواهیم هرآینه از آسمان آیت و علامتی، بر ایشان نازل می‌گردانیم و گردن‌های ایشان در پیش این آیه، پست و خاضع و خاشع می‌شوند. آن آیت، صدایی است که از آسمان می‌رسد، آن چنان صدایی است که از شدّت مهابتش دختر با عفّت را از پس پرده بیرون، خوابیده را بیدار و بیدار را مضطرب گرداند.

ایضاً ابن عقده از حسین، او از ابن سبّابه، او از عمران بن میثم و او از عبایة بن ربعی روایت نموده، او گفته: خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام داخل شدم در حالی که من پنجمین پنج نفر و به حسب سن از ایشان کوچک‌تر بودم، از آن حضرت شنیدم، می‌فرمود: برادرم رسول خدا فرمود: من ختم کنندهٔ هزار پیغمبرم و تو ختم کنندهٔ هزار وصیّ هستی و به چیزهایی مکلّف شده‌ای که ایشان به آن‌ها مکلّف نشده بودند.

راوی گوید: عرض کردم: بنا بر فضایلی که داری، این قوم در حقّ تو انصاف نمی‌کند.

فرمود: ای پسر برادرم! مطلبم آن نیست که تو می‌گویی، سوگند به پروردگار عالم! هزار کلمه می‌دانم که غیر از من و محمد کسی آن‌ها را نمی‌داند.

هرآینه مردم آیه‌ای در کتاب خدای تعالی می‌خوانند و به مفادّ آن برنمی‌خورند و این است: ﴿وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النّاسَ كانُوا بِآياتِنا لا يُوقِنُونَ﴾[۲]؛ یعنی وقتی قول برایشان واقع شد، دابّه‌ای از زمین برایشان بیرون آوردیم که عبارت از امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، آن دابّه با ایشان سخن می‌گوید؛ به درستی که خلایق نسبت به آیات و علامات ما در مقام یقین نیستند.

بعد از آن گفت: آیا از آخر سلطنت بنی فلان به شما خبر دهم؟

عرض کردیم: آری بفرما یا امیرالمؤمنین!

۲۷۹۸ فرمود: آخر سلطنتشان وقتی است که قومی از قریش نفس حرام را در روز حرام و در بلد حرام؛ یعنی نفس محترم را در روز محترم به قتل رسانند. ظاهر این است که

کلمات رسول خدا به امیرالمؤمنین علیه السلام

۱. سوره شعرا: آیه ۴.

۲. سوره نمل: آیه ۸۲

مراد از نفس محترم، نفس زکیّه، روز محترم، روز جمعه و بلد محترم، مکّهٔ معظّمه باشد.

بعد از آن فرمود: سوگند به آن خدایی که دانه را شکافته و انسان را خلق کرده هرآینه بعد از قتل نفس محترم، جز یازده شب سلطنتی برای انسان نمی‌باشد.

عرض کردیم: آیا این پیش از آن یا بعد از آن، امر دیگری واقع خواهد شد؟

فرمود: در ماه رمضان صیحه‌ای می‌رسد که خوابیده را بیدار می‌کند، بیدار را به فزع و اضطراب و دختر مستوره را از منزلش بیرون می‌آورد.»[۱]

ایضاً ابن عقده، او از محمد بن فضل و سعدان بن اسحاق و احمد بن حسین بن عبدالملک و محمد بن احمد، در یک جا و ایشان از ابن محبوب محمد بن ابراهیم گفته که کلینی از علی بن ابراهیم، او از پدرش و محمد بن یحیی، ایشان از علی بن عیسی و علی بن محمد و غیر او، ایشان از سهل در یک جا او از ابن محبوب، او از عمرو بن ابی المقدام و او از جابر که گفته:

حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیهٔ شریفهٔ **﴿یا أَیُّهَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ آمِنُوا بِما نَزَّلْنا مُصَدِّقاً لِما مَعَکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلىٰ أَدْبارِها﴾**[۲] فرمود: ای جابر! به زمین بچسب، در جای خود بنشین و دست و پایت را مجنبان! تا وقتی که آن علامت‌ها و نشانه‌ها را که الآن برایت ذکر می‌کنم، ببینی؛ اگر عمر تو آن‌ها را دریابد، اوّل آن‌ها اختلاف بنی عبّاس با هم است و نمی‌بینم که تو آن زمان را دریابی، لکن بعد از من این‌ها را نقل کن. نداکننده از آسمان ندا می‌کند، صدای فتح از سمت دمشق به شما می‌آید، دهی از دهات شام که جابیه نام دارد به زمین فرو می‌رود و طایفه‌ای از مسجد دمشق ـ که سمت دست راست است ـ می‌افتد و طایفه‌ای از ناحیهٔ ترک خروج می‌کند

۲۷۹۹ و عقب آن، هرج و مرج اهل روم واقع می‌شود و برادران ما که از طایفه ترک اند، رو می‌آورند، تا این که در نهر جزیره فرود می‌آیند، نیز طایفه‌ای از اهل روم که خروج

---

۱. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۵۸.

۲. سوره نساء: آیه ۴۵.

کرده، رو می‌آورند تا در رمله فرود می‌آیند.

یا جابر! آن سال در تمام سرزمین مغرب، اختلاف بسیار هست. پس اوّل سرزمین، از بلاد مغرب شام است. اهل آن‌جا در آن وقت با هم اختلاف می‌کنند و زیر سه بیدقِ اصهب، سفیانی و ابقع، سه گروه می‌شوند.

امّا بیدق سفیانی به ابقع برمی‌خورد و می‌جنگد، سفیانی او و لشکرش را به قتل می‌رساند و اصهب را هم می‌کشد. بعد از آن، مقصدش عراق می‌شود و لشکرش به سمت قرمیسا می‌گذرد، پس با اهل آن‌جا قتال می‌کند و صد هزار نفر از جبّاران و ظالمان آن‌جا را به قتل می‌رسانند. سفیانی لشکری هفتاد هزار نفری را بر سر کوفه می‌فرستد، عدّه‌ای از اهل آن‌جا را به دار می‌کشند و عدّه‌ای را اسیر می‌کنند.

وقتی ایشان در این کار می باشند، ناگاه بیدق‌ها با سرعت تمام از جانب خراسان رو می‌آورند و چند نفر از اصحاب قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ با ایشان می‌باشند. بعد از آن، مردی از غلامان اهل کوفه با چند نفر مرد ضعیف به قصد جنگ و قتال بیرون می‌روند. سردار لشکر سفیانی میان حیره و کوفه او را می‌کشد. بعد سفیانی، لشکری به سمت مدینه می‌فرستد.

سپس مهدی از آن‌جا به سمت مکّهٔ معظّمه فرار می‌کند و خبر فرارش به سردار لشکر سفیانی می‌رسد. او از پی آن حضرت لشکر می‌فرستد ولی به او نمی‌رسد، تا این که داخل مکّه می‌شود، در حالی که مانند موسی بن عمران ترسان و منتظر است و بزرگ لشکر سفیانی با لشکرش در بیدا فرود می‌آیند و آن نام بیابان همواری میان مکّه و مدینه است؛ در آن حال منادی از آسمان صدا می‌کند. ای بیدا! این قوم را هلاک گردان! آن بیابان ایشان را فرو می‌کشد و جز سه نفر از ایشان خلاص نمی‌شود که خدای
۲۸۰۰ تعالی روهای ایشان را به سمت پشتشان برمی‌گرداند، این آیه در خصوص آن‌ها نازل شده است.»[۱]

ایضاً ابن عقده از احمد بن یوسف، او از ابن مهران، او از ابن بطاینی و او از ابی‌بصیر

۱. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۸۲ ـ ۲۷۹.

روایت کرده، او گفته: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم از تفسیر قول خدای عزّوجلّ: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾[1] پرسیدند؛ یعنی بعد از این آیات و علامات خود را در اطراف عالم و هم در نفس‌های ایشان به ایشان می‌نماییم تا به ایشان ظاهر شود او حقّ است.

آن حضرت در جواب سایل فرمود: خدا در نفس‌های خودشان مسخ را به ایشان بنماید؛ یعنی ایشان را از جمله مسوخات می‌گرداند و در اطراف عالم، نقصان و تنکیرند؛ پس قدرت خدای تعالی را هم در آفاق و هم در نفس‌های خود می‌بینند.

مراد از قول خدای تعالی: ﴿حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾[2] خروج قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ است و آن از جانب خدای عزّ و جلّ حق است، خلایق آن را خواهند دید و چاره‌ای از خروج نیست، باید خروج کند.[3]

[علایم پیش از ظهور]

۴ نجمة

ایضاً در بحار[4] از ابن عقده، او از علی بن حسین، او از علی بن مهزیار، او از حمّاد بن عیسی، او از حسین بن بختیار و او از ابی بصیر روایت کرده، او گفته: خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: در قول خدای عزّ و جلّ: ﴿عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ﴾[5] عذاب خزی دنیا چیست؟ فرمود: یا ابا بصیر! کدام خزی و خواری از این شدیدتر باشد که مرد در خانه و حجلهٔ خود میان برادرانش نشسته باشد، ناگاه چند نفر گریبان پاره نموده، نزد او داخل شوند، گریه کنند و از ایشان پرسیده شود این گریه برای چیست؟ ایشان بگویند: فلان شخص در همین ساعت مسخ گردید.

۱. سوره فصلت: آیه ۵۳.
۲. سوره فصلت: آیه ۵۳.
۳. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۶۹.
۴. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۱.
۵. سوره فصلت: آیه ۱۶.

راوی گوید: عرض کردم: این، پیش از قیام قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ خواهد شد یا بعد از آن؟

فرمود: پیش از آن.

ایضاً محمد بن همام، او از فزاری، او از ابن ابی الخطّاب، او از حسین بن علی و او از امام صادق علیه السلام در خصوص قول خدای تعالی: **﴿سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ﴾**[1] سؤال نمود؛ یعنی سؤال کننده از عذابی که شدنی است، روایت نموده که آن حضرت فرمود: تأویلش این است که عذابی می‌آید؛ یعنی آتشی که در آن ثویه که نام جایی است، واقع می‌شود تا به کناسهٔ بنی اسد منتهی می‌شود تا این که به قبیلهٔ ثقیف می‌گذرد و کشته‌ای که آل محمد صلی الله علیه و آله او را کشته‌اند، نمی‌گذارد مگر این که او را می‌سوزاند و این پیش از خروج قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ است.[2]

نیز از ابن عقده، او از علی بن حسین، او از محمد بن خالد احتم، او از ابن‌بکیر، او از ثعلبه، او از زراره، او از حمران بن اعین و او از ابی جعفر محمد بن علی در خصوص قول خدای تعالی: **﴿ثُمَّ قَضىٰ أَجَلاً وَ أَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ﴾**[3] روایت کرده که آن حضرت فرمود: اجلّ دو قسمت است؛ یکی اجلّ محتوم و دیگری موقوف.

حمران عرض کرد: اجلّ محتوم کدام است؟

فرمود: آن است که غیر از آن واقع نمی‌شود؛ یعنی تغییر در آن راه نمی‌یابد.

بعد از آن عرض کرد: اجلّ موقوف چیست؟

فرمود: چیزی است که خدای تعالی در آن مشیّتی دارد و اگر بخواهد آن را تبدیل می‌کند. حمران عرض کرد: من امیدوارم اجلّ سفیانی و خروج آن از جمله موقوفات باشد؛ یعنی تغییر یابد و واقع نشود.

۱. سوره معارج: آیه ۱.
۲. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳.
۳. سوره انعام: آیه ۲.

فرمود: چنین نیست که می‌گویی، به‌خدا سوگند! هرآینه ازجمله محتومات است.»[1]

[روایتی از امام صادق(ع)]

ایضاً از ابن عقده، او از علی بن حسن تیملی، او از عمرو بن عثمان، او از ابن محبوب و او از عبدالله بن سنان روایت کرده، او گفته: خدمت امام صادق علیه‌السلام بودم، از مردی همدانی شنیدم، گفت: جماعت اهل سنّت ما را سرزنش می‌کنند و می‌گویند: شما چنان گمان دارید که نداکننده‌ای از آسمان به نام صاحب این امر، ندا خواهد کرد؟

وقتی آن مرد این سخن را گفت، صادق علیه‌السلام تکیه کرده بود؛ در آن حال برخاست و نشست.

بعد از آن فرمود: این سخن را که خواهم گفت، از زبان من نقل نکنید، بلکه از زبان پدرم روایت نمایید و اگر از زبان پدرم نقل کنید، در این باب بر شما حرجی نیست. پس شهادت می‌دهم بر این که از پدرم شنیدم، می‌فرمود: به خدا سوگند! هرآینه این امر در کتاب خدای تعالی آشکار است؛ چنان که می‌فرماید: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾[2]؛ اگر بخواهیم آیتی از آسمان بر ایشان نازل می‌گردانیم، پس گردن‌های همهٔ خلایق به آن آیت، خضوع و فروتنی می‌نمایند.

آن حضرت فرمود: در این روز، کسی روی زمین نمی‌ماند مگر این که آیت، در پیش خضوع و فروتنی می‌کند. وقتی آن روز شد و اهل زمین این صدا را از آسمان شنیدند، ایمان می‌آورند. آن صدا این است: آگاه شوید! به درستی که حقّ با علی علیه‌السلام و شیعیان او است. وقتی فردای آن روز شد، ابلیس ـ لعنة الله علیه ـ به هوا بلند می‌شود به حدّی که از نظرهای اهل زمین پنهان می‌شود و بعد ندا می‌کند: آگاه شوید! به درستی که حقّ با عثمان بن عفّان و شیعهٔ او است، زیرا با ظلم و ستم کشته شد، پس از او خونخواهی کنید.

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۹.

۲. سوره شعرا: آیه ۴.

در آن حال خداوند عالم مؤمنان را بر سر قول حقّ و اعتقاد صحیح، ثابت قدم می‌گرداند و آن ندای اولی است. در این روز کسانی که در دل‌هایشان مرض هست، به شکّ می‌افتند. به خدا سوگند! آن مرض عداوت‌ماست، دراین وقت از ما تبرّی می‌کنند، به ما نسبت می‌دهند و می‌گویند: منادی اوّل سحری از سحرهای این اهل بیت است.

بعد از آن، حضرت این آیه را تلاوت فرمود: **﴿وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ﴾**[1]؛ اگر ایشان آیت و معجزه‌ای ببینند، هرآینه می‌گویند، این سحری است که همیشه در ایشان بوده است.[2]

نیز از ابن عقده، او از علی بن حسن، او از پدرش، او از محمد بن خالد، او از ثعلبة بن میمون و او از عبدالرحمان بن مسلمه روایت نموده، او گفته: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: اهل سنّت ما را سرزنش می‌کنند و می‌گویند: به اعتقاد شما، دو نداست؛ بنابراین از کجا ندای حقّ از ندای باطل تمیز داده می‌شود؟

آن حضرت فرمود: شما به ایشان چه جوابی دادید؟

عرض کردم: چیزی نمی‌گوییم.

فرمود: به ایشان بگویید: ندای حقّ را کسی تصدیق می‌کند که پیش از وقوعش، به آن اعتقاد نموده است.

در هدایت آن حضرت خلق را وقت ظهور

خدای عزّوجلّ فرمود: **﴿فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لاٰ يَهِدِّي إِلاّٰ أَنْ يُهْدىٰ فَمٰا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾**[3]؛ آیا کسی که هدایت‌کننده است لایق‌تر است که از او تبعیّت نمایند؟ کسی که هدایت‌کننده است، لایق است که خلایق تابع او شوند، مگر این که خود او را دیگری هدایت نماید. شما را چه شده که این گونه حکم می‌کنید؛ یعنی قائم ـ عجّل الله تعالی فرجه ـ که هدایت کننده است، لایق است که خلایق تابع او شوند، نه دیگری.[4]

۱. سوره قمر: آیه ۲.
۲. بحارالانوار، ج ۵۲، صص ۲۹۳ ـ ۲۹۲.
۳. سوره یونس: آیه ۳۵.
۴. همان، ص ۲۹۶.

عبقریّهٔ ششم

[علایم عمومی ظهور]

در بیان برخی از اخبار مفصّلهٔ وارده در علایم عامّه که بـرای ظـهور نـور مـوفور السرور، حضرت بقیّة الله امام العصر و الزمان ـعجّل الله فرجه الشریف ـنشانه هستند و در آن چند نجمه است.

[فرمایش پیامبر(ص) به سلمان]

۱ نجمة

محدّث کاشانی در کتاب صافی از علی بن ابراهیم قمی از ابن عبّاس روایت کرده که او گفته: در حجّة الوداع با رسول خدا صلی الله علیه و آله حجّ کردیم. آن حضرت حلقهٔ باب کعبه را گرفته، به سوی ما متوجّه گشته، فرمود: آیا شما را به علامات و اشراط ساعت خبر ندهم؟

در آن وقت نزدیکترین مردم به آن حضرت، سلمان بود. عرض کرد: آری، یا رسول‌الله!

حضرت فرمود: از اشراط ساعت، ضایع کردن نماز، متابعت کردن شهوات، میل به هوای نفس، تعظیم صاحبان مال و فروختن دین به دنیا است. در آن وقت دل مؤمن در اندرون او گداخته شود؛ مانند نمک در آب، از آن سبب که منکر را ببیند و نتواند آن را تغییر دهد.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ کسی که جانم در دست او است! در آن وقت امیران

جابر و وزیران فاسق و عرفای ظالم و امنای خائن بر مردم والی گردند.

سپس سلمان عرض کرد: یا رسول الله! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ کسی که جانم در دست او است. در آن وقت منکر معروف، معروف منکر، خائن امین و امین خائن خواهد بود، کاذب را تصدیق و صادق را تکذیب کنند.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ کسی که جانم در دست او است. در آن وقت امیری زنان، مشورت با کنیزان و نشستن کودکان بر منبرها خواهد بود، دروغ را ظرافت دانند و زکات را به غرامت برند، فیء را به غنیمت دانند، به پدر و مادر جفا کنند، صدّیق را برنجانند و ستاره‌ای دنباله دار طلوع کند.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ کسی که جانم در دست او است! در آن وقت زن با مرد در تجارت مشارکت نماید، در غیر وقت باران آید، مردمان کریم را ناقص و مردمان فقیر را حقیر شمارند و بازارها کساد شود؛ چنان که یکی گوید: نفروختم و دیگری گوید: سودی نبردم. پس کسی را نبینی، مگر آن که خدا را مذمّت کند.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ آن کسی که جان من در دست او است! در آن وقت گروهی بر ایشان والی شود که اگر تکلّم کنند، ایشان را بکشند و اگر سکوت نمایند عرض و مالشان را مباح کنند، تا آن که فیء ایشان را ببرند، حرمتشان را پایمال کنند، خونشان را بریزند و قلوبشان را پر از خوف و دغل نمایند، پس ایشان را مگر خایف و
۲۸۰۶ ترسان و هراسان نبینی.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ کسی که جانم دست او است! در آن وقت چیزی از مشرق و چیزی از مغرب آورده شود که امّت مرا گمراه کند، پس وای بر ضعفای امّت

من! و وای بر ایشان! از خدا، به صغیری رحم نکنند، کبیری را احترام ننمایند و از تقصیر کاری عفو نکنند، بدنشان به بدن انسان و قلوبشان به قلوب شیطان ماند.

سلمان عرض کرد: یا رسول اللّه! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ کسی که جانم به دست او است! در آن وقت مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا نمایند، بر پسران امرد چنان غارت برند که بر دختران و کنیزان در خانهٔ اهلشان غارت بزند، مردان به زنان و زنان به مردان شبیه شوند و زنان بر اسب‌های زین دار سوار شوند، لعنت خدا بر آن‌ها باد!

سلمان عرض کرد: یا رسول اللّه این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ کسی که جانم به دست او است! در آن وقت مسجدها را مانند بیع و کنایس طلا کاری کنند، قرآن‌ها را زیور نمایند، مناره‌ها را بلند کنند، صفوف جماعت بسیار، دل‌های ایشان پر از بغض و زبان‌هایشان مختلف باشد.

سلمان عرض کرد: یا رسول اللّه! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ کسی که جانم به دست او است! در آن وقت گروهی مردان امّت من به طلا زینت کنند، حریر و دیباج پوشند و پوست پلنگ به کار برند.

سلمان عرض کرد: یا رسول اللّه این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ کسی که جانم به دست او است در آن وقت ربا ظاهر و رشوه شایع گردد، دین پست و دنیا بلند شود.

سلمان عرض کرد: یا رسول اللّه این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ کسی که جانم به دست او است! در آن وقت طلاق بسیار گردد. برای خدا اقامهٔ حدّی نشود و به خدا ضرری نرساند، در آن وقت اغنیا برای
نزهت حجّ کنند، اوساط برای تجارت حجّ کنند و فقرا برای ریا و سمعت و شهرت حجّ ۲۸۰۷
کنند. در آن وقت اقوامی باشند که قرآن را برای غیر خدا بیاموزند و آن را مزمار گیرند، گروهی هستند که برای غیر خدا نفقه کنند و اولاد زنا بسیار شود. قرآن را به صورت غنا خوانند و به دنیا تهافت کنند.

سلمان گفت: یا رسول اللّه! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ کسی که جانم به دست اوست در آن وقت محارم را هتک و معاصی را کسب نمایند، اشرار بر اخیار مسلّط شوند، دروغ فاش شود و لجاجت ظاهر گردد، فاقه فاش شود و به لباس مباهات کنند، در غیر وقت، باران آید، آلات لهو و لعب را نیکو شمارند و امر به معروف و نهی از منکر را، منکر انگارند، در آن زمان مؤمن از کنیز ذلیل‌تر باشد و قاریان و عابدان یکدیگر را ملامت کنند، پس آن‌ها باشند که در ملکوت آسمان‌ها به ایشان ارجاس و انجاس نامند.

سلمان گوید: عرض کردم: یا رسول اللّه! این امر خواهد شد؟

فرمود: آری، یا سلمان! به حقّ کسی که جانم به دست اوست در آن وقت غنی بر فقیر رحم نکند، حتّی سایل میان دو جمعه از مردم سؤال کند و کسی را نیابد که در کفش چیزی گذارد.

سلمان عرض کرد: یا رسول اللّه! این امر خواهد شد؟ فرمود: آری، به حقّ کسی که جانم به دست او است در آن وقت رببیضه تکلّم کند.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت! رببیضه چیست؟

فرمود: کسی که تکلّم نمی‌کرد، در امر عامّه تکلّم کند. پس، به جز قلیلی درنگ نکند که زمین صدا کند، صدا کردنی. هر طایفه چنان گمان کنند که این، آواز ناحیهٔ او بوده. سپس مکث نمایند آن قدر که خدا خواهد و در مکث خود، مکث نمایند. آن گاه زمین، فلزهای جگر خود را که از طلا و نقره باشد برای ایشان بیندازد.

آن گاه به سوی ستون‌ها اشاره کرد و فرمود: مانند این‌ها، در آن روز طلا یا نقره سودی نکند و این است معنی قول خدای تعالی که فرموده: ﴿فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها﴾[1] ...،

۲۸۰۸ الخ.

۱. سوره محمد: آیه ۱۸.

[روایت جابر از پیامبر(ص)]

۲ نجمة

در بحار از کتاب جامع الاخبار نقل کرده که جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده: در خدمت رسول خداﷺ به حجّ الوداع رفتم. وقتی آن حضرت واجبات حجّ را به جا آورد؛ آن‌گاه به کعبه آمد که با آن وداع نماید. از حلقهٔ درش گرفت، به آواز بلند، صدای ایّها النّاس از او در آمد. همهٔ اهل مسجد و اهل بازار در آن‌جا جمع شدند.

آن حضرت فرمود: ای مردم بشنوید! به درستی که من الآن به شما چیزهایی را خبر می‌دهم که بعد از این، شدنی است. کسانی که در این‌جا حاضرند این‌ها را به کسانی که غایب‌اند، برسانند. بعد از آن، حضرت گریست، طوری که همهٔ حضّار به سبب گریهٔ او گریستند.

وقتی از گریه فارغ و ساکت شد، فرمود: بدانید خدا شما را رحمت کند! مَثَل شما در این روز تا صد و چهل سال بعد، مانند برگی است که در آن خار نباشد؛ دویست سال بعد از آن، خار و برگ آن، هر دو می‌باشد؛ یعنی گاه لذّت و نعمت و استراحت و گاه مشقّت می‌باشد و بعد از آن خارِ بدون برگ می‌باشد؛ یعنی مشقّت محض بدون استراحت، طوری که در آن زمان دیده نمی‌شود مگر پادشاه ظالم جابر. مالدار خسیس و بخیل، عالمی که راغب مال دنیا است، فقیری که بسیار دروغگو است، پیری که بسیار فاجر است، طفلی که بسیار بی‌حیاست و یا زنی که بسیار احمق است.

سپس آن حضرت گریست، در آن حال سلمان فارسی از جای خود برخاست و عرض کرد: یا رسول الله! به ما خبر ده این‌ها کی واقع خواهد شد؟

فرمود: یا سلمان! وقتی علمای شما قلیل شدند و قاریان شما رفتند؛ یعنی فانی شدند،
۲۸۰۹ وقتی زکات دادن را قطع نمودید، منکرات را آشکارا ساختید، صداها را در مساجد خود بلند گردید، دنیا را به بالای سر خود داشتید، علم را زیر پاهای خود انداختید، دروغ گفتن را حدیث خود قرار دادید، غیبت را برای خود میوه شمردید و حرام را غنیمت دانستید، وقتی بزرگ شما به کوچک خود رحم و کوچک شما به بزرگتان

تعظیم نکرد. در این وقت لعنت بر شما نازل و جنگ شدید واقع می‌شود و از دین جز نامی در زبان‌های شما چیزی باقی نمی‌ماند.

وقتی که این خصلت‌ها به شما داده شد، آن وقت به وزیدن باد سرخ، مسخ شدن و یا به باریدن سنگ منتظر باشید. مصدّق این سخن من، این آیه در کتاب خدای عزّ و جلّ است: **﴿قُلْ هُوَ الْقادِرُ عَلىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذاباً مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعاً وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآياتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴾**[۱]؛ به ایشان بگو خدای تعالی، قادر است از بالای سر شما یا از سمت زیر پای شما عذابی بفرستد و یا شما را چند طایفهٔ مخالف با هم کند و به بعضی از شما شدّت جنگ بعضی دیگر را. نگاه کن ببین چگونه آیات علامات را می‌گردانیم برای این که ایشان متنبّه شوند و بفهمند، تا این که از بیراههٔ ضلالت به شاهراه هدایت برگردند.

در آن اثنا جماعتی از صحابه از جایشان برخاستند و گفتند: یا رسول الله! به ما خبر ده این حادثه کی واقع خواهد شد؟

فرمود: وقتی نمازها را از وقت آن‌ها تأخیر کردند، به شهوات نفس و شراب خوردن مشغول شدند، به پدران و مادران دشنام دادند، گمراهی را به حدّی رسانیدند که حرام را غنیمت و زکات دادن را ضرر شمردند، وقتی مرد از زنش اطاعت و به همسایه‌اش جفا کرد وقتی قطع ارحام و رحم از دل‌های بزرگان زایل و حیای کوچکان گم شد، بنای عمارت‌ها را محکم و به غلامان و کنیزان ظلم کردند، با خواهش نفس شهادت دادند و حکّام شرع با جور حکم کردند، مرد به پدرش دشنام داد، به برادرش حسد و رشک نمود، شرکا با خیانت معامله کردند.

وقتی وفادار میان خلایق قلیل و زنا مشهور و شایع شد، مردان با زینت زنان
۲۸۱۰ مزیّن گردیدند، مقنعهٔ حیا از سرهای زنان برداشته شد و کبر در دل‌ها به جنبش آمد؛ چنان که از هر در و عمل به سنّت‌ها کم شد، معصیّت‌ها آشکار و امور عظیم در دین، خفیف و سهل انگاشته شدند و مدح و ثنا را با مال طلبیدند؛ یعنی مال را

---

۱. سوره انعام: آیه ۶۵.

دادند برای این که مدح شوند. وقتی مال را تغنّی صرف کردند، به دنیا مشغول شدند و از آخرت باز ماندند، ورع، کم و هرج و مرج بسیار، مؤمن ذلیل و منافق عزیز شد، مسجدهایشان با اذان معمور می‌شود، دل‌هایشان به سبب استخفاف قرآن از ایمان خالی می‌باشد و از ایشان هرگونه خواری به مؤمن می‌رسد.

عدم عبث خلقت حق تعالی خلق را

در این زمان، روی‌های آن‌ها، روی‌های آدمیان و دل‌هایشان مانند دل‌های شیاطین است، کلامشان از عسل شیرین‌تر و دل‌هایشان از حنظل تلخ‌تر است، ایشان گرگ‌هایند که لباس آدمی پوشیده‌اند.

روزی نمی‌شود مگر این که خدای تعالی در آن روز به ایشان خطا بنموده، می‌فرماید: آیا به من افترا می‌گویید، بر من جرأت نموده، معصیت می‌کنید: **﴿أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّمٰا خَلَقْنٰاكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنٰا لاٰ تُرْجَعُونَ﴾**[1]؛ آیا چنان گمان نموده‌اید ما شما را عبث خلق کرده‌ایم و به سوی من بر نمی‌گردید. به عزّت و جلال خودم سوگند! اگر نبودند کسانی که با اخلاص مرا عبادت می‌کنند، هرآینه طرفة العینی به کسانی که به معصیتم مرتکب می‌شوند، مهلت نمی‌دادم. هرگاه ورع صاحبان ورع از بندگان من نبود، هرآینه قطره‌ای باران از آسمان نازل نمی‌کردم و یک برگ سبز نمی‌رویاندم.

تعجّب باشد از قومی که اموالشان را معبود خود قرار داده‌اند و آرزوهای آن‌ها طولانی و عمرهایشان کوتاه شده، ایشان چنان طمع دارند که به همسایگی مولای خود؛ یعنی خداوند عالم برسند و جز با عمل و بندگی نمی‌رسند و عمل هم جز با عقل تمام نمی‌شود.

کلمات پیامبر با خدای تعالی در شب معراج

[کلام پیامبر(ص) در معراج]

۲۸۱۱ **نجمة ۳**

در بحار از ابن عبّاس روایت نموده، گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: وقتی پروردگار من، مرا به معراج برد، ناگاه ندا رسید: یا محمد!

---

۱. سوره مؤمنون: آیه ۱۱۵.

عرض کردم: لبیک ای پروردگار عظیم الشأن من! لبیک!

سپس به من وحی فرمود: یا محمد! ملایکهٔ عالم بالا، سر سه چیز با هم مخاصمه نمودند.

عرض کردم: پروردگارا من در این باب علم ندارم.

فرمود: یا محمد! چرا از میان آدمیان برای خود وزیر، برادر، وصی تعیین نکردی؟

عرض کردم: ای پروردگار! چه کسی را تعیین نمایم؟ تو برایم وصی اختیار کن!

به من وحی نمود: یا محمد! از آدمیان علی بن ابی طالب علیه السلام را برایت برگزیدم و پسندیده‌ام.

عرض کردم: ای پروردگار من! پسر عمّم را می‌فرمایی؟

وحی فرمود: یا محمد! به درستی که بعد از تو علی وارث علم تو و صاحب لوای تو در روز قیامت است که عبارت از لوای حمد باشد و صاحب حوض تو است، هر که از مؤمنان امّت تو بر آن وارد شود، او را سیراب می‌کند.

سپس فرمود: یا محمد! به درستی که من به ذات خود سوگند یاد کرده‌ام کسی که تو، اهل بیت، اولاد و نیکوکارانت را دشمن می‌دارد، از آن حوض نخورد. حقّ می‌گویم یا محمد! همهٔ امّت تو را داخل بهشت می‌گردانم مگر کسی که از بهشت ابا نماید.

عرض کردم: پروردگارا! آیا کسی هست که از داخل شدن در بهشت ابا نماید؟

فرمود: آری.

عرض کردم: آن که ابا می‌کند چگونه است؟

فرمود: یا محمد! تو را از میان مخلوقات خود و بعد از تو برایت وصی برگزیده‌ام و او را از تو به منزلهٔ هارون از موسی نمودم جز این که بعد از تو دیگر پیغمبری نخواهد
۲۸۱۲ آمد، ولی بعد از موسی آمد، محبّت او را به دل تو انداختم و او را پدر اولادت گردانیدم، حقّ وی در گردن امّت تو، مثل حقّ تو در گردن ایشان در حالت حیاتت است. هر کس حقّ او را انکار نماید، گویا حقّ تو را انکار نموده و هر که بعد از تو، دوست داشتن وی را ابا نماید، هرآینه از داخل شدن به بهشت ابا نموده است.

در آن حال در مقابل این نعمت‌ها به سجدهٔ شکرِ افتادم.

ناگاه نداکننده، ندا نمود: یا محمد! سرت را بردار و از من بخواه تا به تو عطا نمایم. سر برداشتم و عرض کردم: ای پروردگار من! بعد از من امّت مرا به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام جمع کن تا روز قیامت در سر حوض کوثر نزد من آیند.

سپس به من وحی فرمود: یا محمد! به درستی که قصاص من در خصوص بندگان خود جاری شده پیش از آن که ایشان را خلق کنم و قضای من گذرنده است، تا این که با آن قضا هر که را می‌خواهم، هلاک کنم و با آن هر که را می‌خواهم، هدایت می‌کنم.

به درستی که پسر عمّ تو را بعد از تو، وزیر و خلیفهٔ تو بر اهل بیت و امّت تو کردم. این قضایی است که از من جاری شده، داخل بهشت نمی‌شود کسی که او را دشمن بدارد، با وی عداوت بورزد و ولایت او را بعد از تو انکار نماید. هر کس او را دشمن بدارد، تو را دشمن داشته و هر کس تو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته، هر که با وی عداوت بورزد، با من عداوت ورزیده و هر کس او را دوست بدارد، مرا دوست داشته، این فضیلت را برای وی قرار دادم و این را به تو عطا کردم که یازده نفر مهدی؛ یعنی امام صاحب هدایت، از صلب وی بیرون بیاورم، همهٔ ایشان از ذریّهٔ تو و از بطن بتول؛ یعنی فاطمهٔ زهرا علیها السلام هستند.

آخر یازده نفر کسی است که عیسی بن مریم علیه السلام، پشت سرش نماز خواهد گزارد، زمین را پر از عدل می‌گرداند، چنان که پر از جور و ظلم گردیده، با وی خلایق را از هلاکت نجات می‌دهم و ایشان را از گمراهی به شاهراه هدایت می‌آورم، به یمن و برکت او، کور را شفا می‌دهم و بینا می‌گردانم و به مریض شفا می‌بخشم.

عرض کردم: ای پروردگار من! این امر کی واقع می‌شود؟

به من وحی فرمود: این وقتی واقع می‌شود که علم از میان خلایق، برداشته و جهل و اذا ظاهر و آشکار شود، قاریان قرآن بسیار شوند، علم کمیاب و قتل بسیار شود، فقهایی که هدایت کننده‌اند، قلیل باشند و فقهایی که گمراه کننده و خائن‌اند بسیار کردند، شاعران بسیار شوند، امّت، قبرهای خود را مسجد قرار دهند، قرآن‌ها با طلا و غیرِ آن

زینت داده شود، مساجد با طلا و غیر آن، منقّش و جور و فساد بسیار شود، منکرات آشکار گردد و امّتت به آن‌ها امر و از معروف نهی گردند.

مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا نمایند، امرا کافر، دوستشان فاجر و یاورانشان ظالم گردند و صاحب رأی از ایشان، فاسق شود، نیز این امر وقتی واقع می‌شود که سه خسف؛ یعنی فروبردن زمین واقع گردد؛ خسفی در مشرق، خسفی در مغرب و خسفی در جزیرهٔ عرب و بصره، به دست مردی از اولاد تو که اتباع وی کسانی باشند که مانند ملخ‌اند، خراب شود، پسری از اولاد حسن بن علی علیه السلام خروج نماید، دجّال در مشرق از سیستان خروج کند و سفیانی ظاهر گردد.

عرض کردم: پروردگارا! بعد از من چه فتنه‌هایی خواهد شد؟

آن گاه از بلای بنی‌امیّه و فتنه‌ای که برای پسر عمّم برپا خواهد نمود، فرمود و از همهٔ چیزهایی که تا روز قیامت شدنی است، خبر داد. وقتی از معراج به زمین فرود آمدم، این‌ها را به پسر عمّ خویش وصیّت کردم، خبر دادم و رسالت را به جا آوردم. پس خدا را در عوض این نعمت عظمیٰ حمد می‌کنم؛ چنان که پیغمبران او را حمد کردند و چنان که همهٔ آن چیزهایی که پیش‌تر از من بودند، او را حمد کردند و چنان که همهٔ چیزهایی که بعد از این خدا تا روز قیامت آن‌ها را خلق خواهد کرد، او را حمد می‌کنند.

حالات خلق قبل از ظهور آن جناب

[احوال عالمیان قبل از ظهور]

۴ نجمة

علامه مجلسی رحمه الله در کتاب بحار[۱] از برقی رحمه الله در کتاب محاسن به سند خود از
۲۸۱۴ ابن سیره روایت کرده که او گفته: علی بن ابی‌طالب علیه السلام بر ما خطبه‌ای ادا فرمود و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: سلونی قبل أن تفقدونی؛ از من بپرسید، پیش از آن که مرا نیابید.

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۵ ـ ۱۹۲؛ کمال الدین و تمام النعمة؛ ص ۵۲۷ ـ ۵۲۵.

پس از آن صعصعة بن صوحان برخاسته، عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! دجّال چه وقت خروج می‌کند؟

فرمود: بنشین! به درستی که خدا سخنت را شنید و آن چه را اراده نموده، بودی دانست. به خدا قسم! در این باب مسؤول از سایل داناتر نباشد، لکن این امر علاماتی دارد که چون نعل به جای نعل، از پی یکدیگر برآیند، اگر می‌خواهی به تو بگویم.

عرض کرد: آری یا امیرالمؤمنین! بفرمایید!

فرمود: یاد بگیر! آن علامات این است: مردم نماز را بمیرانند، امانت را ضایع نمایند، دروغ را حلال دانند، ربا بخورند و رشوه بگیرند، بناها را محکم و بلند کنند، دین را به دنیا بفروشند، سفها را کارفرمایند، با زن‌ها مشورت کنند، ارحام را قطع نمایند، هوای نفس را متابعت نمایند، خونریزی را سبک شمارند، حلم را ضعیف دانند، ظلم را فخر پندارند، امرای ایشان فجّار، وزرای ایشان ظلّام، عرفای ایشان خاین و قرّای ایشان فاسق باشند، شهادات زور، ظاهر گردد و فجور، بهتان، اثم و طغیان آشکار شود، مصاحف را زیور و مساجد را طلا کاری کنند، مناره‌ها را بلند گردانند و اشرار را گرامی دارند.

صفوف جماعت، متّصل و قلوب ایشان، مختلف باشد. عهد را بشکنند و وعد را نزدیک نمایند، زنان برای حرص دنیا با شوهران خود در تجارت شرکت کنند، آواز فاسقان بلند شود و کلام ایشان را استماع کنند، رذل ایشان، بزرگ قوم شود، از خوف شرّ فاجر، از او تقیّه و کاذب را تصدیق کنند، خاین را امین و آلات لهو و لعب را اخذ نمایند.

آخر این امّت، اوّل آن را لعن کند، صاحبان فروج بر زن‌ها سوار شوند، زنان به مردان شبیه گردند و شاهد نطلبیده، شهادت دهند، شاهد به مراعات دوستی و آشنایی، ۲۸۱۵
بدون معرفت و حقّ، شهادت دهد، برای غیر دین، طلب علم کنند، کار دنیا را بر کار آخرت مقدّم دارند و لباس میش را بر دل‌های گرگ بپوشانند، دل‌های ایشان از مردار گندیده‌تر و از صبر تلخ‌تر باشد.

در آن وقت، دجّال تعجیل کند، در آن روز بیت المقدّس بهترین مسا کن باشد. زود است که زمانی بر مردم بیاید که آرزو کنند از سا کنین آن‌جا باشند.

[وقایع قبل از ظهور]

۵ نجمة

ایضاً علّامه مجلسی رحمه الله در بحار[۱] از محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت[۲] به اسناد خود از عمر بن سعد از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده: قائم علیه السلام قیام نمی‌کند، تا آن که چشم دنیا کور گردد؛ یعنی اوضاعش پریشان و سرخی در آسمان ظاهر شود و آن سرخی از اشک چشم حاملان عرش باشد که بر احوال اهل زمین گریه می‌کنند، او قیام نکند تا میان اهل زمین، قومی ظاهر شود که برای ایشان از خیر نصیبی نباشد، خلایق را به اطاعت پسر من خوانند، حال آن که دل‌هایشان از او بری باشد، ایشان طایفه‌ای بد و بی‌بهره از خیر باشند و بر اشرار مسلّط شوند، بر ظالمان فتنه برپا نمایند، پادشاهان را هلاک کنند و در سواد کوفه ظاهر شوند.

بزرگشان مردی سیاه چهره و سیاه دل باشد، از دیانت و خیر بی بهره، نانجیب و لئیم، بی‌خیر و درشت‌گو، از مادران زنا کار زاییده شده و از بدترین نسل‌ها باشد. خدا در سالی که از اولاد من ظهور کند، از آب باران به او بچشاند کسی که غیبت کرده، صاحب بیدق سرخ و علم سبز است و وقت ظهور او، روزی باشد برای کسانی که در شهر انبار و در شهر هیت از رسیدن فرج ناامید شده‌اند که اوّلی در سمت شرقی فرات و دوّمی در سمت غربی آن واقع است. روزی است که هلاکت اکراد و فرو پایگان خلایق و خرابی شهر فرعونیان ـ که مسکن جبّاران و والیان ظالمان، معدن بلا و محلّ بی‌عاری
۲۸۱۶ و بی‌ناموسی است ـ در آن روز واقع خواهد شد.

ای عمر بن سعد! سوگند به پروردگار علی! هرآینه آن شهر، بغداد است. آگاه شو،

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، صص ۲۲۷ ـ ۲۲۶.

۲. الغیبة، صص ۱۴۸ ـ ۱۴۷.

لعنت خدا بر عاصیان بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس باد! که بر ما خیانت کنند و نیکانِ اولاد مرا بکشند، عهد و پیمان مرا در خصوص ایشان مراعات نکنند و حرمت مرا ملاحظه ننمایند که در کارهای خود از خدا بترسند. به درستی که برای بنی‌عبّاس روزی مانند روز زوال دولت باشد و برای ایشان در آن روز، مانند نالهٔ زن حامله در وقت زاییدن ناله باشد.

وای بر تابعان بنی‌عبّاس از جنگی که بین نهاوند و دینور خواهد شد و این، محاربهٔ فقرای شیعیان علی علیه‌السلام باشد و بزرگشان مردی از اهل همدان است، اسمش با اسم پیغمبر منعوت و موصوف و مردی مستوی‌الخلقه و خوش خلق است، رنگش تر و تازه، در صدایش چیزی مانند خنده، مژگانش بسیار، گردنش پهن، مویش کم و بیخ دندانش از هم جداست. چون سوار اسب شود، به بدری ماند که از زیر ابر دیده شود. لشکرش جمعی از بهترین جماعات در تصدیق دین خدا، خضوع، خشوع و تقرّب باشند، پهلوانان از اعراب‌اند که آن روز به شدّت حرب رسند و بر دشمنان ظفر یابند و برای دشمنان در آن روز هلاک و فناست.

این ناچیز گوید: ذکر این خبر با انتهای سلسلهٔ سند آن به عمربن سعد ـ لعنة الله علیه ـ برای آن است که اتّفاق مؤالف و موافق بر وجود و غیبت و خروج قائم علیه‌السلام دانسته شود؛ چنان که مجلسی رحمه‌الله به آن اشاره کرده و شاید غرض آن حضرت از اخبار این فقرات به آن ملعون، اتمام حجّت و تعریض به خود آن مردود بوده باشد، والله العالم.

[روایت امام باقر(ع)]

۲۸۱۷ ۶ **نجمة**

محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت[۱] به سند خود از حضرت صادق علیه‌السلام و آن حضرت از پدر خود امام باقر علیه‌السلام روایت کرده: امیرالمؤمنین علیه‌السلام از اموری که بعد از

۱. الغیبة، صص ۲۷۶ ـ ۲۷۵.

مردمان در یوم الدین، منم قاسم نار، خازن جنان، صاحب حوض و اعراف و میزان.

از ما امامی نیست مگر آن که به جمیع اهل ولایت و محبّت خود دانا و بیناست و این معنی آیه است **﴿إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ﴾**[1] است. پس از من بپرسید، پیش از آن که مرا نیابید و پیش از آن که فتنه‌ای از سمت مشرق ظاهر شود، پای خود را بردارد و در حال حیات و بعد از ممات، بر بالای مردم گذارد، همه را پایمال نماید و آتش فساد با هیزم بسیار در سمت مغرب زمین شعله ور شود و به آواز بلند بگوید: وای بر حال مردم از شرّ من! باید از آن‌جا کوچ کنند یا مانند کوچیدن، کنند.

وقایعات در وقت ظهور آن حضرت

چون غیبت قائم علیه السلام طول کشد، گویند او مرده یا هلاک شد و به بیابانی مفقود گردیده، تا آن که می‌فرماید: بدانید! برای آن؛ یعنی ظهور قائم علیه السلام ، علاماتی هست؛ اوّل آن‌ها محاصرهٔ کوفه با خندق و نگهبان باشد، پاره کردن مشک‌های آب در کوچه‌های کوفه و تعطیل مساجد تا چهل شب، ظاهر شدن هیکل، جنبیدن بیدق‌ها در اطراف مسجد اعظم و قاتل و مقتول در آتش باشد، قتل نفس زکیّه با هفتاد تن در کوفه، بریدن سر دیگری میان رکن و مقام، کشتن اصقعْ در خصوص بیعت بت‌ها به طریق صبر، خروج سفیانی با بیدق سرخ و امیر آن‌ها مردی از قبیلهٔ بنی‌کلب باشد و دوازده هزارِ ایشان به سرداری مردی از بنی‌امیّه، به نام خزیمه به سمت مکّه و مدینه رود.

او در اصل خلقت چشم چپ ندارد و در چشمش سفیدی کلفت و ضخیم باشد، و شبیه مروان باشد، بیدقش برنگردد، تا آن که در مدینه در خانه‌ای که به آن خانهٔ ابوالحسن موری گویند، داخل شود و لشکری می‌فرستد بر سر مردی از آل محمد که جمعی از شیعه بر سر او جمع شوند و از مدینه به مکّه برگردد که سردار آن‌ها مردی از غطفان باشد، چون به وسط قاع ابیض رسند ـ آن بیابانی است ـ به زمین فرو روند و از
ایشان نماند مگر مردی که رویش به عقب برگردد، برای آن که توابع سفیانی را بترساند ۲۸۲۰
و بر ایشان حجّت باشد؛ چنان که خدا فرماید: **﴿وَ لَوْ تَرىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلاٰ فَوْتَ وَ أُخِذُوا**

۱. سوره رعد: آیه ۷.

مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ﴾[۱].

سپس فرمود: سفیانی صد و سی هزار نفر به سوی کوفه فرستد و در روحا و فاروق فرود آیند، از آن‌جا شصت هزار نفر از آن لشکر آیند تا در نخیله در موضع قبر هود علیه السلام وارد شوند و در روز عید قربان بر اهل کوفه هجوم آورند. امیر کوفه آن وقت مردی جبّار باشد و به او کاهن و ساحر گویند و از شهر زوراء؛ یعنی بغداد، سرداری با پنج هزار مرد از کاهنان به سوی ایشان درآید و در سر جسر کوفه هفتاد هزار مرد را بکشند، طوری که مردم تا سه روز به سبب خون‌های کشتگان و عفونت بدن ایشان از آب فرات نیاشامند و هفتاد هزار دختر باکره که از غایت عفّت دست و سر شان دیده نشده، اسیر شوند، تا آن که به مجمل‌ها گذاشته شده، ثبویّه؛ یعنی به غرّی برده شوند.

صد هزار مؤمن و مشرک از کوفه خروج کرده، به دمشق روند و کسی نباشد که ایشان را از آن‌جا منع کند و در آن‌جا ارم ذات العماد باشد و بیدق‌هایی که پوش آن‌ها از پنبه باکتان و با حریر دوخته نشده، از جانب مشرق زمین آید که سرهای آن‌ها به مهر سیّدِ اکبر؛ یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله ممهور باشد و مردی از آل محمد صلی الله علیه و آله آن‌ها را بردارد که در مشرق زمین ظاهر شود و بوی آن‌ها در مغرب زمین؛ مانند مشک پر بو به مشام خلایق برسد و بیم آن‌ها از یک ماه راه، از خود آن‌ها بیشتر در دل‌ها جا کند، تا آن که وارد کوفه شوند و خونخواهی پدران خود کنند، در حالی که سمّ اسبان ایشان از شدّت تعب خراشیده شده، موهای آن‌ها ریخته گشته، صاحبان آن‌ها بر آن‌ها متحسّر شوند و از زیادتی تعبی که بر آن‌ها وارد آورده‌اند، به سوی خدا توبه و انابه کنند و ایشان از آل محمد اند، آن ابدالی که خدا در حقّ ایشان فرمود: ﴿إِنَّ اللهَ يُحِبُّ التَّوّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾[۲].

۲۸۲۱ سپس مردی از اهل نجران خروج کند و دعوت امام را اجابت نماید، او اوّلین نفر از نصارا باشد که دعوت امام را قبول کند، از بیعت نصارا خارج گردد، خارج را بشکنند، با

---

۱. سوره سبأ: آیه ۵۱.

۲. سوره بقره، آیه ۲۲۲.

غلامان و ضعیفان درآید، با بیدق‌های هدایت به نخیله رود و اجتماع خلایق در روی زمین در فاروق شود، در آن ایّام سه هزار نفس روی زمین کشته شود.

تأویل این آیهٔ ﴿فَمٰا زٰالَتْ تِلْكَ دَعْوٰاهُمْ حَتّٰى جَعَلْنٰاهُمْ حَصِيداً خٰامِدِينَ[۱]﴾ ظاهر گردد و منادی از سمت مشرق در ماه رمضان هنگام طلوع صبح ندا کند: ای اهل هدایت! در یک جا جمع شوید! و ندا کننده از سمت مغرب بعد از غروب شفق ندا کند: ای اهل باطل! جمع شوید! فردای آن روز وقت ظهر، آفتاب رنگ به رنگ گردد، زرد شود و بعد از آن سیاه و تاریک گردد.

در سوّم آن روز، خدا حقّ را از باطل جدا کند، دابّة الارض بیرون آید و اهل روم به کنار دریا نزد مغاره، اصحاب کهف را با سگ ایشان بر انگیزاند که از ایشان مردی باشد به نام تملیخا و دیگری صلاها که امر قائم علیه السلام را قبول نمایند و دو شاهد بر امر او باشند.[۲]

[روایت جابر از امام باقر(ع)]

۸ نجمة

خروج سفیانی و قتل لشکر او

در تفسیر عیّاشی[۳] از جابر جعفی از حضرت باقر علیه السلام منقول است که فرمود: در جای خود بنشین، تا علاماتی که ذکر می‌کنم در سال طاق که جفت نیست، ببینی؛ مانند یکم و بیست و پنجم. منادی را ببینی که در دمشق ندا کند، دهی از دهات آن به زمین فرو رود و قدری از مسجد آن‌جا خراب شود. لشکر ترکان را ببینی که از دمشق بگذرند و رو آورند تا در جزیره‌ای فرود آیند و در مکّه منزل کنند. در آن سال در هر بلاد عرب محاربه و اختلاف واقع می‌گردد و اهل شام در این وقت با سه بیدق باشند: بیدق اصهب،
۲۸۲۲ ابقع و سفیانی.

---

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۵.

۲. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۵ ـ ۲۷۲.

۳. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۶ ـ ۶۴.

بیدق سفیانی با طایفهٔ بنی ذنب الحمار که به قبیلهٔ مضرّ مشهورند؛ مخالفت نمایند و با سفیانی طایفهٔ خالوهایش از قبیلهٔ کلب می‌باشند، سفیانی با جمعیّت خود بر طایفهٔ بنی ذنب الحمار خروج کند و ایشان را طوری بکشد که دیده نشده، مردی از طایفهٔ بنی ذنب الحمار با جمعیّت و استعداد از دمشق می‌رسد، او را نیز با جمعیّت بکشد.

این مراد از آیهٔ شریفهٔ **﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾**[1] است؛ یعنی وای بر کافران! از حضور روز بزرگ که مراد، روز جنگ سفیانی باشد.

بعد از آن، سفیانی به سوی کوفه خارج شود و غیر از آل محمد و شیعیان ایشان مقصودی نداشته باشد. چون به کوفه رسد، جمعی از شیعیان را بگیرد. بعضی را بکشد و برخی را بَر دار کشد، لشکری از خراسان آید و در کنار دجله منزل کند، مردی ضعیف از شیعیان با اتباع خود به محاربه با سفیانی درآید و در ظهر کوفه با اتباعش کشته شود.

سپس سفیانی لشکری به مدینه فرستد و مردی را در آن‌جا بکشد، مهدی علیه السلام و منصور که وزیر آن حضرت است، از مدینه بگریزند، بزرگ و کوچک آل محمد را بگیرد و از ایشان کسی را نگذارد مگر آن که محبوس دارد.

از مدینه لشکری برای گرفتن مهدی علیه السلام و منصور بیرون کند و مهدی مانند موسی بن عمران ترسان و هراسان از مدینه به مکّه گریزان رود و لشکر سفیانی تا ارض بیدا ـ بیابانی ما بین الحرمین است ـ او را تعاقب کنند و چون در بیدا فرود آیند، بیدا ایشان را فرو برد و کسی از ایشان را نگذارد، مگر یک نفر را، برای این که از این واقعه خبر دهد. بعد از آن، قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ میان رکن و مقام می‌ایستد، نماز می‌کند، با وزیرش می‌گردد و می‌گوید: ای گروه خلایق! اکنون از خدا یاری خواهم تا بر ظالمین و غاصبین حقّ ما غالب گردم، هر کس در خصوص خدا، با ما محاجّه کند، ما به خدا نزدیک‌تریم، هر کس در خصوص آدم علیه السلام گفتگو نماید، هرآینه ما نزدیکترین خلایق بر آدم علیه السلام هستیم، هر کس در خصوص نوح علیه السلام با ما گفتگو کند، هرآینه ما نزدیکترین خلایق به نوح علیه السلام هستیم، هر کس در خصوص ابراهیم علیه السلام سخن گوید، ما به او

۱. سوره مریم: آیه ۳۷.

نزدیکتریم، هر کس در خصوص محمد ﷺ سخن گوید، ما به او نزدیکتر هستیم و هر کس در خصوص کتاب خدا گفتگو کند، ما به او نزدیکتریم. به درستی که ما و همهٔ مسلمانان در این روز شهادت می‌دهیم که ما رانده و مظلوم شدیم، از مال و اهل و دیار خود، بیرون و مقهور و مغلوب گشتیم. آگاه باشید! ما امروز از خدای تعالی و از هر مسلمانی یاری می‌خواهیم.

راوی گوید: باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! در آن حال، سی صد و سیزده مرد و پنجاه زن مانند پاره‌های ابر در وقت پاییز از عقب یکدیگر، در غیر موسوم حجّ به مکّه آیند و جمع شوند؛ چنان که خدا فرماید: **﴿أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللهُ جَمِيعاً إِنَّ اللهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾**[۱]؛ هر جا بوده باشید، خدا شما را جمع کند، زیرا خدا بر همه چیز قادر است.

چون آن سی‌صد و سیزده نفر جمع شوند، مردی از آل محمد ﷺ گوید: این مکّهٔ معظّمه قریه‌ای است که اهل آن بدکارند. سپس آن سی صد و سیزده نفر بعد از آن که عهدنامه و اسلحه و بیدق رسول خدا ﷺ را نزد آن حضرت بینند، میان رکن و مقام با او بیعت کنند، همگی با آن حضرت از مکّه بیرون روند، وزیرش هم در خدمتش باشد.

پس منادی از آسمان به نام آن حضرت و ظهور آن حضرت ندا کند، طوری که همهٔ اهل زمین بشنوند و نام او، نام پیغمبر شماست، اگر این بر شما مشتبه شود؛ یعنی نام او را ندانید که او قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ است، هرآینه عهدنامهٔ رسول خدا، اسلحه و لوای او و نفس زکیّه‌ای که از اولاد حسین است، بر شما مشتبه نشود، اگر این‌ها هم مشتبه شود، پس مشتبه نشود صدایی که از آسمان به نام و ظهور او می‌رسد و از تبعیّت عدّه‌ای از ساداتِ آل محمد ﷺ بپرهیز که ادّعای سلطنت می‌کنند، زیرا سلطنت آل محمد ﷺ یک بار خواهد شد و برای دیگران بارهاست. ۲۸۲۴

پس به هر کس از آل محمد که مدّعی سلطنت است، متابعت نکن تا مردی از اولاد حسین علیه السلام را ببینی که عهدنامهٔ رسول خدا، بیدق و اسلحهٔ آن حضرت نزد او است،

---

۱. سوره بقره: آیه ۱۴۸.

زیرا آن عهدنامه از حسین علیه السلام به علی بن الحسین علیه السلام و از او بـه امـام مـحمد بـاقر علیه السلام است، بعد از آن، خدای تعالی هر چه می‌خواهد، می‌کند.

همیشه از جماعتی متابعت کن که عهدنامه، بیدق و اسلحهٔ رسـول خـدا صلی الله علیه و آله نـزد ایشان است و از کسانی که ذکر شد، بپرهیز. سپس از آل محمد صلی الله علیه و آله به مردی متابعت کن که با سی صد و سیزده مرد و بیدق رسول خدا صلی الله علیه و آله به عزم مدینه از مکّه بیرون می‌آید تا به بیدا می‌رسند. ـ بیابانی در بین الحرمین است ـ در آن‌جا گوید: این بیابان، مکان قومی است که ایشان را فروخواهد کشید و این مـعنی آیـهٔ شـریفهٔ **﴿أَ فَـأَمِنَ الَّـذِينَ مَكَـرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَـأْتِيَهُمُ الْـعَذَابُ مِنْ حَـيْثُ لَا يَشْـعُرُونَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾**[1] است؛

یعنی آیا مأمون‌اند کسانی که از روی مکر گناه می‌کنند از این که زمین ایشان را فرو برد یا عذاب ایشان را دریابد، طوری که ملتفت نشوند و یا عـذاب ایشـان را در حـال اشتغال ایشان به کارهای خودشان بگیرد، پس ایشان عاجزکنندگان نباشند.

تفسیر آیهٔ شریفه در عذاب مشرکین

چون به مدینه رسد محمد بن شجری را مانند یوسف علیه السلام از زندان بیرون آورد، پس از آن به کوفه آید و در آن‌جا آن قدر که خدا خواهد، مکث کند، تا آن که مسلّط گردد. بعد از آن با اصحاب خود به عذرا آید، در حالی که جمعی کـثیر بـه او مـلحق شـود و سفیانی در آن روز در وادی رمله باشد، دو لشکر با یکدیگر ملاقات کـنند و آن روز، روز تغییر و تبدیل است، زیرا آن روز جمعی از شیعیان آل مـحمد صلی الله علیه و آله کـه در لشکـر سفیانی باشند، به آن حضرت ملحق شوند و جمعی از دوستان آل ابی سفیان که در لشکر آن حضرت باشند به سفیانی ملحق شوند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: سفیانی و تمام اتباعش در آن روز کشته شوند، حتّی یک نفر هم نمی‌ماند که خبر کشتگان ایشان مرا ببرد، در این روز ناامید کسی باشد کـه از غنیمت و اموال کلب که قبیلهٔ خالوهای سفیانی باشد، محروم گردد، آن حـضرت بـه سوی کوفه برگردد و در آن‌جا مسکن کند، غلام مسلمی را نگذارد مگر آن که خریده،

---

۱. سوره نحل: آیه ۴۵ و ۴۶.

آزاد نماید، مدیونی نماند مگر آن که دین او را ادا کند، هیچ مظلمه‌ای در گردن کسی نمی‌ماند مگر آن که به صاحب آن ردّ نماید، هیچ بنده‌ای از کسی کشته نشود مگر آن که دیهٔ آن، به وارثش ردّ شود و هر مدیونی که کشته شود، دین او را ادا کند و عیالش را مورد عطا نماید و این نحو سلوک کند تا زمین را پر از عدل و داد فرماید، بعد از آن که از ظلم و جور پر شده باشد.

آن حضرت و اهل بیتش در محلّهٔ رحبه، از محلاّت کوفه، سکنیٰ کند که مسکن نوح علیه السلام آن‌جا بوده، زمین پاک و پاکیزه است و هیچ مردی از آل محمد صلی الله علیه و آله جز در زمین پاک و پاکیزه ساکن و کشته نشود.

[روایت بحار]

۹ نجمة

فی البحار[1] عن البرسی فی المشارق انّ ذا جدن الملك ارسل إلی السطیح لأمر شكّ فیه فلمّا قدّم علیه أراد أن یجرّب علمه قبل حكمه فخباء له دیناراً تحت قدمه ثمّ اذن له فدخل فقال له ما نبأت لك یا سطیح.

فقال السطیح: حلفت بالبیت والحرم والحجر الأصمّ واللّیل إذا اظلم والصبح إذا تبسّم و لكلّ فصیح وابكم لقد خبأت لی دیناراً بین النعل والقدم. فقال الملك: من أین علمك هذا یا سطیح!

فقال: من اخ لي جنّی ینزل معی انّی نزلت. فقال الملك: اخبرنی عما یكون فی الدهور.

فقال: السّطیح إذا غارت الأخیار وقادت الأشرار و كذّب بالأقدار وحمل بالأوقار
و خشعت الأبصار لحامل الأوزار و قطعت الأرحام و ظهرت الطّغام المستحلّی ۲۸۲۶
الحرام في حرمة الأسلام واختلف الكلمة و خفرت الذّمه و قلّت الحرمة و ذلك عند طلوع الكوكب الّذی یفزع العرب و له شبیه الذّنب فهناك ینقطع الأمطار و تجفّ

۱. بحارالانوار، ج ۵۱، صص ۱۶۳ ـ ۱۶۲.

الأنهار و تختلف الأعصار و تغلوا الأسعار في جميع الأقطار.

ثمّ تقبل البربر بالرايات الصفر على البرازين حتّى ينزلوا مصر فيخرج بطلاً من ولد صخر فيبدّل الرّايات السود بالحمر، فيبيح المحرّمات و يترك النساء بالثدى معلّقات و هو صاحب نهب الكوفه فربّ بيضاء الساق مكشوفة على الطريق مردوفة بها الخيل محفوفة قتل زوجها و كسر عجزها واستحلّ فرجها فعندها يظهر ابن النّبى المهدىّ و ذلك إذا قتل المظلوم، بيثرب وابن عمّه في الحرم و ظهر الخسفى فوافق الوسمىٰ فعند ذلك يقبل المشوم بجمعة المظلوم فتظاهر الروم بقتل القروم فعندها ينكسف كسوف اذا حاد الزحوف و صفا الصّفوف و يظهر ملك من صنعاء اليمن ابيض كالقطن اسمه حسين أو حسن، فيذهب بخروجه غمر الفتن.

فهناك يظهر مباركاً زكيّاً و هادياً مهديّاً و سيّداً علويّاً، فيفرح النّاس إذا اتاهم بمنّ الله الّذى هذا هم فيكشف بنوره الظلمة و يظهر به الحقّ بعد الخفاء و يفرق الأموال في النّاس بالسّواء و يغمد السّيف فلا يسفك الدّماء و يعيش النّاس في البشر والهناء و يغسل بماء عدله عين الدهر من القذاء و يردّ الحقّ على اهل القرى و يكثر في الناس الضيافة والقرى و يرفع بعدله الغواية والعمى كانّه كان غبار فانجلى فيملاء الأرض عدلاً و قسطاً والأيّام حبّاً و هو علم السّاعة بلا امتراء إلى اخر الخبر.

[خطبهٔ بيان از امام على(ع)]

۱۰ نجمة

و في خطبة البيان بعد أن ذكر الخطاب ـ سلام الله عليه ـ بعضاً من مناقبه و نبذاً من علائم ظهور المهدىعليه السلام قام إليه صعصعة بن صوحان و ميثم و ابراهيم بن مالك الأشتر و عمر بن صالح فقالوا يا اميرالمؤمنينعليه السلام! قل لنا بما يجرى في آخر الزمان ۲۸۲۷
فانّ قولك يحيى قلوبنا و يزيد في ايماننا.

فقال: حبّاً و كرامةً ثمّ نهضعليه السلام قائماً و خطب خطبة بليغة تشوّق إلى الجنّة و نعيمها و تحذّر من النّار و جحيمها، ثمّ قالعليه السلام: ايّها النّاس انّى سمعت اخى

رسول‌الله صلی الله علیه و آله يقول تجتمع في امّتى مائة خصلة لم تجتمع في غيرها فقامت العلماء والفضلاء يقبّلون بواطن قدميه و قالوا: يا اميرالمؤمنين علیه السلام نقسم عليك بابن عمّك رسول الله صلی الله علیه و آله أن تبيّن لنا مايجرى في طول الزّمان بكلام يفهمه العاقل والجاهل.

قال: ثمّ انّه حمدالله و اثنى عليه و ذكر النّبى فصلّى عليه و قال: أنا مخبركم بما يجرى من بعد موتى و بما يكون إلى خروج صاحب الزمان القائم بالأمر من ذرّيّة ولدى الحسين علیه السلام و إلى ما يكون في آخر الزّمان حتّى تكونون على حقيقة من البيان.

فقالوا: متى يكون ذلك يا امير المؤمنين علیه السلام!

فقال: إذا وقع الموت في الفقهاء وضيّعت امّة محمّد المصطفى الصّلوة واتبعوا الشّهوات و قلّت الأمانات وكثّرت الخيانات و شربوا القهوات واستشعروا شتم الأباء والأمّهات و رفعت الصّلوة من المساجد بالخصومات و جعلوها مجالس الطّعامات واكثروا من السيئات وقلّلوا من الحسنات و عوصرت السّموات، فحينئذ تكون السّنة كالشّهر والشّهر كالأسبوع والأسبوع كاليوم واليوم كالسّاعة و يكون المطر قيظاً والولد غيضاً و تكون لأهل وجوه ذلك الزّمان لهم وجوه جميلة و ضماير ردّيه من رءاهم اعجبوه و من عاملهم ظلموه وجوههم وجوه الأدميّين و قلوبهم قلوب الشّياطين!

فهم امرّ من الصبر و أنتنّ من الجيفة وانجس من الكلب و اروغ من الثعلب واطمع من الأشعب والزق من الجرب لا يتناهون عن منكر فعلوه أن حدّثتهم كذبوك و أن امتنهم خانوك و أن وليّت عنهم اغتابوك و إن كان لك مال حسدوك و أن نجلت عنهم بغضوك و أن وضعتهم شتموك سمّاعون للكذب اكّالون للسحت يستحلّون الزنا
۲۸۲۸ والخمر والمقالات والطّرب والغناء والفقير بينهم ذليل حقير والمؤمن ضعيف صغير والعالم عندهم وضيع والفاسق عندهم مكرّم والظالم عندهم معظّم والضعيف عندهم هالك والقوىّ عند هم مالك لايأمرون بالمعروف و لاينهون عن المنكر الغنىّ.

عندهم دولة مغنمة والزّكوة مغرماً و يطيع الرّجل زوجته و يعصى والديه و

بيان: خطبة اميرالمؤمنين

يجفوهما و يسعى في هلاك احبّة و ترفع اصوات الفجّار و يحبّون الفساد والغناء والزّناء و يتعاملون بالسّحت والرّبا و يعار على العلماء و يكثر ما بينهم سفك الدّماء و قضاتهم يقبلون الرّشوه و تتزوّج الأمراة بالأمرئة و تزّف كما تزف العروس إلى زوجها و تظهر دولت الصّبيان في كلّ مكان و يستحلّ الفتيان المغاني و شرب الخمر و تكتفى الرّجال بالرّجال والنّساء بالنساء و تركب السّروج الفروج فتكون الأمرئة مستولية على زوجها في جميع الأشياء.

تحجّ النّاس ثلاثة وجوه؛ الأغنياء للنّزه والأوساط للتّجاره والفقراء للمسئلة و تبطل الأحكام و تحبط الأسلام و تظهر دولة الأشرار و يحلّ الظلم في جميع الأمصار فعند ذلك يكذّب التّاجر في تجارته والصّايغ في صياغته و صاحب كلّ صنعة في صناعته. فتقل المكاسب و تضيق المطالب و تختلف المذاهب و يكثر الفساد و يقلّ الرّشاد فعندها تسوّد الضّمائر و يحكم عليهم سلطان جائر و كلامهم امرّه من الصّبر و قلوبهم أنتن من الجيفة. فإذا كان كذلك ماتت العلماء و فسدت القلوب و كثرت الذّنوب و تهجر المصاحف و تخرب المساجد و تطول الأمال و تقل الأعمال و تبنى الأسوار في البلدان مخصوصة لوقع العظايم النّازلات. فعندها لوصلى أحدهم يومه و ليلته فلايكتب له منها شيء و لاتقبل صلوته لانّ نيّته وهو قائم يصلّى يفكّر في نفسه كيف يظلم النّاس و كيف يحتال على المسلمين و يطلبون الرّياسة للتفاخر والمظالم و يضيق على مساجدهم الأماكن و يحكم فيهم المتألف و يجور بعضهم على بعضٍ و يقتل بعضهم بعضاً عداوة و بغضاً و يفتخرون بشرب الخمور و يضربون في المساجد العيدان والزّمر فلا ينكر عليهم أحد و اولاد العلوج يكونون في ذلك الزّمان الأكابر و يرع القوم سفهاؤهم و يملك المال ما لايملكه و لا كان له باهل لكع من اولاد اللكوع و تضع الرّوساء رؤساً لمن لا يستحقّها و يضيق ٢٨٢٩
الذّرع و يفسد الزّرع و يفشوا البدع و تظهر الفتن.

كلامهم فحش و عملهم وحش و فعلهم خبث و هم ظلمة غشمة و كبرأوهم نجلة عدمة و فقهاؤهم يفتون بمايشتهون و قضاتهم بما لايعلمون يحكمون واكثرهم

بالزّور يشهدون من كان عنده درهم كان عندهم مرفوعاً و من علموا انّه مقلّ فهو عندهم موضوع والفقير مهجور و مبغوض والغنيّ محبوب و مخصوص و يكون الصّالح فيها مدلول الشّوارب يكبّرون قدر كلّ نمّام كاذب و ينكّس الله منهم الرّؤس و يعمى منهم القلوب الّتى فىالصّدور اكلهم سمان الطّيور والطّياهيج و لبسهم الخزّ اليمانى والحرير.

يستحلّون الرّبا والشّبهات و يتعارضون للشّهادات يراؤون بالأعمال قصراء الأجال لايمضى عندهم الّا من كان نمّاماً يجعلون الحلال حراماً افعالهم منكرات و قلوبهم مختلفات يتدارسون فيما بينهم بالباطل و لايتناهون عن منكر، فعلوه يخاف أخيارهم أشرارهم يتوازرون في غير ذكر الله تعالى يهتكون فيما بينهم بالمحارم لايتعاطفون، بل يتدابرون أن رأوْ صالحاً ردّوه و أن رأو لنمّاماً استقبلوه و من اسائهم يعظّموه و تكثر اولاد الزّناء والأباء فرحين بمايروا من اولادهم القبيح فلاينهاهم و لايردّهم عنه و يرى الرّجل من زوجته القبيح فلاينهاها و لايردّها عنه و يأخذ ماتأتى به من كدّ فرجها ومن مفسد خدرها حتّى لو نكحت طولاً و عرضاً، لمتهتمه و لايسمع ما قيل فيها من الكلام الردّى.

فذاك هو الدّيوث الذّى لايقبل الله له قولاً ولا عدلاً عذراً فأكله حرام ومنكحه حرام فالواجب قتله في شرع الاسلام وفضيحته بين الانام ويصلّى سعيراً في يوم القيام وفي ذلك يعلنون بشتم الاباء والامّهات وتذلّ السّادات وتعلوا الأنباط وتكثر الأختباط فما اقل الاخوة فى الله تعالى وتقلّ الدّراهم الحلال وترجع النّاس إلى اشرّ حال، فعندها تدور دول الشّياطين وتتواثب على اضعف المساكين وتثوّب الفهد إلى فريسته ويشحّ الغنى بما في يديه ويبيع الفقير آخرته بدنياه فيأويل للفقير

في ذكر طبقات الناس في آخر الزمان

٢٨٣٠ و مايحلّ به من الخسران والذّل والهوان في ذلك الزّمان المستضعف باهله و سيطلبون ما لايحلّ لهم فإذا كان كذلك اقبلت عليهم فتن لاقبل لهم بها ألا وانّ اولها الهجري، القطير في وآخرها السّفيانى والشّامى وأنتم سبع طبقات.

فالطّبقة الأولى: اهل تنكيد و قسوة إلى السّبعين سنة فى الهجرة

والطّبقة الثّانية: اهل تباذل و تعاطف إلى المأتين والثّلثين سنة من الهجرة
والطّبقة الثّالثة: اهل تزاور و تقاطع إلى الخمس مائة و خمسون سنة من الهجرة
والطّبقة الرّابعة: اهل تكالب و تحاسد إلى السبع مأئه سنة من الهجرة
والطّبقة الخامسة: اهل تشامخ و بهتان إلى الثّمان مائة و عشرين سنة من الهجرة.
والطّبقة السّادسة: اهل الهرج والمرج و تكالب الأعداء و ظهور اهل فسوق و خيانة إلى التسع مائة والأربعين سنة.

والطّبقة السّابعة: فهم اهل حيل و غدر و حرب و مكر وخدع وفسوق وتدابر وتقاطع وتباغض والملاهي العظام والمغانى الحرام والأمور المشكلات في ارتكاب الشّهوات وخراب المدائن والدّور وانهدام العمارات والقصور وفيها يظهر الملعون من واد الميشوم وفيها انكشاف السّتر والبروج وهى على ذلك إلى أن يظهر قائمنا المهدى ـ صلوات الله وسلامه عليه ـ قال: فقامت إليه سادات اهل الكوفة واكابر العرب وقالوا: يا اميرالمؤمنين عليه السلام بيّن لنا أو ان هذه الفتن والعظام الّتى ذكرتها لنا لقد كادت قلوبنا ان تنفطرو ارواحنا أن تفارق ابداننا من قولك هذا فوا اسفاه على فراقنا ايّاك فلا أرانا الله فيك سوءً اوّلاً مكروهاً.

فقال على عليه السلام: قضى الأمر الّذى فيه تستفتيان، كلّ نفس ذائقة الموت. قال: فلم يبق احد الّا وبكى لذلك إلى آخر الخطبة الشّريفة البليغة.

عبقريّهٔ هفتم

[اقسام علایم ظهور]

در بیان علایم ظهور نور موفور السرور، حضرت ولیّ عصر و ناموس دهر، صاحب الزمان و خلیفة الرحمان علیه السلام الله الملک المنّان، این که آن علایم بر چند قسم‌اند؛ حتمیّه، غیر حتمیّه، قریبه و بعیده و ذکر آن‌ها بر سبیل توضیح و تفضیل، در آن، چند نجمه است.

[کلام امام رضا(ع) در حوادث ظهور]

۱ نجمة

در بحار از قرب الاسناد [۱] از بزنطی از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده که از آن بزرگوار شنیدم، که می‌فرمود: ابن ابی‌حمزه می‌گفت: جعفر گمان نموده پدرم امام موسی علیه السلام قائم است و جعفر ندانسته پیش از ظهور این امر، پاره‌ای کارها از جانب خدای تعالی حادث شود. به خداوند عالم سوگند! هرآینه خدای تعالی برای پیغمبر خود حکایت می‌کند و می‌فرماید: **﴿وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ﴾** [۲]؛ یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید: من نمی‌دانم به من و شما چه خواهد رسید. من تابع نیستم مگر به چیزی که به من وحی می‌شود.

۱. قرب الاسناد، ص ۳۷۶ ـ ۳۷۴.

۲. سوره احقاف: آیه ۹.

[حوادث قیام قائم(عج)]

ظهور چهار حادثه به فرموده حضرت رضا(ع)

حال آن که حضرت باقر(ع) می‌فرمود: چهار حادثه پیش از قیام قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ ظاهر می‌شود که به ظهور آن حضرت دلالت می‌کند. سه حادثه از آن‌ها گذشته و یکی دیگر باقی مانده.

عرض کردیم: فدایت شویم! آن‌ها که گذشته‌اند، کدام‌اند؟

فرمود: ماه رجبی که صاحب خراسان در آن ماه، از خلافت خلع شد، دیگری ماه رجبی که در آن ماه، پسر زبیده بر وی خروج کرده، او را از خلافت خلع نمود و **سوّم، ماه** رجبی که محمد بن ابراهیم در آن ماه در کوفه خروج نمود.

عرض کردیم: آیا رجب چهارم به آن‌ها متّصل است؟

فرمود: باقر(ع) بدین نهج فرمود.

علّامه مجلسی بعد از نقل این خبر می‌فرماید: مراد از این که باقر(ع) چنین فرمود، این است که اتّصال رجب چهارم بر حسب سوّم را به نحو اجمال بیان نمود و به اِتّصال تصریح نفرمود، خلع صاحب خراسان، اشاره به امین، پسر هارون الرشید، است که برادر خود، مأمون را خلع نمود و امر نمود نام مأمون را از دراهم و خطبه‌ها اسقاط نمایند. دوّم اشاره است به این که مأمون، محمد امین را خلع می‌کند و سوّم اشاره است به ظهور محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن که به ابن طباطبا مشهور است که در کوفه ده روز از ماه جمادی الاخری گذشته، نزدیک به سال دوّم هجری خروج نمود.

محتمل است مراد از قول آن حضرت که فرمود: باقر(ع) بدین نهج فرمود، این باشد که آن بزرگوار اتّصال رجب چهارم به رجب سوّم را تصدیق فرموده باشد و مراد
۲۸۳۴ از رجب چهارم هم، ورود حضرت رضا(ع) به خراسان باشد که در ماه رجب واقع شده باشد»[1] و الله العالم بحقایق الامور.

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، صص ۱۸۳ ـ ۱۸۲.

[روایت بزنطی از امام رضا(ع)]

۲ نجمة

ایضاً در همان کتاب از بزنطی از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده که از آن حضرت سؤال نمودم: آیا این امر؛ یعنی زمان ظهور و فرج نزدیک است؟

فرمود: حضرت صادق علیه السلام از پدرش حضرت باقر علیه السلام نقل فرموده که آن حضرت فرمود: اوّلین علامات فرج، سال یک صد و نود و پنج هجری ظاهر خواهد شد، سال صد و نود و شش، طوایف عرب جلوها را از سرهای خود درآورند؛ یعنی نزاع و قتال برپا می‌کنند، سال صد و نود و هفت، فنا واقع می‌شود و سال صد و نود و هشت، جلای وطن اتّفاق می‌افتد، آیا نمی‌بینی بنی‌هاشم با اهل و اولاد از وطن برکنده می‌شوند؟

عرض کردم: مراد از کسانی که جلای وطن می‌کنند، ایشان هستند؟

فرمود: و غیر ایشان، سال صد و نود و نه، خداوند عالم، ان شاء الله بلا را زایل می‌گرداند و سال دویست، خدای تعالی چیزی را که می‌خواهد، می‌کند.

عرض کردیم: فدایت شویم! به ما از چیزهایی خبر ده که در سال دویست واقع شدنی است.

فرمود: اگر به کسی خبر دادنی باشم، هرآینه به شما خبر می‌دهم، به درستی که اگر از مکان شما خبر دادنی باشم، هرآینه به شما خبر می‌دهم. به درستی که از مکان شما خبر دارم و موافق رأی و تدبیر نیست که این مطلب از من به شما اظهار شود، لکن اگر خدای تعالی بخواهد چیزی از حق را ظاهر گرداند، بندگان بر پوشیدن و پنهان دانستن آن قادر نمی‌باشند.

عرض کردم: فدایت شوم! تو که در سال اوّل از پدرت نقل فرمودی انقضا و زوال سلطنت آل فلان در سر فلان و فلان است و بعد از ایشان برای پسرهای فلان سلطنت، ۲۸۳۵
نخواهد شد.

فرمود: این را به تو گفتم.

عرض کردم: خدای تعالی کارهایت را اصلاح نماید! وقتی سلطنت ایشان به آخر

رسید، آیا کسی از قریش به سلطنت می‌رسد، به نحوی که امرش قوام بگیرد؟

فرمود: نه.

عرض کردم: پس چه می‌شود؟

فرمود: چیزی می‌باشد که شما آن را می‌گویید.

عرض کردم: آیا مراد تو، خروج سفیانی است؟

فرمود: نه.

عرض کردم: قیام قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ را اراده می‌کنی؟

فرمود: خدای تعالی هر چه می‌خواهد، می‌کند.

عرض کردم: آیا قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ تویی؟

فرمود: **لا حول و لا قوّة الّا بالله**. بعد از آن فرمود: پیش‌تر از این امر، علامت‌های حادثه بین الحرمین ظاهر خواهد شد.

عرض کردم: آن حادثه چیست؟

فرمود: بعد از این طایفه‌ای می‌آیند که فلان شخص از آل فلان، پانزده مرد را می‌کشد.»[۱]

[بیان علّامه در علامات فرج]

علّامه مجلسی در بحار[۲] بعد از نقل این خبر فرموده: قول آن حضرت، اوّلین علامات فرج...، الخ، اشاره به وقوع مخالفت میان امین و مأمون و خلع مأمون، توسّط امین از خلافت است، زیرا این قضیّه، اوّلِ اغتشاش و پریشانی کار بنی‌عبّاس بود. سال صد و نود و شش هجری، نزاع شدّت به هم رساند و جنگ میان ایشان برپا شد و در
۲۸۳۶ سالی که بعد از آن بود، بسیاری از لشکریان ایشان فانی شدند. سال آینده؛ آن امرا و بزرگان و اکثر بنی‌عبّاس کشته شدند و این که آن حضرت، بنی هاشم را در کلام خود

---

۱. مقرب الاسناد، ص ۳۷۲ ـ ۳۷۰.

۲. بحارالانوار، ج ۵۲، صص ۱۸۵ ـ ۱۸۴.

ذکر کرد، از راه تقیّه بوده، لذا از این جهت فرمود: غیر ایشان‌اند.

سال صد و نود و نه، خدای تعالی به سبب مخزول و منکوب ساختن دشمنان اهل بیت، بلا را از ایشان زایل گرداند، مأمون خدمت آن حضرت عریضه‌ای نوشت و از او استمداد نمود و او را احضار کرد. قول آن جناب که سال دویست، خدا چیزی را که می‌خواهد، می‌کند اشاره به بسیاری تعظیم مأمون و خواستن وی آن حضرت را است.

سال دویست و یک داخل خراسان شد و ماه رمضان آن سال، امر بیعت را برای آن حضرت منعقد ساخت و معنی قول آن حضرت که از مکان شما خبر داده، این است که آمدن شما را در این وقت و پرسیدن این مسأله را از من، پیش‌تر از این خبر دارم؛ یعنی این‌ها را می‌دانم و اظهار آن‌ها را به شما، مصلحت نمی‌بینم و قول آن حضرت که فلان شخص از آل فلان، پانزده مرد را می‌کشد، اشاره به حوادثی است که برای بنی‌عبّاس در اواخر دولتشان تا وقت انقراض ایشان در زمان هلاکوخان روی داده است و الله العالم.

[کلام امام صادق(ع) و علایم فرج]

کلام عن بعض العلماء الاعلام في معنى قول الراوی اصلحك الله للامام

بدان کثیراً ما در اخبار وارد است: راوی خبر، در محضر مبارک امام عرضه می‌دارد: **اصلحك الله**؛ چنان که در این خبر شریف بزنطی خدمت حضرت، معروض داشته: **اصلحك الله اذا انقضی ملکهم یملك أحد من قریش** که ما آن را مطابق آن چه در ترجمهٔ جلد سیزدهم بحار است، تفسیر نمودیم به این که خدای تعالی کارهایت را اصلاح نماید، **لکن** بعض از علمای اعلام در سرّ گفتن این کلام به حجّت فرجام راوی به امام علیه‌السلام چنین مرقوم داشته: من سالف الزمان، بر بعضی از روات و اصحاب ائمّه علیهم‌السلام شدید الاعتراض بودم که در ساحت قدس امام علیه‌السلام عرضه می‌داشته‌اند: **اصلحك الله!** ۲۸۳۷
چون ظاهر این کلمه، دعا دربارهٔ امام است و آن را بر قلّت معرفت ایشان، دربارهٔ ائمّه حمل می‌نمودم، تا آن که به روایتی برخوردم که آن را در علل الشرایع [1] از عبدالرحمان

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۰۶.

هاشمی و او از حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام روایت نموده که از آن حضرت از علّت فضیلت اولاد امام حسین علیه السلام بر اولاد امام حسن علیه السلام و قرار دادن خداوند، امامت را در اولاد آن سرور، نه در اولاد امام حسن علیه السلام سؤال نمودم، حال آن که ایشان در طریق و منزلت واحدند.

آن حضرت فرمود: مگر به آن چه می‌گویم معتقد نیستید و باور ندارید و باید بیان سبب فرمایم. همانا جبرییل بر رسول خدا نازل شد و عرض کرد: برای تو پسری متولّد خواهد شد که بعد از تو به دست امّتت شربت شهادت خواهد نوشید.

فرمود: مرا به چنین پسری حاجت نیست؛ سه مرتبه این مخاطبت میان ایشان رفت.

اخبار جبرئیل پیغمبر را از حالات حسین علیه السلام

آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام را طلب نمود و گفت: جبرییل خبری بدین گونه برایم آورد.

علی علیه السلام نیز فرمود: مرا به چنین فرزندی رغبتی نیست و هم چنان این گفتار تا سه مرتبه تکرار یافت. در مرتبهٔ سوّم فرمود: آن فرزند، خداوند امامت خواهد بود، آثار پیغمبران را به وراثت خواهد نمود و علوم اوّلین و آخرین را تماماً خواهد داشت.

آن‌گاه فاطمه علیها السلام را مخاطب داشت و فرمود: خداوند تو را به فرزندی بشارت می‌دهد که بعد از من امّتم او را عرضهٔ شهادت دارند.

عرض کرد: ای پدر! چنین فرزند را نخواهم. هم چنان سه مرتبه این سخن اعادت شد. در مرتبه سوّم فرمود: فرزندان این فرزند که از تو آید، پیشوایان دین من، وارث آثار من و خازن علم من خواهند بود.

فاطمه علیها السلام عرض کرد: ای پدر! به قضای خود رضا دادم، پس به حسین علیه السلام حمل
۲۸۳۸ یافت و پس از شش ماه بار گذاشت و فرزندی شش ماه نیامده که در دنیا بماند و زندگی کند.

پس امّ السلمه او را کفالت نموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز حاضر می‌شد و زبان مبارک در دهان حسین علیه السلام می‌گذاشت تا بمکد و سیراب شود. پس خداوند گوشت او

را از گوشت رسول خدا صلی الله علیه و آله، رویاند هرگز او را فاطمه علیها السلام و غیر فاطمه، شیر نداد. خدا این آیهٔ مبارکه را فرو فرستاد؛ **﴿وَ حَمْلُهُ وَ فصاله يَلثُونَ شَهراً إلى قولِه وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾**؛ یعنی مدّت حمل او و رضاع سی ماه بود، چون توانا شد و سال او به چهل رسید، گفت: ای آفریدگار من! مرا به شکر نعمت خود الهام کن! آن نعمتی که مرا و پدر و مادرم را بدان مخصوص داشتی، مرا چنان بدار که به رضای تو کار کنم و در اولاد من شایستگی عطا کن که بازگشت من به سوی تو است و در شمار مسلمانان هستم.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: **فلو قال اصلح لی ذرّیّتی کانوا کلّهم ائمّة ولکن خصّ هکذا**؛ یعنی: اگر امام حسین علیه السلام می‌فرمود: **اصلح لی ذرّیّتی**؛ تا قیامت فرزندان او امامان بودند، لکن چون فرمود: **فی ذرّیّتی** امامت در نه تن از فرزندان او علیهم السلام مخصوص شد.

بالجمله بعد از وقوف بر این روایت، دانستم کلام **اصلحك الله** روات و اصحاب ائمّه علیهم السلام به آن بزرگواران، اخبار از ایشان است به این که مخاطب این کلام، امام است و اقرار ایشان به امامت کسی که به او، این کلام می‌گفته‌اند، زیرا که از این روایت فهمیده می‌شود: اصلاح، مستلزم امامت را به او است، پس معنی قولِ **اصلحك الله** این است که **جعلك الله اماماً**؛ خداوند تو را امام قرار دهد، لذا این اقراری از اصحاب و روات است به امامت کسی که این کلام را به او گفته‌اند و بیشتر اصحاب، این کلام را به آن بزرگوار می‌گفته‌اند، حال آن که معنی آن را نفهمیده بودند؛ مثل غیر روات و اصحابی که القاب ائمّه علیهم السلام را به زبان جاری می‌نمودند ولی به معانی آن‌ها وقوف پیدا نمی‌کردند؛ مثل لقب امیرالمؤمنین، سجّاد، باقر، صادق، کاظم، رضا، عسکری، قائم علیهم السلام و امثال این‌ها که معانی آن‌ها را برای بعضی از اصحاب خود بیان می‌فرموده‌اند. ترجمهٔ کلام این عالم جلیل تمام شد والله الهادی عباده الی سواء السبیل.

[هلاکت لشکر سفیانی]

۳ نجمة

در تفسیر علی بن ابراهیم[1] و تفسیر عیّاشی[2] و غیبت نعمانی[3] در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ ﴿وَ لَوْ تَرىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلاٰ فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكٰانٍ قَرِيبٍ وَ قٰالُوا آمَنّٰا بِهِ وَ أَنّٰى لَهُمُ التَّنٰاوُشُ مِنْ مَكٰانٍ بَعِيدٍ﴾ به سندهای متعدّد از حضرت امیرالمؤمنین، حسن بن علی، حضرت سجّاد و باقر علیهم‌السلام در مجمع البیان از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت نموده‌اند که این آیه را به هلاکت جیش سفیانی به سبب خسف در بیدا، در زمان ظهور حضرت قائم آل محمد ـ ارواحنا فداه ـ تفسیر فرموده‌اند که فرمودند: کاش آنان؛ یعنی لشکر سفیانی را ببینی که به سبب صیحهٔ آسمانی گرفتار دهشت و فزع شده‌اند؛ پس نمی‌توانند فرار کنند و از مکان نزدیک گرفته شوند؛ یعنی از زیر قدم‌های خود به سبب فرو رفتن زمین و گویند؛ یعنی به قائم علیه‌السلام ایمان آوردیم و کجاست برای آن‌ها دسترسی به قائم آل محمد ـ عجل الله تعالی فرجه ـ از راه دور؟!

اگر چه مفسّرین عامّه بر این رفته‌اند که این فزع و اخذ و عدم قبول ایمان یا در زمان موت است یا در زمان بعث، مگر زمخشری که گفته: از ابن عبّاس روایت شده: این آیه در خسف بیدا نازل شده است و ثعلبی که از حذیفة بن یمان از رسول خدا روایت کرده، نزول آیه را در خسف بیدا روایت کرده و این آیهٔ مبارکه بر چند امر دلالت دارد:

اوّل: گرفتار فزع و دهشت شدن آن گروه.

دوّم: عدم نجات و خلاصی برای آنان.

سوّم: گرفته شدن از مکان نزدیک.

۲۸۴۰ چهارم: ایمان آوردن و عدم قبول ایمان آنان.

---

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۰۵.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۵۷.

۳. الغیبة، صص ۳۰۵ـ۳۰۴.

[ردّ ایمان در وقت ظهور]

تنبیه النبیه

بدان اخبار خاصّ وارد در تفسیر آیه به جیش سفیانی و خسف ایشان در بیدا صریح‌اند که جیشِ آن ملعون بعد از جحد، انکار و شدّت عداوت نسبت به قائم آل محمد عليهم السلام آن بزرگوار را تصدیق کنند، لکن اذعان و ایمان ایشان در آن وقت پذیرفته نمی‌شود و همگی هلاک گردند.

عدم قبول ایمان کفّار در وقت ظهور

سرّ عدم قبول، این است که اذعان و ایمان آنان، بعد از دیدار یأس، معاینهٔ مرگ و یقین به هلاکت است و چنین ایمانی از روی قهر و اضطرار است نه از وجههٔ طوع و اختیار.

قال الله تعالی: **﴿فَلَمّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنّا بِاللهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنا بِما كُنّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمانُهُمْ لَمّا رَأَوْا بَأْسَنا سُنَّتَ اللهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبادِهِ وَ خَسِرَ هُنالِكَ الْكافِرُونَ﴾**، در این حال نه ایمان قبول است، نه توبه مقبول.

قال الله تعالی: **﴿وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ حَتّى إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفّارٌ أُولئِكَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً﴾** و از همین، توبهٔ فرعون و ایمان او در درگاه حضرت احدیّت ـ جلّ سلطانه ـ مقبول نگردید و به صریح کریمهٔ **﴿آلْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾** قرین یأس و حرمان شد.

علاوه بر این، یوم الفتح که خداوند خبر داده ایمان در آن قبول نشود و کفّار در آن مهلت داده نشوند؛ چنان که فرموده: **﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمانُهُمْ وَ لا هُمْ يُنْظَرُونَ﴾** به روز فتح دنیا به دست حضرت حجّت ـ عجّل الله فرجه الشریف ـ
۲۸۴۱ تفسیر شده؛ چنان که در کافی از ابن درّاج از حضرت صادق عليه السلام روایت نموده که در تفسیر این آیهٔ مبارکه فرموده: **یوم تفتح الدّنیا علی القایم لا ینفع أحد أتقرّب بالایمان ما لم یکن قبل ذلك مومناً.**

بدیهی است عدم نفع ایمان دربارهٔ کسانی است که خود را در پنجهٔ یأس و دهان

شمشیر آن حضرت گرفتار دیده، در زمان یقین به هلاک، اظهار ایمان نمایند والاّ معقول نیست آن حضرت مطلقاً ایمان کفّار را نپذیرد و علی ایّ حال آن‌ها را هلاک فرماید، حال آن که اخبار بسیاری وارد است که آن حضرت در زمان ظهورش، کفّار را میان اسلام و قتل مخیّر می‌فرماید و از آن‌ها جزیه نمی‌پذیرد.

[خروج لشکر سفیانی]

۴ نجمة

در بحار «۱» از کتاب کافی «۲» به اسنادش از ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: حالت چگونه می‌شود وقتی میان آن دو مسجد؛ یعنی مسجد مکّه و مدینه، کردار شدیدی واقع گردد و به سبب آن، علم از میان خلایق مستور و پنهان شود؛ چنان که مار در سوراخ خود پنهان می‌شود؟

علّامه مجلسی رحمه الله فرموده: این حدیث اشاره به خروج لشکر سفیانی و استیلای ایشان بین مسجدالحرام و مسجد مدینه است که به سبب وقوع این فتنه، علم در میان همهٔ خلایق پنهان می‌باشد و نه تنها میان آن دو مسجد که به واسطهٔ استیلا یافتن اهل جور و ستم به آن مکان، پنهان بودن علم در آن‌جا از جاهای دیگر بیشتر می‌شود؛ چنان که ماران به سوراخ خودشان پناه می‌برند، در آن‌جا به همدیگر چسبیده، پنهان می‌شوند. جزری در معنی الاسلام لیأزرالی المدنیه، کما تأزرالحیة الی حجرها که در آن، لفظ الاسلام است؛ چنان که در این روایت، لفظ العلم است و سایر الفاظ این دو حدیث بر یک منوال‌اند؛ چنین گفته: اسلام به مدینه پناه می‌برد و در آن‌جا پنهان می‌شود؛ همان طور که ماران به سوراخ خودشان پناه می‌برند، در آن‌جا به همدیگر
چسبیده، پنهان می‌شوند.«۳» ۲۸۴۲

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۴.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰.

۳. ر.ک: عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۴۲۹؛ بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۵۵؛ صحیح البظری، ج ۲، ص ۲۲۲.

[خروج دجّال]

۵ نجمة

بدان یکی از علایم مقرون به ظهور حضرت ولی عصر و ناموس دهر، خروج دجّال بدسگال است؛ چنان که در روایت نصّ حضرت صادق علیه السلام بر امامت آن بزرگوار، تصریح شده قتل آن ملعون به دست آن بزرگوار واقع می‌شود و در اخبار دیگر هم، به این معنی تصریح شده و اخبار متعلّق به حالات آن معلون و کیفیّت خروجش در کتب عامّه و خاصّه بسیار است. ما در این وجیزه از جمله به نقل سه خبر از آن‌ها اکتفا می‌نماییم.

خبر اوّل: شیخ صدوق در کمال الدین [1] به اسناد خود از ابن سبره روایت نموده که گفت: حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بر ما خطبه‌ای ادا فرمود و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: **سلونی قبل ان تفقدونی**؛ یعنی از من بپرسید، پیش از آن که مرا نیابید!

سپس صعصعة بن صوحان عرض کرد: یا امیرالمؤمنین علیه السلام! دجّال چه وقت خروج می‌نماید؟

بعد از ذکر امور کثیری از علایم ظهور حضرت بقیّة الله ـ عجّل الله فرجه الشریف ـ باز صعصعة از جای برخاسته، عرض کرد: دجّال کیست؟

آن حضرت فرمود: دجّال صائد بن صید است؛ شقی کسی است که او را تصدیق کند و سعید کسی است که او را تکذیب نماید، او در بلده‌ای که به آن اصفهان گویند و از قریه‌ای که یهودیّه نام دارد؛ خروج می‌کند، چشم راستش از اصل خلقت فاقد است، طوری که گودی حدقه هم نیست، چشم دیگرش در پیشانی باشد و مانند ستاره صبح درخشنده است و در چشمش، مانند پارچه‌ای گوشتِ به خون آلوده، چیزی باشد و
میان دو چشمش، لفظ **کافر** به نحوی که همه آن را بخوانند، نوشته شده، به دریاها ۲۸۴۳
اخل شود، آفتاب با او سیر کند، پیش رویش کوهی از دود و پشت سرش کوه سفیدی اشد که مردم گمان طعام در آن کنند.

---

[1] کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۲۷ ـ ۵۲۵.

در اوقات قحطی شدید، خروج کند و بر دراز گوشی سبز یا خاکستری رنگ، سوار شود که هرگام آن یک میل راه باشد و زمین زیر پایش پیچیده گردد و بر آبی نگذرد مگر آن که بخشکد، طوری که تا قیامت خشک بماند.

به آوازی بلند که جنّ و انس مشرق و مغرب بشنوند، نداکند: ای دوستان من! به زودی نزد من آیید! منم آن که مخلوق را آفریده‌ام و ایشان را در ترکیب، مساوی کرده‌ام، هر یک را هیأت و صورتی خاص داده‌ام، اسباب معاش و رزق ایشان را آماده کرده‌ام و به معرفت و دین خود هدایت نموده‌ام؛ منم پروردگار قادر.

آن دشمن خدا، این‌ها را دروغ می‌گوید، زیرا مردی باشد که طعام خورد و در بازارها رود ولی پروردگار شما کور نباشد، نخورد، نیاشامد، راه نرود و از جایی به جایی منتقل نگردد.

آگاه باشید! اکثر پیروان و متابعان آن ملعون، در آن روز از اولاد زنا و صاحبان طیلسان سبز باشند. خداوند او را در شهر شام، در بالای تلّی که به آن تلّ افیق گویند، سه ساعت از روز گذشته، به دست کسی ذبح نماید که مسیح بن مریمؑ پشت سر او نماز خواند.

خبر دوّم: ایضاً در کمال الدین [۱] به اسناد خود از عبدالله بن عمر روایت نموده که گفت: روزی رسول خداﷺ بعد از این که نماز صبح را با اصحاب خود ادا نمودند، برخاسته، در محلّات مدینه گردش نمود تا به در خانه‌ای رسید و در را کوبید. زنی بیرون آمد و گفت: یا اباالقاسم!ﷺ چه می‌خواهی؟

آن جناب فرمود: ای مادر عبدالله! اذن بده عبدالله را ببینم.

گفت: با او چه کار داری؟ به خدا به عقل او آفت رسیده، در لباس خود بول و غایط

۲۸۴۴ می‌کند و ادّعای امری بزرگ می‌نماید.

آن جناب فرمود: مرا اذن بده نزد او آیم.

عرض کرد: اگر خلاف ادبی دیدی، مؤاخذه نفرمایی.

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، صص ۵۲۹ ـ ۵۲۸.

فرمود: نه.

عرض کرد: داخل شو!

آن جناب داخل شد، او را در قطیفه‌ای پیچیده دید که به صدایی پست، همهمه می‌کرد. مادرش گفت: ساکت شو و بنشین! زیرا این مرد محمد ﷺ است که نزد تو آمده است. آن طفل ساکت شده، بنشست.

پیغمبر فرمود: خدا آن زن را لعنت کند! چه چیز او را باعث شد؟ اگر گذاشته بود به شما خبر می‌دادم که او، او می‌باشد.

آن طفل به رسول خدا ﷺ گفت: لعنت خدا بر مادرم باد! اگر مرا به حال خودم می‌گذاشت، هرآینه به شما خبر می‌دادم شما به الوهیّت خدا قایل هستید یا نه.

این دو ترجمهٔ مختلف که اوّلی از صاحب دار السلام، المولی محمود العراقی و دوّمی از فاضل نحریر، محمد حسن بن محمد ولی ارومی مترجم سیزدهم بحار است؛ ترجمهٔ این فقره از متن خبر است: **فقال النّبی ﷺ مالها لعنها الله لو ترکتنی لأخبرتکم أهو هو** که ترجمهٔ اوّلی با این مطابق است و ترجمهٔ ثانی با فقال النبی با «لام» مطابق است و علی الظاهر نسخ در این فقره مختلف بوده‌اند.

بالجمله، حضرت به آن کودک فرمود: چه می‌بینی؟

گفت: حقّی را، باطلی را و عرشی را بر بالای آب می‌بینم.

فرمود: به یگانگی خداوند و به پیغمبری من اقرار کن!

آن کودک گفت: بلکه شهادت می‌دهم خدا یکی است و من خود، پیغمبر او هستم، زیرا در امر رسالت تو را اولی و احقّ از من نگردانیده است.

چون روز دوّم شد، باز آن جناب با اصحاب، نماز صبح را ادا نموده، به در خانه آمده، اذن دخول خواست، آن زن اذن داده، داخل شد، آن کودک را بالای درخت خرما دید که به آواز بلند غناخوانی می‌کرد. مادرش گفت: ساکت شو و فرود آی! زیرا این مرد محمد ﷺ است که نزد تو آمده، ساکت شد و فرود آمد. 2845

باز آن حضرت فرمود: خدا آن زن را لعنت کند! چه چیز او را باعث شد؟ اگر

گذاشته بود به شما خبر می‌دادم که او است و یا آن کودک. گفت: مادرم، لعنت خدا بر او باد! اگر مرا به حال خودم می‌گذاشت، هرآینه به شما خبر می‌دادم شما به الوهیّت خدا قایل هستید یا نه؛ علی اختلاف النسختین.

روز سوّم نیز، آن حضرت با اصحاب بعد از نماز صبح به آن مکان آمد و چند گوسفند نزد آن کودک دید که آن‌ها را مانند شبان می‌خواند. مادرش گفت: بنشین و ساکت باش! زیرا این مرد که نزد تو آمده، محمدﷺ است، آن روز آیاتی چند از سورهٔ دخان نازل شده و آن جناب آن‌ها را در نماز صبح بر اصحاب خوانده بود.

سپس حضرت فرمود: آیا به یگانگی خدا و رسالت من شهادت می‌دهی؟

آن کودک گفت: بلکه تو به یگانگی خدا و رسالت من شهادت بده! خدا تو را به این امر سزاوارتر قرار نداده‌است.

حضرت فرمود: من چیزی در ضمیر خود گرفته‌ام، بگو آن چیست؟

کودک گفت: الدخ الدخ.

آن جناب فرمود: خدا تو را خوار کند، زیرا تو از اجل خود تجاوز نمی‌نمایی و به آرزوی خود نمی‌رسی مگر آن قدر که برایت مقدّر شده است.

سپس آن جناب به اصحاب فرمود: ایّها النّاس! خدا هیچ پیغمبری را نفرستاده مگر آن که قوم خود را از دجّال ترسانده و خدا او را تا امروز تأخیر انداخته، پس امر او بر شما مشتبه نشود، زیرا خدای شما اعور نمی‌باشد، به درستی که او خروج نماید در حالی که بر خری سوار شود که بین دو گوش آن خر، یک میل راه باشد، با او بهشت و دوزخ، کوهی از نان و نهری از آب باشد. اکثر پیروان او یهودیان، زنان و عرب‌های بیابان باشند. به جمیع آفاق زمین جز مکّه و مدینه و اطراف آن‌ها داخل خواهد شد.

ذیل للخبر بنقل معتبر

در دارالسلام معاصر عراقی بعد از نقل این خبر فرموده: در بعض کتب اصحاب مذکور است: پس از مراجعت پیغمبرﷺ از خانهٔ دجّال، آن ملعون از خانهٔ خود

خارج شد و مردم از مشاهدهٔ آن مردود، مضطرب شدند، دور او گرد آمدند و از ملاحظهٔ آثار غریبی که از او صادر می‌گردید، آشوب بر پا شد.

به پیغمبر ﷺ خبر رسیده، تشریف برد، دست به دعا برداشته، عرض کرد: پروردگارا! شرّ این بلا را از ما رفع فرما تا زمانی که خود مقرّر فرموده‌ای. ناگاه مرغی بزرگ ظاهر شد و آن مردود را ربود و طیران نمود، او می‌گفت: ای محمد! مرا از چنگ این عقاب رها کن!

حضرت به آن مرغ فرمود: او را از میان بنی‌آدم دور کن!

او را از دریای طبرستان گذرانده، به مکانی دور از آدمیان انداخت.

به روایت دیگر جبرییل او را ربود و به جانب هوا متوجّه شد، در حالی که مادر ملعونه‌اش از عقب او می‌دوید، پس او را از انظار غایب گرداند، در جزیره‌ای از جزایر بحر انداخته، به اغلال و سلاسل مقیّد ساخت.

این ناچیز گوید: در بعض اخبار است که آن لعین در قریهٔ یهودیّه، از قرای اصفهان، میان چاهی محبوس و به اغلال و سلاسل مقیّد است.

[خبر ابی سعید خدری]

۶ نجمة

بدان چون این خبر دوّم ـ که در نجمهٔ سابق نقل شد ـ فی‌الجمله اجمال و انغلاقی دارد، لذا علّامه مجلسی رحمه‌الله در بحار[1] بعد از نقل حدیثی که از شرح السنهٔ حسین بن مسعود نقل نموده، آن را توضیح و تبیین می‌نماید و آن این است که در کتاب مذکور، حسین مزبور به اسناد خود از ابی سعید خدری روایت نموده که او گفته: در اثنای این قصّه، دجّال به او گفت: چه چیز می‌بینی؟

گفت: تختی بر روی آب می‌بینم.

حضرت فرمود: تخت ابلیس را روی دریا می‌بینی.

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۹ ـ ۱۹۷.

بعد از آن، پیغمبر فرمود: چه می‌بینی؟

گفت: دو خبر می‌بینم، یکی وقوع به هم خواهد رساند و یکی دروغ است یا دو خبر دروغ و یک خبر راست می‌بینم.

آن حضرت فرمود: او را بگذارید، زیرا امر بر او مشتبه شده.

معنی قول حضرت که چیزی در دل پنهان داشته، برای این که آن را از تو بپرسم، این است که آن حضرت آیهٔ ﴿يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ﴾ را در دلش قصد کرده بود و او در جوابش گفت: آن چه در دلت قصد نموده‌ای، دود است، زیرا دخان به معنی دود است، چون بعضی گفته‌اند: عیسی بن مریم علیه السلام دجّال را در کوه دخان به قتل خواهد رساند، بنابراین احتمال دارد مراد آن حضرت، کشته شدن او در کوه دخان باشد، زیرا این ابن صیّاد چنین گمان داشت که او دجّال است و لذا در جواب حضرت گفت: مرادت دود است؛ یعنی کشته شدن من در کوه دخان می‌باشد.

ایضاً در کتاب شرح السنه در تفسیر قول آن حضرت که به آن ملعون فرمود: از اجل خود تجاوز نخواهی کرد. آورده ـ که خطابی که یکی از علمای عامّه است ـ: این کلام به دو وجه محتمل است؛ یکی این که به رتبه و اندازه تو نمی‌رسد، پاره‌ای از غیب‌ها را بدانی، نه از جهت وحی که شیوهٔ انبیاست و نه از جهت الهام که از خواصّ اولیاست و آن چه به زبانش جاری گردید، شیطان به قلبش انداخت و او هم، آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود؛ وقتی پیش از ورودش به قریهٔ نحل، به اصحاب خود می‌فرمود.

وجه دیگر آن است که نمی‌توانی قضا و قدر الهی را در خصوص نفس و کارهای خود تغییر دهی.

ایضاً در شرح السنه از ابو سلیمان نقل نموده که گفته: آن چه در توجیه این حدیث

۲۸۴۸ به نظرم می‌رسد، این است که این قصّه در ایّام مصالحهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله با یهودیان و خلفای ایشان واقع گردید و ابن صیّاد هم از ایشان بوده یا به کارهای ایشان مدخلیّت می‌نموده و ادّعای کاهنی می‌کرد و این خبر هم به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رسید.

آن حضرت به مقام امتحان وی درآمده، با این سؤالات که ذکر شد، امتحانش نمود،

چون او را به سخن گفتن درآورد، دانست او بر باطل و از جملهٔ ساحران یا کاهنان است یا از کسانی است که جنّ در صورت انسان نزد ایشان می‌آید اخباری به ایشان می‌گوید و یا از کسانی است که شیطان با ایشان مراوده می‌کند و بعضی خبرها را به زبانشان جاری می‌سازد.

وقتی آن حضرت قول او را شنید، بر او درشتی نمود و فرمود: دور و خوار شو! تو هرگز از قدر خود تجاوز نخواهی کرد. مراد حضرت از این کلام، این است که خبری که او داد، شیطان به زبانش جاری نمود، نه این که از جهت وحی گفت و او حالت‌های مختلفی داشت، در بعضی از آن‌ها خبرش مطابق واقع می‌شد و در بعضی دیگر، خطا می‌کرد؛ چنان که خودش گفت: به من خبری راست و خبری دروغ می‌آید، در این حال، حضرت فرمود: امر بر تو مشتبه شده است.

مجملاً او فتنه‌ای است که خداوند عالم، بندگان خود را به آن امتحان می‌کند تا هلاکت هالکان و نجات ناجیان بعد از اقامهٔ حجّت و برهان و جوشیدن آنان در بوتهٔ امتحان، شده باشد؛ چنان که قوم موسی در زمان خویش با گوساله امتحان و هلاک شدند و **بعضی** دیگر که خدای تعالی ایشان را هدایت نمود و نگاه داشت، نجات یافتند. کلام ابو سلیمان تمام شد که بغوی در شرح السنه آن را نقل نموده است.

علّامه مجلسیﷺ در بحار می‌فرماید: علمای اهل سنّت در این که دجّال همان ابن صیّاد است یا نه اختلاف کرده‌اند. جماعتی گفته‌اند: دجّال غیر ابن صیّاد است، زیرا چنین روایت شده که ابن صیّاد از عمل خویش توبه و بازگشت نمود و در مدینه وفات کرد، کفن را از صورتش برداشتند و مردم او را مرده دیدند. از ابوسعید خدری نیز حدیثی روایت نموده‌اند که دلالت دارد به این که او دجّال نیست و جماعت دیگری معتقدند او دجّال است و این را از ابن عمر و جابر انصاری روایت کرده‌اند.

[خبر جسّاسه]

۷ نجمة

بدان **خبر سوّم** که به دجّال بدسگال تعلّق دارد، خبر جسّاسه است که آن را از تمیم داری، در کتب عامّه و خاصّه نقل نموده‌اند و آن را سبب اسلام تمیم مذکور دانسته‌اند، چنان که در مصابیح و زهرةالریاض نقل کرده‌اند: تمیم داری به حضرت رسول ﷺ عرض کرد: من با سی نفر در کشتی نشسته بودیم. کشتی به چهار موج مبتلا شد، روز و شب بر ما یکسان گشت و حیران ماندیم تا آن که کشتی شکستهٔ ما در بالای تخته پاره‌ای آمد، خود را در ساحل جزیره‌ای دیدیم. از تخته فرود آمده، آن جزیره را تماشا کرده، می‌گشتیم، ناگاه حیوانی بزرگ را دیدیم که اگر کسی نزد سر آن می‌بود، دنبال آن را نمی‌دید، سر آن؛ مانند شیر، پشتش چون پشت گاو، رویش؛ مانند انسان و تمام اعضایش گوناگون و گُل گُل. از ملاحظهٔ آن خلقت غریب متعجّب شدیم، گفتم: سبحان الله! هرگز حیوانی به این هیأت و صورت ندیده‌ام.

آن حیوان چون این کلام را از من شنید، به سخن درآمده، گفت: راکب من از من عجیب‌تر باشد، زیرا من مرکب دجّال خبردهنده از ما فی‌البال هستم و خود او در این جزیره در قصر مشید مقیّد است. ما نشان آن قصر را گرفته، به سوی آن رفتیم. شخصی را دیدیم که یک چشم او ممسوح بود و اثری از آن نبود و چشم دیگرش؛ مثل دانهٔ عنّاب و انگوری که بر روی آب باشد، می‌نمود. دوش و سینهٔ او بسیار فراخ و میان دو شانهٔ او، موهایی مانند نیزه روییده بود، در پیشانی‌اش **هذا کافر بالله** نوشته بود و از کعب تا زانو به قیود مقیّد بود.

دیدن تمیم داری، دجّال ملعون را

نظرش به ما افتاد، بانگی زد، هیکل او اماس کرده، پر از باد شد، طوری که آن زمین را پر کرد. ساعتی که گذشت، تسکین یافته، به حال اوّل برگشت، به من روی آورده، گفت: تمیم داری تویی؟

گفتم: آری.

گفت: نزد من آی!

چون نزد وی رفتم، گفت: بحر طبریّه را دیدی؟

گفتم: آری.

گفت: آبش چگونه است؟

گفتم: بسیار است.

گفت: شاید آب آن آشامیده شود و آن چه در میان آن باشد، خورده شود، زنان و اطفال آن‌جا اسیر و مردانشان کشته شوند و نهرها از خون‌ها جاری گردد.

پس، از نخل سؤال کرد که میوه می‌دهد؟

گفتم: آری.

گفت: زود باشد که میوه‌اش منقطع گردد.

سپس از چشمه زعر پرسید که در آن آب هست؟

گفتم: آری، آبش بسیار، محصولش بی‌شمار و زارعان در اطراف آن فراوان است.

گفت: ای تمیم! محمد صلی الله علیه و آله را دیده‌ای؟

گفتم: کدام محمد را گویی؟

گفت: محمد نبیّ عربی هاشمی تهامی که در مکّه متولّد شد و به مدینه هجرت کرد، دین او، بهترینِ ادیان، کتاب او، بهترینِ کتاب‌های آسمانی و امّتِ او، بهترین امم و اهلِ ادیان است، صاحب لوا، کرامت، حوض و شفاعت می‌باشد. ای تمیم! چون او را ملاقات نمایی، تصدیق کن و به او ایمان آورا بدان نصیحتی که به تو کردم، به کسی نکرده‌ام.

به روایت دیگر پرسید: عرب با او مقاتله کرد؟

گفتم: آری.

گفت: امر بر چه قرار گرفت؟

گفتم: اکثراً از او اطاعت کردند.

گفت: خیر امّت در اطاعت او باشد. سپس گفت: نزدیک است به من اذن خروج دهند، تمام روی زمین را در مدّت چهل روز سیر نمایم و هیچ جا نماند مگر آن که در

آن فرود آیم الاّ مکّه و مدینه که داخل شدن در این دو مکان برایم ممکن نشود و هرگاه قصد رفتن به آن دو جا را نمایم، ملکی بر من شمشیر آخته، منع نماید.

پس از آن، جسّاسه؛ یعنی خر خود را آواز داد. آن حیوان حاضر گردید، به آن گفت: این جماعت را برداشته، به بلادشان برسان! ما را بر پشت خود سوار کرده، در ساعت به اراضی مدینهٔ طیّبه رساند، بر زمین گذاشت و رفت. تمیم داری که در نصرانیّت خود اصرار داشت، بعد از دیدن این کیفیّت، اسلام را قبول نموده، بر آن ثابت قدم گردید، تا آن که از دنیا درگذشت.

[اختلاف در کیفیت خروج دجّال]

۸ نجمة

بدان چگونگی حال دجّال ضلال، کیفیّت خروج آن ملعون و فتنه‌های آن شوم خئون، آن چنان که باید و شاید در اخبار خاصّه دیده نشده، لکن در اخبار عامیّهٔ آن‌ها به طریق استیفا استقصا شده، از جمله، بنا بر نقل ملّا معین هروی در تفسیر اسرارالفاتحه‌اش، اختلافات واقعه‌ای در امر آن ملعون است و آن‌ها سه تاست:

اختلاف اوّل: آن مردود به چشم راست اعور است یا به چشم چپ و این اختلاف از قِبَل راویان است، چرا که فی‌الواقع در این موضوع در اخبار حضرت نبوی، اختلاف ممکن نیست و در اکثر روایات وارد است یکی از دو چشمش چون دانهٔ انگور که بر سر آب آید، نمایان است و تعیین نشده کدام چشم او است. روایاتی که در اعور بودن چشم راست او وارد شده، زیاد است. چون حدیث وارد شده که چشم راست او ممسوح است ـ ممسوح کسی است که شکاف چشمش پیدا نباشد ـ و نیز در حدیث است که چشم وی
چون دانهٔ انگوری باشد که بر روی آب آید و این، خلاف ممسوح است؛ پس جمع میان ۲۸۵۲
این احادیث، از این وجه ممکن است که چشم راستش ممسوح و چشم چپش؛ مثل دانهٔ انگور روی آب آمده باشد، به این معنی که از اصل خلقت یک چشم ندارد و چشم دیگرش نیز، خلقت ناقص است.

اختلاف دوّم: به روایتی آمده است که لبث وی در زمین، چهل روز باشد و در حدیث اسماء بنت یزید بن سکن الانصاری چهل سال آمده است، فامّا حدیث اسماء در صحّت و شهرت و اتّفاق روات، عدول بر آن، با حدیث چهل روز برابر نیاید که جمعی از صحابهٔ بزرگ آن را نقل کرده‌اند و حفظ و ضبط و احتیاط ایشان، البتّه بر نقل زنی مقدّم است، پس به مقتضای این علّت‌ها اعتبار با خبرِ چهل روز و خبر چهل سال، وهم است.

اختلاف سوّم: در حدیث وارد است که وی در دریای مغرب می‌باشد و در حدیث دیگر وارد شده آن ملعون از جانب مشرق خروج کند، میان این دو حدیث تناقض نیست، زیرا شایسته است چون از آن جزیره که مجلس او است، بیرون آید؛ به مشرق رود از قِبَل خراسان ظاهر شود.

این ناچیز گوید: در خبر کمال الدین که سابقاً گذشت، تصریح شده او در چاهی، در قریهٔ یهودیّه، از قرای بلدهٔ اصفهان، محبوس است و اگر خروجش هم از آن‌جا باشد، مضمون این خبر خاصّی با آن خبر عامّی که آن ملعون از جانب مشرق خروج می‌کند، موافق است، ایران کلاً نسبت به حدود افریقیّه و مغرب زمین، از بلاد شرقی محسوب می‌شود، کما لا یخفی.

[فتنه‌های دجّال]

۹ نجمة

ایضاً در اسرارالفاتحه در مقام ذکر بعضی از فتنه‌های دجّال پر اضلال و ابتلای بندگان به آن شوم بد فعّال ـ علیه اللعنة و العذاب و النکال ـ چنین مرقوم داشته:

۲۸۵۳ بدان حقّ ـ سبحانه و تعالی ـ برای ابتلای بندگان و امتحان مؤمنانِ این بلیّهٔ عظمیٰ و داهیهٔ کبرا، از زمان آدم تا انقراض عالم، چنین ابتلای عمیم و بلای عظیمی به وقوع نپیوسته؛ **ذلك تقدير العزيز العليم**[1]. کما قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **ليس ما بين خلق آدم**

۱. سوره انعام، آیهٔ ۹۶.

إلی قیام الساعة امراً اکبر من الدجّال. از این جهت بود که حضرت رسالت امّت را بر ثبات متابعت می‌فرمود، مؤمنین را از مغلطه‌های آن لعین، تنبیه می‌کرد و می‌فرمود: همهٔ پیغمبران قوم خود را از واقعهٔ دجّال خبر کرده‌اند و انذار ایشان نموده‌اند.

چنان که نوح نجی‌الله قوم خود را انذار فرمود و از فتنه‌های او خبردار کرد و امّا من، سخنی به شما می‌گویم که هیچ پیغمبری بر امّت خود نگفته؛ این مقدار بدانید که وی اعور؛ یعنی یک چشم است و حق تعالی شأنه، اعور نیست. این کلام، نوعی تنبیه بر تلبیس آن لعین است و بر کمال اضلال او دلالت دارد. از بسیاری انذار و تحذیر حضرت، از آن لعین بود که وقتی اسماء بنت یزید گفت: یا رسول الله! **لقد خافت افئدتنا بذکر الدّجال.**

حضرت در مقام تسلیهٔ او برآمده، فرمود: **أن یخرج وأنا حیّ فأنا حجیجة والاّ فانّ ربّي خلیفة علی کلّ مؤمن.**

در این نسخه، چند فتنه از او مبیّن می‌شود تا کمال اضلال او و اظهار استغنای الهی سبحانه را مشاهده کنی و از سوء قضای او به حق تعالی پناه بری.

از جمله فتنه‌های او، آن است که او بدان چه در ضمیر بگذرد، اطّلاع دارد و از امور غیبی خبر دهد و ما في الضمیر خلایق را یک به یک معروض دارد و از این ممرّ، چندین هزار اضلال نماید؛ چنان چه شمّه‌ای از این معنی در کیفیّت ملاقات او با پیغمبر ﷺ سمت تحریر یافت که آن بزرگوار چیزی را در ضمیر گرفتند و از آن سؤال فرمودند و آن لعین گفت: الدخ الدخ که آن مضمر، آیاتی از سورهٔ دخان بود.

فتنه‌ای دیگر از فتنه‌های او، سحر است که گویند او ساحرترین خلایق است و از کمال سحر او خواهد بود که سالی را، روزی خواهد نمود؛ چنان که آن حضرت؛ یعنی

۲۸۵۴ جناب ختمی مآب، بیان فرمود؛ چون اصحاب پرسیدند: **و ما لبثه في الأرض یا رسول الله!**

ذکر شبهات و تمویهات دجال

قال: اربعون یوماً کسنة و یوم کشهر و یوم کجمعة و سائر الأیّام کایّامکم.

شارح طیّبی می‌گوید: دجّال چندان از شبهات و تمویهات ظاهر گرداند که عقول

ارباب عقل را مسلوب گرداند و بصایر ذوی الأبصار را چنان مستور سازد که زمان طریقهٔ مستمرّ بر ما مضی را بر وتیرهٔ اتیان روز و ذهاب شب در نظر ایشان بر یک حالتِ استمرار یافته، بنمایاند، تا آن که زمان را بالتمام، اسفارِ بلا اظلام و صباحِ بلا مساء پندارند و آفتاب در نظر ایشان در شب و روز منطوی ننماید و ضیاء او از ساحات مکانی و ساعات زمانی انفکاک نپذیرد.

پس آن روز به حقیقت سالی مشتمل بر سی‌صد و شصت روز و سی‌صد و شصت شب خواهد بود، لکن آن، سی‌صد و شصت روز و شب در نظر خلایق، همه روز بی‌شب نماید و لذا، چون صحابه پرسیدند: یا رسول الله! **یکفینا فیه صلوة یوم؟** در جواب فرمود: **لا اقدّر**؛ یعنی نماز یک روز کفایت نکند، بلکه به اندازهٔ هر روز متعارف، باید از آن، وقت فرض و تقدیر کرد و نماز خواند. گویند بیشتر امور غریب که آن را از جملهٔ خوارق عادات محسوب دارند، همگی مبنی بر سحر خواهد بود.

۳ـ **فتنهٔ دیگر**، از جمله فتنه‌های او سرعت سیر است؛ چنان که از حضرت رسول علیه‌السلام سؤال کردند: **و ما اسراعه فی الأرض، قال: کالغیث استدبرته الریح**، چون بارانی که باد آن را می‌راند، سریع السیر خواهد بود،[1] در چهل روز تمامی ربع مسکون را سیر کند و جابلقا و جابلسا را به احاطه درآورد و سرعت سیرش به مرتبه‌ای باشد که گویند از طایف تا ختن را یک گام و خطوه طی نماید.

۴ـ **فتنهٔ دیگر**، هر کس به او ایمان آورد، به صنوف تربیت و الوف تمشیّتش بهره‌مند گردد، به آسمان گوید برایش باران ببارد و به زمین گوید برایش گیاه رویاند، مواشی و بهایم متابعانش، بلندکوهان، گشاده پستان پرمیان و پرشیر و احوال منکران و معاودانش؛ یعنی مؤمنان ثابت الایمان، به قحط و تنگدستی، به بلا مبتلا، به قلّت مال، به مجاعت اهل و عیال، به هلاکت سوایم و مواشی، تضییع زروع و حواشی و گرفتار صد هزار بلا خواهد بود، کما فی الحدیث **انّه یمرّ بالحیّ فیکذّبوه فلا یبقی لهم سائم الّا هلکت و یمرّ بالحیّ، فیصدّقونه، فیأمر السماء أن یمطر و یأمرالأرض أن تنبت**

۱. ر.ک: صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۹۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵۶.

لهم لاجرم؛ بیشتر خلایق به اطاعت فرمان او کمر بندند و دعوی باطلش را به اذعان و قبول بپسندند.»[۱]

۵ـ فتنهٔ دیگر، به هر خرابه که بگذرد، خطاب کند: ای خرابه! هر گنجی در کنجی از خود مدفون داری، بیرون انداز! به مجرّد این خطاب، گنج‌ها از خرابه‌ها ظاهر گشته، دنبالش روان شوند، چون یعسوب نحل می‌رود و گنج‌های دفینه و صدهزار خزینه عقب او روان گردد.

۶ـ فتنهٔ دیگر، بهشت و دوزخ با وی همراه است و هر جا رود، بهشت وی بر طرف راست و دوزخش بر طرف چپ او است و در روایتی به جای بهشت و دوزخ، آب و آتش آمده؛ فامّا آن چه به نظر مردم، بهشت یا آب نماید، دوزخ یا آتش است و آن چه دوزخ یا آتش نماید، بهشت و آب خوشگوار است و لذا «**قال رسول الله صلی الله علیه و آله: فمن ادرك ذلك منكم فليقع في الّذي يراه ناراً**».[۲]

فتنهٔ دیگر آن لعین چند نفر را به قتل رساند و باز آن‌ها را زنده برانگیخت؛ چنان که در مصابیح آورده: «**يدعوا رجلاً مهيباً شاباً، فيضربه بالسيف، فيقطعه جزلتين أو قطعتين رميته الغرض، ثمّ يدعوه، فيقبل و يتهلّل وجهه بضحك**».[۳]

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: سخت‌ترین فتنهٔ او، آن باشد که اعرابی پیش آید، دجّال به او گوید: شتران تو را که تلف شده‌اند برایت زنده می‌کنم، به شرطی که به ربوبیّت من اعتراف نمایی.

اعرابی گوید: بلی، می‌خواهم. فی‌الحال شتران وی زنده و تندرست به مراتب خوب‌تر از آن که بوده‌اند، در نظر او درآورد، هم شیردارتر و هم بزرگ‌تر.

هم چنین به دیگری که پدر و برادرش مرده باشند، گوید: اگر مردگان تو را زنده

---

۱. ر.ک: فتح الباری شرح صحیح البظری، ج ۱۳، ص ۹۳؛ الآحاد والمثانی، ج ۲، ص ۴۴۸.

۲. ر.ک: صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۹۶؛ فتح الباری، ج ۱۳، صص ۸۸ ـ ۸۷؛ المعجم الکبیر، ج ۱۷، ص ۲۳۲.

۳. ر.ک: صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۹۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵۷، سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۴۷.

گردانم، به ربوبیّتم اقرار کنی؟

گوید: بلی. پس دو دیو را به صورت پدر و برادرش در نظر او مجسّم گرداند. عبارات صاحب اسرار الفاتحة، با فی الجمله تغییری از داعی در اسلوب و ترتیب آن به آخر رسید.

[احیای مرده توسط دجّال]

اشارتان:

احیای دجّال اموات را و بحث در آن

الاولی، مصابیح که در فتنهٔ اخیر، کیفیّت مرده زنده کردن دجّال را از آن نقل نموده، نزد عامّه کتاب بسیار معتبری است و از تألیفات ابومحمد محیی السنه، حسین بن مسعود بغوی است که شافعی مذهب و شیخ مفسّر محدّثی است که شرح السنه که در حدیث و معالم التنزیل که در تفسیر است نیز، از مؤلّفات او است.

چنان که گویند: مصابیح در حدیث، شبیه به کتاب من لا یحضره الفقیه شیخنا الصدوق در حذف اسانید و اسناد خبر به راوی اصلش است، وفات مؤلّف آن در مرورود، سال پانصد و پانزده واقع شده است، بغوی منسوب به بغ است و آن، بلدی در خراسان و میان مرو و هرات است.

الثانیه، آن چه این ناچیز در آخر عنوان چهلم از جزو دوّم کتاب **الجنّة العالیه** ـ که به طبع رسیده ـ نوشته‌ام که حدیث احیای مرده توسّط دجّال ملعون است، حدیثی عامّی است و امّا از طرق خاصّه چیزی در این خصوص وارد نشده کما لا یخفی علی المتتبّع و قبل از اطّلاعم بر کتاب کفایة المهتدی في معرفة المهدی بوده، بعد از اطّلاع بر آن کتاب، معلوم شد در احادیث خاصّه نیز، احیای مرده توسّط آن ملعون، تمویهاً وارد شده است.

مرحوم سیّد جلیل و عالم نبیل، میر محمد بن محمد لوحی سبزواری که از تلامذهٔ مرحوم میرداماد و شیخنا البهایی ـ زاد الله بهائهما في الجنة ـ بوده، ذیل حدیث سی و نهم از اربعین خود که به کفایة المهتدی في معرفة المهدی مسمّاست، جمله‌ای از اخبار

علایم ظهور حضرت بقیّة الله الحجّة بن الحسن العسکری ـ صلوات الله علیهما ـ را ذکر می‌نماید، از جمله ضمن حدیثی که آن را از فضل بن شاذان بن خلیل در کیفیّت خروج دجّال بدسگال نقل فرموده، چنین است:

و هو في كلّ يوم يقتل احداً من اصحابه أو غيره فيواريه احداً من الشياطين و يرى النّاس نفسه بصورته، فيخيّلهم الدجّال انّه يحيى و يميت و بذلك يغويهم اشدّ الأغواء؛ دجّال هر روز یکی از اصحاب خود یا غیر اصحاب خود را خواهد کشت، یکی از شیاطین آن کشته را پنهان خواهد کرد و خود را به صورت آن کشته به مردمان نشان خواهد داد و دجّال مردمان را به خیال خواهد انداخت مردمان را که جان می‌ستاند و حیات می‌دهد و به آن مکر و تزویر، مردمان را سخت گمراه خواهد گردانید، انتهیٰ به عین عباراته.

[شبهات احیای مرده توسط دجال]

۱۰ نجمة

بدان در این مقام که ارائه نمودن احیای میّت دجّال است، چند شبهه به ذهن، خلجان می‌نماید که صاحب اسرار الفاتحه آن‌ها را با جواب در آن کتاب متعرّض شده و اگر چه این ناچیز آن‌ها را در عنوان مذکور از کتاب مزبور نقل نموده‌ام، لکن تتمیماً للکلام و ترمیماً للمرام خوش دارم آن‌ها را در این وجیزه نقل نمایم؛ با زیادتی آن چه در آن‌جا از ما فوت شده، فاقول.

شبهة اولی: در حدیث نسبت احیا به دجّال فرموده: فيقتله، ثمّ يحييه حال آن که جز خدای تعالی کسی نمی‌تواند احیا کند.

۲۸۵۸ **جواب:** ما به حجّت‌های بی‌شبهه دانسته‌ایم میراننده و زنده کننده خدای عزّوجلّ است و نسبت دادن آن به دیگری و اضافه کردن آن به غیر او ـ جلّ و علا ـ از طریق سبب باشد و چون حکمت الهی اقتضا کرد مراد دجّال در احیای آن کشته حاصل شود؛ خواستِ وی در طلب تلبیس، آن شد که اضافت آن احیا از طریق مجاز به وی رفت.

کلام مؤلف کتاب در این مقام

این ناچیز گوید: این شبهه بنا بر روایت مصابیح است و بنا بر غیر آن، احیایی در کار نیست؛ بلکه نمودار کردن دو دیو به صورت پدر و برادر کسی است که آن ملعون به او گفت: می‌خواهی پدر و برادرت را زنده نمایم؛ چنان که در روایت دیگری است که از اسرار الفاتحة نقل شد و یا مصوّر نمودن شیطانی به صورت آن مقتول است که او پنهان کنندهٔ جسد مقتول به دست دجّال می‌باشد، چنان که از کفایة المهتدی منقول افتاد.

نیز در دفع این شبهه، بر فرض احیای میّت از آن ملعون، کفایت می‌کند این که حق تعالی با وجود قضای حاجت آن ملعون در احیای مرده، مثل آن‌جا که رود نیل را برای فرعون بی‌عون جاری ساخت و حاجت آن با لجاجت را برآورده کرد؛ نفس این قضیّه را که زنده کردن مرده باشد، برهانی واضح قرار داده که احیای مرده به قدرت و اختیار آن ملعون نیست و طریق این برهان چنان که در تفسیر مذکور متعرّض شده، این است که بعد از آن، چون آن لعین بخواهد آن مرده را که زنده شده به قتل رساند، نمی‌تواند و مقرّر است هر کس از کشتن عاجز شود که حق تعالی آن را از مقدورات خلق قرار داده، پس به طریق اولی از احیا که قدرت خلق از آن قاصر است، عاجزتر باشد.

شبههٔ ثانیه: روایت است که حق تعالی مدّعی نبوّت را که به باطل دعوی کرده به نوعی از آن چه خلق از امثال آن عاجز باشند؛ مدد نکند، پس چگونه روا باشد مدّعی ربوبیّت را در احیای نفسی به وقت حاجت وی بدان، اجابت کند؟

جواب: دفع این شبهه به آن متحقّق گردد که گوییم: مدّعی نبوّت باطل، دعوایی کرده است که وجود آن در بشر ممکن است الاّ آن که علم آن، مغیب است و از نفس این مدّعی، دلیلی بر بطلان خویش نیست و شناخت وی به دلیل دیگر، برای کسی که میان صادق و کاذب فرق گذارد، حاصل شود، پس اگر خداوند مدّعی نبوّت باطل را به معجزه‌ای مدد فرماید، نمی‌توان میان محقّ و مبطل فرق گذاشت و اشتباه میان داعی کفر و ایمان، لازم آید و این از مقتضای حکمت دور است، لذا باید او را به خارق عادتی

مدد نفرماید.

امّا مدّعی ربوبیّت، دعوایی کرده که آن در امثال مدّعی مستحیل است، چون اگر برای محدّث ربوبیّت شایسته بود، روا بود تمام محدّثات از این قبیل باشد و محدّث فی حدّ نفسه از دلایل حدوث و امارات عجز و قصور، منفک نیست و خود این حالت شاهدی صادق بر کذب وی است؛ خاصّتاً دجّال که در مرتبهٔ خلقت بشریّت نیز، نقصانی ظاهر دارد و بر هیچ عاقلی پوشیده نیست اگر آن ملعون محقّقاً بر احیای نفس که مقدور بشر نیست، قادر بود، اوّل دیدهٔ کور خود را درست می‌کرد و آن چه حضرت رسول دربارهٔ او فرمود: «**الّا انّه اعور و انّ ربّکم لیس باعور**»[1]، به تحقیق، همین معنی است.

این ناچیز گوید: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هم دربارهٔ آن ملعون همین را فرموده؛ چنان که ضمن خبر اوّل منقول از کمال الدین سابقاً گذشت که آن لعین می‌گوید: منم پروردگار قادر.

آن بزرگوار فرموده: آن دشمن خدا این‌ها را دروغ می‌گوید، زیرا مردی باشد که طعام خورد و در بازارها رود، پروردگار شما کور نباشد، نخورد، نیاشامد، راه نرود و از جایی به جایی منتقل نگردد. الخبر

شبههٔ ثالثة: به طریق سؤال وارد است و آن، این است که چون احیای مرده توسّط دجّال به تقدیر الهی و به حضرت او منسوب باشد، حقیقت چنان که احیای موتی و تبرئهٔ اکمه و ابرص از حضرت عیسی علیه السلام هم، منصوص و منسوب به حق تعالی باشد، به نحوی که مکرّراً کلمهٔ باذنی را فرمود؛ «**حیث قال واذ تخلق الطین کهیئة الطیر باذنی فتنفخ فیها فتکون طیراً باذنی و تبرء الأکمه والأبرص باذنی و اذ تخرج الموتی**
۲۸۶۰ **باذنی**»؛[2] این کلمهٔ مبارکهٔ مکرّره را دافع توهّم نسبت این امور مستقلاً به عیسی، قرار داده، پس این جا چه حکمتی بود که اسناد احیا را به دجّال مطلق گذاشته و در حدیث

---

۱. ر.ک: مسند احمد، ج ۳، ص ۱۰۳؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۹۵؛ سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۵۱.

۲. ر.ک: الثاقب فی المناقب، ص ۱۹۵؛ بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۲۳۰.

مصابیح، مرده زنده نمودن آن لعین را به اذن الله مقیّد نفرمود، بلکه مطلق گذاشت که موجب توهّم احیای او مردگان را به طور مستقل است؟

جواب: احیایی که مظهر کنندهٔ آن عیسی علیه السلام بود، معجزه برای هدایت خلق بود و این احیا که مورد و مموّهٔ آن دجّال بدسگال است، استدراجی برای ضلالت خلق است، پس خداوند آن احیا را به خود نسبت داده، چون به اذن و رضای او تعالی شأنه العزیز بود و در حدیث نبوی، احیای دجّال را به حق تعالی نسبت نداد، زیرا به اذن و رضای خدای تعالی نیست؛ اگر چه به تقدیر ربّ الارباب است، انتهیٰ. ما في اسرار الفاتحة مع مزید توضیح منّی عن بعض عباراته.

[فرق معجزه و سحر]

۱۱ نجمة

بدان چون تمام اضلالات دجّال ملعون به واسطهٔ سحر و شعبده و مخاریق است؛ مناسب دیدم بعضی از فروق معجزه و سحر را برای بصیرت مطالعه کنندگان به منصهٔ تقریر و بیان درآورم؛ اگر چه در تضاعیف مؤلّفات خود عموماً و در عنوان شصت و ششم و هفتم و هشتم از جزء دوّم کتاب **الجنة العالیة**، خصوصاً معنی معجزه، شرایط آن، فرق میان آن و سحر و اقسام سحر را بما لا مزید علیه متعرّض شده‌ام.

منقول؛

۱ ـ از فروق میان معجزه و سحر این است که معجزه به قوّت نفس صاحب معجزه است، از جهت ارتباط او به عالم قدس و ملایکهٔ عالم علوی، چنان ارتباطی که عالم
عناصر به جملتها و تمام عوالم امکان برّمتها باذن اللّه و اجازته در فرمان او می‌باشد؛ ۲۸۶۱
بدون این که اسباب و آلت و حیله‌ای به کار برد، به خلاف ساحر کـه در سحر خـود اسباب و آلات و حیله‌ها به کار می‌برد، ساحر وقتی به فنّی مـاهر است، آن وقت در همان فنّ به امر غریب اتیان می‌نماید، نه آن که در هر چه از او سؤال کنند که اتیان آن با

نظام عالم منافی نباشد، بتواند ظاهر سازد؛ چنان که از انبیا و ائمّه نقل شده است.

بیان فرق بین معجزه و سحر

۲ ـ خداوند عالم، معجزه‌ای را به دست رسول و وصیّ او ظاهر می‌سازد و افاضل، اماثل، اعاظم، اکابر، اشراف و اعیان، همگی نظر می‌کنند و بعد از نظر و تأمّل، همگی به عجز از اتیان به مثل آن معترف می‌شوند. امّا سحر و شعبده و مخاریق را نزد ضعفا، جهّال، عوام الناس و عجزهٔ خلق ظاهر می‌سازند و هرگاه در مقام تفحّص و تفتیش برآیند، سرّ آن ظاهر می‌شود که امری باطل و تلبیس بوده است. ولی هر چه در معجزه تأمّل زیاد شود، نورش روشن‌تر و یقین به حقیقت و صدق و صحّت بیشتر می‌شود.

۳ ـ معجزه در دست هر کس که ظاهر می‌شود، او به صفات جمیله، افعال حسنه و اخلاق حمیده، موصوف و به صدق و صفای باطن معروف است، لکن سحر و شعبده به دست اراذل ناس، اوباش و سفلهٔ خلق، ظاهر می‌شود.

۴ ـ روز به روز صدق و حقیقت معجزه بر صفحات ایّام دهر روشن می‌گردد ولی مخاریق و سحر و شعبده؛ اگر چه چند صباحی مخفی است، لکن بر خفای خود و اشتباه نمی‌ماند، بلکه بطلان آن بر خلق روشن و مدلّل می‌گردد؛ چنان که از سلف و ایّام ماضیه، حقیقت هر صاحب معجزه‌ای، روشن و بطلان هر صاحب سحری، مبیّن گردیده است.

فرق بین معجزه و سحر و شعبده

۵ ـ سحر، شعبده، مخاریق و امثال این‌ها قابل معارضه و صالح برای آوردن مثل آن از ساحر و مشعبد دیگر هستند، چون می‌شود در مقابل سحر ساحری، ساحر دیگر آن را معارضه نماید و مثل آن و یا قوی‌تر از آن را بیاورد و این به خلاف معجزه است، چرا که معجزه اصلاً و ابداً قابل معارضه از معارضی که غیر نبی و امام است، نخواهد بود، الی غیر هذه من الفروق الآخر.

۲۸۶۲

[قاتل دجّال]

۱۲ نجمة

بدان نظر به اختلاف اخبار وارده از طرق ایشان، در قاتل دجّال بدسگال میان

علمای فریقین از خاصّه و عامّه، اختلاف است، چراکه خاصّه قتل آن ملعون را به دست حضرت بقیّة الله الحجّة بن الحسن ـ عجّل الله فرجه ـ روایت نموده‌اند؛ چنان که فضل بن شاذان در کتاب غیبت از عبدالله بن سنان روایت کرده که گفت: پدرم از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام از سلطان عادل سؤال کرد.

آن حضرت فرمود: آن کسی است که خدای تعالی اطاعت او را بعد از انبیا و مرسلین، بر جمیع آدمیان و جنیّان فرض گردانیده و او سلطانی بعد از سلطانی است، تا آن که به سلطان دوازدهم منتهی شود.

مردی از اصحاب آن حضرت عرض کرد ای فرزند رسول خدا ایشان را برای ما توصیف کن!

فرمود: کسانی هستند که خدای تعالی دربارهٔ ایشان فرموده: **﴿أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾**[1] و کسانی هستند که خاتم ایشان کسی است که عیسی علیه‌السلام در زمان دولت او از آسمان فرود خواهد آمد و پشت سر او نماز خواهد گزارد، او کسی است که دجّال را خواهد کشت و مشارق و مغارب زمین را به دست او مفتوح خواهد ساخت، او کسی است که پادشاهی‌اش تا روز قیامت خواهد کشید.

شیخ صدوق در کمال الدین[2] به اسناد خود از مفضل روایت کرده، گفت: حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: به درستی که خدای تبارک و تعالی چهارده هزار سال پیش از آفرینش مخلوقات، چهارده نور را خلق فرمود که ارواح ما باشند.

عرض شد: یابن رسول الله! این چهارده کدامند؟

فرمود: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان از فرزندان حسین علیهم‌السلام، آخرین آن‌ها قائم کسی است که بعد از غایب شدنش قیام فرماید، پس دجّال را بکشد و زمین را از هر جور و ظلم پاک کند.

در این دو روایت محلّ قتل آن ملعون ذکر نشده و لکن در روایت کمال الدین که

---

۱. سوره نساء: آیه ۵۹.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، صص ۳۳۶ ـ ۳۳۵.

سابقاً گذشت، چنین آمده: که خداوند آن لعین را در شهر شام در بالای تلّی که به آن تلّ افیق گویند، سه ساعت از روز جمعه گذشته، به دست کسی ذبح نماید که عیسی بن مریم پشت سر او نماز خواند.

در روایت معلی بن خنیس از حضرت صادق علیه‌السلام بنا بر نقل علامه مجلسی رحمه‌الله در بحار [۱] چنین است: حضرت قائم ـ عجّل الله تعالی فرجه ـ آن ملعون را در کناسهٔ کوفه به دار می‌کشد.

[محل قتل دجّال]

شمع في جمع

بدان میان دو روایتی که محلّ قتل آن ملعون در آن‌ها ذکر شده به حسب ظاهر، تنافی و تعارض است و رفع آن به یکی از دو وجه ممکن است:

اوّل: گفته شود حضرت بقیّة الله آن ملعون را در تلّ افیق شام به قتل می‌رساند، جنازهٔ منحوسهٔ او را به کوفه نقل نموده، در کناسهٔ کوفه دار می‌زنند، چون هنگام ظهور، کوفه مقرّ سلطنت و قاعدهٔ مملکت آن حضرت است و آبادی آن به نحوی است که بنا بر روایت مفضل از حضرت صادق علیه‌السلام، خانه‌های آن به خانه‌های کربلا متّصل شود و آن حضرت پشت کوفه مسجدی بنا کند که هزار در داشته باشد، سواد کوفه چنان شود که روز جمعه برای درک نماز جمعه بر استر تندرو سوار شوند ولی به نماز نرسند، پس محتمل است آن بزرگوار به جهت اظهار سطوت خود بر اهل روزگار، بدن منحوس آن نابکار را به کوفه آورده، دار زنند.

چنان که محتمل است این فعل حجّت یزدان، برای ادخال سرور در قلب جمیع
۲۸۶۴ مؤمنان باشد.

در روایت ابو خالد کابلی از حضرت باقر علیه‌السلام است که فرمود: چون قائم داخل کوفه شود، مؤمنی نباشد، مگر آن که در کوفه باشد یا به آن‌جا بیاید.

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۶.

دوّم: گفته شود دجّالی که نزد عالمیان معروف و مشهور و به اضلال و گمراه نمودن بندگان خدا موصوف و مذکور است، همان است که آن بزرگوار در تلّ افیق شام به ذوالفقار خون آشام در سفرش مقرّ می‌دهد و آن که در کناسهٔ کوفه به دار کشیده می‌شود، دجّال دیگری از دجّالین است، چون در آخر الزمان و اوان ظهور آن حجّت یزدان، دجّالین بسیار و کذّابین بی‌شمار آشکار خواهند شد؛ چنان که ابن اثیر در نهایت از حضرت رسول ﷺ روایت نموده، فرمود: یکون في آخر الزمان دجّالون.

[قتل دجّال به دست عیسی(ع)]

۱۳ نجمة

امّا بنا بر مذهب عامّه، قاتل دجّال ضلال، حضرت روح الله عیسی بن مریم است که بنا بر نقل مقدّس اردبیلی رحمه الله و بنا بر آن چه در دار السلام عراقی است، آن جناب از آسمان بالای بام کعبهٔ معظّمه فرود آید، پس نردبانی برایش گذارده، از آن نردبان داخل مسجدالحرام شود و بنا بر نقل صاحب اسرار الفاتحه مهبط وی نزدیک منارهٔ بیضا باشد که در شرقی دمشق واقع است.

بنا بر نقل از کتاب مزبور، هنگام فرود آمدن، حربه‌ای برای حرب و جدال با وی باشد که از یک دانه مروارید آفریده شده؛ طول آن هفت گز و مقدار سنان آن یک گز است، حضرت در طلب دجّال روان گردد و او را به کدیه دریابد، کدیه موضعی قریب به بیت المقدّس است، چون چشم مبارک روح الله بر چشم ناپاک بی‌باک دجّال افتد، بر وی بانگ زند، آن حربه به دست محکم کند و به حرب دجّال و هلاکت آن بدسگال روی برآورد. دجّال چون صورت حال را بدان منوال مشاهده کند، از فرط حیرت و غایت حسرت، خود را از پشت خر بیندازد و می‌خواهد بگریزد، پس یزدان، خالق آن و زمان، به زمین فرمان فرماید دجّال را بگیرد و هر دو پای او به زمین استوار گردد؛ چنان که هیچ گونه مجال حرکتی برایش نماند.

آن‌گاه عیسی با آن حربه یک ضربه به او بزند که بدان یک ضربت جوی‌های خون

از تن توانای آن ملعون، چون شاخ طبرخون طراویدن گیرد؛ چنان که خاک‌های آن مرز بوم از خون شوم آن مذموم سرخ گردد و چون گروه مؤمنان آن حال هایل را مشاهده کنند، مبتهج الحال و فرحان گشته، بر مرکب طرب جولان نموده، زبان به تحسین و آفرین حضرت روح الله بگشایند.

در روایت دیگر است که با عصای آهنینی که در دست عیسی است، دجّال به قتل رسد.

به روایتی دیگر دو تازیانه؛ یکی از آتش و دیگری از ارزیز باشد که با آن، دجّال را مقتول سازد.

به روایتی چنین است که چون نظر عیسی علیه السلام بر منظر کریه دجّال افتد، آن لعین از ترتیب وجود فرو ریزد و از نهیب عیسی علیه السلام، چون موم از نهیب آتش، فرو گدازد.

در سعد السعادة می‌گوید: چون دجّال از روی زمین رخت و تخت به اسفل السافلین به زاویهٔ سجّین کشد، لشکر مهدی صمصام، انتقام از نیام برکشند، بر خیل دجّال حمله‌ور شوند و آن‌ها را هلاک سازند.

دفع تناف به بیان واف:

بدان می‌توان گفت میان این اخبار عامیّه که مضمون آن‌ها قتل دجّال به دست عیسی علیه السلام است، با آن اخبار خاصیّهٔ مذکور در نجمهٔ سابق که مضمون آن‌ها قتل او به دست حضرت بقیّة الله است؛ به هیچ وجه منافاتی نیست، چه بعد از این که به تصریح خود عامّه و روایات ایشان؛ چنان که سابقاً گذشته، حضرت روح الله وزیر مهدی و تابع شرع احمدی باشد، پس اگر عیسی علیه السلام او را بکشد، کشتن
۲۸۶۶ خود حضرت مهدی علیه السلام آن لعین را باشد؛ چنان که اگر وزیر سلطان کسی را بکشد، صادق است بگویند سلطان او را کشت و در این گونه موارد، مباشرت ضروری نیست.

[وجه تسمیه دجّال]

۱۴ نجمة

بیان ترجمهٔ لفظ دجّال و معنی آن

بدان دجّال فعّال و صیغهٔ مبالغه‌ای از دجل یجل دجلا است که به معنی کذب و برای مسیح کذّاب لقب می‌باشد که در آخر الزمان خروج می‌کند و در وجه تلقّب آن ملعون به این لقب چند وجه گفته شده.

وجه اوّل: آن از **دجل الأرض أی قطع نواحیها بالسّیر** مأخوذ است و چون آن ملعون هنگام خروجش تمام زمین جز مکّه و مدینه و به روایتی با زیادتی بیت المقدّس و طور سینا را سیر می‌نماید، پس از این جهت او را دجّال لقب نهادند.

وجه دوّم: آن مأخوذ از دجل به معنی کذب است و چون آن ملعون در دعاوی خود از دعوای الوهیّت و غیره کاذب است، پس بدین وسیله او را به این لقب ملقّب نموده‌اند.

وجه سوّم: آن، مأخوذ از تدجیل به معنی تمویه است و چون آن ملعون در افعال خود تمویه می‌نماید و باطل را به صورت حق اظهار می‌دارد، لذا به این لقب معروف گردیده.

وجه چهارم: آن، مأخوذ از دجّال، به معنی ذهب و طلاست و چون گنج‌های روی زمین، او را در هنگام خروج متابعت می‌نمایند، لذا به این لقب مشهور شده؛ چنان که در فتنهٔ پنجم از فتنه‌های آن ملعون سمت تحریر یافت.

وجه پنجم: آن، مأخوذ از دجّال به معنی فرند سیف و جوهر تیغ است و چون فتنه‌های آن ملعون مثل تیغ آبدار که برنده و سریع التأثیر در مقطوع است، به اسرع وقت بر بندگان خدا تأثیر می‌کند، فلذا در روزگار به این لقب اشتهار یافته.

وجه ششم: آن، مأخوذ از دجّاله است که به معنی رفقهٔ عظیمه و اشباع و اتباع بسیار است و چون آن لعین در وقت خروج، اتباع بسیار و اشیاع بی‌شمار دارد، لذا به او دجّال گفته‌اند. ۲۸۶۷

وجه هفتم: آن، مأخوذ از دجّال به معنی سرگین است و چون آن لعین در وقت

خروجش روی زمین را به وجود منحوس خود، کثیف و ملوّث می‌نماید، لذا به او لقب دجّال دادند.

وجه هشتم: آن، مأخوذ از دجل الناس است که به معنی لقاط و مردمان بی‌قدر و قیمت، ناقابل و رذل می‌باشند و چون اتباع آن ضلال، همگی از این قسم‌اند؛ از این جهت، او را دجّال نام نهادند.

در محیط المحیط بطرس بستانی نصرانی که در لغت عربیّه و مؤلّفش صاحب کتاب دایرة المعارف معروف است، بعد از این که برای تلقّب آن ملعون به این لقب نامیمون، این وجوه را ذکر نموده، گفته: نزد من، دجّال لفظی سریانی الاصل و معنی آن در آن لغت، کذّاب مخاتل است، جمع آن، دجاجله و دجّالون می‌باشد و از استعمال جمع اخیری این است: قوله في الحديث يكون في آخر الزمان دجّالون؛ أي كذّابون مموّهون، هكذا فسّره في النهاية، انتهىٰ و مراده من النهاية نهاية ابن اثير الجزري، كما لا يخفى.

[بیان حال دجّال]

ختام فیه منام:

خواب دیدن مرحوم عراقی دجّال را

الراقي على درجات الجنان في اعلى المراقي المرحوم المبرور المولى محمود المعاصر العراقي در دار السلام خود ذیل بیان حال دجّال چنین مرقوم داشته: از طرایف وقایع، آن که حقیر در بعض سنین اشتغال و شاید سال پنجاه و هشت بعد از هزار و دویست هجری بود، در بلد بروجرد در مدرسه‌ای که به مدرسهٔ شاهزاده معروف است، منزل داشتم.

۲۸۶۸ اتّفاقاً شبی در خواب دیدم میان در و دالان مدرسه صدای مهیبی بلند شد که بنای مدرسه از آن لرزید، جمعی از طلّاب مدرسه از اثر این صدا از حجرات بیرون دویدند. پس از آن، صدایی بلندتر از صدای اوّل و صدایی دیگر مهیب‌تر از آن برآمد، طوری که اکثر طلّاب از حجره‌ها خارج و مترقّب صاحب آن آواز شدند، ناگاه شخص مهیبی که

بر خر غریبی سوار بود، داخل مدرسه شد و به آواز بلند به سوی طلّاب متوجّه شد و گفت: **ایّها الطلّاب أنا ربّکم الأعلی فاعبدونی**؛ ای گروه طلّاب! من خدای بزرگ شما هَستم، مرا عبادت کنید.

بسیاری از طلّاب چون این را شنیدند به سجده افتادند و شخصی از طلّاب که او را می‌شناختم؛ گویا در عداد ملازمان او بود و دیگران را به اطاعت او تحریص و ترغیب، اکراه و اجبار می‌کرد، حتّی اشخاصی که از حجره‌ها خارج نشده بودند، بیرون می‌آورد، به سجده و اقرار به بندگی آن نابکار وامی‌داشت تا آن که پرسید: دیگر در این مدرسه کسی مانده که به خدایی ما اقرار نکرده باشد؟

گفتند: نه، مگر فلانِ فلانْ جایی و مرا نام بردند. اتّفاقاً منزل من در حجره‌ای بود که گفتار و کردار همه را می‌شنیدم و می‌دیدم و به اثر آن آوازها هم، بیرون ندویدم.

چون آن سوار این را شنید، عنان به سوی حجرهٔ این حقیر گرداند؛ لذا از خوف در را بستم و جمله‌ای از آلات و اسباب که در حجره بود، پشت در چیدم آن شخص آمده، نزد ایوان حجرهٔ من ایستاد، ملازم خود و جمعی دیگر را به گشودن در واداشت.

حقیر وقتی دیدم لابدّ در را شکسته، داخل می‌شوند، گفتم: کنار روید، من خود در را می‌گشایم، پس گشودم و بیرون آمدم.

آن سوار به من گفت: آیا به خدایی من اقرار نمی‌نمایی؟

گفتم: من با تو سخن خلوتی دارم، چون این را شنید، با دست به جماعتی که اطرافش بودند اشاره نمود، دور شدند. من نزدیک او رفتم و گفتم: من به تو ایمان نیاورم؛ اگر چه کشته شوم، زیرا در اخبار از فتنه‌های آخر الزمان، خروج شیطان و دجّال باشد و از علامات و قراین حالات، همانا تو دجّالی و دانسته‌ام اگر کسی به دست تو کشته شود، به نعیم ابدی داخل شده و اگر به تو ایمان آورد، به دست صاحب الامر کشته شود، به جهنّم داخل گردد. چون این را شنید، انگشت خود را به دندان گزید؛ یعنی این سخن را کسی نداند، روی خر را برگرداند و با تابعان از مدرسه بیرون رفت. حقیر از خواب بیدار شدم.

فردای آن شب، این واقعه را در مجمع طلّاب نقل کردم، شخصی مذکور داشت دیگری شخصی از طلّاب این مدرسه را در خواب دیده که اوضاع عاشورا برپا شده و آن شخص جناب سیّدالشهدا را شهید کرده، شما نام ملازم دجّال را بگویید تا ببینم با قاتلِ سیّدالشهدا یکی است یا نه؟

حقیر از ذکر نام او امتناع نمودم. بالاخره بنا شد من و او به شخصی که از غایت اشتهار به تقوا، به مقدّس معروف بود، نام شخصی را بگوییم و از تصدیق او، تغایر و اتّحاد را معلوم کنیم.

بعد از اظهار او گفت یک نفر است و حالات کسی که من او را ملازم دجّال دیدم و دیگری او را قاتل سیّدالشهدا دیده بود؛ به این مطلب مساعدت داشت و بعد هم بعض اعمال شیعه از آن ظاهر گردید، نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیّئات اعمالنا.

[طلوع آفتاب از مغرب]

۱۵ نجمة

خروج آفتاب از سمت مغرب

بدان یکی از علایم ظهور آن جان جهان و امام عالمیان ـ علیه صلوات الله علیه الملک المنان ـ طلوع نمودن آفتاب از سمت مغرب است بر خلاف عادت که از مشرق طلوع می‌کرد؛ چنان که علی بن ابراهیم در تفسیر [۱] خود از ابی‌الجارود و او از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیهٔ شریفهٔ ﴿إِنَّ اللهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً﴾ [۲]؛ به درستی که خدا قادر است بر این که آیتی نازل گرداند؛ روایت نموده که فرمود: خدای تعالی بعد از این، در آخر الزمان آیات و علامات چندی به تو می‌نمایاند، از آن جمله دابّة الارض، دجّال، فرود آمدن عیسی بن مریم از آسمان و طلوع آفتاب از مغرب است.

۲۸۷۰ در کمال الدین [۳] ضمن خطبه‌ای علویّه که در آن کیفیّت خروج دجّال است، بعد از

---

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۹۸.
۲. سوره انعام: آیه ۳۷.
۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۲۷ ـ ۵۲۵.

این که آن بزرگوار کیفیّت خروج دابّة الارض را بیان می‌کند؛ چنین است: بعد از آن، دابة الارض، بعد از طلوع آفتاب از مغرب، سر خویش را بالا می‌کند و همهٔ خلایق که در مغرب و مشرق و بین آن‌ها هستند، او را می‌بینند و در این وقت توبه برداشته می‌شود. نه توبه قبول می‌شود، نه ایمان آوردن. در آن روز عمل هیچ کس به او نفع نمی‌بخشد؛ اگر چه پیش‌تر ایمان آورده، لکن در ایّام ایمانش، عمل خیر کسب ننموده باشد.

بعضی این را از علایم قیامت کبرا شمرده‌اند؛ چنان که نوع علمای عامّه چنین اعتفاد دارند که آن از علایم قیامت می‌باشد و محتمل است برای هریک علامت باشد که یک دفعه قبل از ظهور و یک دفعه قبل از قیامت کبرا از مغرب طلوع نماید.

در نبوی مروی در عرائس ثعلبی است که هنگام طلوع آفتاب از مغرب، توبهٔ مذنبان و ایمان کافران به شرف قبول موصول نگردد مگر کسی که پیش از آن به ایمان و احسان موصوف و معروف بوده باشد. پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله این آیهٔ مبارکه را قرائت فرمود: **﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً﴾** [1].

[علامت قبل از خروج دجّال]

تحقیق بالاصغاء حقیق

بدان بعض از مفسّرین عامّه بعد از این که بعض آیات را که در آیهٔ مبارکه است به طلوع آفتاب از مغرب تفسیر نموده، گفته: مفهوم آیه چنان است که بعد از طلوع آفتاب از مغرب، به هیچ وجه توبه قبول نباشد.

نیز در حدیث آمده: «**من تاب قبل أن تطلع الشمس من مغربها تاب الله علیه**».[2] ۲۸۷۱

۱. سوره اعراف: آیه ۱۵۸.

۲. ر.ک: نیل الاوطار، ج ۷، ص ۲۱۰؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۹۵؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۷۳.

در حدیث دیگر است: «**لا ینفع التوبة حتّی تطلع الشمس من مغربها**».[۱]

بعضی بر آن‌اند که عدم قبولی توبه نسبت به کسانی است که این آیه را مشاهده کرده و بعد از آن ایمان آورده باشند. امّا قومی که بعد از این حال موجود گردند و تا وقتی که شمس از مغرب طلوع می‌کند، به حدّ تمیز نبوده باشند؛ از این حکم خارج‌اند.

در معتمد، تور پشتی می‌گوید: در حدیثی یافته‌ام دو پیر که در پیری به کمال رسیده باشند، به یکدیگر رسند، یکی از دیگری پرسد عمر تو چه قدر است و ولادت تو در کدام قرن بوده؟ وی گوید اهل من به من گفتند تو در وقت طلوع آفتاب از مغرب متولّد شده‌ای، دلیل بر این سخن آن که در حدیث صحیح است که **انّ اوّل الأیة خروجا طلوع الشمس من مغربها.**

به این تقدیر، این آیه و علامت پیش از خروج دجّال باشد و قبل از نزول عیسی علیه السلام از آسمان بود و ایمان در زمان عیسی علیه السلام به دلیل آیهٔ **﴿وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلاّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾**[۲] مقبول خواهد بود.

اگر گویند: این آیه بر قبول ایمان ایشان دلالت نمی‌کند، بلی بر توبه و ایمان آنان دلالت دارد و شاید ایمان ایمان آورنده قبول نباشد.

گوییم: در حدیث، درست است که عیسی علیه السلام جزیه را وضع کند و معنی وضع و نهادن، آن است که همه به دین حق ایمان آورند، تا آن که کسی نباشد که جزیه بر وی لازم شود.

ایضاً در تفسیر آیهٔ **﴿وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ﴾**[۳] آورده‌اند: **فیؤمن من به اهل الملل جمیعاً.**

اگر گویند: شایسته است مراد از اوّل آیات که در حدیث وارد شده، آن باشد که برآمدن آفتاب از مغرب، اوّلین آیت آسمانی است؛ یعنی اوّلین اختلال در نظام افلاک ۲۸۷۲

۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۹۹؛ سنن الدارمی، ج ۲، ص ۲۴۰.
۲. سوره نساء: آیه ۱۵۹.
۳. سوره آل عمران: آیه ۱۹۹.

و ستارگان است و به عبارت اخری، شایسته است اوّلیت آن، اضافیّه باشد نه حقیقیّه.

گوییم: بلی، احتمال دارد ولکن در حدیث ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله درست شده که سه چیز است که چون ظاهر شوند، ایمان نفسی که پیش از آن ایمان نداشته، سود نکند؛ برآمدن آفتاب از مغرب، خروج دجّال و دابّة الارض. مقرّر است که خروج دجّال پیش از نزول عیسی علیه السلام باشد.

در زمان عیسی علیه السلام ایمان مقبول است؛ چنان که مبیّن شد.

حاصل کلام آن است که در باب، نقلی که به تواتر موجب علم شود، دیده نشده و آن چه تواتر آن ثابت است، آن است که در آخر الزمان آفتاب از مغرب برآید و ایمان کفّار که آن را مشاهده کرده باشند، مقبول نیفتد.

امّا آن که میقاتش کی باشد؟ به یقین معلوم نیست. احتمال دارد پیش از عیسی باشد بر آن منوال که بیان شد که این عدم قبول، مخصوص همان قرن باشد که این آیت را دیده‌اند و بعد از گذشتن آن قرن، توبه قبول شود و احتمال دارد بعد از وفات عیسی علیه السلام و بعد از مؤمنانی که به وی ایمان داشتند، باشد و بعد از آن، شرارِ خلق باز مانند و بر کفر و فساد مستمرّ و مصرّ باشند، آن‌گاه غضب الهی به ایشان رسیده، عذاب بر ایشان واجب شود، آفتاب از مغرب بر ایشان طلوع کند و آن وقت ایمانشان بر مثال ایمان یأسی مقبول نباشد، کما قال الله تعالی **و لم یك ینفعهم ایمانهم لمّا رأو بأسنا سنّة الله الّتی قد خلت في عباده و خسر هنا لك الكافرون.**

این ناچیز گوید: از فقرهٔ خطبهٔ علویّه که ذکر شد هم، تصریح به عدم قبولی توبه هنگام طلوع آفتاب از مغرب مستفاد می‌گردد.

[علایم ظهور در کلام حضرت امیر(ع)] ۲۸۷۳

اکمال و تذییل في احتمال و تأویل

بدان بعض از علما فرموده: محتمل است طلوع آفتاب از مغرب، کنایه از طلوع نور جمال عدیم المثال حضرت بقیّة الله باشد که بروز و ظهور آن ولیّ حضرت ذوالجلال

از مکّه است و آن، سمت مغرب می‌شود.

این احتمال از بعضی از اخبار نیز مستفاد می‌شود؛ چنان که علّامه مجلسی رحمه‌الله از کتاب محاسن برقی روایت کرده: حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام علایم ظهور قائم ـ عجّل‌الله فرجه ـ را از برای اصحاب خود؛ چون اصبغ بن نباته و صعصعة بن صوحان و امثال ایشان بیان می‌فرمود و از آن جمله طلوع آفتاب از مغرب را ذکر فرمود.

پس نزال بن سیره که یکی از حضّار مجلس بود، از صعصعة پرسید: مراد امیرالمؤمنین علیه‌السلام از این کلام چیست؟

صعصعة گفت: یابن سیره! مرادش کسی است که عیسی بن مریم علیه‌السلام پشت سر او نماز می‌گزارد، او امام دوازدهم و از طبقهٔ نهم اولاد حسین بن علی علیهماالسلام است، او آن آفتابی است که از مغرب طلوع نماید و میان رکن و مقام ظاهر می‌شود، روی زمین را از کفر و فسق و اعتقادات باطل پاک می‌گرداند و میزان عدل و انصاف را میان مردم می گذارد که احدی بر کسی جور و ظلم نخواهد نمود والله العالم؛ انتهیٰ.»[۱]

این ناچیز گوید: این روایت جزء همان خطبهٔ علویّه است که سابقاً فقرهٔ طلوع آفتاب از مغرب، سدّ باب توبه و عدم قبولی ایمان را از آن نقل نمودیم و این، همان خبر اوّل از سه خبر متعلّق به حال دجّال است که در نجمهٔ پنجم این عبقریّه به تفصیل ذکر شد، فارجع وتبصّر والله العالم بحقایق الامور.

[صیحه آسمانی]

نجمة ۱۶

در جلد دوّم کتاب کفایة الموحّدین سیّد جلیل و معاصر است که جناب

۲۸۷۴ مولی الموحدّین، امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبهٔ خود می‌فرماید:

«إذا صاح الناقوس و کبس‌الکابوس و تکلّم الجاموس، فعند ذلك عجائب و ایّ

۱. ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۲۸ ـ ۵۲۵؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ۳۲ ـ ۳۰؛ الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۳۸ ـ ۱۱۳۳؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۵ ـ ۱۹۲.

عجائب انار النّار بنصيبين وظهرت رأية عثمانيّة بواد سود واضطربت البصرة و غلب بعضهم بعضاً و صبا كلّ قوم إلى قومٍ إلى أن قالعليه السلام واذعن هرقل بقسطنطنيّة لبطارقة سفياني، فعند ذلك توقّعوا ظهوره متكلّم موسى من الشجر على طور»؛[۱]

یعنی وقتی ناقوس صیحه کشد و فریاد نماید؛ ظاهراً مراد از ناقوس، نصارا و فرنگیان است که در بلاد اسلام صداهای آن‌ها بلند شود و در بلاد مسلمین، کلیساها ساخته شود؛ چنان که فعلاً مرسوم شده و در اکثر بلاد مسلمین، معبد نصارا بنا شده و صدای ناقوس در آن‌ها بلند می‌شود و این دلیل بر ضعف اسلام و اهل اسلام و قوّت غلبهٔ کفر است که در هر بلدی از بلاد اسلام معبدی بنا کرده، فریاد ناقوس از آن‌جا بلند است.

مراد از کبس کابوس، این است که هر کسی سر خود را برای ریاست و سلطنت بلند نماید و به معنی صریح نیز آمده که مقدّمهٔ جنون می‌باشد؛ یعنی مردم به تخیّلات واهی نفسانی برای فتنه و آشوب سربلند می‌نمایند.

شاید مراد به تکلّم جاموس، آن باشد که شخص عظیم الجثّه و صاحب شوکتی سلطنت نماید که امر، امر او باشد و هرچه خواهد به عمل آورد یا شخص بی‌فهمی بر خلق مسلّط شود که در عدم ادراک مانند گاو باشد که سلطنت و حکومت نماید و یا مراد، احمقی است که در دین بدعت‌ها بگذارد، مذهب و ملّت احداث نماید و مردم از روی جهالت و حماقت آن چه را او بگوید، قبول کنند.

محتمل است مراد به اشتعال آتش در نصیبین ـ بلدی میان شام و عراق ـ محترق شدن به آفتاب آسمانی از برق و آتش باشد و محتمل است کنایه از افروخته شدن آتش فتنه و فساد باشد که به هیچ وجه اطفای آن ممکن نباشد.

مراد به ظهور آیات عثمانیّه در وادی سود، آن است که از طرف بلاد مغرب زمین از طوایف سودان که جمّ غفیری هستند؛ رایات و عَلَم‌های عثمانیّه بلند شود و در آن ۲۸۷۵
جنگ و خونریزی بسیار شود، محتمل است مراد به آن، همین شخص معروف به متمهدی باشد که حال تاریخ تألیف آن کتاب است که سنهٔ هزار و سی صد و یک باشد،

---

۱. مشارق الانوار، صص ۱۶۷ ـ ۱۶۶.

او از بلاد سودان حرکت کرده، با لشکر بسیاری متوجّهٔ مصر است، داعیّهٔ سلطنت دارد و علی الظاهر مدّعی نصرت اسلام است و محتمل است غیر او باشد که بعد از این خروج نماید و فرمود: بصره مضطرب و خراب شود و هر طایفه با طایفهٔ دیگر در مقام قهر و غلبه و منازعه باشند، تا آن که علایمی دیگر از اختلاف رایات، هرج و مرج، ریختن مردم بر یکدیگر از اعراب و غیر ایشان را بیان فرمودند.

بعد از آن فرمود: چون هرقل، قیصر روم در قسطنطنیه برای بطارقه، یکی از امرای لشکر سفیانی، به اطاعت و انقیاد، اذعان و اعتقاد نماید، آن وقت متوقّعِ نور موفور السرور کسی باشید که با موسی بن عمران در کوه طور از درخت سینا سخن گوینده باشد؛ یعنی حضرت مهدی صاحب الزمان ظاهر خواهد شد که لسان ناطق الهی است.

در این کلام اشاره است به این که متکلّم با موسی بن عمران در وادی طور و آن نوری که از شجرهٔ سینا تجلّی نمود؛ همان نور آل محمد و نور ولایت و متکلّم با او به امر خدا، همان نور ولایت آل محمد ـ صلوات الله علیهم ـ بود.

[خروج مغربی]

۱۷ نجمة

بیان خروج مغربی به سمت مصر

بدان یکی از علایم ظهور حضرت بقیّة الله خروج مغربی به جانب مصر و مالک شدن او به مصر و نواحی آن است؛ چنان که در غیبت طوسی است که عمّار یاسر، از خواصّ اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام، فرمود: اهل مغرب به سمت مصر خروج می‌کنند و دخول ایشان در مصر، علامت خروج سفیانی است و آن که مغربی، رییس ایشان، بسیاری از شهرها را متصرّف می‌شود و مردمان بسیاری را به قتل می‌آورد، سفیانی بر او
۲۸۷۶ غلبه می‌کند و اموال بسیاری از دست آن‌ها می‌گیرد.

بعضی گفته‌اند: شاید مراد از مغربی، محمد علی پاشا، خدیو مصر باشد که مالک مصر، شامات، حبشه، زنگبار و حجاز شد و مدّتی سلطنت نمود. بعد از آن، دول، اجتماع نمودند و دست او را از حجاز و شامات کوتاه کردند، لکن مستفاد از اخبار

وارده در بیان این علامت، آن است که او غیر محمد علی پاشاست و تطبیق مغربی بر او وفق نمی‌کند، زیرا در بعضی چنین است که خروج مغربی به خروج سفیانی متعقّب می‌شود و ظاهرش، آن است که چندان فاصله‌ای میان خروج مغربی و سفیانی نباشد؛ چنان که ایضاً در غیبت طوسی از محمد بن مسلم روایت نموده که خروج مغربی قبل از خروج سفیانی است.

در روایت دیگر در همان کتاب است که سواران و بیدق‌ها از جانب مغرب رو می‌آورند تا وارد شام می‌شوند، در آن حال منتظر خروج پسر زن جگر خوار از وادی یابس باشید که سفیانی است."[۱]

در کفایة الموحّدین آورده: محتمل است مراد به مغربی که به مصر رو می‌آورد و مصر و نواحی آن را به تصرّف خود می‌آورد و از آن جا قبل از خروج سفیانی با سواران و بیدق‌ها به جانب شام روانه می‌شود؛ همین متمهدی باشد که فعلاً؛ یعنی سنهٔ هزار و سی صد و یک خروج نموده و بسیار با سطوت و صولت است که نواحی مصر را به تصرّف درآورده، لشکر بسیاری آراسته و جمله‌ای از سلاطین از سطوت او بسیار خایف‌اند، پس شاید او باشد که مصر و نواحی آن را به تصرّف خود درآورده و می‌آورد و محتمل است غیر او باشد و بعد از این خروج نماید.

[علایم عامّه]

۱۸ نجمة

بدان مستفاد از اخبار وارده از ائمّهٔ اطهار علیهم السلام، آن است که علایم ظهور امام زمان و ولیّ خداوند رحمان بر چند قسم است:

قسم اوّل علایم خاصّه است که علامت ظهور بودن آن‌ها مخصوص خود حضرت ۲۸۷۷
بقیّة الله است و احدی با آن جناب در آن‌ها شرکت ندارد، زیرا در اخبار وارد شده تعیین وقت ظهور آن حضرت و علم به آن، مخصوص خداوند متعال است؛ مثل علم به

۱. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۶۱.

روز قیامت و وقت آن لقوله تعالی: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ﴾[1].

حق تعالی برای آن حضرت علایم خاصّه مقرّر فرمود که آن جناب با وقوع آن‌ها عالم می‌شود، خداوند عزّت، به او اذن ظهور داده، ما آن‌ها و غیر آن‌ها را در این وجیزه تعداد نموده، به مدرک هر یک از آن‌ها بدون نقل آن، اشاره می‌کنیم؛ اختصاراً للکلام واقتصاراً علی ما هو المنقول في کتب الأعلام.

پس می‌گوییم: از جمله علایمی که مخصوص خود آن حضرت است، تکلّم نمودن شمشیر او است؛ چنان که در کمال الدین[2] آمده: چون زمان خروجش نزدیک شود، آن شمشیر از غلاف بیرون می‌آید، خداوند آن را به سخن درمی‌آورد و ندا می‌کند: یا ولیّ الله! خروج کن که دیگر برایت تقاعد از کشتن دشمنان خدا برایت جایز نیست.

از جمله، علم آن حضرت است؛ چنان که در همان کتاب است که از علایم خروج آن حضرت برای خود او بیدقش است که چون وقت خروج او نزدیک شود، شقهٔ آن گشوده می‌شود، بدون آن که کسی آن را بگشاید، خداوند در آن حال آن بیدق را به سخن درمی‌آورد و به حضرت ندا می‌کند: یا ولیّ الله! خروج نما و دشمنان خدا را هلاک کن!

[علایم حتمیّهٔ ظهور]

۱۹ نجمة

بیان علایم حتمیه است

بدان **قسم دوّم** از علایم ظهور آن سرور، علایم حتمیّه است که ائمّهٔ دین به آن‌ها اخبار فرموده‌اند که البتّه باید واقع شوند و آن‌ها چند علامت است:

علامت اوّل: خروج دجّال است به تفصیلی که سابقاً از نقل کمال الدین و غیره
۲۸۷۸ گذشت که آن با ظهور آن بزرگوار مقارن است.

علامت دوّم: صیحه و ندای آسمانی است؛ چنان که در اخبار بسیار که از جمله

---

۱. سوره اعراف: آیه ۱۸۷.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، صص ۱۵۶ ـ ۱۵۵.

خبر مفضّل مفضل است، ذکر شده.

علامت سوّم: خروج سفیانی است که در اخبار بسیار، علی ما فی البحار به حتمیّت آن اعلام فرموده‌اند.

علامت چهارم: فرو رفتن لشکر سفیانی در بیداست که بنا بر آن چه در بحار است، حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: فرو رفتن لشکر سفیانی در بیدا از محتومات است و تغییر و تبدیل در آن راه ندارد.

علامت پنجم: قتل نفس زکیّه است که حضرت صادق علیه‌السلام بنا بر نقل بحار فرمود: یکی از علایم ظهور، کشته شدن پسری از آل محمد میان رکن و مقام است که نام او محمد بن حسن، نفس زکیّه است **و در خبر** دیگر، فاصلهٔ میان قتل او و ظهور حضرت بقیّة الله، پانزده روز است.»[۱]

علامت ششم: خروج سیّد حسنی است؛ چنان که در بحار می‌باشد، آن جوان خوش صورتی است که از طرف دیلم و قزوین خروج کند و گنج‌های طالقان او را اعانت کنند که مراد، مردان شجاعِ قوی هستند، ظاهراً او از اولاد امام حسن علیه‌السلام باشد و دعوی بر باطل نکند، بلکه از شیعیان اثنا عشریّه و رییس و مطاع است و گفتار و رفتار او، مطابق شریعت است، خروج او با خروج امام زمان مقرون و در کوفه حضور حضرتش شرفیاب خواهد شد و به آن جناب بیعت نماید.

علامت هفتم: ظاهر شدن کف دستی در آسمان یا ظهور صورت و سینه و کف دست آدمی نزد چشمهٔ خورشید است، بنا بر آن‌چه در بحار است **و بعضی** احتمال داده‌اند آن، کف دست حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام باشد که در آن وقت ظاهر می‌گردد.

علامت هشتم: کسوف آفتاب در نیمهٔ ماه رمضان و خسوف قمر در آخرِ آن است که از وقت هبوط آدم تا آن وقت چنین چیزی واقع نشده، بنا بر نقل از غیبت طوسی. ۲۸۷۹

علامت نهم: سه ندا در ماه رجب است؛ ندای اوّل: **ألا لعنته الله علی الظالمین.**

ندای دوّم: ازفته الازفه.

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۲.

ندای سوّم: از بدنی است که پیش روی قرص آفتاب ظاهر می‌شود و ندا می‌کند: این امیرالمؤمنین است که به جهت هلاک کردن ستمکاران به دنیا برگشته.»[1]

علامت دهم: اختلاف بنی‌عبّاس و انقراض دولت ایشان، بنا به روایت صادقی در بحار.

این ناچیز گوید: اگر مراد، انقراض دولت سابق ایشان باشد که آن بحمد الله به دست هلاکوخان و اعانت خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله واقع شده و اگر مراد، انقراض دولت جدید لاحق ایشان باشد ـ چنان که مفادّ پاره‌ای از اخبار است ـ برای ایشان دو دولت است و آن هم مثل سایر علامات حتمیّهٔ دیگر هنوز واقع نشده و الله العالم.

[علایم غیر حتمی ظهور]

۴۰ نجمة

بدان **قسم سوّم** از علایم ظهور حضرت ولی عصر، علایم غیر حتمی است که هنوز واقع نشده و یا محتمل الوقوع است و در اخبار به حتمیّت آن نیز، اعلام نشده و احتمال تغییر و تبدیل در آن چه ارادهٔ الهی به آن تعلّق گرفته، می‌رود. نظر به مفادّ اخبار وارده از ائمّهٔ اطهار آن ها نیز بسیارند.

علامت اوّل: ایستادن آفتاب در وسط السما از اوّل زوال تا وقت عصر است، بدون آن که حرکت نماید و این دلیل بر تغییر حرکت افلاک است و بر این که آن خدایی که خالق افلاک است و به قدرت کامله‌اش آن‌ها را به حرکت در می‌آورد، قادر است آن را زمانی از حرکت باز دارد و به تغییر اوضاع افلاک، اظهار قدرت نمایی کند و این آیت عظمیٰ دلیل بر بطلان اقوال اهل نجوم، اهل طبایع و فلاسفه است که آن را محال
می‌دانند؛ چنان که در روایت باقری، بنا بر نقل شیخ مفید در ارشاد است. ۲۸۸۰

علامت دوّم: طلوع آفتاب از سمت مغرب است برخلاف عادت که از مشرق طلوع می‌کرد؛ چنان که در سابق مفصّلاً بیان شد.

---

۱. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۸۱.

علامت سوّم: خروج یمانی از یمن است، بنا بر نقل بحار.

علامت چهارم: خروج خراسانی است، بلکه بنا بر روایت غیبت طوسی [۱] این دو علامت در عرض علامت سوّم از علایم حتمیّه که خروج سفیانی است، ذکر شده‌اند؛ چنان که در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده، فرمود: خروج این سه نفر؛ یعنی یمانی و خراسانی و سفیانی در یک سال، در یک ماه و در یک روز واقع خواهد شد.

علامت پنجم: خروج مغربی است به تفصیلی که سابقاً ذکر شد.

بروز و خروج سه علم از شام

علامه ششم: بیرون آمدن سه بیدق از شام است بنا به روایت غیبت طوسی [۲] از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: اوّل سرزمینی که خراب می‌شود، شام است و در آن وقت، اهل آن سه گروه و تحت سه بیدق می‌شوند؛ یکی بیدق ابقع که او مردی ابلق بدن است، دیگری بیدق اصهب و او مردی سرخ مو و سرخ رنگ است و **بیدق سوّم**، بیدق سفیانی است.

علامت هفتم: خراب شدن سمت غربی مسجد شام که به زمین فرو می‌رود، بنا بر نقل بحار.

علامت هشتم: وقوع جنگ و جدال در هر بلدی از نواحی مغرب تا یک سال به جهت اختلاف رایات، بنا بر نقل بحار.

علامت نهم: خراب شدن شام از وقوع قتل، غارت، اقسام فتنه‌ها و بلاها در آن.

علامت دهم: فرو رفتن قریه‌ای از شام، جابیه نام یا خرشنا نام به زمین، محتمل است دو قریه به این دو اسم فرو روند، کما فی البحار. [۳]

علامت یازدهم: خروج زندیقی از بلد قزوین، بنا بر روایت طوسی از ابن الحنفیه.

۲۸۸۱ **علامت دوازدهم:** رسیدن سلطنت‌ها به ماه و روز، بنا بر روایت صادقی از

۱. الغیبة، ص ۴۴۶.
۲. همان، ص ۴۶۳.
۳. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۱۲.

غیبت طوسی.

علامت سیزدهم: خروج سلمی در سرزمین جزیره که اهل تکریت است و کشته شدنش در مسجد دمشق، بنابر نقل طوسی در غیبت از امام سجاد علیه السلام .

علامت چهاردهم: خروج شعیب بن صالح سمرقندی؛ چنان‌که در روایت سجّادی در غیبت طوسی است.

علامت پانزدهم: وقوع زلزلهٔ عظیم در شام، قبل از خروج سفیانی، بنا بر روایت باقری در غیبت نعمانی.

علامت شانزدهم: ظهور آتشی در سمت مشرق زمین که تا سه روز میان زمین و آسمان افروخته می‌شود، بنا به روایت باقری در غیبت نعمانی.

علامت هفدهم: ظهور سرخی شدیدی در اطراف آسمان، بنا بر روایت علوی از غیبت نعمانی.

علامت هجدهم: کثرت قتل و خونریزی در کوفه به جهت اختلاف رایات، بنا بر روایات کثیری که از جمله روایت علوی در کشف الیقین سیّد بن طاوس رحمه الله است.

علامت نوزدهم: کشته شدن نفس زکیّه در پشت کوفه با هفتاد نفر از صلحاست، او غیر آن نفس زکیّه است که اسمش محمد بن الحسن و از آل محمد است که میان رکن و مقام کشته می‌شود ، بنا بر روایت علوی در بحار.

علامت بیستم: سلطنت بنی‌عبّاس بعد از زوال دولت ایشان و تحدید شدن دولتشان است، بنا بر روایت کاظمی از غیبت نعمانی.

علامت بیست و یکم: وقوع جنگ عظیمی میان آل مروان و بنی‌عبّاس در قرقیسا که کنار شطّ فرات است، بنا بر روایت باقری در بحار.

۲۸۸۲ **علامت بیست و دوّم:** نزول ترک در جزیره و نزول اهل روم در رمله، بنا بر روایت باقری در بحار.

علامت بیست و سوّم: مسخ شدن طایفه‌ای به صورت میمون و خنزیر، بنا بر

روایت باقری در بحار در تفسیر آیهٔ ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ﴾ »[1].

علامت بیست و چهارم: حرکت بیدق‌های سیاه است از خراسان، بنا به روایت علَوی در بحار، ظاهر این است که این بیدق‌ها ربطی به خروج خراسانی نداشته باشد؛ اگر چه محتمل است بیدق‌های او باشد.

آمدن باران شدید در اکثر بلاد

علامت بیست و پنجم: آمدن باران شدیدی در ماه جمادی الثانی و ماه رجب که هرگز مثل آن دیده نشده، بنا به روایت باقری در ارشاد مفید. در خبری چهارده باران است، مالکی در فصول المهمّه بیست و چهار باران گفته **و در بعضی** اخبار است که در سال ظهور حضرت حجّت بیست و پنج مرتبه باران می‌بارد، طوری که اثر و برکت ظاهر می‌شود.

علامت بیست و ششم: باریدن تگرگ بسیار بزرگی در روم و جزایر که بسیار محلّ تعجّب باشد و مثل آن دیده نشده باشد، بنا بر نقل بعضی؛ چنان که در کفایة الموحّدین است.

علامت بیست و هفتم: مطلق العنان شدن عرب که به هر جا خواهند، بروند و هر چه خواهند بکنند، **در بعضی** اخبار به آن تصریح شده، بنا بر آن چه در کتاب مزبور است.

علامت بیست و هشتم: خروج سلاطین عجم از شأن و وقار.

در کفایه آمده: مراد از این، تبعیّت ایشان از سایر دول در برهه‌ای از زمان است به جهت مصالح مرتبط به امر سلطنت ایشان یا به جهت بعضی از امور، وهن و سستی در سلطنتشان عارض شود.

این سه علامت، محتمل الوقوع است، بلکه هر جمّ غفیری از ایشان، امیر و شیخ کبیری از خود دارند که به واسطهٔ او احدی از سلاطین را اطاعت نمی‌نمایند و هر چه ۲۸۸۳
از ایشان پیشرفت نماید، در هر بلدی، از قتل و غارت از آن پروا ندارند، هم‌چنین باریدن تگرگ بزرگ که به غیر عادت باشد در بعضی بلاد و نواحی نقل شد که وقوع

۱. سوره فصلت: آیه ۵۳.

یافت، هم‌چنین امر سلطنت بعضی اوقات در بلاد عجم سست و موهون شد؛ در اواخر سلطنت صفویّه که افاغنه و ازبک بر بلاد عجم مستولی شدند.

علامت بیست و نهم: طلوع ماه درخشنده و روشنی‌دهنده به شکل ماه شب اوّل باشد، دو طرف آن، کج و از کجی نزدیک باشد به هم وصل شود، بنا بر نقل سیّد جزایری در انوار و عبارت او این است: **و من علاماته طلوع نجم فی‌المشرق یضییء کما یضییء‌القمر، ثمّ ینعطف، حتّی یکاد یلتقی طرفاه.**

شیخ مفید این علامات را ذکر نموده و به اخبار مستند نموده.

علامت سی‌ام: زنده شدن مردگان از قبور خود و رجعت آن‌ها در دنیا؛ چنان که سابقاً گذشت و شیخ مفید در ارشاد آن را از حضرت صادق‌علیه‌السلام نقل فرموده. از این قسم علامات، در اخبار بسیار است و ما در این عجالت به نقل همین‌ها قناعت می‌نماییم.

اللّهمّ عجّل فرج مولینا صاحب الزمان واجعلنا من اعوانه و انصاره.

[علایم غیر حتمیّه و خاصّه ظهور]

۲۱ نجمة

بدان **قسم چهارم** از علایم ظهور آن جان جهان و امام عالمیان، علایم غیر حتمیّهٔ خاصّه است که از ظواهر اخبار کثیری استفاده می‌شود و در صفحهٔ خارج به عرصهٔ بروز و ظهور رسیده **إلی زماننا هذا**؛ اگر چه در اخبار لابدّیت و حتمیّت آن‌ها بیان نشده، آن‌ها نیز بسیار است و ما در این عجالت به ذکر چند علامت از آن‌ها قناعت می‌کنیم.

علامت اوّل: ظهور شصت نفر که به دروغ مدّعی نبوّت می‌شوند و همهٔ آن‌ها
۲۸۸۴ کذّاب، کفّار و فسّاق باشند، این علامت ظاهر و واقع گردیده و ظاهراً زیادتر از این عدد دعوی نبوّت نموده‌اند؛ اگر چه بعضی از ایشان مشهور و معروف نشده باشند.

علامت دوّم: ظاهر شدن دوازده نفر از سادات که مدّعی امامت شوند؛ چنان که جمعی در زمان ائمّه و ازمنهٔ سابق، مدّعی این مطلب شدند تا این زمان که سیّد باب

شیرازی مدّعی آن شد و اظهار مهدویّت و امامت نمود.

علامت سوّم: بستن جسر در بغداد به محلّهٔ کرخ که از بغداد نو به جانب بغداد کهنه باشد، این علامت ظاهر و واقع شده، بلکه در این زمان جسرهای عدیده بر دجله کشیده شده که از جمله، جسر کاظمیّین علیهماالسلام است.

علامت چهارم: مسجد نمودن قبرستان، چنان که مربی و مشهود است، بنا بر آن چه حسن بن سلیمان در کتاب مختصر از صدوق در حدیث معراج روایت نموده است.

علامت پنجم: خراب شدن بغداد؛ چنان که با آن آبادی در زمان معتصم عبّاسی، اوضاعی در آن شهر فراهم آمده بود که هر روز که او به عزم شکار و نزهت از شهر بیرون می‌رفت، غرفه‌های سر راه را اجاره می‌دادند و اجارهٔ هر غرفه‌ای به هزار دینار رسیده بود که در آن‌ها می‌نشستند و جلال او را تماشا می‌کردند، آن در فتنهٔ هلاکوخان خراب شد؛ چنان که در کلام معجز نظام علوی به این قضیّه اشاره شده که ویل لك یا **بغداد لدارك العامرة الّتي لها اجنحة الطواويس تماثين كما يماث الملح يأتي بنوقنطوره و مقدّمهم جهوری الصّوت لهم وجوه كاالمجان المطوّقه و خراطيم كخراطيم الفيله لم يصِل ببلدة الّا فتحها و لا براية الّا نكسها.**

علامت ششم: خراب شدن دیوار مسجد کوفه، ظاهراً این علامت نیز واقع شده و دیواری که فعلاً در مسجد کوفه برپاست، از بناهای جدید است و بنا بر روایت صادقی در غیبت طوسی رحمه‌الله زوال دولت بنی‌عبّاس مقرون به خرابی دیوار مسجد کوفه است و چون اوّل واقع و محقّق شده، پس دوّم نیز، واقع شده، چون لازمهٔ مقارنه همین است.

خراب شدن دیوار مسجد کوفه

علامت هفتم: جاری شدن نهری از شطّ فرات در کوفه و کوچه‌های آن. این علامت نیز واقع و محقّق شده، چراکه بالفعل اکثر شطّ میان شهر کوفه عبور می‌کند و از آن نهرها در باغات و مزارع کوفه جریان دارد.

علامت هشتم: آباد شدن شهر کوفه بعد از خراب شدن. این نیز واقع و محقّق، بروز و ظهور یافته، چون یوماً فیوماً آبادی آن در تزاید است، فعلاً محلّ سکنای جمعی شده و بناهای عالی و اسواق دایره در آن احداث شده؛ چنان که در ماه صفرِ هزار و سی صد و

چهل و نه که داعی از حجّ بیت الله مراجعت نموده، به نجف اشرف مشرّف شدم، برای اعمال مسجد کوفه به کوفه رفته، آن‌ها را به رأی العین مشاهده کردم.

علامت نهم: آب بیرون آوردن دریای نجف، این هم تحقّق یافته و در این سال؛ یعنی هزار و سی صد و پنجاه و یک که سال تألیف این وجیزه است به تواتر احداث نهری از فرات در مکان دریای قدیم مسموع شد که در زمان ائمّهٔ طاهرین خشک بوده، بعد از آن دریا شد و کشتی‌ها در آن سیر می‌کرد، در حدود شصت هفتاد سال قبل از این بار خشک شد نموده‌اند که در آن کشتی‌ها، سیر و جریان دارند.

جریان نهر فرات به نجف اشرف

علامت دهم: جاری شدن نهری از فرات به غرّی که نجف اشرف باشد و آن آب از نجف داخل دریا شود و بر روی آن، نهر آسیا ساخته شود، بلکه از حدیث منقول از حضرت باقر علیه السلام بنا بر آن چه در غیبت طوسی است، استفاده می‌شود احداث آسیا در آن‌جا از علایم حتمیّه است. این علامت نیز تحقّق یافت، بنا بر آن چه که در کتاب الموحّدین است که از همّت عالیهٔ مرحوم خلد آشیان، حاج سیّد اسدالله، خلف صدق مرحوم حجّة الاسلام حاج سیّد محمد باقر ـ طاب الله ثراهما ـ از مال الوصیهٔ مرحوم وکیل الملک نوری مخارج بیشماری نموده، نهری از شطّ فرات به جانب نجف اشرف جاری نموده که آب آن نهر از نجف داخل دریا می‌شود، آسیاهای متعدّد بر روی آن نهر بنا نهاده شده و بحمداللّه تمام زوّار و فقرای سکنهٔ نجف از آن آب خوشگوار منتفع می‌شوند، انتهی.

افسوس که در این زمان آن نهر مطموس گردیده و آن آسیاها خراب شده‌اند. مرحوم حجّة الاسلام حاج میرزا حسین بن المرحوم حاج میرزا خلیل طبیب طهرانی ـ طاب مثواهما ـ مصارف زیادی فرمودند که شاید آن نهر دوباره دایر گردد امّا چون
خداوند جریان او را تقدیر نکرده بود، آن مصارف، ثمری نکرد. بدیهی است در ۲۸۸۶
علامت بودن شیء مجرّد، تحقّق وقوع آن معتبر است، نه باقی ماندنش للتّالی.

علامت یازدهم: بنای قبّهٔ حمرا؛ چنان که خزاز در کفایة الاثر از حضرت امیر علیه السلام در جمله حدیثی که در آن بیابان پاره‌ای از علایم ظهور حضرت بقیّة الله است، روایت

نموده، فرمود: قبّهٔ خاکستری رنگ در بیابان بنا نهاده می‌شود - سرخ رنگ - عقب این‌ها قائم علیه السلام به حق میان اقالیم نقاب غیبت را از روی خود برمی‌دارد؛ مانند ماه درخشنده میان کواکب. در کفایه آمده: ظاهراً مراد از قبّهٔ حمرا، قبّهٔ طلای هر یک از مشاهد مشرّفهٔ ائمّهٔ طاهرین علیهم السلام است که سلاطین شیعه آن را بنا کرده‌اند و احتمال قریب دارد که مراد از این قبّه، قبّهٔ مبارکهٔ عسکریّین باشد که در بیابان واقع شده، زیرا اطراف سرّ من رأی تا چند فرسخی بیابان و خالی از آبادی است و آبادی خود سرّ من رأی نیز اندک است و فعلاً قصبیحه‌ای است که آبادی شهر و بلد، بلکه آبادی قرای معتبری هم ندارد و رنگ آن قبّه، چنان که حقیر در زمان تشرّفم به سرّ من رأی مشاهده کردم، قبل از آن که آن را طلا نمایند کاشی بود، مانند خاک و خاکستری بی رنگ به نظر می‌آمد، تا آن که شاهنشاه ایران، سلطان السّلاطین، ناصر الدین شاه - ادام الله شوکته و عدله - به این خدمت عظمیٰ موفّق شد که از اعظم شعائر الله بود، حال آن قبّهٔ مبارکه در کمال علوّ و ارتفاع است و در نهایت خوبی به حمرا مبدّل شده و تمام آن را از خشت طلا ساخته‌اند.

علامت دوازدهم: طلوع ستارهٔ دنباله‌دار در نزدیکی جدی، بنا بر فرمودهٔ امیر در خطبهٔ لؤلؤه. در کفایه است که این چند سال قبل ظاهر شد، زمانی هم طول کشید و اکثر خلق آن را مشاهده کردند.

علامت سیزدهم: ظاهر شدن قحطی شدید قبل از ظهور حضرت حجّت علیه السلام، بلکه بنا بر مفادّ روایت صادقی در غیبت نعمانی، این یکی از علایم حتمیّه است.

در کفایه آمده: ظاهراً، بلکه محقّقاً این علامت نیز واقع شده، مخصوصاً در بلاد عجم، بین هشتاد و نود بعد از هزار و دویست از هجرت، طوری قحطی شد که مردم
۲۸۸۷ گوشت میّت می‌خوردند، کلاب راکشته، خرید و فروش می‌کردند، اطفال را سرقت نموده، می‌خوردند، کار به جایی رسید که از اطفال خود چشم پوشیده، آن‌ها را می‌کشتند و می‌خوردند، مع ذلك، خلق بسیاری از گرسنگی هلاک شدند؛ **نستجیر بالله من هذه النازله.**

در بسیاری از اخبار است که در نزدیکی ظهور حضرت حجّة الله، قحطی شدیدی در شام و کوفه روی خواهد داد که خروج دجّال به آن قحطی مقرون خواهد بود؛ اکثر خلق تابع او می‌شوند، چون آن ملعون به سحر، کوهی از نان برای مردم ظاهر می‌سازد که با او حرکت می‌کند.

علامت چهاردهم: وقوع و شیوع طاعون شدید در کثیری از بلاد، بنا به روایت صادقی که در کمال الدین [۱] شیخ صدوق رحمه الله است، چون آن حضرت فرمود: پیش از ظهور قائم علیه السلام دو نوع مرگ به مردم روی آورد؛ یکی موت احمر و دیگری موت ابیض، به نحوی که از هفت نفر، پنج نفر هلاک می‌شوند، موت احمر شمشیر و موت ابیض طاعون است.

بنا به روایت علوی در غیبت طوسی [۲] که مضمون آن با مضمون این خبر صادقی مطابق است؛ مراد از موت ابیض، طاعون است. در کفایه است که این علامت، تحقّق یافته، زیرا قریب شصت سال قبل از تألیف این کتاب، سال هزار و دویست و چهل و هفت که در همان سال تاریخ آن به کلمه **غرمز** گذاشته شد، طاعون شدیدی در اکثر بلاد عجم ظاهر شد که در هر بلدی، اکثر خلق از طاعون هلاک شدند و هر خانواده و قبیله‌ای که به آن مبتلا می‌شدند، دو ثلث، بلکه زیادتر از آن هلاک می‌گشتند.

این ناچیز گوید: والد مرحوم این حقیر که صد و هفده سال از عمرش گذشت و سال هزار و سی صد و سیزده فوت نمود، مکرّر می‌فرمود در این طاعون که صاحب کفایه مرقوم فرموده، چهارده نفر از اخوه و اخوات و والد و والده بودیم و جز چهار نفر از ما باقی نماند. از جمله می‌فرمود: جنازهٔ سه برادرم را متعاقباً وارد مغتسل نمودند که هنوز از غسل برادر اوّلم که فوت شده بود، فارغ نشده بودیم، جنازهٔ برادر
۲۸۸۸ دوّم را وارد نمودند، مشغول غسل آن شدیم که جنازهٔ برادر سوّم را وارد ساختند، نعوذ بالله من هذه النازلة وامثالها.

---

۱. كمال الدين و تمام النعمة، ص ۶۵۵.

۲. الغيبة، ص ۴۳۸.

وقوع زلزلهٔ شدیده در بلاد

علامت پانزدهم: وقوع زلزلهٔ شدید در کثیری از بلاد. در کفایه است که ظاهراً محقّق الوقوع باشد؛ چنان که زلزلهٔ قدیم را که از شیراز نقل نمودند، طوری شد که اکثر بناها و عمارت را خراب کرد.

این ناچیز گوید: زلزله‌ای که در قوچان واقع شده هم، چنین است که آن‌ها از توابع مشهد مقدّس رضویّه است. بنا بر نقل سیّد جلیل، معاصر الواصل الی رحمة الله، الملك الغافر، الآقا میرزا محمد باقر المدرّس فی الروضه المبارکة الرضویّه در کتاب لئالی منوّرهٔ خود در سال هزار و سی صد و یازده، در شب دوشنبه هشتم جمادی الاولی، دو ساعت و نیم از شب گذشته زلزلهٔ سختی در مشهد مقدّس شد ولی زیاد طول نکشید و در ساعت هشتِ همان شب باز زلزله شد و شب نهم آن ماه، ساعت هفت شب باز زلزله شد ولی بحمدالله در مشهد مقدّس، ضرری به نفوس و ابنیه نرسید.

امّا در قوچان شب هشتم ماه، چنان زلزله شد که تمام قوچان از زلزله خراب شد و قریبْ یک ربع از اهالی تلف شدند، عمارات شجاع الدوله و تلگراف خانهٔ دولتی منهدم شد، گویا از اصل نبوده‌اند. یک قلعه از کوه به صحرا غلطید و چند قلعهٔ دیگر خراب شد، مناره‌های امامزاده‌ای که آن‌جاست، شکست یافت. همان شب قریب هفتاد بار در قوچان زلزله شد.

زلزله‌ای که در تربت حیدریّه واقع شد هم، چنین است که آن نیز از توابع مشهد مقدّس است، چرا که از قریب طلوع فجر روز شنبه، نهم ماه شوال المکرّم سال هزار و سی صد و چهل و یک هجری تا آخر آن روز در تربت حیدریّه و نواحی آن، چندین مرتبه زلزله شد، به نحوی که دو قریه را علی ما نقل متواتر، بالکلیّه خراب و آثار بنای آن‌ها را نیست و نابود کرد. از دویست نفر جمعیّتی که در یکی از آن دو قریه بود، شش نفر جان به سلامت بردند.

نظر به بعضی از مکتوبات، متجاوز از چهار هزار نفر بغتتاً از این واقعهٔ هایله رهسپار راه عدم شدند و تا روز شنبه، بیست و سوّم ماه مزبور، زلزله باقی بود و تا ده فرسخ از تربت به سمت مشهد مقدّس نیز زلزله بود و در ده فرسخ دیگر که به مشهد

مقدّس منتهی می‌شود ـ چون مسافت میان تربت و مشهد، بیست فرسخ است ـ و همچنین در خود شهر مشهد بحمدالله و المنّه از برکت امام معصوم مظلوم مدفون در آن، به هیچ وجه آثار زلزله هویدا نشد.

همچنین زلزله‌ای چهار پنج سال قبل از تألیف این عجالت در سرحدّات ایران و روسیه واقع شد که چندین قصبیحه و قرا و مزارع را به زمین فرو برد، از جمله کیوان بوده که از قلمرو ایران و قریب به سرحدّ روسیه است و چقدر از نفوس را تلف کرد.

در آمدن ملخ در عتبات عالیات

علامت شانزدهم: آمدن ملخ هم در وقت و هم در غیر وقت.

چنان که در کفایة فرموده، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کلام معجز بیان خود، به این علامت اخبار فرموده و این علامت در کثیری از بلاد وقوع یافت. حقیر در عتبات عالیات مکرّر مشاهده کرده‌ام که بعضی اوقات طوری ملخ می‌آمد که از کثرت مانند ابر، آفتاب را می‌پوشاند.

علامت هفدهم: خراب شدن بصره به دست سیّدی که به صاحب الزنج ملقّب است؛ یعنی به خروج یکی از هاشمیّین که اتباع او از زنجیان است و بصره را خراب خواهد کرد. این علامت نیز در زمان سلطنت بنی‌عبّاس تحقّق یافت که بعد از غیبت حضرت بقیّة الله ـ عجّل الله فرجه ـ صاحب الزنج خروج نمود و به بصره و اطراف آن بسیار خرابی رساند و مدّتی با بعضی از خلفای عباسی مقاتله می‌نمودند؛ اگر چه مستفاد از اخبار آن است که چند دفعه در بصره خرابی، واقع خواهد شد. قضیّهٔ صاحب الزنج و اخبار خروج آن به لسان معصوم در کتب اخبار و تواریخ ثبت و ضبط است، فارجع الیها و تبصّر.

علامت هجدهم: قتل بیوح؛ یعنی واقع شدن قتل بسیار میان مردم و کشتن ایشان
۲۸۹۰ یکدیگر را. حضرت امیر علیه السلام در تعداد علایم ظهور حضرت قائم آن را بیان فرموده.
بزنطی معنی قتل بیوح را از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود.

حضرت فرمود: قتل دایمی که آرام نمی‌گیرد.

در کفایه آمده: ظاهر این است که سبب این قتل، اختلاف سلاطین، امرا و رؤسا از

طوایف و ملوک با یکدیگر باشد بسیار کم است هر سال در صفحه‌ای از ممالک میان خلایق خونریزی نشود، بلکه در بسیاری اوقات به قسمی می‌شود که به جهت دعاوی نفسانی الاف و الوف از طرفین کشته می‌شوند، بلکه اهل یک مملکت، یک مذهب و آیین به جهت تشاجر و تنازع در امور دنیوی بسیار خونریزی می‌نمایند.

این ناچیز گوید: شاهد و مصدّق فرمایش اخیر ایشان، خونریزی‌هایی است که از تاریخ هزار و سی صد و بیست و چهار تا چند سال بعد، میان ایرانی‌ها که اهل یک مملکت و همگی شیعی مذهب‌اند، الّا ماند، اما واقع شد و از وضوح، نیاز به تفصیل نیست.

علامت نوزدهم: تحلیهٔ مصاحف، زخرفهٔ مساجد و تطویل منازات؛ چنان که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب صعصعة بن صوحان که از احوالات دجّال سؤال نموده، به آن اعلام فرموده. در آن خبر شریف جنابش جمله‌ای از علایم ظهور حضرت قائم را بیان نمود و پس از آن فرمود: از جمله علامات ظهور آن حضرت، مزیّن نمودن قرآن به زینت‌ها از طلا، لاجورد و امثال این‌ها، نقش نمودن مساجد به طلا و اقسام نقوش و بلند نمودن مناره‌های مساجد است.

این علایم در اکثر بلاد اسلام در نهایت شیوع است و مساجد و مصاحف بسیاری به آن نحو است که حضرت به آن اعلام فرموده.

مخصوصاً شیوع این علایم میان طایفهٔ عامّه زیادتر از طایفهٔ امامیّه است و اوضاع مساجد و مصاحف اسلامبول، وضع مسجد اموی در شام و غیر این‌ها، مصدّق وقوع این علایم است، کما هو المشهود عند من رأیها.

علامت بیستم: اقتران بعض نجوم که آن هم از علایم عشره است که حضرت امیر به آن اعلام فرموده‌اند و مقصود از این علامت، مقارنه نمودن ستاره‌ها با یکدیگر است و اگر به قول منجّمین اعتماد و اعتبار بوده باشد، آن‌ها به وقوع این علامت خاصّه اخبار نموده‌اند.

علامت بیست و یکم: خراب شدن مسجد براثا، آن مسجدی است که بعد از جنگ

نهروان، راهبی خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و به امر آن حضرت، آن را بنا نمود؛ چنان که در کتب سیر و تواریخ و اخبار است، آن مسجد میان کاظمین و بغداد بود و اسم آن راهب، حباب است که به دست مبارک حضرتش به شرف اسلام مشرّف شد.

بعد از این که حضرت او را به بنای آن مسجد امر نمود، فرمود: آن را به نام معمارش بنام! پس معماری براثا نام آن را بنا نهاد و لذا به مسجد براثا موسوم شد و به راهب فرمود: در جنب مسجد تو شهری بنا می‌شود که ظالمان و جابران در آن بسیار می‌باشند تا آن که هر جمعه هفتاد هزار زنا در آن واقع گردد، وقتی بدکرداری ایشان شدّت نمود، راه مسجد تو را می‌بندند و آن را جز کافری خراب نمی‌کند و بعد از آن سه سال از حجّ بازداشته می‌شوند.

این علامت نیز چندین سال قبل واقع شد که به امر والی بغداد از جانب دولت حکم شد مهندس فرنگی راه آهنی از بغداد به کاظمین تعبیه نماید و تسویهٔ آن راه، سببِ خرابی مسجد براثا شد؛ چنان که فرمودند آن را جز کافری خراب نمی‌کند.

علامت بیست و دوّم: منهتک شدن کعبه و حمل نمودن حجرالاسود به سوی کوفه؛ چنان که قرامطه حدود سی صد و سی هجری، حجرالاسود را از رکن حجری کنده، به کوفه حمل نمودند و در استوانهٔ مسجد کوفه نصب کردند و سال سی صد و سی و هفت قرامطه دوباره آن را به کعبه برگرداندند و نصب و استقرار آن در محلّ خود و به دست ولیّ عصر ـ عجّل الله تعالی فرجه ـ انجام شد؛ چنان که در قضیّهٔ ابن هشام، در کتب غیبت، نقل شده است.

علامت بیست و سوّم: خرابی کعبه؛ بناء آن چه در کفایة الموحّدین است. محتمل
است این خرابی هنگام بردن حجرالاسود توسّط قرامطه، بوده باشد؛ چنان که در کتاب ۲۸۹۲
مذکور است قرامطه کعبه را خراب کرده، حجرالاسود را به کوفه حمل نمودند و
محتمل است خرابی‌ای باشد که در اواسط دولت عثمانی به واسطهٔ کثرت باران و
جریان سیل در مسجدالحرام واقع شده که در آن زمان سیّد جلیل، آقا میر زین العابدین

کاشانی در مکّهٔ معظّمه مجاور بوده و رساله‌ای در این خصوص، مسماه بمفرّحة الأنام في تأسيس بيت الله الحرام، تألیف فرموده. استادنا المحدّث النوری ـ نوّر الله مرقده الشريف ـ پاره‌ای از مطالب آن را در دار السلام ذکر فرموده و علی ایّ احتمال، این نیز تحقّق و وقوع پیدا کرده است.

علامت بیست و چهارم: خسوف در خراسان، بنا بر آن چه حضرت امیر عليه السلام در بعضی از خطب خود در عداد علامات عشره‌ای که برای ظهور خود که فی الواقع ظهور فرزندش منظور بوده ـ چه ظهور آن حضرت، مقدّمهٔ ظهور و رجعت خود شخص شریف علوی است ـ آن را بیان فرموده که بعضی از بلاد و امکنهٔ او به زمین فرو رود، این هم تحقّق و وجود یافته، چون در سنوات قریب به تألیف این عجالت در چند محلّ از مملکت خراسان، خسوف‌ها واقع شده است.

علامت بیست و پنجم: فرو گرفتن ظلمت کفر تمام عالم را؛ چنان که مضمون بسیاری از اخبار وارده در علایم ظهور است.

فرو گرفتن ظلمت کفر تمامی عالم را

در کفاية الموحّدين در بیان تحقّق و واقع شدن این علامت چنین فرموده: از واضحات، آن که مراد به آن علاماتی که در بسیاری از اخبار بر سبیل تفصیل و اجمال به آن اعلام فرموده‌اند که عالم باید پر از ظلم و جور شود، آن نیست که تمام عباد الله از دین اسلام رو برگردانند و بالمرّه کفر را بر دین اسلام اختیار کنند، زیرا مؤمنین و مسلمینی که در امر دین، متوسّط الحال‌اند بسیار خواهند بود، بلکه مقصود از این علامت غلبهٔ کفر در عالم، انتشار آداب و رسوم آن در تمام بلاد، کثرت میل خلق به اطوار، حالات کفّار و مشرکین از گفتار و کردار و تعیّش و اوضاع دنیوی و تشبّه ایشان در حرکات، سکنات، مساکن، البسه، ضعف و سستی حال ایشان در امر دین و آثار شریعت و عدم تقیّد ایشان به آداب شرعیّه خصوصاً در این خبر است و از زمانی که ۲۸۹۳ یوماً فیوماً حالات مردم در تشبّه به اهل کفر از جمیع جهات دنیوی، بلکه در اخذ قواعد کفر و عمل نمودن به آن در امور ظاهری در تزاید و اشتداد و بسیار است که به اقوال و اعمال کفّار اعتقاد و اعتماد کامل می‌نمایند و در کلیّهٔ امور به آن‌ها وثوق تمام

دارند و بسا به سوی عقاید کثیری از مردم سرایت خواهد نمود که بالمرّه اصل عقاید دینی اسلام را از دست می‌دهند.

بلکه به اطفال خردسال آداب و قواعد ایشان را تعلیم می‌نمایند؛ چنان که فعلاً مرسوم است و در بدایت سن نمی‌گذارند اطفال مسلمانان، امور و قواعد دین اسلام را در اذهانشان رسوخ نمایند، حال کثیری از ایشان بعد از بلوغ، به فساد عقیده و عدم تدیّن به دین اسلام منجر خواهد شد و بر این منوال تعیّش و زندگی خواهند نمود و هکذا حال کسانی که با چنین اشخاصی معاشرت دارند و اهل و عیال آن‌ها که تبعهٔ ایشان‌اند؛ اگر نیکو تأمّل نمایی، می‌بینی کفر بر عالم محیط شده، الاّ اقلّ قلیل و مقدار یسیر از عباد الله که غالب ایشان هم از ضعفا الایمان و نواقص الاسلام‌اند، چرا که اکثر بلاد معموره در تصرّف کفّار و مشرکین و منافقین است که اکثر اهالی آن، جز بر سبیل ندرت اهل کفر و شرک و نفاق‌اند.

اهل ایمان نیز که اثناعشریّه باشند، به جهت اختلاف در عقاید اصولی دینی و مذهبی چنان متفرّق و متشتت‌اند که اهل حق میان ایشان قلیل است و بسیاری از این قلیلِ اهل ایمان هم از عوام و خواصّ به جهت ارتکاب به اعمال قبیح و افعال شنیع محرّم، از انواع معاصی، محرّمات، اکلِ حرام، ظلم و تعدّی هر یک بر دیگری در امور دینی و دنیوی چنان بر نفس خود ظلم می‌نمایند که چیزی از اسلام و ایمان نزد ایشان باقی نمانده، مگر اسمی که غیر مطابق با مسمّاست و رسمی که با شریعت و آثار آن مخالف است.

پس فعلاً در روی زمین اثری از اسلام باقی نخواهد ماند، مگر بسیار قلیل که آن هم مغلوب و منکوب است و از وجود آن به ظاهر شرع در ترویج دین، اثری مترتّب
۲۸۹۴ نخواهد شد و از اسلام جز اسم و رسم ظاهری نمانده و گویا بالمرّه طریقهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام و سجیّهٔ مرضیّهٔ ائمّهٔ طاهرین علیهم‌السلام از دست رفته و نزدیک است العیاذ بالله طومار شریعت بالمرّه پیچیده شود.

به مرایی، مسمع، منظر و مشهد همهٔ خلق است که آن چه ذکر شد، یوماً فیوماً در

تزاید و **تضاعف** و اشتداد است و آن چه رسول خدا ﷺ به آن خبر داد که اسلام در اوّل ظهورش غریب بود و بعد از این هم برمی‌گردد و غریب می‌شود، در این جزء از زمان، هویدا باشد و قریب است تمام عالم از کفر و ظلم و جور پر شود، بلکه فی الحقیقة الآن عین ظلم و جور است.

پس باید این قلیل عبادالله مؤمنین علی الدوام لیلاً و نهاراً از روی تضرّع و ابتهال مسألت نمایند که حق تعالی فرج آل محمد ﷺ را تعجیل فرماید که آن نور الانوار و مظهرالآثار و قامع‌الکفّار والفجّار؛ اعنی حضرت حجّة الله الملک القهّار از مطلع غیب طلوع نماید، عالم را به نور جمال خود روشن و منوّر فرماید، زنگ کفر و ظلم را از عالم بزداید، آثار دین و شریعت محمّدی را در تمام دنیا منتشر فرماید و صفحهٔ زمین را از لوث وجود ناپاک کفّار، مشرکین، ملحدین، طغات، ظالمین، فاجرین و مخرّبین شریعت سیّد المرسلین ﷺ از سطوت ذوالفقار آتش بار حیدر کرّار، پاک و مطهّر گرداند، آمین! آمین! یا ربّ العالمین!

[علایم عامهٔ ظهور]

۲۲ نجمة

بدان **قسم پنجم** از علایم ظهور حضرت حجّة الله الملک المنان، ناموس الدهر و امام الزمان ـ عجّل الله فرجه الشریف ـ علایم عامّه‌ای است که در اکثر زمان‌ها، بسیاری از مردمان به آن امور مبتلا شده‌اند، بلکه هر سال به مرور ایّام، در تزاید و شدّت است و اخبار منقول در بیان این علایم از حضرت رسول مختار ﷺ و حضرت ائمّه هشت و چهار ـ علیهم صلوات الله الملک الغفّار ـ بیش از حدّ تعداد و شمار است؛ مثل خبر معروف جناب سلمان در بیان اشراط الساعه که بنابر تصریح صاحب کفایة ۲۸۹۵
الموحّدین، مراد از ساعت؛ چنان که از آن اخبار ائمّهٔ هدیٰ مستفاد است، قیامت صغراست که وقت ظهور حضرت بقیّة الله می‌باشد.

نیز مثل خبر ابی عمیر و حمران که در روضه کافی است و غیر این‌ها که در بیان

علایم عامّهٔ ظهور آن جان جهان وارد شده که حضرات اهل سنّت و جماعت، آن‌ها را مثل وجود خود حضرت مهدی موعود و ظهور حضرتش، از علایم قیامت کبرا به شمار می‌آورند.

به اعتباری نیز چنین است که ظهور حضرت حجّة از علایم قیامت است بعد از این که جدّش حضرت رسول مختار بفرماید: **أنا والساعة کهاتین** و به انگشت سبّابه و وسطای خود اشاره فرماید،[۱] پس ظهور آن جناب به طریق اولی از علایم قیامت است.

ذکر علامات عامّه و فواید آن

کیف کان چون این علایم عامّه را بعض از دانشمندان، عنوان نموده و ذیل هر کدام از آن‌ها نصایح فصیح، نکتهٔ صحیح، لطایف شریف و اشارات ملیحی بیان فرموده، لذا خوش دارم آن‌ها را در این عجالت به عین عبارات او و به رسم ارمغان برای خلّص اخوان ایراد نمایم. عبارات دل‌پسند آن دانشمند چنین است:

علامت اوّل: صلوات را که عمدهٔ عمد ایوان دین و غرّهٔ جبههٔ اسلام است، سهل انگارند، اقامت او را در چشم سبک دارند و از فرط غفلت و غایت غباوت نشناسند که **تارك الصلوة ملعون** و تهدید وعید **من ترك الصلوة متعمّداً فقد کفر** را از ساحت ضمیر محو نمایند و عقب نماز قصّهٔ نیاز به حضرت پادشاه بی‌انباز را عرض ندارند، لاجرم عذاب آن در آخرت از هرچه عظیم‌تر و عقاب آن در عقبیٰ از هرچه الیم‌تر به ایشان عاید گردد، نعوذ بالله تعالی من ذلك.

علامت دوّم: قوام بدنام از مایهٔ امانت و سرمایهٔ دیانت تهی‌دست شوند، طلب غدر و خیانت از لوازم شمارند و از استماع فرمان ﴿**إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا**﴾[۲] صماخ اسماع مسدود دارند.

۲۸۹۶ **علامت سوّم:** تجّار روزگار و اهل سوق و بازار ازار، از او همیان دار بر میان محکم کنند، ترک مساهله را در فنون معامله واجب بینند، هجو و فحش در بیع و شراء

۱. مسند احمد، ج ۳، حلیة‌الابرار، ج ۱، ص ۴۲۳؛ الکافی، ج ۳، ص ۴۸۴.
۲. سوره نساء: آیه ۵۸.

را از لوازم شمارند و غلّ و غش از خرید و فروش را از فرایض دانند و از غایت غباوت و نهایت شقاوت نشناسند که و من غش مسلماً في بيع و شراء يحشره الله تعالى يوم القيمة مع اليهود لانّهم اغشّ النّاس من المسلمين و نزع البركة منه.

علامت چهارم: قضات و حکّام زمان در تنقید، قضایا و حکومات مداهنه نمایند، در اخذ رشوه اهتمام تمام مرعی دارند، از طعن ـ لعن الله الراشي والمرتشي ـ نیندیشند، اجتناب از اکل اموال ایتام و اطفال صغار که موجب وبال و دمار در آخرت و مستلزم عقاب عقبیٰ است که ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْماً إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَاراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً﴾[۱] واجب نبینند و از سوط سخط جبّار عالم و تعب غضب پروردگار اعظم تعالی و تعظّم باکی ندارند، **کما قیل** قضاة زماننا صار والصوصاً عموماً في القضايا والخصوصاً.

علامت پنجم: بنیان در و ایوان و قصور به ذروهٔ علیا برافرازند و آن را به الوان نقوش و انواع فروش بیارایند، ﴿وَ نَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ وَ زَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ﴾[۲]، تزیین دهند و بر این معنی واقف نباشند که من بنى بناء رياء و سمعة يوضع عليه يوم القيمة من سبع ارضين طوقاً يقلّد في عنقه، ثمّ يؤمر به إلى النار.

عجبا لقوم يعجبون برأيهم و ارى بعقلهم الضّعيف قصوراً
هدموا قصورهم بدار بقائهم وبنوا لعمرهم القصير قصوراً

آورده‌اند که وقتی سلمة الاحمر بر هارون خلیفه درآمد و طاق‌های بلند و رواق‌های مشیّد را مشاهده کرد، این بیت را گفت:

امّا بُيوتُك فى الدنيا فواسعة فليت قبرك بعد الموت تيسّع

هارون چون این بیت را استماع نمود، بگریست و دیگر به چشم رضا در آن بیوت نگریست.

رشوهٔ قضاة و بنای قصور

---

۱. سوره نساء: آیه ۱۰.

۲. سوره غاشیه: آیه ۱۵ و ۱۶.

خاک است خون به‌گرد تـو و در مـیان تـو
که باغ و حوض سـازی و کـه مـنظر و سرا

و آن‌گاه نیستی کـه ز چـندین سـرا و بـاغ
لختی زمین سست قسم تو، دیگر همه هبا

آن وقت طـاق عـمر تـو از هـم فـرو فـتد
طـاق و طـرم نـماند و نـی تـاج و نـه لوا

نقل است وقتی نوح نجی از کشتی بیرون آمد، فرزندانش گفتند: ای فرزانهٔ انبیا و ای یگانهٔ اصفیا! چه باشد اگر اجازه فرمایی برایت سرایی سازیم و باغی برآریم؛ روا داری؟

گفت: صبر کنید تا از روح الامین استفسار نمایم چقدر از عمرم باقی مانده؟

چون پرسید، روح الامین گفت: سی صدسال.

نوح علیه السلام فرمود: با عمر سی صد سال نمی‌توان خانه عمارت کرد.

دیـدم بـر ایـن رواق مـقرنس کـتابه‌ای
بـر لوح لاجـورد نـوشته ز مشک نـاب

هر خانه‌ای که داخل ایـن طـاق ازرق است
گـر صـد هـزار سـال بـماند، شـود خـراب

جـایی دگـر گـزین و بـنا کـن تـو خـانه‌ای
کش خـوف انـهدام نـباشد بـه هـیچ بـاب

علامت ششم: خلق از صوب صدق و صواب، به کذب و خطا روی آورند، از سنن عدل و انصاف به طریق جور و اعتساف انحراف نمایند، از تهدید وعید **﴿وَيْلٌ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ﴾**[1] باک ندارند و با تکرار، **﴿فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾**[2]؛ گوش بر استماع انذار ۲۸۹۸
نگمارند.

---

۱. سوره جاثیه: آیه ۷.

۲. سوره طور: آیه ۱۱؛ سوره مرسلات: آیه ۱۵ و ۱۹ و ۲۴ و ۲۸ و ۳۴ و ۳۷ و ۴۰ و ۴۵ و ۴۷ و ۴۹.

عــــليك بــالصدق و لو انّــه　　احـرقك الصّـدق بـنار الوعـيد
فــابغ رضـــى الله بــه واعــتبر　　لا تسخط المولی وترضی العبيد

علامت هفتم: اغلب آدمیان از طریق آداب و سنن سیّد انس و جان، تجنّب و تنکّب نمایند، به متابعت نفس و هویٰ که سرمایهٔ تعب است، اهتمام تمام مرعی دارند و به نهی (و لا تتّبع الهوی فیضلّك عن سبیل الله) متنهّی نگردند، کما قال المتنبی **عربيّة:** لا ادب عندهم ولا حسب ولا عهود لهم ولاذمم.

چنان که حکیم سنایی گوید:

زرق را زروق روان شـد، صـدق را رونـق کـجاست
فســـق را بـــازار دیـــدم، زهــد را بـــازار کـــو
احــمد مــختار مــی‌خواهــی، شــفاعت آردت
شــرط ســنّت‌های شــرع احــمد مــختار کـــو

علامت هشتم: اغنیا جوهر نفیس دین و زیور ثمین ملّت، سیّد المرسلین را برای بهرهٔ دنیایِ دون که متاع متاعب و بضایع معاتب است به ثمن نجس دراهم معدودات می‌فروشند و آن را ربحی تمام و تجارتی شگرف می‌شمارند.

قال رسول الله ﷺ: «انّ بین یدی الساعة فتنة کقطع اللیل المظلم، فیموت فیها قلب الرجل کما یموت بدنه یصبح الرّجل فیها مؤمناً و یمسی کافراً و یبیع فیها اقوام دینهم بعوض من الدنیا قلیل.»[1] قال الله سبحانه و تعالی: ﴿أُولٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلٰالَةَ بِالْهُدىٰ فَمٰا رَبِحَتْ تِجٰارَتُهُمْ وَ مٰا كٰانُوا مُهْتَدِينَ﴾[2].

قــل للّـذين شـروا دنـيا بـآخرة　　لم تربحوا باتّخاذ البیع بل خسروا
بــاعواکـريماً سـليماً بـاقياً ابـداً　　بدارسٍ طامسٍ یابئسٍ مـا اتـجروا

علامت نهم: اصحاب جهل را بر ارباب فضل تقدیم کنند، بی‌هنران را بر خداوندان

---

۱. ر.ک: مسند احمد، ج ۳، ص ۴۵۳؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۰۸؛ المعجم الکبیر، ج ۸، ص ۲۹۸.
۲. سوره بقره: آیه ۱۶.

منقبت و فضیلت و هنر ترجیح و تفضیل نهند، از استماع **﴿الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾**[1] درجات گوش فرو خوابانند و جهّال و اراذل را در کفایت مهمّات پیشوای کار و کدخدای روزگار شمارند؛ چنان که آن فاضل روزگار؛ اعنی رشید کاتب در این معنی قطعه‌ای انشا فرموده است.

شاها منم که دور فلک در هزار سال — چون من یگانه‌ای ننماید به صد هنر
تاکی به زیر هر خس و ناکس نشینیم — این جا دقیقه است، شناسم من این قدر
بحری است مجلس تو در بحر بی‌خلاف — لؤلؤ به زیر باشد و خاشاک بر زبر

همین معنی را قابوس که به حسن کتابت و زیور نقابت، چنان آراسته و پیراسته نبود که ضرب المثل اماثل دهر گشته، می‌گفتند: **انّ هذا خطّ قابوس أم احنجة الطاوس**؛ به لغت تازی و بلاغت حجازی نظم فرمود.

امّا تری البحر یطفو فوقه جیف — وتستقرّ باقصی قعره الدّرر

علامت دهم: خلایق، خالق انام ـ جلّ ذکره ـ را به اخلاق نافرجام و اعمال بی‌سرانجام، عصیان ورزند و حدیث درست و سخن درشت علما را که ایشان به مقتضای **قل الحق وان کان مرّاً** بنصائح اجرا فرمایند؛ به سمع قبول اصغاء ننمایند، درّ وعظ و جواهرِ نصیحت را در درج سینه راه ندهند و کمر اطاعت و نطاق خدمت بر خاصرهٔ دل و جان نبندند.

إذ الأنسان خان النّفس منه — فما یرجوه راج للحفاظ
فلا ورع لدیه ولاصفاء — ولا الأصغاء نحو الأتّعاظ

علامت یازدهم: در سفک دماء کوشند و بنیان رفیع الشأن انسان را هدم نمایند و نهاد آدمی که بنای باری عزّ اسمه است، به سهل‌انگاری و سبکباری با قتل منهدم
۲۹۰۰ گردانند، در کشتن اهل اسلام کوشش تمام نمایند و از فرط غباوت و کمال شقاوت این مقدار ندانند که در هر مکانی که خون مسلمانی مسفوک گردد یا دمای آدمی بر ادیم خاک مسکوب شود، آن زمین به حرکت آید و از جبّار عالم ـ جلّ جلاله ـ مسألت

---

۱. سوره نحل: آیه ۲۷؛ سوره اسراء: آیه ۱۰۷؛ سوره حج: آیه ۵۴.

نماید تا آن‌جا را بر جاهل، یعنی قاتل آن شخص عالم، ابتلاع نموده، چون قارون از ثریّا به ثریٰ فرو برد، از مصعد ماه به مرقد ماهی اندازد و خود را از خبث او پاک گرداند که **﴿وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها وَ غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِيماً﴾** [1]. دهوری برآمد و شهوری بگذشت که گفته‌اند:

افسوس که خون مؤمنان ریخته شد — و اسلام به غربیل جفا بیخ‌تر شد
وین طرفه که ظالم به سلامت در دهر — مظلوم به خاک تیره آمیخته شد

علامت دوازدهم: اولاد در عقوق والدین کوشند و از حقوق اقربا که در ذمّهٔ اتقیا، همّت صالحین، ثابت و لازم است که **﴿لِلْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾** [2]؛ ذیل رعایت، دامن محافظت در چین‌اند، اقارب را عقارب برزخ خوانند و حمیم را در دوزخ بیندازند.

اقارب كالعقارب في اذاها — فلا تفرح بعمّ أو بخال
فكم عمّ يجئى الغمّ منه — وكم خال عَنِ الخيرات خال

علامت سیزدهم: بسیاری از مردم طالب غلای نرخ و خاطب عروس احتکار شوند، انبارها از اصناف ذخایر غلّات و حبوب مملوّ دارند و به درویشان تنگدست و مفلسان مقلّ الحال خداپرست، چیزی از آن‌ها را برای نفقهٔ عیال و سدّ رمق اطفالشان انعام و افضال ننمایند، آیهٔ با درایت **﴿أَحْسِنْ كَما أَحْسَنَ اللهُ إِلَيْكَ﴾** [3] در صدف گوش و صندوق سینه راه ندهند، به لعن بارگاه نبوّت و طعن درگاه رسالت که محتکر ملعون است، نیندیشند و از تهدید وعیدِ **مَن احتكر طعاماً اربعين يوماً فقد برىء من الله تعالى** نپرهیزند.

يا سيّد النّجباء في اليوم اصغ إلى — عبد اتاك بمحض الودّ معتقد
احسن كما احسن البارى إليك و قد — فعلت ولكن كلّما زاد الأله زد

---

۱. سوره نساء: آیه ۹۳.
۲. سوره بقره: آیه ۱۸۰.
۳. سوره قصص: آیه ۷۷.

علامت چهاردهم: جهان روشن از ظلامِ ظلم تاریک شود و روزگار فراخ بر اهل صلاح و سداد از جور ارباب فسق و فساد و تعدّی احزاب بغی و عناد تنگ گردد، ولات و ملوک در محو آثار معدلت و احیای مراسم مظلمت کوشند و سلاطین و خوانین در نفی عادت محمود و اثبات مراسم نامعهود اقدام نمایند.

لاتظلمنّ إذا ما كـنت مـقتدراً ... فالظلم اخـره يـأتيك بـالندم
نامت عيونك والمظلوم مـنتبه ... يدعوا عليك و عين الله لم‌تنم

***

ای پادشه! از قـهر هـو الله بـترس ... وَز نـالهٔ سـینه‌های پـر آه بـترس
هان تا به‌کـی گـمان بـیدادی، زه ... از تیر جگر وَز دود سحرگاه بترس

علامت پانزدهم: قرّا قرآن مجید را به الحان نغز و زمزمهٔ بدیع خـوانـند، نـحو و اعراب آن راکما ینبغی مرعی دارند، در اظهار دقایق معانی و تـبیان رقـایق مـبانیِ آن، موشکافی کنند امّا بر حکم اوامر و نواهی آن کار نکنند.

قال رسول الله ﷺ : سيجيء قوم بعدی يرجّعون القرآن ترجيع الغناء والرهبانيّة.

و فی‌الخـلف المـخالف قـد بـقينا ... و فـــی‌الأسـلام جـان الأنـقلاب
و خــرّب ديـن ربّ العـرش فـينا ... و مـــن قــرّائـنا جــاء الخراب
ولان الدّيــن قـام بـهم و فـيهم ... كــذلك قــديكون الأضــطراب

علامت شانزدهم: فرقهٔ جهّال و زمرهٔ عوام، عمّامه‌های معلّم و درّاع‌های وسیع که درع اهل ورع و جواشن ارباب دانش باشد، بپوشند و خود را به زیّ لبـاس عـالمان بـر ساکنان اصقاع و بلدان عرضه کنند؛ چنان‌که اغلب برایا بر حیلهٔ حال ایشان مفتون و بر هیأت هیبت نشان ایشان، مغرور شوند و از فرط غباوت ندانند:

من تحلّی بغير ما هو فيه ... فضحته شواهد الأمتحان ۲۹۰۲

ظاهر ایشان طاهر نماید و باطن ایشان، بدون فسق و دنس فساد، مـلطّخ و مـلوّث باشد.

بودیم هم چه نافه، همه عمر در خطا ... موی سفید بـین و درون سـیاه مـا

علامت هفدهم: بعضی از اقوام بد، عهود عقود بیوع در مساجد و شرایط بیع و شراء در جوامع و صوامع که بیوت علّام الغیوب و معابد ستّارالعیوب است، بجا آورند و حقوق احترام آن مواضع متبرّک که راکه بقاع‌الخیر، خیرالبقا عند که **انّ المساجد لله فلاتدعوا مع الله احداً** بواجبی را رعایت نکنند.

قال رسول الله ﷺ: **سیأتی علی‌النّاس زمان یکون حدیثهم فی‌المساجد امر دنیاهم لیس لله فیهم حاجة فلاتجالسوهم**

از فرط ضلال از وزر و وبالِ بدترین خصال، غافل مانند که **من تکلّم فی المسجد بکلام الدنیا انتنّ المسجد و خرصت الملائکة، فیقولون یا ربّنا انّ عبادك طردونا، فیقول الله تعالی فبعزّتی و جلالی لأسلّطنّ علیهم اقواماً مِنَ التّرك لیخرجوهم مِن بیوتهم، کما یخرجونکم من بیتی.**

علامت هجدهم: مردان و زنان اثواب رنگین و ملابس ابریشمین پوشند، خود را به جلیه‌های فاخر و به حلّه‌های زاهر بیارایند، اطراف خویش را به زیورهای مطرّف و دیباهای مطرّز و مزیّن، گردانند، از این اندیشه که حق ـ سبحانه و تعالی ـ امثال این کسوت‌ها را بر رجال محرّم گردانیده، فارغ و خالی‌الذهن باشند و به وعید نبوی که فرموده: **من لبس ثوبان فاختال فیزحف به في قعر جهنّم یتجلجل بها مادامت السّموات والأرض**، نیندیشند.

مردی که هیچ جامه ندارد به اتّفاق　　　بهتر ز جامه که در او هیچ مرد نیست

علامت نوزدهم: عدل و انصاف از میان مردم مرفوع گردد و جور و اعتساف شیوع پذیرد، طوری که برای هر کس امکان ظلم و یارای حیف کردن هست و دقیقه‌ای از دقایق آن نامرعی نگذارند.

الظلم في خلق النفوس فان تجد　　　ذا عفّة فلعقله لا یظلم

از غایت غباوت و نهایت غوایت نشناسند که **من بغي علی اخیه المسلم و تطاول علیه واستحقرة خشره الله تعالی یوم القیمة في صورة الذّر یطأوه العباد باقدامهم ولم یزل في سخط الله حتّی یموت.**

ز خواری بپرهیز کـان خـنجری است ز موری بیاندیش کـان صـفدری است

مــــــرنجان دل ذرّه و پشّـــه‌ای که از هر دلی سوی حضرت دری است

علامت بیستم: مردم بر فراق منکوحات خود، بسیار سوگند خورند، فراوان بر اهل بیت، اطلاق طلاق ایقاع نمایند، زنان را به حرام در حبالهٔ خود نگاه دارند و صحبت محرّم ایشان را محلّل دانند به حدّی که وقاحت آن، بر موالید ایشان، غالب و قباحت بر افعال ایشان مستولی شود و چون اصل، ناپاک باشد، لابدّ نسلِ بی‌باک زاید.

فلاتك مطلاقاً عجولاً و سامح القرينة وافعل فعل حرّمشهّر

پس تا توانی زبان به اطلاق طلاق مگشا، از روی ازای مهر دربارهٔ ایشان مهری فرما و از جهت قضای کابین، دربارهٔ ایشان ملاطفت گزین که سیّد بشر و خواجهٔ روز محشر بر لفظ مبارک خود، چنان رانده که **انّي اخاصم يوم القيمة خمسة تارك الجمعة والجماعة وبايع الخمر و من استوفى في علمه اجيره ولم يوف عليه حقّه و من يظلم معاهداً و من يظلم امرائته في مهرها و مالها.**

علامت بیست و یکم: مرگ مفاجات و موت ناگهانی میان مردم شایع گردد؛ چنان که اغلب برایا بی‌توبه بمیرند و بی‌انابه از عالم نقل کنند.

ای نفس به حال خویش واقف باش و از مرجع و مال خود بیاندیش که مرگ غارت کننده است، هزاران هزار تاج پادشاه و تاج شهنشاه را تاراج کرده است و صد هزار ملک را از کاخ و قصور به سوراخ گور و قبور نقل کرده.

از اجـل نـیست هـیچ کس ایـمن بــر هــمه زنــدگان کـمین دارد

هـم بـه قـید اجـل گـرفتار است آن کـه صـد حـصن آهـنین دارد

خـــال و گـیسوی مـاه رخسـاران بـــه لحــدها درون دفــین دارد

هر که بوده است در جهان هـمه را اجـــــل انــدر دل زمــین دارد ۲۹۰۴

علامت بیست و دوّم: مردم در اخذ مرابحه کوشند و در اکل ربا که حرام کردهٔ حضرت کبریاست که **واحلّ البيع وحرّم الرّبوا** اهتمام نمایند، چندان که طرد و طعن الهی جلّ و علا در باب ایشان نازل گردد؛ چنان که حدیث نبوی در این معنی وارد

گشته: ومن اكل الربوا ملاء الله بطنه ناراً بقدر ما اكل و ان كسب منه مالاً لم يقبل‌الله شيئاً من عمله و لم يزل في لعن‌الله و ملائكته مادام عنده قيراط منه.

علامت بیست و سوّم: مردان و زنان به اکل معاجین و اقراص مسمّن به جهت تسمین بدن اقدام نمایند و اغذیه و اشربه‌ای استعمال کنند که تعلّق بدان دارد، به همین مقدار، غرض فاسد و نیّت باطل طلب کنند و در آن باب، افراط نمایند.

خورد همواره تا فربه کند تن کباب و شربت و مرغ مسمّن

عدم استیحاش مردم از ایذاء جار

علامت بیست و چهارم: رفقا با یکدیگر طریق رفق نپسندند و حقوق مجاورت که حقیق به رعایت و جدیر به محافظت است که الرفیق ثمّ الطریق والجار ثمّ الدار، صیانت نکنند، از ایذاء و ایحاش، تحاشی ننمایند، از آزار جار و ایذای یار باک ندارند، از فرط لهو و غایت سهو نشناسند و از باب غفلت و اطناب در غباوت، ندانند که من اذی جاره من غير جرم حرّم الله تعالى عليه ريح‌الجنّة و مأويه النار و انّ الله تعالى يسئله عن جاره، كما يسئله عن اهله، انتهى.

عفاء على اهل الزّمان فأنّه زمان عقوق لا زمان حقوق
فكلّ رفيق فيه غير موافق وكلّ صديق فيه غير صدوق

علامت بیست و پنجم: اغلب مردمان ذلّ غربت کشند و اکثر مؤمنان در دست ارباب شرک، زبون گردند.

علامت بیست و ششم: در ستم کردن و دشنام دادن مولع گردند، در ریختن آبرو که رونق کار و حیلهٔ روزگار آدمی است، حریص باشند، از رجم سهم؛ **والذين يرمون المحصَنات الغافلات المؤمنات لعنوا في الدنيا والأخرة**، به تُرس تَرس و تیر حذر محرز نگردند و از فرط ضلالت و غایت جهالت در وعید **من رمی محصناً او محصنة احبط الله عمله و جلّده يوم‌القيمة سبعون الف ملك بين يديه و من خلفه ثمّ يؤمر به إلى النار** غور نکنند.

اشكوا الى الله من قوم بليت بهم ما فيهم آخذ للحقّ معوان
قوم لئام الخشاء ودأبهم شتم و ظلم و عدوان و طغيان

علامت بیست و هفتم: مردم خدّاع و ختّال شوند و به غدد و مکر، طریق زرق و حیل سپرند و از تهدید این وعید غافل باشند که قال رسول الله ﷺ: **لکلّ غادر علامة یعرف بها یوم القیمة.**

چنان که خاین نزد خلق زرد روی و غادر نزد حق تعالی بی‌آبرو باشد.

علامت بیست و هشتم: اقطار و امطار از اقطار آسمان بی‌وقت نازل گردد و اغلب اوقات، بریق برق اوراق اثمار و اشجار را بسوزاند.

از رعد گوش‌ها همه پر زنگ و مشغله — وز برق چشم‌ها همه پر شمع و مشعله
از دستبرد صرصر و آسیب باد سرد — لرزند شاخ‌ها چه زمین وقت زلزله

علامت بیست و نهم: اولاد در معاندت والدین کوشند، از مطابعت فرمان پدر و امتثال امر مادر، امتناع ورزند، از بسیط جناح ذلّ و خفض بال مرحمت تجنّب نمایند، از استماع نهی **ولا تقل لهما افّ** و اصغای فرمان **واخفض لهما جناح الذلّ من الرحمة؛** صماخ گوش و روزنهٔ خرد و هوش مسدود گردانند و از جهت وعید با تهدید **ثلثة یبغضهم الله تعالی البیّاع الحلّاف والشیخ الزّانی والعاقّ للوالدین** مردود گردند.

علامت سی‌ام: ولات و ملوک، جابر و جاهل شوند، صحبت فساق و فجّار اختیار کنند، اشرار را محرم اسرار خود سازند و محترم روزگار گردانند، در تربیت جهّال و اصطناع ارذال کوشند و ابرار و احرار و نیکمردان را رنجور و مهجور و مأیوس و محبوس کنند که **دولة الارزال، آفة الرجال.**

کفی حزناً انّ المروّات عطّلت — و انّ ذووا الأداب فی النّاس ضیّع
و انّ ملوکا لیس یخطی لدیهم — من النّاس الّا من یغنیّ و یصنع
فیالیتنی اصبحت فیهم معاشِراً — فلم اشقّ بالفضل الّذی کنت اجمع
۲۹۰۶ **و قال سراج الأمّة القمری — کانّما الفضل والحرمان سیّان**
فکلّما ازداد فضلی زاد حرماني

علامت سی و یکم: امینان ایشان خاین شوند و معتمدان آنان از حیلهٔ دیانت و حلّهٔ صیانت عاری و عاطل باشند.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : اوّل ما يرفع من بين امّتى الحيا والأمانة.

علامت سى و دوّم: فحول الرجال در دست ربّات الحجال که هنّ ناقصات العقل والدّين، صفت ايشان است، زبون باشند و وقتى در مشاورت با ايشان مخالفت واجب است تا نقصان عقل و دين به كمال مبدّل گردد؛ شاوروهنّ وخالفوهنّ هرآينه موافقت با ايشان موجب نقصان دين و مستلزم خسران عقل و يقين خواهد بود، چون اهل تحقيق، نفس را در عداد نسا انخراط داده‌اند و مخالفت نفس را موجب ترقّيات روح و مثمر ثمرات ازدياد فتوح دانسته‌اند.

لشكر نفس و روح ضدّ هم‌اند | هر دو با يكديگر مصاف كنند
نفس و زن چون گردند اهل خرد | هر چه گويندشان خلاف كنند

علامت سى و سوّم: علماى ايشان حيلهٔ امور و فتنه‌انگيز گردند، به ارباب جهل و اصحاب بغى براى ابطال ديوان و تضييع حقوق مسلمانان، حيله‌ها ياد دهند و بغى‌ها آموزند، به واسطهٔ آن، حقّ را از مستحقّان باز دارند و اين مقدار ندانند كه لو لم يبق في زَلّتك سوى دينار لم تؤمن ان يطرجك في وادي نار.

علامت سى و چهارم: سخن‌چينان و غمّازان بسيار شوند و خود را از جملهٔ همازٌ مشّاءٍ بنميم منّاعٍ للخير معتمد اثيم منخرط گردانند و چون گل رعنا و سوسن آزاد، دورويى و ده زبان شوند و از وقيحه و فضيحت قيامت نيانديشند كه من مَشىٰ بالنّميمة بين اثنين سلّط الله تعالى عليه في قبره ناراً تحرقه إلى يوم القيمة، ثمّ يدخله النّار الكبرىٰ وقيل عمل النمام اضرّ من عمل الشيطان لأنّ عمل الشيطان بالخيال والوسوسة و عمل النمام بالمواجهة والمعانية.

من كان فى النّاس كالقرطاس والقلم | اخا ذا وجهين في الكلم
فسودنّ مثال الطرس غرّته | وجزّ هامته بالسّيف كالقلم

علامت سى و پنجم: در اموال و احراز امتعه، رغبتى تمام نمايند، بر جمع و تكثير، مباهات و مفاخرت لازم شمارند و چون انبار و انبان ايشان را ذخاير گردد و دفاين و خزاين از زر و سيم امتلاء پذيرد؛ فاطر السموات وخالق الأرضين بغتةً؛ آن مال كه

مفجع‌ترین بلایا و مفزع‌ترین رزایا نزد او، زوال آن است، مأخوذ گرداند یا به حوادث روزگار، نیست و تهی گردد و یا به قوّت دست ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ﴾[1] همه را به وارث گذارد و تن به عذاب و نکال بسپارد که **والّذين يكفرون الذّهب والفضّة ولا ينفقونها في سبيل الله فبشّرهم بعذاب اليم.**

قال رسول الله ﷺ : **لو كان لأبن آدم و اديان من ذهب لأبتغى لهما ثالثاً فلا يملاء جوف ابن‌آدم الاّ التّراب قيل لأبي‌الدّرداء مالك لاتميل إلى الدنيا قال مالي وللنّاس يأكلون و اكل و يشربون واشرب و يلبسون والبس ولهم فضول اموال ينظرون إليها وأنا ايضاً انظر معهم الاّ انّهم يحاسبون غداً وأنا من ورائهم فارغ.**

آن مایه ز دنیا که خوری یا پوشی	**معذوری اگر در طلبش می‌کوشی**
باقی همه رایگان نیرزد هوش‌دار	**تا عمر گرانمایه بدان نفروشی**

علامت سی و ششم: طلاّب علوم و متّفقه، فسّاق و فجّار شوند، ترک رشد و سداد گفته، به فساد و عناد روی آورند.

قال رسول الله ﷺ: **إذا كان آخر الزمان صارت علما امّتي فسقة و هاجت الفتن من كلّ سهل و جبل، فحينئذٍ يذوب قلب المؤمن ويعيش المسلم، كما يعيش الدود في‌الجبل للمتمسّك بسنّتي في ذلك الزمان يكتب كلّ يوم وليلة اجر ستّ مائة شهيد.**

ايّها الأنسان زيّن جاهداً	**مقلة العلم بانسان العمل**
ان تكن انت بحقّ وارثاً	**لرسول الله فافعل ما فعل**

دوری متمولان از درویشان

علامت سی و هفتم: متموّلان و مستظهران را دوست دارند و درویشان وفاقت رسیدگان را که ناقهٔ مکنت ایشان در وحل محنت فرو مانده بود، دشمن گیرند، دامن مخالطت و مخالصت از ایشان در چینند و در تهدید وعید احتراز نگیرند که **من عظم**

۲۹۰۸ **صاحب دنيا ومدحه طمعاً سخط الله عليه وكان في دركة قارون في اسفل جهنّم.**

و من الغباوة ان تعظم جاهلاً	**لصقال ملبسه و رونق ريشه**
او ان تهين مهذّباً في نفسه	**لدروس بزّته ورثّة فرشه**

---

۱. سوره آل عمران: آیه ۱۸۵.

و نعم ما قال الشّاعر بالفارسيّة:

زهی گمراهی خواجه که سیری جوید از سلطان
که گر عالم شود لقمه نگردد سیر سلطانش
ز شاه گرسنه بگذرد به درویش ای تا یابی
هم آب خضر و هم خوان مسیح از گنج لقمانش
مجو بذل از فلک کو خاکور گنج فریدونش
بهل ملک جهان کو باد بر تخت سلیمانش

ای عزیز من به مقتضای اکرموا الغرباء و ارحموا الیتامی والفقراء؛ ارباب فقر و اصحاب فاقه را عزیز دار و سلیمان وار بر مقاربت و مقارنت ایشان مباهات نما! چنان که آن سیّد مسکینان می‌گفت: أنا مسکین جالس المساکین و مثل مهتر کونین و سرور عالمین، طریق فقر و راه درویشی مسألت نما که اللّهمّ احینی مسکینا و آن را ورد زبان دار!.

دست از طلب بدار گرت پای این ره است | کان را که راه توشه نه فقر است بی‌نواست
نی فقر ظاهری که بود هم‌عنان کفر | بل فقر معنوی که در او فخر انبیاست

سأل صحابیّ صحابیّاً ماذا یحبّ الله من عباده!

فقال: عیش مکدّر و قوت مقدّر و عین مقطّر و قلب منوّر و وجه مصفّر ازهر من قنادیل تزهر، انتهی.

فلا تجزع إذا عسّرت یوماً | فقد یسرّت في یوم طویل
ولاتظنن بربّك ظنّ سوء | فانّ الله اولی بالجمیل
ولاتیأس فانّ الیأس کفر | لعلّ الله یغنی عن قلیل
فانّ العسر تیبعه یسار | و قول الله اصدق کلّ قیل ۲۹۰۹

علامت سی و هشتم: متفنّنان فنّ کلام، بسیار و فحول علمای دیندار و کبار ائمّهٔ اسلام شعار سخت، اندک گردند، چنان که عالم به عالم، عزیزالوجود و فاضل در فضای زمین کم یافت شود، آن‌گاه عالمِ علم به اندراس رو آورد و شعایر شرع و

مراسم اسلام ناپدید گردد.

هذا الزّمان الّذی لنـا نـجاوره　　　علم یضاع و دین نحن قـاصره

علامت سی و نهم: فرقهٔ خرقه‌پوشان و گروه مـتلصّصان در زیّ مـتصوّفان بسـیار شوند و آن را در جذب فواید و جلب حطام دنیّ دنیا وسیلتی سازند، ظاهر ایشـان در صورت مصلحان و سیرت مفسدان طاهر نماید ولی باطن ایشان مـملو و مشـحون از خبث باشد.

هر که احوال ظاهرش نیکو است　　　دان که احوال باطنش تبه است

چـــهرهٔ لالهٔ ســـرخ مـــی‌بینی　　　دل لاله ببین که چون سیه است

مرد صورت مـباش کـز صـورت　　　تا به معنی هـزار سـاله ره است

علامت چهلم: زمرهٔ متعبّدان و طایفهٔ متهجّدان بر طاعت، تـعویل و بـر عـبادت خویش، اعتماد کنند از سوط سخط خداوند عالم که جبال سامی و بـحار طـامی از آن جوشان و خورشان‌اند که **﴿لَوْ أَنْزَلْنٰا هٰذَا الْقُرْآنَ عَلیٰ جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خٰاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَةِ اللهِ﴾**[1] ایمن نشینند و ندانند که اصل کلّ خیر في الدّنیا والأخرة الخوف من الله سبحانه و تعالی.

طـوبی لمـن قـلبه بـالله مشـتغل　　　تبکی النّهار و طول اللیل تـبتهل

خـوف الوعـید و ذکـر الله احـزنه　　　والدّمع منه علی الخدّین مـنهمل

علامت چهل و یکم: عالمان و حاکمان و خوانندگان قرآن، درع ورع بـیندازنـد، درّاعهٔ براعت نزهت از گردن روزگار خود برون کنند و خود را از لباس تقوا و شـعارِ توقّی که ثمین‌ترین حلّه و نفیس‌ترین حلیه است عاری و عاطل گردانـند کـه و لبـاس التقوی ذلك خیر، بر وفق این معنی ناطق است؛ چنان که گفته‌اند:

۲۹۱۰ تأمّلت انـواع اللـباس تـأمّلاً　　　فلم ارکا لتّقوی لباساً للابس

از حرام‌ها نپرهیزند، اجتناب از اخذ مـحرّمات و مـحذورات و اکـل مـنهیّات و مخطورات را واجب نبینند و از بطش شدید ربّ مجید باک ندارند که **﴿إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ**

---

۱. سوره حشر: آیه ۲۱.

لَشَدِیدٌ﴾[۱] توصیف و تهدید او است.

گر به راه دین سواری، مرکب رهوار کو ... ور همی خواهی پیاده رفت یا اقرار کو
گر به بازار قیامت نقد تقوا رایـج است ... ای مسلمانان کسی نقّاد آن بـازار کـو
تا کی از گفتار، دعویّ مسلمانان کـنی ... این همه گفتار را آخر یکی کـردار کـو

***

و خیر خصال المـرء طـاعة ربّـه ... و لا خیر فـیمن کـان لله عـاصیاً

علامت چهل و دوّم: خائنان بسیار شوند، سارقان و قطّاع طریق انبوه گردند، عذر و خیانت میان مردم شایع شود، از خالق نترسند، از خلایق شرم ندارند و به این وعید با تهدید ممتنع نگردند که حضرت رسالت پناه فرمود: من خان امانة في الدّنـیا و لم تؤدّها إلی اربابها مات علی غیر دین الأسلام و لقی الله تعالی و هو علیه غضبان.

علامت چهل و سوّم: مصاحف را به نقره گیرند، حروف قرآن را به آب زر نویسند، در تهذیب اعراب و تذهیب اوراق کوشند، در آن شرایط تکلّف به تقدیم رسانند، در احکام مبانی آن، مبالغه نمایند و در احکام و معانی آن مساهله ورزند.

«قال رسول الله ﷺ : من تعلّم القرآن ولم یعمل به وأثر حطام الدنـیا و زیـنتها استوجب سخط الله وکان في درکة الیهود والنّصاری الّـذین نـبذوا الکـتاب وراء ظهورهم واشتروا به ثمناً قلیلاً».[۲]

عروس حضرت قرآن، نـقاب آن گـه بـرانـدازد
که دار المـلک ایـمان را مـجرّد بـیند از غـوغا
عجب نبود که از قرآن نصیبت نیست جز حرفی
که از خورشید جز گـویی نـبیند چشـم نـابینا

علامت چهل و چهارم: از آیات بیّنات قرآنی، محکمات راگذاشته، در متشابهات چنگ زنند، جایی که رخصت عالی نبینند، بدان عمل نمایند و آن چه دالّ بر عزیمت

---

۱. سوره طارق: آیه ۱۲.
۲. بغیة الباحث، ص ۷۲.

باشد که مبادرت به آن غنیمت بود، مساهلت نموده، مهجور و متروک گردانند، به شکایت با نکایت نبوی نیاندیشند که گوید: **یا ربّ انّ قومی اتّخذوا هذا القرآن مهجوراً** چنان که اخطب خطبا در خطبهٔ خود ایراد نموده: **اختاروا من الطرق ما کان سهلاً و ترکوا ما کان حزناً فعوّضهم الله بفرجهم حزناً ولا یقیم لهم یوم القیمة وزناً.**

علامت چهل و پنجم: در تعمیر مدارس و مساجد کوشند، در تمهید بنیان و تشیید بنیادان مبالغت نمایند و **دین قویم دیناً فیما ملّة ابراهیم حنیفاً** را به سبب تساهل و تکاسل، خراب و ویران کنند.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **سیأتی علی النّاس زمان لا یبقی للأسلام الّا اسمه ولا من القرآن الّا رسمه یعمرون مساجدهم و هی خراب من ذکر الله شرّ ذلك الزمان علمائهم تخرج منهم الفتنة و إلیهم تعود.**

علامت چهل و ششم: مناره‌های رفیع برافرازند و در استحکام و ترفیع آن بکوشند، مؤذّنان که فی‌الحقیقه موذیان باشند از اکل سحت و لقمهٔ حرام اجتناب ننمایند و خود را از ثواب **و من احسن قولاً ممّن دعی إلی الله و عمل صالحاً** عاری و عاطل گردانند، از رفعة منزلة **المؤذّنون اطول الناس اعناقاً یوم القیمة** بازمانند، به این امر شریف مفوّض گردند و به این کار خطیر، اقدام نمایند، رونق شرع و صفای دین از ایشان مکدّر گردد و روز بازار اسلام از فساد مواد ایشان فساد پذیرد.

ای مؤذّن به تیرگی ضمیر	**رونق از کار شرع بربودی**
چشمهٔ آفتاب طاعت را	**به گِل معصیت باندودی**

علامت چهل و هفتم: مردان و زنان مغنّیه خواهند و کنیزکان مطربه طلب دارند، در میان نامحرمانشان بنشانند و از این عمل ازدیاد حرمت و نمود جاه جویند.

علامت چهل و هشتم: در کثرت عبید و اماء کوشند، به تجمّع ایشان، عمران مواطن ۲۹۱۲
و مساکن جویند و آبادانی بیوت و منازل که باز، بسته به قرائت قرآن و ادای فرایض و نوافل است، به ازدحام خدّام و به گروه عبید و اماء پندارند.

علامت چهل و نهم: زنان دف‌زن و قوال بسیار شوند و به رؤوس اشهاد، دف‌زنان و

سرودگویان، آن شکارگشتگان دام شیطان خود را هدف ناوک لعن حضرت و نشانهٔ تیر طعن آفریدگار گردانند، انتهیٰ.

علامت پنجاهم: بازار قمار بازان رواج تمام گیرد، جماعت مقامران و اشیاع بسیار گردند، آموختن نرد و شطرنج را از مواجب دانند و تتبّع انصاب و ازلام را که از اعمال شیطان رجیم و افعال دیو لعین است که **انّما الخمر والمیسر والأنصاب والأزلام رجس من عمل الشیطان** از لوازم دارند.

نصیحة:

ای عزیز من! هوش‌دار و آیهٔ **﴿أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً﴾**[۱] را یادآر! یقین بدان که فردا از این نرد با تو نبرد خواهند کرد و از این شطرنج، شطری از رنج به تو خواهند رساند که وقتی آن نازنینِ چار بالش آفرینش و آن چشم و چراغ جهان دانش و بینش ﷺ بی‌آن که قصد چیزی یا نیّت طاعتی داشت، انگشتری در انگشت مبارک گرداند، از جناب لم یزل و لا یزال، این خطاب بدو نازل شد: **﴿أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً﴾**، پس تو که با وجود ظلمت حبلی و تیرگی سلیقی شب و روز عمرت را با نبرد باختن و شطرنج آموختن، ضایع می‌کنی، نبینی که واحد فرد جلّ و علا، فردا چه نوع حساب و عتاب با تو خواهد فرمود.

علامت پنجاه و یکم: نعمت‌های خداوندی و حقوق پروردگاری را سبحانه و تعالی که حقیق الرعایه و جدیر المحافظه‌اند و بر ذمم همم برایا ثابت و لازم است، مهمل گذارند و نعم نامتناهی حضرت الهی جلّ و علا که **﴿وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللهِ لا تُحْصُوها﴾**[۲] نشان شأن او است؛ به شکرگزاری استعمال ننمایند و از فرط شهوت و غایت شقوت، این مقدار ندانند که هر کس شکر عواطف سبحانی و محمدت عوارف ربّانی را به جای نیاورد، رحمت الهی و عنایت پادشاهی دامن کرم از وی برچیند؛ «کما ۲۹۱۳

۱. سوره مؤمنون: آیه ۱۱۴.
۲. سوره ابراهیم: آیه ۳۴.

قال النّبی ﷺ حکایة عن الله سبحانه وتعالی من لم‌یرض بقضائی و لم‌یشکر علی نعمائی و لم‌یصبر علی بلائی، فلیطلب ربّا سوائی».[1]

علامت پنجاه و دوّم: مردم روزگار و تجّار بازار، در اخذ اثمان شرط استیفا و فرط استصقا به جا آورند، در وزن و کیل مبیعات، دقیقه‌ای از دقایق، نقصان و احتباس را فرو نگذارند؛ یعنی زیاد ستانند و کم دهند و به ویل و بالِ **﴿وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ﴾**[2] نیاندیشند و از آن کافر بت‌پرست کمتر باشند.

نقل است قصّاب کافری بود که گوشت بیشتر می‌داد و بها کمتر می‌گرفت. شخصی حقیقت آن را از وی پرسید.

گفت: بر بالای قناره نظاره کن! آن شخص دید بتی بر بالای قناره نهاده، گفت: من به جهت این بت که بالای قناره نهاده شده، بها کمتر می‌گیرم و گوشت بیشتر می‌دهم.

عزیز من چنین کافری برای بتی که **لا یسمع و لا یبصر و لا یغنی مِن جوع** صفت او است، بها کمتر می‌ستانند و متاع بیشتر می‌دهد، تو که دعوی اسلام کنی و خدای سبحانه را حاضر و ناظر دانی، چرا با این وصف، ثمن جیّد و تمام ستانی و متاع را هر چه ردی‌تر و ناقص‌تر بدهی. ای بدتر از بت‌پرست! نمی‌دانی بدین دستهٔ میزان که به دست می‌گیری، چه ایمایی به نکتهٔ موزون و لطیفهٔ دلپذیر مضمر است.

قال الشیخ الجلیل الجرجانی: **الأنسان إذا اراد وزن الذهب والفضّة، فیأخذ عذبة المیزان بین ابهامه و سبّابته فیصیر ابهامه وبیّناته کالهٰاء في کلمة الله وثلثة اصابع الید، کاالألف واللّامین في الله؛** یعنی طلا و نقره باید هنگام کشیدن به دقّت وزن شوند آن سان که بند ترازو را به انگشت سبّابه و ابهام می‌گردانید و انگشت به صورت هاء الله
۲۹۱۴ می‌شود و انگشت دیگر شکل الف و دو لام الله را پیدا می‌کنند؛ این ایماء است به این که الله حاضر و ناظر است، پس دست از غیر حق، کوتاه دار و راه راستی و سویّه نگاه دار تا

---

۱. الدعوات، ص ۱۶۹؛ بحارالانوار، ج ۵، ص ۹۵.

۲. سوره مصطففین: آیه ۳ ـ ۱.

فرداکارت، تباه و صحيفهٔ اعمالت سياه نشود.

رفع حيا از زنان آخرالزمان

علامت پنجاه و سه: شرم از چشم زنان برخيزد و حياكه نشان ربيع انسانيّت است از جبههٔ ربّات الحجال و چهرهٔ ذوات الخجال، زوال پذيرد، از فرط فتور عقل و غايت قصور خرد، اين مقدار ندانندكه ستّة اشياء حسن عن جميع الخلق الّا انّها احسن من ستّة العدل عن الخلق حسن ولكنّه عن السلطان احسن والجود عن الخلق حسن ولكنّه عن الأغنياء احسن والصبر عن الخلق حسن ولكنّه عن الفقراء احسن والزهد عن الخلق حسن ولكنّه عن العلماء احسن والتوبة عن الخلق حسن ولكنّه عن الشباب احسن والحياء عن الخلق حسن ولكنّه عن النساء احسن فإذا لم يكن السّلطان عادلاً، فمثله كمثل نهر حسن لا ماء فيه والفقير إذا لم يكن قانعاً، فمثله كمثل كنز لامال فيه والمرئة اذا لم تكن ذات حياء، فمثلها كمثل طعام لاملح فيه والغنيّ إذا لم يكن جواداً فمثله كمثل سنجة لانيت فيها والعالم إذا لم يكن وَرِعاً، فمثله كمثل غيم لامطر فيها والشاب إذا لم يكن تائباً، فمثله كمثل شجرة لا ثمرة فيها.

قال العليّ العالي في مذمّة النسوان في الديوان:

دع ذكرهنّ فتالهنّ وفاء — ريح الصّبا و عهودهنّ سواء

يكسرن قلبك ثمّ لا يجبرنه — و عيونهنّ عن الحياء خلاء

علامت پنجاه و چهارم: مورد اخلاق خلايق تغيّر گيرد، شرب شيم برايا تكدّر پذيرد، آيت مروّت در دور ايشان منسوخ گردد، رايت عهد در عهد ايشان منكوس شود، مهر قهرمانى از فلک ضماير ايشان زوال پذيرد و شفق شفقّت و رأفت، بر افق احوال ايشان غروب نمايد.

هم شرعوا انّ الجفاء محلّل — و هم حكموا انّ الوفاء حرام

***

منسوخ شد مروّت و معدوم شد وفا

وَز هر دو نام ماند چه عنقا و كيميا

گشته است واژگونه همه رسم‌های خلق
زین عالم و به بهرهٔ گردون بی وفا
هر عاقلی به زاویه‌ای گشته ممتحن
هر فاضلی به داهیه‌ای گشته مبتلا

***

الا قد عفا رسم الوفاء کانّما معاهد حسن العهد لم تغن بالأمس

انتهیٰ.

علامت پنجاه و پنجم: آتش حسد در کانون سینه‌های ایشان اشتعال پذیرد، زورق جسدها از اوزار زرق، حسدها امتلا گیرد، آب مرحمت در قلیب قلوب، مفقود و قطرات شرم در چشمهٔ چشم‌ها منعدم شود. بزرگی می‌گوید: باری! من به حقّ باری! جملهٔ اطراف جهان و اکناف گیتی راگشتم و عیار ابنای روزگار را به محک امتحان آزمودم.

اما الوفاء فشیء قدسمعت به و ما رایت به عیناً و لا اثراً

علامت پنجاه و ششم: زوجین با آن که عهود منا کحت میانشان محکم بود، با یکدیگر عقود مبایعت بندند و شرایط بیع و شراء به جا آورند، مال خویش از یکدیگر جدا دارند و در محافظت آن مبالغت نمایند و در آن باب مراسم تأکید را به تقدیم رسانند.

ظهور مکر و خدعه از خلایق

علامت پنجاه و هفتم: خلایق به مکر و خدعت برای صید مسلمانی دام کید بگسترانند، در کمین‌گاه غدر مترصّد بنشینند تا مؤمنی را مرغ‌وار در دام کید درکشند و به لطایف حیل و صنایف جدل، مال را از دست آن سلیم القلب بیرون کنند.

۲۹۱۶ قال رسول الله ﷺ : **یخرج في آخر الزمان اقوام یحتالون الدنیا بالدین؛** یعنی **یأخذونها فیلبسون لباسَ جلود الضان من اللیّن السنتهم احلی من السکر و قلوبهم قلوب الذئاب یقول الله سبحانه اليّ تفترون ام عليّ تحسرون فبعزّتي لابعثن علی**

اولئك فتنة تدع الحکیم فیها حیران.»[۱]

علامت پنجاه و هشتم: زنان، مردوار قدم در رکاب آرند و فحل‌آسا پای بر پشت اسب گردانند، فروج بر سروج مال‌اند و از لعن باری عزّ اسمه و نفرین برایا باک ندارند که لعن الله الفروج علی‌السروج.

علامت پنجاه و نهم: مردان متمکّن و توانا بر مثال مخدّرات، حجال قعود در بیوت که علامت عجز و عادت عجایز است، آیین گیرند و استسعاد نفس خویش، بدان دانند.

علامت شصتم: مردم روزگار به تخصیص تجّار فجّار بازار، به بیزاری حضرت پروردگار و خداوند دادار جلّ جلاله، قسم یاد کنند و در پناه سوگند، گریزند، از فرمان ﴿وَ لا تَجْعَلُوا اللهَ عُرْضَةً لِأَيْمانِكُمْ﴾[۲] نیاندیشند، از یمین راست و دروغ و سوگندهای بی‌فروغ باک ندارند و خدای بر حقّ سبحانه را بر باطل، به گواهی خوانند با آن که می‌دانند وقد خاب من استشهده باطلاً.

علامت شصت و یکم: عورات به کفایت مهمّات قیام نمایند، برای اموری که شرع بر ایشان حرام گردانده، به کوی و بازار اهتمام نمایند و از «خطاب وقرن في بیوتکنّ ولا تبرّ جن تبرّج الجاهلیّة الاولی» متقاعد نگردند.

علامت شصت و دوّم: مردان، از حریر و دیبا، لباس و کسوت سازند و از ابریشم قبا و جبّه دوزند.

علامت شصت و سوّم: اقوام آن عهد، عهدی درست و میثاقی محکم ندارند، نه ایشان به کسی اعتقادی دارند و نه کسی را بر ایشان اعتمادی دارد.

قــلّت ثـقات فـلا ادری بـمن اثـق — لم یبق في الناس الّا المکر و المـلق

فــان تــجانبتهم قــالوا اخـاسفه — و ان تــقاربتهم فــالقلب لایــثق

۲۹۱۷ **علامت شصت و چهارم:** ذکاوت بر افعال غالب گردد و قساوت بر قلوب مستولی شود، نه بر مؤمنان، رحمت نه بر مسلمان شفقت کنند.

---

۱. ر.ک: سنن الترمذی، ج ۴، ص ۳۰.

۲. سوره بقره: آیه ۲۲۴.

قدرق قلبی من قساوة قلبهم شتّان بین فؤادهم و فؤادی

***

ذنوبك جمّة ترئی عظام و دمعك جامدی و القلب قاسی
و ایّام عصیت الله فیها و قد حفظت علیك و أنت ناسی
فکیف تطیق یوم الدین حملاً لاوزار کبار کالرّواسی

علامت شصت و پنجم: مردان روزگار، بر انواع فسق و فجور دلیر گردند، آینهٔ دل و سجنجل ضمیرشان از آه گناه، تیره و سیاه و دل‌ها از سنگ مرمر و صخرهٔ رخام سخت‌تر شود.

ولنعم ما قیل في هذا المعنی.

فؤادك ما تنفكّ بحمد قاسیاً صلاب الصفا من حالة یتعجّب
و ذاك فانّ الصخرة الصّلد ربّما تشقّق والامواه منها تصبّب
فؤادك عند الواعظ صلد ململم من الصخر بل اقسی مرار او اصلب
و اسعد خلق الله من راح واغتدی لریب المنایا خائفاً یترقّب

علامت شصت و ششم: برای حطام دنیا تحصیلِ علم کنند، از بهر بهرهٔ سیم و زر، دین به دست آورند، از پی آرایش گیتی و آسایش نفس، آلایش جویند، دنیا راکه تبع دین است، مقصود دارند و دین که اصل سعادت و سرمایهٔ یقین است، فرع شمارند، ردای تزویر و ریا واکسیهٔ سالوسی که اقبح ملابس است، حلل افعال و حلی اعمال خویش سازند.

ابوحنیفهٔ کوفی، این دو شعر عربی را در وصف الحال خود و رفقایش چه نیکو گفته است:

۲۹۱۸ اخرّب دینی کلّ یوم و ارتجی عمارة دنیای و دنیای اخرب
کما انّ من بین الحمارین راجل فلا الدّین معمور و لا العیش طیّب

دیگری گفته:

گـــر کـــنی، طـاعت کـنی از راه تـزویر و ریـا
طـــاعت مـــردان را هـــرگز ریـــایی کـی بـود

اطلس طاعت نمایی دلق عـصیان را بـه خـلق
جـو فـروشی کـردن و گـندم نـمایی کـی بـود

ســـبلت و دامـن کـنی کـوتاه و بـا دست دراز
سـوی مـال مـردمان ایـن پـارسایی کـی بـود

از سـر غـفلت گـذاری روز و شب در مـعصیت
ز آتش دوزخ چـــنین کس را رهـایی کـی بـود

رفتن حلم از نهاد مردم

علامت شصت و هفتم: حلم و بردباری از نـهاد مـردم رخت بـربندد و سکـون و خویشتن‌داری به سفاهت و سبکساری مبدّل گردد، خـاتم تـحمّل در خـا ک خسک، ضایع و زیور وقار به جزع مبدّل شود، صبر و شکیبایی که جوهر معدن انسان است از خزاین وجود مفقود گردد با آن که می‌دانند هر کس از تنگنای عدم، به صحرای وجود قدم نهاده، غم، رقیب حال و ملازم روزگار او بوده، بهجت و سرور و غیبت و حضور در جبلّت عالم کم بوده، از محنت گریزان و در دامن بی‌غمی آویزان گشته‌اند.

قال النبی ﷺ: من طلب ما لم‌یخلق اتعب نفسه و لم‌یرزق و هو سرور یوم کامل في حقّ المؤمن.

شعر:

خـــرّمی در جـــوهر عـــالم نـــخواهـــی یـافتن
مـــــردمی در گـــوهر آدم نـــخواهـــی یـــافتن

تـــا درون چـــهار طـــاق خـــیمهٔ فـــیروزه‌ای
طـــبع را بـــی‌چار مـــیخ غـــم نـخواهـی یـافتن

نیک عهدی از میان شـد جـامهٔ جـان چـاک زن
کز فلک زیـن صـعب‌تر مـاتم نـخواهـی یـافتن

از وفــا رنگــی نــیابی در نگــارستان چــرخ
رنگ خـود بگـذار بـویی هـم نـخواهـی یـافتن
قاف تا قاف جـهان بـینی شب وحشت چـنانک
تــا دم صــورش سـپیده‌دم نـخواهـی یـافتن
عافیت زان عالم است ایـن‌جا مـجو از بـهر آنک
نــوش‌دارو از دم ارقــم نــخواهــی یــافتن

علامت شصت و هشتم: مردان و زنان به زنا مبتلا گردند، خود را به ورطهٔ هلاکت اندازند و به تهدید و غیر من ربی بأمراة مسلمة أو غیر مسلمة حرّة أو امّة فتح علیا في قبره ثلاث مائة الف باب من النار و یخرج منها علیه حیّات و عقارب فهو یعذّب بتلك النّار إلی یوم القیمة خویشتن را هلاک گردانند و چون فاحشهٔ زنا میانشاز آشکارا شود؛ شکار حبایل خیل ابلیس و صید دام دیو پرتلبیس گردند.

قادر متعال جلّ جلاله آن رهط را به قحط مبتلا گرداند، در تنگنای نکبتشاز مستأصل سازد، در تباب و تبار فرو برد، به واسطهٔ دستبرد نوایب و نوازل، دمار از دیار و منازل ایشان برآورد و جلود وجود ایشان را به عمود قرع و تازیانهٔ قمع فاجلد و کلّ واحد منهما مائة جلدة، تمزیقی تمام دهد.

قال الله تعالی: ﴿وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنیٰ إِنَّهُ کانَ فاحِشَةً وَ ساءَ سَبِیلاً﴾[۱].

علامت شصت و نهم: اقوام آن قرن، بخیل و شحیح، ملول‌الطبع و مغلول‌الید شوند صماخ سمع از اصغای نهی و لاتجعل یدك مغلولة إلی عنقك مسدود گردانند، رسم سخاوت از بنیاد نهاد ایشان برخیزد، آیین سماحت از بنیان ابدان ایشان بگریزد و ایز مقدار ندانند که انّ لکلّ منفق خلفاً و لکلّ ممسك تلفاً.

۲۹۲۰ **إذا جادت الدنیا علیك فجد بـها — علی النـاس طـرّاً انّـها مـتقلّب**
فلا الجود یفینها إذا هی اقـبلت — ولا البخل یـبقیها إذا هـی ولّت

علامت هفتادم: حکّام آن زمان از حکم حقّ رو بگردانند، از محکمهٔ صدق، به

۱. سوره اسراء: آیه ۳۲.

مظلمهٔ کذب روی آورند همگی همّ ایشان، اخذ رشوه و تمامی همّت ایشان، قضای شهوت باشد.

در قصور اثمار در قرب ظهور

علامت هفتاد و یکم: اثمار اشجار اندک شود و میوه‌های درختان قصور گیرد؛ این به واسطهٔ آن باشد که در ایتای زکات و اعطای صدقات که مطهّر اموال و مزکّی اعمال است، تغافل نمایند.

لاجرم برکات از زروع و ضیاع برخیزد و از غایت بلادت و فرط بلاهت ندانند که **من لایؤدّی زکوة ماله یسمّی في السماء الدنيا بخيلاً و فی‌الثانية لئيماً فی‌الثالثة ممسكاً و فی‌الرابعة ممقتاً و فی‌الخامسة عاصياً و فی‌السادسة منزوعاً بركة ماله غير محفوظ عليه و فی‌السابعة مردوداً عليه صلوته مضرّ و بابها وجهه.**

تنبیه للنّبیه

بدان چنان که از مال، زکات دادن واجب است، از جاه، جلال، عزّ و اقبال نیز، زکات دادن لازم است، کما قیل.

فادّ زكـوة الجاه واعلم بانّها	**كمثل زكوة المال ثمّ نصابها**
و احسن الی الأحرار تملك رقابهم	**فخير تجارات النّفوس اكتسابها**

علامت هفتاد و دوّم: اقوام آن قرن، بر فسق و فجور اقدام نمایند، به شرب مدام مداومت فزایند، آن را مایهٔ دفع هموم و مادّهٔ کشف غمام غموم پندارند و به تهدید وعید نبوی ﷺ نیاندیشند که فرموده: «**من شرب الخمر فی‌الدنيا سقاة الله تعالی من سمّ الاساود شربة يتساقط لحم وجهه فی‌الأناء قبل ان يشربها ثمّ يؤمر به الی النار الا وشاربها وعاصرها وبايعها وحاملها واكل ثمنها وعادّها سواء في اثمها و لايقبل الله منه صلوة و لاصياماً و لاحجّاً و لاعمرةً حتّی يموت و إن مات قبل أن يموت كان حقّاً علی الله أن يسقيه بكلّ جرعة شربها فی‌الدنيا شربة من صديد جهنّم**».[۱]

علامت هفتاد و سوّم: از اقطار آسمان، چندانِ قطار اقطار و قنطار امطار نازل

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۸۳.

گردد که منازل و مساکن به تخریب و انهدام روی آورند و حیطان اوطان انهدام پذیرند، سراسر سرای و قصور، مندرس و یکایک طاق و ایوان، منطمس شود، این واقعه از جمله بلاهای نازل و عذاب‌های هایل باشد، تا آن که این رباعی عربی دربارهٔ ایشان صادق آید.

سل دیار الحیّ من غیّرها — من محیٰها و محیٰ منزلها
قدرة الرّحمن لمّا نزلت — جعلت عالیها سافلها

دیدم بر این رواق مقرنس کتابه‌ای — بر لوح لاجورد نوشته ز مشک ناب
هر خانه که داخل این طاق ازرق است — گر صد هزار سال بماند، شود خراب
جایی دگر گزین و بنا کن تو خانه‌ای — کش خوف انهدام نباشد به هیچ باب

علامت هفتاد و چهارم: ایّام و لیالی بر اقوام و اهالی به تعجیل گذرد، سال هم؛ مثل ماه کوتاه نماید، ماه هم‌چو هفته و هفته، هم‌چو روز، زود امضا پذیرد تا گویند:

مضت ستّة من عمرنا فکانّما — مضت سنة والله یعلم حالنا

و قال بعضُهُم:

الیسَ منَ الحزن انّ لیالیاً — نمرّ بلا نفع و تحسب من عمر

علامت هفتاد و پنجم: سوق تجارت کساد گیرد، امر بازرگانان فساد پذیرد، برکات از بیع و شری برخیزد، خیرات از خرید و فروش رخت بربندد، به واسطهٔ قصورِ دخل و نقصانِ ربح، کار ایشان اختلال پذیرد و روزگارشان پریشان گردد.

علامت هفتاد و ششم: مردان به مردان اکتفا کنند و زنان به زنان بپردازند، در احیای مراسم لوطیان بکوشند و این مقدار ندانند که هرگاه مردی با مردی مقاربت کند
۲۹۲۲ و فحلی با فحلی مصاحبت پیوندد، عرش عظیم بلرزد و فرش ربع مسکون به حرکت درآید. الله! الله! از این فعل ناپسند بر حذر باشید و از این کار ناستوده به انکار، روزگار گذرانید تا از سوط سخط آفریدگار تعالی و تقدّس، اذیّتی به شما نرسد، از آسمان قضا بلایی نازل نگردد و شما را فرو نگیرد؛ «مَثلَ مٰا أَصٰابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ

صَالِحٍ وَ مَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ»[۱].

علامت هفتاد و هفتم: زنانِ قلیل‌الحیاء و منسوب به زنا، بر بساط عشق و نطع شوق، مهرهٔ مِهر بارند، از مردان، امردان را دوست دارند و از شوهر مشهور خویش؛ اگر چه شهرهٔ آفاق و آراسته به مکارم اخلاق باشد، امتناع واجب دانند، دیرگاهی است که این علامت را در این قطعه، درّی به الماسِ انشا سفته و به زبان تازی و لغت حجازی گفته‌اند.

لکلب عقور اسود اللّون راکض	علی صدر سوداء الذوائب کاعب
احبّ إلیها من معانقها الّذی	له شیبة بیضاء فوق الترائب

علامت هفتاد و هشتم: اقوام آن قرن از امر به معروف و نهی از منکر باز ایستند، ارباب رشد و اصحاب صلاح را در اقامت حدود و اظهار شعایر شرع، امداد و اعانت ننمایند، استهزا و استسخار را دربارهٔ ایشان، جایز شمرند، از فرط جهالت و غایت ضلالت، غیرت و حمیّت در دین را که نشان حرّیت و علامت سجیّه است، مهمل گذارند و نقش حدیث «الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ»[۲] را در دل ننگارند.

علامت هفتاد و نهم: کسانی متکفّل عمل خطیر خطابت و امامت باشند که هنوز طغیان طوفان طفولیّت در بحور نخور ایشان متموّج باشد. بر غوغای جوانی و صرصر سودای امانی آن‌ها نکبت باد که ابدان و ارکان نفوس ایشان را متزلزل گرداند.

نه مؤمن ماند پاجست نگهدار جماعت را

که محراب و منابر را به دست کودکان بینم

علامت هشتادم: اهل عالم از عالم، جاهل، زکی و غافل طریق، توکّل مسدود ساخته، دلق خصاصت و خساست بر دوش انداخته، فاقه را به زین کدیت تزیّن داده؛ همواره عصای طلب و متارهٔ مسألت به دست گرفته، انبان عیلت که پر از نان حیله است، بر پشت نهاده، رکوهٔ مسألت که وسیلهٔ مرحمت است، در طریق کدیه و راه

۱. بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۳۷۳.
۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۴.

دریوزه از انگشت مسألت آویخته تا در این باب، دقیقه‌ای از دقایق، از افراط و اطناب فرو نگذارند، از ملک وهّاب نترسند، از ربّ الارباب شرم ندارند و در حقیقتِ این بیت تأمّل ننمایند.

لنقل الصّخر من قلل الجبال — احبّ الیّ من منن الرجال

نیز اندیشه نکنند که في قرع باب اللّئیم قلع باب الکریم لازم آید.

علامت هشتاد و یکم: صغار اهل آخر الزمان، مکّار شوند و کبار ایشان، صحبت فجّار را اختیار کنند، اقوال نامقبول ایشان را به سمع ارتضا اصغا کنند، گفتار ناستوده و اقوال ناپسند ایشان را تلقّی به قبول نمایند و در باب ایشان ارسال تحف و هدایا را مثمر دارند. ایشان کسانی باشند که بوستان طبع آن‌ها از سمین مرحمت و یاسمین شفقت خالی و فلک ضمیرشان از آفتاب منیر رحمت و قهر عاطفت، عاری باشد.

الحذر از حبادهٔ ابلیس‌خویان، الحذر
الفرار از کوی این مردارخواران، الفرار
هست از مدح عوانان مدحشان از دل بکن
خارپشت ار دوست داری، پشتش از ناخن مخوار
بر مثال سفلکان ارسک نه ای چندان منال
بر مزار مردگان ارزن نه ای، چندان مزار
از برای سوختن، سر تا قدم جان شو چه شمع
پس مکان سوخته بنشین و شب را زنده دار
آفتاب عشق اگر بر تو بتابد خویش را
در هوای شوق بینی هم چه ذرّه بی‌قرار

۲۹۲۴ **علامت هشتاد و دوّم:** غربا را ذلیل دارند و سخنان ایشان را به سمع قبول نشنوند. مثلاً اگر غریبی از صندوق صدق و حقّهٔ حقیقت به مقتضای «قُلِ الْحَقَّ وَ إِنْ كَانَ مُرّاً»[۱]؛ سخن گوهر مثال در صدف صماخ ایشان ودیعت نهد، او را برنجانند، زهر قاتل،

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۸۹.

قهر در قدح ازارش بچشانند و از وصیّت سلطان غربا و برهان اتقیا، محمد مصطفی ﷺ، غافل مانند که فرمود: اکرموا الغرباء وارحموا الیتامی والفقراء، فإنّی کنت یتیماً فی الصغر غریباً فی الکبر.

نیز از نصایح فحول ماضی و قروم قرون سالفه که اقوام اقران خویش را وصیّت کرده‌اند، متّعظ نکردند؛ چنان که گفته‌اند:

لا تـهرنّ غـريباً طـال غـربته	فـالدّهر يـضربه بـالذّل والمـحن
حسب الغريب من البلوى ندامـته	عضّ الأنامل من شـوق إلى وطـن
انّ الغـريب غـريب فـي مـنازله	و فـي مـراحـله عـبد بـلاثمن

***

جفا مکن به غریبان که هر که غـریب دیـد

جفا و محنت و سختی بسی ز دهـر کشـید

بسا کسان کـه بـرفت از وطـن بـه کـام دل

بـه ذلّ غـربت مـرد و بـه کـام دل نـرسید

باید دانست هر که در حالت غریب بمیرد و جان عزیز از حرقهٔ آتش فرقت به باد دهد، توّاب علی‌الاطلاق، جلّ ذکره، وی را بیامرزد و قلم عفو و غفران بر سجّلات زلّات او درکشد؛ چنان که در خبر از سیّد بشر وارد شده: من مات في غـربته مـات مغفوراً.

علامت هشتاد و سوّم: مردمان عیب و غیبت کردن را عادت خود گیرند، از اصغای سخن، صماخ سمع را از نهی و لا یغتب بعضکم بعضاً مسدود دارند و از وعید و تهدید مصطفوی ﷺ منزجر نگردند، «حیث قال ﷺ: من مات تائباً من الغیبة کان آخر من یدخل الجنّة و من مات مصرّاً علیها کان اوّل من یدخل النار».[1]

و ما احد من السّن النّـاس سـالماً	ولو انّـه ذاك النـبی المـطهّر
فإن كان مسكـيناً يـقولون ابكـم	و ان كان مسـتغناً يـقولون مـهذر

۱. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۲۵.

و إن کـان صـوّامـاً وبـاللّیل قـائماً   یـــقولون زرّاق یــرائــی و یــمکر
فلا تعتمد بالنّاس فی‌الذّم والثـنـاء   و لا بـــترح الاّ الله فـــالله اکـــبر

سعدی شیرازی گوید:

کس از دست جـــور زبـــان‌ها نـــرست   اگـر خـود نـمایست و گـر خـودپرست
به کوشش تـوان دجـله را پـیش بست   نشـــاید زبـــان بـــدانـــدیش بست
مـــپندار اگـــر شـــیر و گـــر روبـــهی   کز ایـن‌ها، بـه مـردی و حـیلت رهـی
یـــقین بشـــنو از مـــن کـه روز یـقین   نـــبینند بـــد، مـــردم نـــیک بـــین
بـود خـار و گـل بـا هـم ای هـوشمندا   چه در بند خاری، تـو گـل دسـته بـند
طـــریقی طـــلب کـــز عـــقوبت رهـــی   نـــه حـــرفی کـه انگشت بـر وی نـهی

علامت هشتاد و چهارم: عصیان و گناه امّت‌ها انبوه گردد و طـاعت و عـبادتشان قلّت گیرد، فسّاق فجّار بر سریر سرور نشینند، بر بالش آسایش تکیه زنند، به فراغت و فراخی روزگار گذرانند و زمرهٔ زهّاد و عُصبهٔ عبّاد در زاویـهٔ مـحنت مـعتکف و در بیت الاحزان نوایب، سر بر زانوی تفکّر و تحیّر نهند، جز پلاس افلاس نپوشند و غیر از دُرد دَرد از کاسه ننوشند.

جـهّال در تـنعّم و اربـاب فـضل را   بی صد هزار غصّه لب نان نـمی‌رسد

علامت هشتاد و پنجم: چون عصیان و گناه شایع گردد و کذب و بهتان در افواه افتد، بدین واسطه مستحقّ عقاب و مستوجب سخط ملک وهّاب گردند؛ چنان کـه لشکـر سرما بی‌وقت درآید و شدّت گرما بـی‌نهایت بـاشد، بـرف و بـاران از آسـمان منقطع بازگردد، زلال زمین و خسوف و کسوف نیّرین بسیار واقع شود، کلّ امور دهقنت، قصور
۲۹۲۶ پذیرد، فیض آب در عیون و ابار ینابیع و انهار فتور گیرد، غرق سفاین در مـعابر بـحار بسیار شود و رسیدن سیول و انهدام جدر فراوان گردد؛ چنان که اکثر قلاع و اغلب بقاع، مقلوع و مقموع شود و حصون و ابنیهٔ مداین و امصار به انهدام و انعدام کشد.

علامت هشتاد و ششم: اعمار خلایق کوتاه گردد، زندگانی بر ارباب فضل و دانش

ناخوش شود، در اعمّ امور و اغلب احوال دست مزار باب دستان را زابود و استیلا و استقلال، برای فاجران و کافران باشد و پشت حق، ضعیف و دست باطل قوی شود، اوباش عیب پاش آن دور زمان، اهل فضل را فضول خوانند و فاسق اثیم و مفسد زنیم را جوان کریم و جواد عظیم نام نهند. در آن زمان برای بازار نفاق انفاق تمام باشد و در آفاق برای بضاعت وفاق، کسادی پدید آید، نفس بر نفس برایا، غالب و حسد بر جسد آدمیان مستولی شود.

لعن القرن هر زمان ما قبل خود را

علامت هشتاد و هفتم: هر قرنی که تالی قرن دیگری باشد؛ یعنی از عقب آن قرن درآید، قرن اوّلین را لعنت و نفرین کنند و به اموری که از قرن نخستین صادر شده به چشم رضا ننگرند و به هیچ وجه آن‌ها را پسندیده نشمرند، به مقتضای **کلّ امّة، لعنت اختها**، رأی صایب و ذهن ثاقب را مخصوص خود دانند و ما تقدّم را به بلاهت و غباوت منسوب نمایند.

قرونی که اندر پی یکدیگر — یکی رفت و دیگر رسد بر اثر
چه قرن نخستین به سر می‌رسد — به دنبال قرن دگر می‌رسد
هر آن کس که آمد به آخر پدید — به حرف نخستین قلم درکشید
بنایی که پیشینیان ساختند — بکندند و طرح نو انداختند
اگر هوشمندی، شنو این نفس — نه تمجید خود کن، نه تجهیل کس
تو دانی که قرنی که آمد نخست — به شاه رسل قرب او شد درست
چه خیر القرون، قرن آن حضرت است — تفاخر به مقدار آن قربت است
به میزان عقل آن بود با عیار — که نقدش ز غفران بود پایدار
فضیلت به مقدار دین داری است — نه از چاپلوسی و طرّاری است

۲۹۲۷ **علامت هشتاد و هشت:** مردمان آن زمان از شدّت بلا و امتحان به حال مردگان غبطه برند و آناً فاناً از روی مرگ خود خورند؛ چنان که ابن مسعود از پیغمبر محمود روایت نموده که از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم، می‌فرمود: هر آینه برای امّت‌های من زمانی می‌آید که مرد در آن زمان به سبب سبک و کم شدن خیرات به مُردن غبطه می‌خورد؛

هم چنان که امروز به بسیاری مال و اولاد غبطه می‌خورید تا این که احدی از شما به قبر برادرش می‌گذارد، خود را در خاک می‌مالد و می‌گوید: ای کاش! من جای تو بودم؛ در حالی که هنگام گفتن این حرف به آن صاحب قبر، شوقی به سوی ملاقات باری تعالی ندارد و عمل صالحی ندارد که آن را پیش فرستاده باشد، جز این که مرگ خود را از بلاهایی که بر او نازل شده، می‌طلبد.

علامت هشتاد و نهم: بسیاری از بلاد و امصار، عرضهٔ خراب و دمار گردند و بسا به واسطهٔ توبه و استغفار و رجوع اهالی آن‌ها به طاعت پروردگار، معمور و برقرار باشند، این علامت، مثل سایر علامات مذکورهٔ عامّه، از علایم حتمیّه نیست، بلکه از علایم شرطیّه است و ممکن است به واسطهٔ بازگشت مردم به سوی خداوند جلّ و علا واقع نشود.

آن‌ها مطابق روایت علوی عليه السلام که در کتاب سعد السعادات ـ که ظاهراً از کتب معتبر عامّه است ـ روایت شده، از کتاب مذکور نقل شده: روزی حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام در مسجد مدینه نشسته، قرآن مجید تلاوت می‌فرمود، چون نوبت قرائت به آیهٔ **﴿وَ إِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلاّٰ نَحْنُ مُهْلِكُوهٰا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهٰا عَذٰاباً شَدِيداً كٰانَ ذٰلِكَ فِي الْكِتٰابِ مَسْطُوراً﴾**[1] رسید؛ حاضران مجلس تفسیر این آیه را از آن حضرت مسألت نمودند.

آن بزرگوار فرمود: وقتی ارباب شرک استیلا پیدا کنند و برای احزاب بغی و عناد قوی دستی حاصل گردد، مملکت **شام** به دست طایفه‌ای از اومهٔ رومیان، خراب و ویران شود.

خرابی شهر عراق و آذربایجان

عراق به دست سفیهی از بنی‌سفیان به نامش عثمان بن عنبسه و مملکت **ری** از تعرّض دیالمه خراب شود.

۲۹۲۸

آذربایجان را قحطی پیش آید که ساکنانش به واسطهٔ آن، هلاک گردند.

فارس را مرگ مفاجات خراب کند، به روایتی ایشان با یکدیگر مخاصمت کنند و

---

۱. سوره اسراء: آیه ۵۸.

اکثرشان به شمشیر کشته شوند.

ارمنیّه از رمی مجانیق صواعق ویران شود و به روایتی از وقوع قحط و شیوع مجاعت هلاک شوند.

کوفه، از اتراک هلاک گردند.

بصره، از آب ویران شود.

مصر، از استعلای رود نیل، خراب و **دیلم**، از آلم گرسنگی، هلاک گردد.

روم، از نزول صاعقه، رو به خرابی کشد.

خراسان به رنج‌هایِ مختلف و **مرو**، از تعرّض کفّار و ضرب محاربه هلاک شود.

کاشغر، از غلوّ کافران هند ویران شود.

شغد را ژاله خراب کند.

طوس را غوریان تباه کنند.

نیشابور را تف بارقه خراب کند و به روایتی تخریب آن از باران بسیار باشد.

موصل، از هموم باد سموم، هباگردد.

مداین را نکبتی از زنگبار رسد.

کرمان از موت مفاجات و **طبرستان** از نزول قحطی و وقوع غلا ویران شود.

سجستان، از هبوب ریح عاصف اندراس پذیرد و گویند بادی از مهبّ هیبت برآید، طوری که از صلابت و شدّت آن، جبال و اطواد که اوتاد زمین‌اند، می‌ترقد، صخور صمّاء را از قلل شواهق چون برگ کاه برباید، قاطبهٔ قاطنان آن موضع، از دهشت آن باد با فزع در غرقاب نزع افتند و جان و خانمان به قابض ارواح تسلیم کنند.

بلخ نخستین شهر از شهرهای خراسان باشد که ویران و به قهر کفّار خراب شود و به روایتی آب بر وی غلبه کند و از تلاطم امواج میاه روی به تخریب آورد.

هرات که از ازدحام مار بسیار و استیلای اساود به فرمان کردگار جلّ و علا دمار از اهلش برآید.

بغداد، از آب دجله و **اصفهان**، از مرگ مفاجات خراب شود و به روایتی از کثرت

محاربت ویران گردد.

یمن، از وقوع ملخ، عیش برایشان تلخ شود، راه عدم گیرند و به روایتی از آسیب تعرّض حبشیان ویران شود.

هندوستان را آبله خراب کند. به روایتی حسام جور برکشند، به تیغ قهر، یکدیگر را به قتل رسانند، بعضی از اوطان خویش را به دست خود بسوزانند و بعضی از طوفان طغیان دریا هلاک گردند.

مکّه که اشرف بقاع و اشهر بلاد و قلاع است از تعرّض جنود و مزاحمت جیوش اهلِ جیش ویران شود.

مدینه که خزینهٔ میامن و دفینهٔ محاسن است، از وقوع قحطی خراب گردد.

بدخشان از کارزار اعدا، کارش زار گردد.

باورد را جدب ویران کند، به روایتی، در اندام اهل نسّا و باورد کِرم افتد و کرمی جگر پیدا آید تا همه از آن علّت بمیرند.

سرخس را بانگ صعب و غریو بلابل هلاک کند.

خوارزم از آسیب سمّ ستور بیگانگان و **بخارا** از وقوع قحطی و توقّع رهط اتراک چین خراب شود.

سمرقند نیز از تعرّض لشکر چین که هیبت بر جبین ایشان ظاهر است، مستأصل گردد.

فرغانه و چاچ و استیجاب را کافران خراب کنند، **در روایتی** است که اهالی آن‌ها از بلای کفّار و تعرّض اتراک بگریزند، به مرغزارها روند و در آن‌جا هلاک شوند.

اورجند و طراز را کافران جنگل و **طالقان و قوریان** را صلحا خراب کنند.

۲۹۳۰ **غزنین** به دست غوریان خراب شود.

تژند و جنانیان از وبا و طاعون هلاکت پذیرند.

قسطنطنیه که حصین‌ترین قلاع و مکین‌ترین امکنه و بقاع است، از شهامت لشکر نصرت اثر حضرت بقیّة الله، امام عصر و ناموس دهر مفتوح گردد.

عبارات آن فاضل دانشمند با فی‌الجمله تصرّفی از این ضعیف مستمند تمام شد که در بیان این علایم عامّهٔ مذکور داشته، علم فصاحت را در بیان و توضیح آن‌ها برافراشته.

در نور الانوار عالم جلیل، الحاج مولی علی اصغر بروجردی رحمه الله است که از علایم ظهور آن جان جهان و امام عالمیان خراب شدن بعضی از بلاد به اسباب متعدّد است؛ چنان که **مصر را** زلزله و **عمّان** را آب دریا خراب کند.

بصره را آتش خراب کند که از آسمان ببارد.

دمشق را باد خراب کند.

روم را صاعقه از آسمان آید.

یمن را درد قولنج هلاک نماید.

بغداد را آب دجله، **مدینه** را آبله و **اصفهان** را ابری علیّه نام، خراب کند.

در دماغ و دهان اهالی **طبرستان** کرم بیفتد و هلاک شوند.

سنگ از آسمان ببارد و شهر **نیشابور** را خراب کند.

طالقان را طاعون خراب نماید.

این ناچیز گوید: چنان که سابقاً ذکر شد، این علایم از علامات حتمیّه نیستند که لابدّالوقوع باشند، بلکه از علایم شرطیّه‌اند؛ یعنی شاید خداوند به جهت توبهٔ مردم وقوع آن‌ها یا بعضی از آن‌ها را نخواهد و نشود.

[علایم ظهور در بیان علّامه(ره)]

۲۳ نجمة

۲۹۳۱ بدان علّامه مجلسی رحمه الله در جلد بحار [1] سیزدهم از ارشاد [2] شیخ مفید ـ عطّر الله مضجعة الشريف ـ نقل فرموده: اخبار و احادیث در خصوص بیان علامات ظهور

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۱ ـ ۲۱۹.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۰ ـ ۳۶۸.

قائم علیه السلام و حوادثی که پیش از طلوع نور آن حضرت میان مردم واقع می‌شود، وارد گردیده، از آن جمله، این امور است:

خروج سفیانی، قتل حسنی، مخالفت بنی‌عبّاس با یکدیگر بر سر ملک دنیا، کسوف آفتاب در نیمهٔ ماه رمضان و خسوف قمر در آخر آن برخلاف عادت، خسف؛ یعنی فرو بردن زمین، در بیابان بیدا و خسفی در مغرب، باز ایستادن آفتاب از حرکت از وقت ظهر تا عصر، قتل نفس زکیّه در پشت کوفه با هفتاد نفر از صلحا، خراب شدن دیوار مسجد کوفه، رو آوردن بیدق‌های سیاه خراسان، خروج یمانی، ظاهر شدن مغربی از مصر و تصرّف شهرهای شام توسط او، فرود آمدن لشکر ترک در جزیره و لشکر روم در رمله، طلوع ستارهٔ دنباله‌دار از مشرق که مانند قمر می‌درخشد و بعد از آن، مانند کمان خم می‌شود تا آن که نزدیک می‌شود دو طرف آن به هم برسد، ظاهر شدن سرخی در آسمان و پهن شدن در اطراف آسمان.

نمایان شدن آتش در سمت مشرق که سه یا هفت روز در هوا باقی بماند، اعراب، عنان قرار و آرام را از سرهای خود بیرون می‌آورند؛ یعنی فتنه و آشوب برپا می‌کنند، شهرها تصرّف می‌نمایند و آن ها را از تصرّف سلطان عجم بیرون می‌برند، اهل مصر بزرگ، خودشان را به قتل می‌آورند، شام خراب گردد و سه نفر آن‌جا بیدق سلطنت برافرازند و بیدق‌های قیس و عرب به مصر و بیدق‌های کنده داخل خراسان شود، لشکری از جانب عرب وارد می‌شوند، حتّی اسب‌های خود را اطراف قلعهٔ شهر حیره می‌بندند، بیدق‌های سیاه از سمت مشرق به حیره رو می‌آورند و کنار فرات شکافته می‌شود و آب داخل کوچه‌های کوفه می‌شود.

ادّعای شصت نفر کذاب نبوت و امامت را

شصت کذّاب بیرون می‌آیند که هر یک دعوی نبوّت می‌کنند، دوازده نفر از اولاد
۲۹۳۲ ابی طالب بیرون می‌آیند که دعوی امامت می‌کنند و مرد بزرگی از اتباع بنی‌عبّاس را بین حلولاء و خانقین می‌سوزانند، جسر شطّ بغداد از سمت محلّهٔ کرخ بسته می‌شود، اوّل روز باد سیاهی در آن جا برمی‌خیزد، زلزله‌ای می‌شود که بسیاری از آن‌جا در زمین فرو می‌رود و ترس و بیم، همهٔ اهل عراق و بغداد را فرو می‌گیرد، در بغداد، مرگ ناگهانی و

تلف اموال و میوه‌ها و زراعت‌ها، واقع و ملخ هم در وقت و هم در غیر وقت ظاهر می‌شود، حتّی زراعت‌ها می‌رسند و ریع زراعت‌ها کم می‌شود.

فرقه‌ای از اهل عجم به هم درمی‌افتند و خونریزی بسیار میانشان واقع می‌شود، غلامان از اطاعت آقایان خود بیرون می‌روند و آقایان خود را به قتل می‌رسانند، جماعتی از اهل بدعت مسخ شده، بوزینه و خوک می‌شوند، غلامان به شهر آقایان غلبه می‌کنند، ندایی از آسمان می‌رسد که همهٔ اهل زمین از هر طایفه، آن را به زبان خود می‌شنوند، صورت و سینهٔ آدمی بر جرم آفتاب نمایان می‌شود، اموات از قبور خود برمی‌خیزند، به دنیا برمی‌گردند، یکدیگر را می‌شناسند و زیارت می‌کنند.

در آخر این علامت‌ها، بیست و چهار مرتبه در پی هم باران می‌آید، زمین مرده به سبب آن زنده می‌شود، برکت‌های آن، ظاهر و همهٔ آفت‌ها از شیعهٔ مهدی ـ علیه الصلوة والسلام ـ برطرف و زایل می‌گردد، ظهور آن حضرت ـ عجّل الله فرجه الشریف ـ را در مکّهٔ معظّمه مستحضر شده، برای یاری و اعانتش به سمت او متوجّه می‌گردند؛ چنان که در اخبار وارد شده. بعضی از این حوادث مذکور، محتوم است؛ یعنی باید واقع شود و بعضی موقوف به وقوع و وجود شرط که اگر شرایط آن موجود شد، واقع می‌گردد و اگر شرایط آن محقّق و موجود نشد، موجود و محقّق نمی‌گردد.

خداوند ـ تبارک و تعالی جلّت عظمته ـ داناتر است به آن چه باید بشود. علایم و حوادثی که ذکر کردیم، با منقولات ائمّهٔ اطهار ـ علیهم صلوات الله الملک الغفار ـ در کتب اخبار مطابق است. ترجمهٔ عبارات منقول از شیخ سدید مفید که علّامه مجلسی ـ رحمة الله علیه رضوان الله الملک الغفار ـ در بحار نقل فرموده، به آخر رسید.

[شدّت فتنه‌ها در زمان ظهور] ۲۹۳۳

۲۴ نجمة

بدان ابتلائات و شدّت فتنه‌ها در قرب زمان ظهور حضرت حجّت ـ عجّل الله فرجه الشریف ـ و هرج و مرج در عالم بسیار است، لکن آن چه در آن امیدواری است،

این است که بسیاری از علایم مذکور سابق واقع شده و نیز محتمل است کثیری از آن‌ها در تمادی ازمنهٔ سابق در بلاد مختلف وقوع یافته باشد و بعضی دیگر از آن علایم، چون از علایم حتمیّه نیستند، امید است در آن‌ها تغییر و تبدیل شود و بعضی از آن‌ها هم به بلاد کفّار اختصاص داشته باشد.

مجلسی رحمه الله در بحار [۱] از معلّی بن خنیس روایت فرموده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم، فرمود: بعضی از علایم و امورات، از محتومات است و جمله‌ای از آن، از امور و علایم حتمیّه نخواهد بود؛ یعنی احتمال تغییر و تبدیل در آن می‌رود و شاید خداوند به فضل و کرم خود آن بلایا و فتن را از مؤمنین رفع فرماید، شداید را بر ایشان آسان نماید و در ظهور آن بزرگوار تعجیل فرماید.

علامات منقوله‌ای از حضرت امیر علیه السلام

از بعضی از خطب جناب امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نقل شده که فرمودند: **الا انّ لخروجي علامات عشرة اوّلها تحريق الرايات في اذقّة الكوفه و تعطيل المساجد وانقطاع الحاج وخسف وقذف بخراسان وطلوع الكواكب المذنبه واقتران النجوم وهرج ومرج وقتل ونهب، فتلك علامات عشرة ومن العلامة إلى العلامة عجب عجب، فإذا تمّت العلامات قام قائمنا**؛ یعنی برای خروج من، ده علامت است.

ظاهر که آن حضرت خروج را به خود نسبت داده؛ چنان که ابتدا می‌فرماید: برای خروج من، ده علامت است، با آن که در آخر تمام خود می‌فرماید: **فإذا تمّت العلامات قام قائمنا** و این علامات را برای ظهور و خروج فرزند خود قرار داده و بیان فرموده؛ این است که خروج حضرت قائم، فی الحقیقة همان خروج حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد که قائم مقام آن حضرت و خلیفة الله است و همهٔ ایشان از نورِ واحدند؛ **اوّلهم آخرهم وآخرهم اوّلهم!**

۲۹۳۴ نیز محتمل است که این علامات؛ چنان که علامات برای خروج حضرت قائم است؛ همچنین علامات برای خروج آن بزرگوار باشند، چرا که ظهور حضرت قائم - عجّل الله فرجه - به زمان رجعت اتّصال دارد و برای امیرالمؤمنین علیه السلام رجعات

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۹.

عدیده است که از محلّ قبر مطهّر خود برای اصلاح شرع مبین، قلع و قمع کافرین و کیف کان خروج می‌کند.

این علایم عَشره که در این فقره از خطبهٔ شریفهٔ آن جناب مجتمعاً ذکر شده‌اند، تماماً در سابق، ضمن بیان علامات ظهور نور موفورالسرور حضرت بقیّة الله ذکر شده‌اند، فارجع الیها.

نیز در کلام معجز نظام دیگر آن حضرت که به نظم بیان می‌فرماید، علایم ظهور حضرت حجّة الله القائم را چنین بیان فرموده:

بُنَيّ اذا ماجاشت الترك فانتظر	ولاية مهديّ يقوم ويعدل
و ذلّ ملوك الأرض من آل هاشم	وبويع منهم من يلذّ ويهزل
صبيّ من الصّبيان لا رأي عنده	ولا عنده جدّ ولا هو بعقل
فثمّ يقوم القائم الحقّ منكم	وبالحقّ يأتيكم و بالحقّ يعمل
سمّي نبيّ الله نفسي فدائه	فلا تخذلوه يا بنيّ و عجّلوا

در کفایة الموحّدین بعد از نقل این اشعار فرموده:

ظاهراً خطاب آن حضرت به علویّین از اولاد نسبی خود باشد که لفظ بَنِیّ به فتح «باء»، کسر «نون» و اضافه به «یاء» متکلّم است و قرینهٔ بر این خطابات، بعد است از لفظ منکم و یأتیکم که به لفظ و جمع بیان فرموده و بعید است مراد به بنیّ یکی از اولاد حاضرین آن سرور و به لفظ تصغیر باشد که به ضمّ «یاء» و فتح «نون» خوانده شود و کیف کان؛ یعنی ای فرزندان من! وقتی ترک‌ها به هیجان آیند، پس منتظر ولایت و سلطنت حقّهٔ حضرت مهدی علیه السلام باشید که قائم به عدل می‌باشد در وقتی که پادشاهان روی زمین از آل هاشم ذلیل شده باشند.

۲۹۳۵ در همان کتاب فرموده: ظاهراً این به سلاطین صفویّه اشاره باشد که از سادات علویّین از آل هاشم‌اند که بسیاری از ملوک در زمان سلطنت ایشان، ذلیل و خوار بودند و در وقتی که از ملوک آن ارض بیعت کرده شد و یا از سلاطین هاشمی، کسی که اهل لذاید، لهو، لعب و لغو است.

شاید این اشاره به ضعف سلطنت ایشان به جهت قیام چنین سلطانی در میان آن‌ها باشد که سبب انقراض دولت ایشان شود و شاید مراد، بعضی از سلاطین بعد از صفویّه باشد که طفلی از اطفال به سلطنت قیام نماید؛ یعنی مردم او را سلطان خود قرار دهند که نزد آن طفل، رأی عزم، عقل، درایت و فهمی نباشد. آن‌گاه قائم به حقّ قیام می‌نماید که حضرت مهدی علیه السلام از شما آل هاشم باشد، به حقّ به جانب شما می‌آید و به حقّ عمل می‌نماید که هم نام با پیغمبر است. جان من فدای او باد! ای فرزندان! در آن وقت او را محذور ننمایید و یاریش کنید!

[شیوع بدعتها در کلام امام صادق(ع)]

تذییل جلیل في المقام دخیل

بیان تذییل در علامات

بدان حدیثی از امام ششم، صادق آل محمد علیه السلام در خصوص علایم ظهور قائم آل محمد ـ عجّل الله تعالی فرجه ـ از شیوع پیدا کردن بدعت‌ها و فتنه‌ها در آخرالزمان مروی است؛ لازم دانستم امور مندرج در آن حدیث را در این اوقات که هرج و مرج شدید در تمام بلاد و آبادی‌ها به هم رسیده، بر سبیل اختصار، ذیل این عبقریّه مرقوم دارم برای آن که اهل قرآن و شیعیان یک به یک آن‌ها را بدانند و در صدد رفع و دفع آن‌ها برآیند.

آن حدیث مذکور است در باب سی‌ام، از سی و شش بابِ جلد سیزدهم، از بیست و پنج جلد کتاب بحارالانوار مجلسی رحمه الله در صفحهٔ ۱۶۸ و صفحهٔ ۱۶۹ از نسخه‌ای که سنهٔ ۱۳۰۵ در طهران به طبع رسیده و آن حدیث مشتمل بر ۱۴۴ فقره از بدع، فتن و معاصی می‌باشد:

۲۹۳۶ ۱ ـ اضمحال حقّ و رفتن اهل حقّ از دنیا.

۲ ـ فرا گرفتن جور و ستم در بلاد و شهرها.

۳ ـ عمل نکردن به احکام قرآن.

۴ ـ توجیه و تأویل قرآن به هوای نفس.

۵ـ منقلب شدن دین حق.

۶ـ بلندی و غلبه کردن اهل باطل بر اهل حق.

۷ـ آشکار شدن شرّ.

۸ـ ظاهر شدن فسق.

۹ـ اکتفا کردن مردان به مردان و زنان به زنان در دفع شهوت.

۱۰ـ سکوت کردن مؤمن از بیان اوامر و نواهی الهی به واسطهٔ قبول نکردن قولش.

۱۱ـ دروغ گفتن اهل فسق.

۱۲ـ حقیر شمردن کوچک توسّط بزرگ.

۱۳ـ قطع شدن ارحام.

۱۴ـ فخر کردن فاسق و فاجر بر مدح مردم به سبب فسق و فجورشان.

۱۵ـ لواط دادن پسران و مردان.

۱۶ـ جفت شدن زنان با یکدیگر برای مساحقه.

۱۷ـ بسیار شدن مدح و ثنا بین خلق.

۱۸ـ صرف اموال در غیر طاعت الهی.

۱۹ـ تعجّبِ مردم از کارهای خیر و سعیی که در راه خدا از مؤمن به ظهور می‌رسد.

۲۰ـ اذیّت کردن همسایه به همسایه.

۲۱ـ شاد و خندان شدن کفّار از مشاهدهٔ فساد در روی زمین.

۲۲ـ خوردن شراب و سایر مسکرات علانیه و آشکار.

۲۳ـ ذلیل شدن امر کنندهٔ به معروف.

۲۴ـ با قوّت و پسندیده شدن فسّاق میان مردم در اتیان چیزهایی که خدا دوست ندارد.

۲۵ـ حقیر کردن ائمّه اثنا عشر علیهم‌السلام و دوستان آن‌ها.

۲۶ـ منقطع شدن راه خیر و باز شدن راه شرّ.

۲۷ـ نرفتن اهل استطاعت به حجّ بیت الله به سبب امر دیگران به ترک زیارت.

۲۸ـعمل نکردن مردم به آن چه خود به دیگران می‌گویند؛ از نصایح، به جا آوردن اعمال خیر و نکردن کارهای بد.

۲۹ـغذای فربه کننده خوردن برای عمل لواط.

۳۰ـخوردن و استعمال غذاها و دواها به جهت فربه شدن زنان برای مساحقه کردن با یکدیگر.

۳۱ـگذران کردن پسران در امر معاش از دادن لواط.

۳۲ـگذران نمودن زنان در امر معاش از دادن زنا.

۳۳ـمجلس فراهم کردن زنان برای امثال خود از زنان؛ مانند مردان.

۳۴ـمایل شدن جماعت ذکور بعضی طوایف به دادن لواط به واسطهٔ داشتن ناخوشی ابنه.

۳۵ـزلف گذاردن مردان، به خضاب کردن و شانه زدن بر آن؛ مانند زنان شوهردار.

۳۶ـمال دادن بعضی از طوایف به بعضی از مردم به واسطهٔ داشتن ناخوشی ابنه تا ایشان با آن‌ها لواط نمایند.

۲۷ـشیوع به هم رسانیدن لواط با پسران و حسد بردن زنان برآن‌ها در ترک وطی به ایشان.

۳۸ـعزیزتر شدن صاحب مال از صاحب ایمان نزد مردم.

۳۹ـآشکار شدن خوردن ربا.

۴۰ـفخر کردن زنان زانیه به دادن زنا.

۴۱ـرشوه دادن زنان به شوهران برای اذن دادن به ایشان در خصوص عمل مساحقه و در خصوص زنا دادن به مردان.

۲۹۳۸ ۴۲ـاعانت و کمک کردن خانوادهای بزرگ به زنان برای فسق و عمل زنا.

۴۳ـمحزون و حقیر و ذلیل شدن مؤمن.

۴۴ـظاهر شدن بدعت‌ها و عمل زنا میان مردم.

۴۵ـاعتماد نمودن مردم به شهادت شاهد دروغ.

۴۶ـ حلال دانستن چیزهای حرام.

۴۷ـ حرام دانستن چیزهای حلال.

۴۸ـ استنباط کردن احکام دین به رأی و خواهش نفس خود.

۴۹ـ تعطیل نمودن قرآن در احکامش.

۵۰ـ انتظار نکشیدن آمدن شب را اهل فسق برای اتیان اعمال قبیح و به جا آوردن آن‌ها در روز روشن و پیش از آمدن شب.

۵۱ـ قدرت نداشتن مؤمن بر انکار قبایح اعمال مردم، مگر در دل خود.

۵۲ـ انفاق مال بسیار در معصیت خدا.

۵۳ـ مقرّب کردن حکّام اهل کفر نزد خود و دور نمودن اهل خیر از خود.

۵۴ـ رشوه گرفتن حکّام در حکم کردن و حکم دادن.

۵۵ـ دادن مال بسیار برای حکومت.

۵۶ـ اکتفا به زنا با محارم از زن اختیار نمودن.

۵۷ـ کشته شدن بعض اشخاص به واسطهٔ بهتان و تهمت زدن به آن‌ها.

۵۸ـ حسد بردن به دیگری که دنیا به او اقبال نموده و مال و جان خود را در آن بذل کردن.

۵۹ـ سرزنش نمودن به مرد بر جماع با زن و گفتن به او که چرا به عمل لواط نمی‌پردازی.

۶۰ـ گذران کردن مرد از اجرت زنا دادن زنش به دیگران.

۶۱ـ مقهور کردن زنان، شوهران خود را به کارهایی که شوهران به آن‌ها راضی نیستند.

۶۲ـ نفقه دادن زنان به شوهران، مانند نفقه دادن شوهران به زنان.

۶۳ـ اجیر دادن زن و کنیز خود برای گذران امر معاش و تحصیل خوردنی و آشامیدنی به واسطهٔ دنائت همّت و رذالت نفس.

۶۴ـ بسیار شدن قسم به خدا از راه دروغ.

۶۵ـ آشکار شدن قمار بازی.

۶۶ـ فروختن شراب و سایر مسکرات علانیه و آشکار.

۶۷ـ دادن زنان زانیهٔ خود به اهل کفر.

۶۸ـ آشکار شدن لهو و لعب.

۶۹ـ ذلیل شدن مردمان شریف و محترم توسّط اهل تسلّط.

۷۰ـ کمال تقرّب به هم رسانیدن نزد حکّام کسی که به سبّ نمودن و دشنام دادن به اهل بیت پیغمبر ﷺ فخر می‌کند.

۷۱ـ قبول نشدن به دار الشرع، شهادت محبّ خانوادهٔ عصمت و طهارت علیهم السلام.

۷۲ـ رغبت داشتن مردم به تزویر و دروغ.

۷۳ـ گران شدن شنیدن صوت قرآن بر خلایق و سهل گردیدن شنیدن سخنان لغو و باطل بر ایشان.

۷۴ـ اکرام همسایه به همسایه به جهت ترس از زبان او.

۷۵ـ تعطیل حدود پروردگار و عمل در آن‌ها به خواهش‌های نفس.

۷۶ـ نقش کردن مسجدها به طلا و غیر طلا.

۷۷ـ بودن راستگوترین مردم نزد ایشان، شخص دروغگو و افترا زننده.

۷۸ـ آشکار شدن شرّ و سخن چینی.

۷۹ـ آشکار شدن ظلم و ستم.

۸۰ـ ملیح شمردن غیبت و بدگویی از مردم و مژده دادن بعضی از مردم بعضی را به آن.

۸۱ـ حجّ کردن و به جنگ رفتن برای غیر خدا.

۸۲ـ ذلیل نمودن اهل تسلّط، کافر و مؤمن هر دو را بدون فرق. ۲۹۴۰

۸۳ـ غالب شدن املاک خراب بر املاک آباد.

۸۴ـ گذران امر معاش از کم دادن در ترازو و پیمانه.

۸۵ـ سهل دانستن خونریزی و قتل ناحق.

۸۶ـ طلبیدن ریاست برای غرض دنیوی و نفسانی.

۸۷ـ مشهور کردن شخص خود به زبان آوری برای ترسیدن مردم از او و در سپردن کارها به او و برای اعتماد آن‌ها در کارهای خود به او.

خفیف شمردن مردم نماز را

۸۸ـ حقیر و خفیف دانستن امر نماز.

۸۹ـ زکات ندادن اغنیا از وقتی که مالک اموال زکوی شده‌اند.

۹۰ـ نبش قبور مسلمانان برای ساختن ابنیه.

۹۱ـ بسیار شدن هرج و مرج بین مردم.

۹۲ـ عشق بازی نمودن مردم با مردان و با زنان در شب، مست بودن همان اشخاص در صبح و اعتنا نکردن به کارهای خلق.

۹۳ـ جماع کردن با بهایم و حیوانات.

۹۴ـ دریدن بعضی حیوانات بعض دیگر را.

۹۵ـ گزاردن نمازها با لباس نجس و غصبی.

۹۶ـ قساوت به هم رسیدن در قلوب و گریه نکردن از خوف خدا.

۹۷ـ سخت شدن خواندن قرآن بر مردمان.

۹۸ـ رغبت به هم رسانیدن در خوردن گوشت حیوان غیر مزکّی؛ یعنی ذبیحهٔ کفّار.

۹۹ـ نماز به جا آوردن، نه برای خدا، بلکه از جهت ریا و دیدن مردم.

۱۰۰ـ یادگرفتن اهل علم احکام شریعت را نه برای دین، بلکه برای طلب دنیا و جاه.

۱۰۱ـ اجتماع مردم دور کسی که دنیا به او اقبال کرده و بر دیگران غالب گردیده.

۱۰۲ـ مذمّت و سرزنش نمودن طالب حلال و مدح و تعظیم کردن طالب حرام.

۱۰۳ـ اتیان به امور غیرمشروع و معاصی در شهر مکّه و مدینه.

۱۰۴ـ آشکار شدن آلات لهو و لعب در شهر مکّه و مدینه.

۱۰۵ـ سرزنش کردن به امرکنندهٔ به معروف و نهی کنندهٔ از منکر.

۱۰۶ـ تبعیّت مردم از اهل شرّ.

۱۰۷ ـ خالی شدن راه حقّ از سالک و راه رونده.

۱۰۸ ـ استهزا نمودن به اموات و بعد از ازهاق روحشان گریه نکردن بر آن‌ها.

۱۰۹ ـ بیشتر بودن بدعت و شرّ در هر سالی از سال پیش.

۱۱۰ ـ متابعت نکردن مردم مگر از اغنیا.

۱۱۱ ـ چیز دادن و رحم کردن بر فقرا، نه برای خدا، بلکه برای خندیدن به آن‌ها.

۱۱۲ ـ مضطرب نشدن مردم از علاماتی که در آسمان پیدا می‌شود.

۱۱۳ ـ جهیدن مردم در سر راه‌ها بر یکدیگر؛ مانند حیوانات برای لواط و زنا کردن.

۱۱۴ ـ صرف مال بسیار در باطل و مضایقه نمودن از صرف اندک آن در طاعت الهی.

۱۱۵ ـ رنجانیدن پدر و مادر، اهانت و استخفاف کردن به آن‌ها و بدترین خلقِ بودن آن‌ها نزد اولاد.

۱۱۶ ـ شاد شدن اولاد از افترا زدن دیگران به پدر و مادر آن‌ها...، الخ.

۱۱۷ ـ دست یافتن و تسلّط زنان بر هر امری که خواهش نفس‌شان در آن است.

۱۱۸ ـ تهمت و افترا بستن اولاد به پدران.

۱۱۹ ـ نفرین کردن اولاد به پدر و مادر.

۱۲۰ ـ شاد شدن اولاد به مردن پدر و مادر.

۱۲۱ ـ اندوهناک شدن مردم از آن که روزی بر آن‌ها بگذرد و ایشان در آن روز گناه بزرگی نکرده باشند؛ مانند لواط، کم دادن در ترازو و پیمانه و مباشرت امر حرام، خوردن شراب و سایر مسکرات و حساب نکردن آن روز از ایّام عمر خود.

۲۹۴۲ ۱۲۲ ـ جمع کردن اهل تسلّط غلّات را برای فروختن آن‌ها به قیمت اعلا و گزاف.

۱۲۳ ـ دادن خمس و مال امام علیه‌السلام به اهل تزویر، قماربازی نمودن و شراب خوردن آن‌ها به آن اموال.

۱۲۴ ـ مداوا نمودن مریض‌ها به شراب و وصف نمودن اوصاف آن برای آن‌ها.

۱۲۵ ـ متّفق شدن مردم در ترک امر به معروف، نهی از منکر و دین‌داری.

۱۲۶ ـ با قهر و غلبه شدن منافقان.

۱۲۷ ـ با نصرت و دولت شدن منافقان.

۱۲۸ ـ مقبول و پذیرفته شدن سخنان منافقان.

۱۲۹ ـ سکوت کردن اهل حقّ از کلام حقّ به واسطهٔ گوش ندادن به سخنان ایشان.

۱۳۰ ـ با اجرت شدن گفتن اذان و امامت جماعت.

۱۳۱ ـ اجتماع کردن خلق خداناترس در مساجد برای غیبت کردن مردم و تعریف و وصف نمودن از شراب و مسکرات.

۱۳۲ ـ امامت جماعت کردن برای کسانی که به واسطهٔ خوردن شراب در حال سکر و مستی‌اند و مستی را عیب نمی‌دانند.

۱۳۳ ـ اکرام مردم به کسی که مست شده به واسطهٔ تقیّه و معذور داشتن او در ارتکاب این معصیت بزرگ.

۱۳۴ ـ خوردن اموال یتیمان با ادّعای تقوا و صلاحیّت نزد مردم.

۱۳۵ ـ حکم کردن قاضیان بر خلاف امر الهی.

۱۳۶ ـ پیروی کردن حکّام شرع از راه طمع از خائنان.

۱۳۷ ـ سپردن حکّام شرع میراث صغیر را به قیّم فاسق و حیف و میل نمودن آن فاسق.

۱۳۸ ـ امر کردن وعّاظ در بالای منبرها به تقوا و پرهیزگاری، با آن که خود به آن چه می‌گویند، عمل نمی‌کنند.

۱۳۹ ـ استخفاف کردن مردم به اوقات نماز و سهل انگاشتن به جا آوردن نماز در
۲۹۴۳ اوّل وقت.

۱۴۰ ـ دادن وجوه به فقرا به توسّط وسایط و قصد قربت نداشتن در دادن آن‌ها.

۱۴۱ ـ دادن وجوه به فقرا در صورت مطالبهٔ آن‌ها با ابرام و اصرار.

۱۴۲ ـ منحصر شدن همّت مردم به امر خوراک و دفع شهوت عزوبت با باک

نداشتن آن‌ها از حلال و حرام خوراک و بی‌پروایی ایشان در دفع شهوت چه به حرام باشد و چه به حلال.

۱۴۳ ـ رو آوردن دنیا به مردم.

۱۴۴ ـ مندرس و کهنه‌شدن علامت‌های حقّ، انتهیٰ.

از جملهٔ احادیث مشتمل بر علام ظهور آن سرور، حدیثی است که شیخ مفید رحمه الله در کتاب ارشاد[۱] از وهب بن حفص، از ابی بصیر، از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیهٔ شریفهٔ ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾[۲] روایت کرده که فرمود: مراد از ایشان بنی‌امیّه و مراد از آیه ایستادن آفتاب از وقت ظهر تا عصر و نمایان شدن رو و سینهٔ مردی در جرم آفتاب است، در حالی که مردم او را به حسب و نسب بشناسند، این قصّه در زمان سفیانی واقع شود، هلاکت او و قومش واقع و گردن‌های ایشان برای آن پست گردد و الله الأعلم بحقائق الأمور، الانتهیٰ.

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۳.

۲. سوره شعرا: آیه ۴.

عبقریّهٔ هشتم

[کیفیت ظهور صاحب الامر(ع)]

در بیان کیفیّت خروج حضرت حجّت الهی و اجمالی از طریقه، سلوک و عجایب آن برگزیدهٔ از ماه تا به ماهی و ذکر بعضی از احوالات اصحاب و ولات آن حضرت، نام‌های آن‌ها و بلاد ایشان و در آن چند نجمه است.

[روایتی از امام صادق(ع)]

۱ نجمة

علّامه مجلسی رحمه الله در کتاب غیبت [۱] از محمد بن ابراهیم، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرموده: وقتی شب جمعه رسید، خدای تعالی ملایکه را به آسمان دنیا فرو می‌فرستد، وقتی صبح طلوع می‌کند، برای محمد، علی، حسن و حسین علیهم السلام منبری از نور نصب می‌نمایند و بر آن‌ها بالا می‌روند، همهٔ پیغمبران و ملایکه و مؤمنان آن‌جا جمع می‌شوند و درهای آسمان گشوده می‌شود، چون ظهر شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به درگاه الهی عرض نماید: پروردگارا! امروز، روز وعدهٔ تو است که در کتاب خود در آیهٔ شریفهٔ **﴿وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾** [۲] بیان فرموده‌ای...، الخ.

ملایکه و پیغمبران نیز مثل آن را گویند، بعد محمد، علی، حسن و حسین به سجده می‌افتند و عرض می‌کنند: پروردگارا! غضب کن! زیرا هتک حرمت تو کردند،

۱. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۷۶.
۲. سوره نور: آیه ۵۵.

اصفیایت راکشتند و بندگان صالحان تو را ذلیل نمودند. بعد از آن، حق تعالی هر چه می‌خواهد، می‌کند.

[چند روایت از حضرت امیر(ع)]

اخبار حضرت امیر(ع) از ظهور آن جناب

از شیخ صدوق در کتاب کمال الدین [۱] چنین نقل شده که حضرت امیرالمؤمنین(ع) فرمود: رسول خدا(ص) خبر داد مهدی از ما اهل بیت است و خدای تعالی امر او را در یک شب اصلاح می‌کند. در کثیری از اخبار وارد شده که ظهور آن حضرت، در سال طاق؛ مثل یک، سه، پنج، هفت و نه خواهد شد.

در بعضی اخبار آن که در روز جمعه در مکّه ظاهر می‌شود و گردن خطیب را می‌زند.

در بعضی اخبار دیگر آن که در روز شنبهٔ عاشورا ظاهر می‌شود.

و در بعضی اخبار در روز پنج شنبه ظاهر شود. جمع این اخبار به این ممکن است که در پنج شنبه ظهور نماید که کسی به حال آن حضرت مطّلع نشود و روز جمعه در مسجدالحرام ظاهر شود و گردن خطیب ناصبی را بزند و غایب گردد. روز شنبهٔ عاشورا ظاهر شود که حال او بر خلق ظاهر و غیر مخفی باشد.

صحّت این خبر که آن حضرت روز جمعه ظاهر شود و گردن خطیب را بزند، ظاهراً نزد عامّه نیز مسلّم باشد، از این جهت است که بنای اهل خلاف بر آن است که روز جمعه هنگام نماز جمعه و خطبه، درهای مسجد را می‌بندند.

[داستان ذوالقرنین]

۲۹۴۶ **۲ نجمة**

از جمله، آن آیت کبرا و حجّت عظمیٰ مانند ذوالقرنین بر ابر سوار می‌شود، تمام روی زمین راگردش می‌نماید، دین اسلام را در همه جا ظاهر می‌سازد و احکام الهی را

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۱۵۲.

در مشارق و مغارب بر خلق ظاهر می‌نماید.

از کتاب کمال الدین [۱] شیخ صدوق چنین نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی به ذوالقرنین تمکین داد و او را قادر نمود در مشرق و مغرب سیر نماید؛ به درستی که حق تعالی بعد از این شیوهٔ او را در قائم اولاد من، جاری خواهد فرمود و او را به مشرق و مغرب عالم سیر خواهد داد، تا آن که هموار و ناهموار و کوهی باقی نماند که ذوالقرنین در آن‌جا پا گذاشت مگر آن که قائم همهٔ آن‌ها را می‌گردد و زمین را پر از قسط و عدل می‌نماید؛ چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

از شیخ مفید در کتاب اختصاص چنین روایت شده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود: آگاه باشید! به درستی که حقّ تعالی ذوالقرنین را میان دو ابر مخیّر گردانید که هر کدام را خواهد، اختیار نماید. او آن ابر آرام و ذلول را اختیار کرد و سعب را برای صاحب شما گذاشت.

راوی عرض کرد: صعب کدام است؟

فرمود: ابری است که با رعد و صاعقه است، صاحب شما بر آن سوار می‌شود، به راه‌های آسمان‌های هفت گانه بالا می‌رود و به راه‌های زمین‌های هفت گانه می‌رسد.

[بری بودن حضرت از آفات]

۳ نجمة

از جمله، به وجود مبارک او جمیع عیوب و امراض ظاهر از ابدان مردم زایل می‌گردد؛ مانند کوری و پیسی و سایر امراض مزمن و ظاهر خلق از عیوب مصفّا می‌شود.

۲۹۴۷ **به روایت** شیخ صدوق در کتاب خصال [۲] از حضرت علی بن الحسین علیه السلام که آن حضرت فرمود: چون قائم ما قیام نماید، خدای تعالی جمیع آفات و عیوب را از شیعیان

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۹۴.

۲. الخصال، ص ۵۴۱.

ما زایل می‌گرداند، قوّت هر مردی را به قدر قوّت چهل مرد و ایشان را مانند آهن دلیر و شجاع و قوی قلب می‌کند.

از عجایب کرامات و غرایب آیات آن حضرت آن که بواطن ایشان نیز مانند ظاهرشان از عیوب نفسانی مثل کبر، نفاق، حسد و بدقلبی مصفّا می‌شود و خلایق برای اطاعت و بندگی پروردگار خود ممحّض خواهند شد، اجتماع همهٔ خلق بر این صفات و حالات در همهٔ امکنه و بلاد از ابتدای آفرینش تا آخر زمان محقّق نخواهد شد، بلکه اتّفاق جمع قلیلی بر این صفات و حالات در اغلب اوقات، نادرالوقوع است فضلاً از آن که قبیله یا اهل بلدی بر این منوال باشند.

این امر به زمان ظهور آن نور پروردگار اختصاص دارد که به وجود مقدّس او، جنود جهل و ظلمت از باطن خلق مرتفع و زایل، قلوب میتهٔ اهل عالم به نور آن ولیّ ذوالجلال، منوّر و قلوب مردمان از شرک، نفاق، شکوک، کبر، حسد، کینه و عداوت تصفیه می‌شود و تمام وجه ارض مملوّ از قسط و عدل خواهد شد و همهٔ خلق به حسب ظاهر و باطن بر جادّهٔ مستقیم الهی رفتار خواهند نمود.

[فرح مؤمنین در ظهور]

۴ نجمة

از آن جمله، چون حضرت حجّت الهی ظهور نماید، خداوند سرور و فرحی در قبور مؤمنین داخل می‌فرماید که همهٔ ایشان به ظهور آن نور الهی مسرور و مبتهج خواهند شد و قبور ایشان پرنور می‌شود، به زیارت یکدیگر می‌روند، یکدیگر را به فرج آل محمد مژده می‌دهند و جمعی از ایشان به دنیا رجوع می‌نمایند، با آن که جمعی
را به سعت رحمت پروردگار بین رجوع به دنیا و بقا در برزخ مختار می‌کنند. مستفاد ۲۹۴۸
از بعض ادعیّه و اخبار آن که کثیری از مؤمنین کامل الایمان به جهت نصرت آن نور الهی در دولت حقّهٔ آن جناب با شمشیر برهنه از قبور خود بیرون می‌آیند و در راه دین خدا جهاد می‌نمایند.

از آن جمله، مستفاد از بعض اخبار آن که آن مظهر رحمت پروردگار قروض شیعیان خود از احیا و اموات را ادا می‌نماید و ذمّهٔ همه را از حقوق بری می‌نماید. ظاهراً این مرحمت در حقّ کسانی می‌شود که قروض ایشان از جهت ضیق معیشت اهل و عیال حاصل شده باشد یا به جهت خیرات و مبرّات و انفاق فی سبیل الله قرض کرده باشد و چنین اتّفاق افتاده باشد که از ادای آن متمکّن نشده باشد.

ادای امام زمان قروض شیعیان

امّا کسانی که قروض ایشان از بابت بی‌مبالاتی در امر دین باشد که دراهم و دنانیر را در معصیت پروردگار صرف نموده و از اهل اسراف و طغیان باشد و بنایش بر خوردن مال مسلمانان به مکر و تزویر و حیله باشد که همهٔ مظالم مسلمانان را بر ذمّهٔ خود بگیرد؛ ظاهر آن که جز خسران دنیا و آخرت، حاصل دیگری برایش نداشته باشد مگر آن که به توبه و انابه موفّق شود و اگر دسترسی به اهلش داشته باشد، مظالم خود را به آن‌ها ردّ نماید و مشتبهات اموال خود را به نحو شرع منیر اصلاح کند، شاید خداوند به برکت آن نور الهی او را از مهالک دنیا و آخرت نجات دهد.

امید از ربّ الارباب چنان است که بالاخره شیعیان و موالیان مخلص آن حضرت را به طاعت خود موفّق فرماید و از مهالک دنیا و آخرت به محبّت محمد و آل محمد نجات عطا فرماید.

[برچیدن بدعتها]

۵ نجمة

از آن جمله، حضرت جمیع بدعت‌های روی زمین از اوضاع فراعنه و متکبّرین، شعار فاجرین و علامات مشرکین از اعمال، افعال، صفات، حالات و جمیع آلات
۲۹۴۹ محرّمه از لهو، لعب، قمار و اسباب طرب را به جمیع اقسام آن، قلع و قمع می‌فرماید و زیّ فاجرین و البسهٔ کفّار و مشرکین و فرنگی مآبی را از میان مسلمانان زایل می‌نماید که بسیار در فرنگی مآبی خود دقّت نظر دارند و بسیار مبالغه می‌نمایند که در همهٔ حالات و اعمال و افعال در اکل، شرب، لباس، هیأت، صورت، زینت و تجمّل مثل

فرنگیان باشند، حتّی عمارات ایشان هم باید مثل عمارات فرنگیان باشد، اسب سواری ایشان نیز باید چنین باشد و وضع نشستن و راه رفتن، بلکه سخن گفتنشان هم باید مثل سخن فرنگیان و لسان مشرکین باشد، حتّی به زیّ کفّار و مشرکین بر مسلمین مفاخرت می‌کنند.

ظاهراً حال این اشخاص در زمان ظهور حضرت صاحب الامر ـ عجّل الله ـ چون حال فرنگیان باشد که آن حضرت نه خودشان و نه اوضاع و تجمّلات ایشان را باقی می‌گذارد و اگر قبل از ظهور آن حضرت به دست اجل گرفتار شوند در عنوان آیهٔ شریفه داخل خواهند بود؛ من قوله تعالی: **﴿یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصٰاریٰ أَوْلِیٰاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیٰاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾**[1]، چراکه حق تعالی نهی فرمود از این که مؤمنین و مسلمین با یهود و نصاراکه فرنگیان باشند، تولّی و دوستی نمایند و آن که هرکس با ایشان تولّی و دوستی نماید؛ به درستی که از ایشان محسوب خواهد شد، در زمرهٔ ایشان خواهد بود و در آخرت با ایشان محشور خواهد شد و این معنی را به نحو تأکید بیان فرمود که مستفاد از آن مؤکّده و جملهٔ اسمیّه است.

در تشبّه به فرنگیان و ذکر اخبار در آن

در اخبار کثیر وارد شده: «**من تشبّه بقوم فهو منهم**».[2] پس به مقتضای اخبار روایات، حال اشخاص مذکور بعد از مرگ، حال فرنگیان خواهد بود، از ایشان محسوب و با ایشان محشور خواهند شد و اگر تا زمان ظهور حضرت صاحب‌الامر علیه السلام باقی بمانند به مقتضای اخبار، مورد سخط و غضب آن ولیّ پروردگار خواهند شد مگر آن که قبل از مرگ یا قبل از ظهور آن حضرت متنبّه شده، موفّق به توبه، ملبّس به لباس مسلمین و مؤدّب به آداب و حالات و صفات اهل اسلام شوند، شاید از برکت محمد و آل محمد از ورطهٔ هلاکت نجات یابند و اگر متنبّه نشوند یا از
آن چه ذکر شد به غضب آیند، هرآینه در حقّ ایشان گفته شود: **من کفر فعلیه کفره**، زیرا ۲۹۵۰
کفر فرنگیان و کفر شعاری مایلین به ایشان، هیچ ضرر و نقصی به جلال محمد و آل

۱. سوره مائده: آیه ۵۱.

۲. معانی الاخبار، ص ۱۱۰؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۱۶۵.

محمد نخواهند رساند و آن ولیّ ذوالجلال از جانب خدا به جهت قلع و قمع نمودن کفّار، مشرکین، ظالمین، فاسقین و مردهٔ شیاطین برانگیخته خواهد شد ومن یحذوا حذوهم کائناً من کان، انتهیٰ الحدیث.

[عدم مدارای حضرت]

۶ نجمة

از آن جمله، آن حضرت باکسی مدارا و ملاحظهٔ خویشی و آشنایی و اظهار دوستی نخواهد نمود، بلکه هر کسی از روی حقیقت و صدق ایمان، نفس الامری را اختیار نمود و طاعت او خالصاً مخلصاً لوجه الله شد، در عقاید دین مبین برنهج حق و صواب که طریقهٔ امیرالمؤمنین و ائمّهٔ طاهرین است، معتقد شد، مکر، حیله، تزویر و زهدفروشی را از خود دور کرد و تقوای واقعی را شعار خود قرار داد، پس او مقرّب درگاه اله و مورد الطاف آن حجّت پروردگار خواهد شد والاّ گردن او را خواهد زد. اصحاب آن حضرت، همه از زهّاد، عبّاد، اتقیا، ازکیا، مخلصین و اهل فضل و دانش خواهند بود که ایشان در اطراف اکناف بلاد از جانب آن حضرت امنا و امرا و حکّام خواهند بود که امر و نهی ایشان، همان امر و نهی حضرت حجّة الله است.

پس در آن زمان، حکّام عرف ایشان، همان حکّام شرع ایشان است. به امر آن حضرت، چنان بساط عدل، مهربانی، رأفت و رحمت میان خلایق گسترده می‌شود که تمام عالم از یمن وجود آن نور الهی، پر از عدل، داد، نعمت و رحمت خواهد شد که همهٔ بندگان خدا از شرق تا غرب عالم در کمال راحت و امنیّت خاطر، بدون خوف و دغدغه در کمال سعت معیشت، مشغول عبادت و طاعت پروردگار خواهند بود، شرق
و غرب عالم چنان منظّم خواهد شد که هیچ ذی روحی از جنّ و انس، حیوانات برّی و ۲۹۵۱
بحری و هوام الأرض به قدر سر سوزن به یکدیگر ظلم و تعدّی نخواهند نمود. **اللّهمّ عجّل فرجه.**

[قتل دشمنان خانوادهٔ نبوّت]

۷ نجمة

از آن جمله، آن حضرت دشمنان خانوادهٔ نبوّت؛ مانند بنی‌امیّه، قتلهٔ حضرت سیّد الشهدا علیه السلام، بنی‌عبّاس، نواصب و منافقین را که از زمرهٔ فرقهٔ حقّه خارج‌اند، چنان می‌کشد که احدی از ایشان را برروی زمین باقی نمی‌گذارد و در بعضی از اخبار امر می‌فرماید هر دفعه قریشیان را پانصد نفر، پانصد نفر، حاضر نمایند و گردن بزنند.

به روایت دیگر، هر دفعه هزار نفر از ایشان را به قتل خواهد رساند که بعضی از مردمانی که اهل معرفت نمی‌باشند، العیاذ بالله به آن نور الهی نسبت بی رحمی می‌دهند، پس آن حضرت بر منبر بالا رود، یک تای نعلین حضرت سیّدالشهدا علیه السلام را بیرون آورد و بفرماید اگر همهٔ دشمنان را بکشم، مقابل خون این بند نعلین نخواهد شد.

در اخبار بسیار وارد شده که در روز عاشورا ملایکه از آن ظلمی که دشمنان بر حضرت خامس آل عبا علیه السلام وارد آوردند، به ضجّه درآمدند، پس حقّ تعالی برای ملایکه کشف حجب نمود، به عرش الهی نظر نمودند، دیدند حضرت قائم ایستاده، نماز می‌خواند، به ملایکه وحی شد به وسیلهٔ این شخص از دشمنان دین انتقام خواهم کشید، ملایکه از آن وعدهٔ الهی تسلّی یافتند.[۱] **اللّهم عجّل فرج ولیّك المنتقم من اعدائك.**

[بی‌نیازی مؤمنان در زمان ظهور]

۸ نجمة

از آن جمله، عطایای آن نور الهی نسبت به مؤمنین به نوعی خواهد بود که در زمان دولت حقّهٔ او، فقیر پیدا نمی‌شود که مردم صدقات و زکات خود را به او بدهند و ۲۹۵۲
بر در خانه‌های ایشان زکات حمل می‌نمایند و التماس می‌کنند آن را قبول نمایند، احدی آن را قبول نمی‌کند.

---

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۶۰.

غنا و ثروت خلایق در وقت ظهور

مجلسی؛ در بحار از کتاب سعدالسعود ابن طاوس؛، او از کتاب فضل بن شاذان و او به اسناد خود از جابر روایت کرده که امام محمد باقر؛ فرمود:

چون قائم ما قیام نماید، هر سال، دو دفعه بخشش و عطیّه می‌نماید، **در هر** ماه، دو دفعه به ایشان نفقه عطا می‌فرماید و خلایق را در دولت و غنا و ثروت مساوی می‌نماید، به نوعی که کسی پیدا نمی‌شود که به زکات احتیاج داشته باشد، صاحبان زکات، اموال زکویّه را نزد مؤمنانِ شیعیان می‌برند، التماس و اصرار می‌کنند و به در خانه‌های ایشان می‌گردانند، آن‌ها از خانه‌های خود بیرون نمی‌آیند و به صاحبان زکات پیغام می‌دهند که ما به مال شما احتیاج نداریم.

همهٔ اموال دنیا از روی زمین و آن‌چه در تحت‌الارض است، نزد آن حضرت جمع می‌شود. در آن حال، منادی از جانب آن حضرت ندا می‌کند: به سوی اموالی بیایید که برای آن، قطع ارحام می‌نمودید و به ریختن خون‌های حرام، مرتکب می‌شدید.

و در بعضی از اخبار آمده: بعضی می‌آیند و از آن جناب عطیّه سؤال می‌نمایند، آن قدر دنانیر و دراهم به آن ها عطا می‌فرماید که قادر بر حمل آن نیستند، **در** اخبار دیگر است که در آن زمان به دعای آن ولیّ ذوالجلال برای شیعیان ملخ طلا می‌بارد و تمام ابواب برکات آسمان و زمین بر روی عباد الله گشوده می‌شود.

از غیبت طوسی؛ چنین نقل شده که حضرت امیرالمؤمنین؛ فرمود: در زمان قائم؛ میان مسجد کوفه، چشمه‌ای از روغن، چشمه‌ای از آب خوش گوارا برای آشامیدن مؤمنان و چشمه‌ای دیگر برای طهارت ایشان بیرون می‌آید، انتهیٰ.

[کیفیت ظهور صاحب الامر]

۲۹۵۳ **۹ نجمة**

ایضاً علّامه مجلسی؛ در کتاب غیبت [۱] از محمد بن ابراهیم از حضرت باقر؛ روایت کرده که فرمود: چون حضرت قائم می‌خواهد ظهور نماید، با بیرق رسول

---

۱. الغیبة، ص ۲۳۸.

خدا ﷺ، انگشتری حضرت سلیمان و سنگ و عصای موسی ظهور می‌کند. بعد از آن به منادی خود امر می‌فرماید، ندا کند کسی توشهٔ راه از خوردنی و آشامیدنی برندارد. وقتی منادی آن حضرت، این ندا را می‌کند، بعضی از اصحاب او خواهند گفت: آن حضرت می‌خواهد ما و چهارپایان ما را از گرسنگی و تشنگی هلاک نماید.

آن حضرت به راه می‌افتد، ایشان با آن بزرگوار همراه می‌شوند، به اوّل منزلی که در آن فرود می‌آیند آن سنگ را نصب می‌نماید. از آن سنگ خوردنی و آشامیدنی و علف بیرون می‌آید. خود ایشان و چهارپایانشان می‌خورند و می‌آشامند، تا آن که پشت کوفه در نجف اشرف فرود می‌آیند.

نیز مجلسی رحمه‌الله از تفسیر عیّاشی [۱] از حضرت باقر علیه‌السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: گویا اصحاب قائم ـ عجّل الله تعالی فرجه ـ را می‌بینیم که به نجف اشرف بالا می‌روند، ایشان سی صد و سیزده نفر مردند که گویا دل‌هایشان مانند پاره‌های آهن است، جبرییل در طرف راست و میکاییل در طرف چپ آن بزرگوار می‌باشد، رعب او بر دل‌های دشمنان، یک ماه راه از پیش رو و یک ماه راه از پشت سر می‌رود و خداوند او را با پنج هزار ملک مسوّم که علامت و نشانه دارند، نصرت و حمایت می‌نماید، تا آن که به نجف اشرف بالا می‌روند.

در آن حال به اصحاب خود می‌فرماید: امشب را به عبادت و طاعت بگذرانید! ایشان آن شب را تا صبح به رکوع، سجود، گریه و زاری به سر می‌برند، وقتی آن حضرت صبح می‌کند، می‌فرماید: بیایید و با ما راه نخیله را پیش گیرید و در آن وقت، اطراف کوفه خندق می‌شود، پس آن حضرت راه نخیله را پیش می‌گیرد تا در نخیله به مسجد ابراهیم می‌رسد و در آن جا دو رکعت نماز به جا می‌آورد.

خروج لشکر سفیانی بر آن جناب

۲۹۵۴ در آن حال، از لشکر سفیانی آنان که در کوفه‌اند، بر آن جناب خروج می‌کنند. حضرت به اصحاب خود می‌فرماید: به ایشان حمله نمایید! به خدا قسم هر آینه احدی از ایشان از خندق به سمت کوفه نمی‌گذرد که خبر ببرد، بلکه همه کشته می‌شوند. بعد،

---

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۵۹؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۴.

حضرت داخل کوفه می‌شود و هیچ مؤمنی نمی‌ماند مگر آن که آن‌جا می‌باشد یا به آن جا میل می‌کند.

به روایت مفضّل از حضرت صادق علیه‌السلام: کوفه پایتخت آن حضرت خواهد شد، محلّ دیوان و حکمش مسجد کوفه، محلّ بیت المال و قسمت غنایم کفّار در مسجد سهله و موضع خلوتش در نجف اشرف است، وسعت شهر کوفه در آن زمان به قدر پنجاه و چهار میل، تخمیناً هجده فرسخ شرعی، می‌باشد و قصرها و آبادی کوفه به کربلای معلّا متّصل شود.»[1]

به روایت دیگر: چون آن حضرت وارد کوفه شود و در آن‌جا قرار گیرد، لشکری به طرف شام بر سر سفیانی ملعون فرستد و با او جنگ کنند، آن ملعون فرار نماید، لشکر حضرت او را تعاقب نموده تا در صخرهٔ بیت‌المقدّس او را به قتل رسانند و جمیع اتباع و لشکر او را بکشند، مگر کسانی که توبه نموده، ایمان بیاورند.

هرچه از بنی‌امیّه دراطراف عالم است، به قتل رسانند، جمعی از ایشان فرار نموده، به جانب فرنگ روند و به فرنگیان پناه برند، فرنگیان آن‌ها را پناه می‌دهند به شرط آن که در دین نصارا داخل شوند و ایشان مذهب نصارا را اختیار می‌نمایند، لشکر حضرت در تعاقب آن‌ها رفته، به شهر فرنگ داخل شوند، بنی‌امیّه را از فرنگیان بطلبند، به قهر و غلبه، بنی‌امیّه را از فرنگیان بگیرند و تمام آن‌ها را گردن بزنند.

حضرت لشکر نصرت اثر خود را به اطراف و اکناف دنیا بفرستد و شهرهای روی زمین را تصرّف نمایند، لشکری به جانب قسطنطنیه فرستد، همهٔ کفّار و منافقین و ظالمین را بکشند و زمین را از وجود ناپاک آن‌ها پاک نمایند. جمیع خلق در آن زمان به دین و شریعت واحد خواهند بود که آن دین اسلام، شریعت مطهّرهٔ محمدیّه و

۲۹۵۵ طریقهٔ مرضیّهٔ مرتضویّه علیه‌السلام است و بالمرّه ظلم و جور و نفاق را از روی زمین قلع و قمع خواهد فرمود که همهٔ خلق بر طریق حقّ مستقیم اثنا عشریّه مستقیم و رستگار خواهند شد.

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۳، صص ۱۲ ـ ۱۱.

[روایت امام صادق(ع)]

۱۰ نجمة

روایت مرویه‌ای از حضرت صادق

ایضاً مجلسی‌﵀ از حضرت صادق‌﵇ روایت کرده: خزینه‌ای در طالقان می‌باشد که نه از طلا و نه از نقره است، مردمانی آن‌جا هستند که دل‌هایشان مانند پاره‌های آهن است و هرگز در خصوص توحید الهی به آن دل‌ها شکّ عارض نمی‌شود و ایشان از سنگ سخت‌ترند، اگر ایشان را به کوه‌ها دچار کنند، هرآینه آن‌ها را از جای خود بِکَنند، با بیرق‌های خود، قصد هیچ شهری نکنند مگر آن‌که آن را خراب نمایند و خود را برای برکت یافتن به زین اسب امام می‌مالند، آن حضرت را در میان می‌گیرند و خود را برای آن بزرگوار سپر می‌کنند.

او را در جنگ‌ها حفظ می‌نمایند و هر چه آن حضرت بخواهد، برایش کفایت می‌کنند. در میان آن‌ها مردمانی هستند که شب‌ها نمی‌خوابند، ایشان در اثنای نماز صدایی مانند صدای زنبور عسل دارند، از اوّل شب تا آخر آن، سر پا می‌ایستند، چون صبح نمایند، پشت اسب‌های خود سوار شوند و شب‌ها مانند رهبانان‌اند، اطاعت ایشان به آن حضرت بیشتر از اطاعت بنده به آقایش است، از خدا ترسانند و خلایق را به کلمهٔ طیّبهٔ لا اله الاّ الله دعوت می‌نمایند.

آرزو می‌کنند در راه خدا کشته شوند و شعار ایشان یا لثارات الحسین گفتن است، وقتی آن لشکر به سمتی رو می‌آورند، رعب و بیم ایشان، یک ماه راه، بر دل‌های دشمنان می‌افتد و چون آن حضرت به ایشان پیغام می‌دهد، همگی از ترس و بیم خدمت او حاضر شوند و خدای تعالی امام حق را یاری می‌کند.»[۱]

از عیون شیخ صدوق‌﵀ چنین نقل شده که امام محمد تقی‌﵇ فرمود: رسول
۲۹۵۶ خداﷺ در وصف قائم ـ عجّل الله فرجه ـ به ابی بن کعب فرمود: او امامی با تقوا، مطهّر، پسندیده و هدایت کننده است؛ با عدالت حکم و خلایق را بعد امر می‌کند، او خدا را و خدا او را در سخنانش تصدیق می‌کند و از تهامّه خروج می‌نماید.

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، صص ۳۰۸ ـ ۳۰۷.

برای او، خزینه‌هایی است که نه از طلا و نه از نقره است، بلکه مردان نامدارند که علامت و سیمای ایمان از ناصیهٔ ایشان هویداست، خداوند از شهرهای دور، ایشان را برای آن حضرت جمع می‌کند و ایشان به عدد اصحاب بَدرند که سی صد و سیزده نفر باشند. در نزد آن جناب صحیفهٔ سر به مُهری می‌باشد که عدد اصحابش با نام‌ها، نسب‌ها، شهرها، طبیعت‌ها، صفت‌ها و کنیه‌های ایشان در آن‌جا نوشته، ایشان در اطاعت آن حضرت سعی و تلاش کننده می‌باشند.

مجلسی رحمه الله در کتاب غیبت از محمد بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: گویا قائم علیه السلام را در بالای منبر کوفه می‌بینم، در حالی که اصحاب او سی صد و سیزده‌نفر به عدد اصحاب پیغمبر در جنگ بدرند و در اطرافش می‌باشند، ایشان صاحب ولایت و دوستی ما و از جانب خدا حکّام در روی زمین بر خلق‌اند.»[1]

[اصحاب حضرت قائم(عج)]

۱۱ نجمة

نیز از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: گویا اصحاب قائم ـ عجّل الله تعالی فرجه ـ را می‌بینم که ما بین مشرق و مغرب را احاطه کرده، مسلّط شده‌اند و هیچ چیز نمی‌باشد مگر این که حتّی درّندگان روی زمین مطیع و منقاد او می‌شوند و همه چیز رضاجویی ایشان می‌کند حتّی زمینی که بر روی آن هستند، زمین دیگر فخر می‌کند و می‌گوید: امروز یکی از اصحاب قائم بر من گذشته است.»[2]

نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: به هر مرد از اصحاب حضرت قائم علیه السلام قوّت چهل مرد داده می‌شود و دلش از پاره‌های آهن سخت‌تر می‌باشد، اگر به کوهی از آهن بگذرند، هرآینه آن را از جا می‌کنند، دست از شمشیر زدن برنمی‌دارند تا

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۶؛ کمال الدین و تمام النعمة، صص ۶۷۳ ـ ۶۷۲.

۲. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۷.

وقتی که خدا راضی شود.[۱] **از غیبت** شیخ طوسی[۲] از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: اصحاب قائم همه جوانان‌اند و پیر میانشان نیست مگر به قدر سرمهٔ چشم و به قدر نمک طعام و معلوم است که کمترین توشه، نمک است.

از کتاب مذکور از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: سی‌صد و سیزده نفر به عدد اصحاب بدر میان رکن و مقام با قائم بیعت می‌نمایند و نجبای میان ایشان، اهل مصر، ابدال، اهل شام و اخیار، اهل عراق‌اند.[۳]

نیز در تفسیر عیّاشی[۴] از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده: چون حضرت قائم به کوفه برگردد، آن سی‌صد و سیزده مرد را به اطراف عالم می‌فرستد و دست مبارک خود را بر شانه‌ها و سینه‌های ایشان می‌کشد. پس از برکت دست مبارک آن حضرت، هرگز مقام حکم کردن میان مردم، عاجز و خسته نمی‌شوند و هیچ سرزمینی نمی‌ماند مگر آن که کلمهٔ طیّبهٔ لا اله الّا الله وحده لاشریك له وانّ محمداً رسول الله در آن‌جا بلند گفته می‌شود. این است معنی قوله تعالی: **﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾**[۵].

غیبت محمد بن ابراهیم منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون حضرت قائم از جانب حق تعالی در ظهور مأذون شود، خدا را به اسمی می‌خواند که به سبب آن اصحابش که سی صد و سیزده نفراند مانند ابرهای پاییز به خدمتش جمع می‌شوند، ایشان صاحب بیرق‌ها می‌باشند و از ایشان بعضی هستند که شب، میان رختخواب خود مفقود می‌شوند و صبح در مکّه هستند.[۶]

بعضی دیگر روز به روز روی ابر نشسته، می‌روند و هر یک از ایشان به نام خود و

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۷۳؛ شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، ج ۳، ص ۵۶۹.
۲. الغیبة، ص ۴۷۶.
۳. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۷۷.
۴. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۶۰.
۵. سوره آل عمران، آیه ۸۳
۶. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۱۵.

پدرش، کیفیّت، صفت و نسبش شناخته می‌شود. عرض کردم: فدایت شوم! ایمان کدام یک از این دو فرقه بیشتر و کامل‌تر است؟ فرمود: آنان که بر روی ابر می‌روند. امّا آنان که در رختخواب خودشان مفقود می‌شوند، این آیه در شأن ایشان نازل شده: **﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللهُ جَمِيعاً[۱]﴾.[۲]** در روایت دیگر این آیه نازل شده: **﴿فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْماً لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾[۳]** و به روایت دیگر آن که ایشان، آنان‌اند که خدای تعالی در شأنشان فرموده: **﴿بِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ[۴]﴾**؛[۵]

به روایت دیگر از حضرت باقر علیه السلام چنین نقل شده است که فرمود: اصحاب قائم سی‌صد و سیزده نفر از اولاد عجم‌اند که بعضی در رختخواب مفقود می‌شوند **و بعضی** بر روی ابر می‌نشینند، ناگاه در غیر موسم حجّ در مکّه حاضر می‌شوند.[۶]

علّامه مجلسی رحمه الله از غیبت شیخ طوسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: از عرب بپرهیزید، زیرا در خصوص ایشان خبر بدی هست و آن این است که آگاه شوید! قائم ـ عجّل الله تعالی فرجه ـ با احدی از ایشان خروج نخواهد نمود. **الحدیث.**

[لشکر حضرت صاحب الامر]

۱۲ نجمة

بدان اصحاب حضرت قائم کسانی هستند که در محامد صفات مثل و مانند ندارند و ممحّض برای ایمان اند که ایمان محض و محض ایمان‌اند، مؤمن خالص و مخلص،

۱. سورهٔ بقره، آیه ۱۴۸.
۲. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۱۴.
۳. سوره انعام، آیه ۸۹.
۴. سوره مائده، آیه ۵۴.
۵. همان، ص ۳۱۶.
۶. همان، ص ۳۱۵.

مصفّا و منزّه از عیوبات نفسانیّه‌اند، اهل شکّ، ریب، نفاق، بدقلب، بدذات و صاحب مکر و حیله نخواهند بود و فطرت‌های ایشان برای اطاعت و محبّت پروردگار و انس به حضرت حجّت اللّهی آمیخته شده که همهٔ ایشان جان‌های خود را بر کف گرفته، نثار جان آن حجّت پروردگار می‌نمایند. در نصرت دین خدا چنان ثابت قدم‌اند که محلّ رشک همهٔ اصحاب انبیا و اولیا خواهند بود و این جماعت در ابتدای ظهور، اصحاب خاص‌الخاص آن بزرگوارند ولکن بعد از آن، مؤمنین شیعیان از اطراف عالم سعی‌ها می‌کنند و به زودی خود را خدمت آن امام عالمیان می‌رسانند تا آن حضرت را یاری کنند.

در اندک زمانی عدد لشکر انس حضرت به ده هزار نفر می‌رسد و بعد از آن، لشکر حضرت یوماً فیوماً در تزاید و تضاعف است که به سی صد هزار نفر می‌رسد، از ملایکه به چهل و شش هزار و از جنّ نیز مثل آن خواهد بود؛ چنان که در حدیث مفضل از حضرت صادق علیه‌السلام نقل شده است.

منصور ملک که با چهار هزار ملک به جهت نصرت حضرت سیّد الشهداعلیه‌السلام از آسمان نازل شد و رخصت نیافت و به مجاورت قبر مطهّر آن حضرت مأمور شد؛ برای نصرت قائم ـ عجّل الله تعالی فرجه ـ برانگیخته خواهد شد، نیز ملایکه‌هایی که در جنگ احد و بدر و حنین به جهت نصرت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شدند، برای نصرت در رکاب ظفر انتساب آن حضرت برانگیخته می‌شوند.

در روایت دیگر از امام محمد باقرعلیه‌السلام: لشکرگاه آن حضرت به چهل و نه میل خواهد رسید که زیادتر از شانزده فرسخ خواهد بود.

در کتاب تحفة المجالس از امام محمد باقرعلیه‌السلام نقل شده: از پیغمبران حضرت
۲۹۶۰ عیسی، ادریس، خضر و الیاس برای نصرت حضرت قائم برانگیخته می‌شوند.

به روایت دیگر، حضرت عیسی وزیر آن حضرت خواهد بود و آن حضرت نظام امور را به کف با کفایت او مفوّض خواهد نمود، **نیز در** کتاب مذکور از حضرت باقرعلیه‌السلام روایت کرده: بیست و هفت نفر با بیست و نه نفر از اموات به جهت تمشیت

امور حضرت حجّةالله زنده می‌شوند که پانزده نفر ایشان از قوم حضرت موسی بن عمران است و خداوند در قرآن مجید در شأن ایشان فرموده: **﴿وَ مِنْ قَوْمِ مُوسیٰ أُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ﴾**[1].

یوشع بن نون، وصیّ موسی بن عمران و حضرت صالح زنده می‌شوند و از این امّت، جناب سلمان، ابودجانهٔ انصاری، مقداد بن اسود، مالک اشتر و چهار نفر از فرزندان امام حسن علیه‌السلام و چهار نفر از اولاد عقیل می‌باشند.

در خبر دیگر وارد شده که در زمان قریب به ظهور آن حضرت، خداوند، همهٔ اصحاب آن حضرت یا بعضی از آن‌ها را در طالقان جمع نماید، همراه ایشان شمشیرهای برّنده است که اسم هر یک از آن‌ها با پدرانشان به قبضهٔ شمشیرشان نوشته شده است. محتمل است مراد به طالقان، طالقان دیلم باشد که بسیاری از مؤمنین اهل آن طالقان با سیّد حسنی که از دیلم خروج می‌کند، موافقت می‌نمایند و در اخبار، مدح از ایشان ذکر شده و محتمل است مراد طالقان شام باشد **والعلم عندالله**.

[وقایع ظهور حضرت قائم(عج)]

تذییل في المقام دخیل

بدان از آن جمله در یکی از نسخ خطبةالبیانِ منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که بعد از این که حضرت ولیّ عصر و ناموس دهر ظهور نموده، از قتل سفیانی و اتباع او فراغت یافته، مشغول فتح بلاد و رتق و فتق امور عباد می‌گردد، تا آن که او و لشکریانش وارد یکی از بلاد روم می‌شوند و به صدای بلند می‌گویند: **لا اله الّا الله محمّد رسول الله**، در آن اثنا حصار آن بلد و دیوارهای سور آن، خراب و منهدم می‌شود.

سپس از آن‌جا به قسطنطنیّه تشریف‌فرما می‌شود که مقرّ سلطنت سلطان روم است و در آن جا برای آن بزرگوار سه کنز ظاهر می‌شود که یکی از جواهر، دوّمی از طلا و

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۹.

سوّمی از نقره است، پس آن کنزها را قفیز قفیز میان لشکریان خود قسمت می‌نماید.

از آن‌جا به شهر ارمنیةالکبریٰ تشریف‌فرما می‌شود. اهل ارمنیه چون آن حضرت و لشکریانش را مشاهده کنند، به راهبی از رهبانان خود که کثیرالعلم‌تر از سایر رهابین آن‌هاست، پناهنده می‌شوند و به او می‌گویند: بیرون بیا و ببین این لشکریان چه می‌خواهند.

آن راهب خدمت حضرت بقیّةالله مشرّف می‌شود و عرض می‌کند: تویی مهدی موعود؟

حضرت می‌فرماید: بلی من همانم که در انجیل شما ذکر شده در آخر الزمان خروج می‌فرماید.

آن راهب، اسلام اختیار می‌کند و اهل ارمنیه از قبولی اسلام ابا و امتناع می‌ورزند. لشکریان آن حضرت داخل شهر شده، پانصد مرد جنگی از نصارا را به قتل می‌رسانند.

سلطان و اهالی شهر فرار کرده، در خارج شهر جمع می‌شوند. تمام شهر ارمنیه به قدرت باری‌تعالی از زمین برداشته می‌شود و میان هوا معلّق می‌ماند. وقتی سلطان و لشکریانش این امر عجیب را مشاهده می‌کنند، خوف بر آن‌ها غلبه نموده، سلطانشان فریاد می‌کند: فرار کنید و هر یک برای خود پناهگاهی بجویید. چون رو به فرار می‌نمایند، ناگاه می‌بینند شیری عظیم الجثّه راه را بر ایشان گرفته، از ترس و خوف، اسلحه و آلات جنگ خود را روی زمین انداخته، فرار می‌کنند. لشکریان حضرت از آن‌ها تعاقب نموده، سلاح و مال‌هایی که از آن‌ها به جا مانده، میان خود تقسیم می‌کنند و حصّهٔ هر یک، صد هزار دینار، صد غلام و صد کنیز می‌شود.

جمع شدن اصحاب آن جناب

۲۹۶۲ **[اصحاب حضرت صاحب الامر(ع)]**

تذنیبان للعبقریّة و تعظیمان لبعض البریّة

اوّل: مناسب دیدم اسمی از سی‌صد و سیزده نفر از خواصّ حضرت قائم منتظر باشخاصهم و بلادهم برده شود. روایات در این خصوص به اختلاف وارد شده؛ چنان

که در غایة المرام سیّد سند بحرینی و نور الانوارِ حاج ملّا علی اصغر بروجردی، دو روایت در این باب ذکر شده با کمال اختلافی که میان آن دو روایت است، لذا این ناچیز، اسامی و بلاد ایشان را از خطبة البیان، منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، نقل می‌نمایم که هیچ کدام از آن دو بزرگوار آن را نقل ننموده‌اند تا اتمّ در فایده و اکمل در عایده باشد.

فاقول: حضرت در آن خطبه در فصلی فصیل، اصحاب آن بزرگوار را می‌ستاید که از جملهٔ عبارت آن، این است: «**فتجمع علیه اصحابه علی عدّة اهل بدر و علی عدّة اصحاب طالوت و هم ثلاث مائة و ثلثة عشر رجلاً، کأنّهم لیوث قدخرجوا من الغابة قلوبهم مثل زبر الحدید لو انّهم همّوا بازالة الجبال الرّواسی لازالوها عن مواضعها فهم الّذین وحدوا الله حقّ توحیده لهم فی‌اللیل اصوات کاصوات الثّواکل من خشیة الله و قیام لیلهم و نهارهم صوام فکأنّه ربّاهم اب واحد و امّ واحدة قلوبهم مجتمعة بالنّصیحة والمحبّة والمودّة، ثمّ قال الأوانی: اعرف اسمائهم وامصارهم. فقال: له الأحنف بن قیس بأبی أنت وامّی یا امیرالمؤمنین سألتك بالله و یابن عمّك رسول‌الله الا ما سمّیتم لنا و عرّفتنا بأمصارهم**».

آن گاه احنف بن قیس بعد از شنیدن از آن حضرت که فرمود: من نام‌ها و اسم بلاد ایشان را می‌دانم؛ مسألت نمود اسم آن‌ها را بفرماید و شهرهای ایشان را بشناساند.

پس از آن، حضرت فرمود: زود است که اصحاب مهدی و عدد و بلاد ایشان را برای شما ذکر می‌کنیم.

آگاه باشید! اوّل آن اصحاب از بصره و آخر ایشان از ابدال است.

کسانی که از بصره‌اند دو نفرند؛ **علی و محارب و دو مرد** از قاشان، عبدالله و عبیدالله.

سه مرد از مهجه؛ محمد و عمر و مالک.

مردی از سند؛ عبدالرحمان.

دو مرد از هجر؛ موسی و عبّاس.

یک مرد از مکدره؛ ابراهیم.

مردی از شیراز؛ عبدالوهّاب.

سه مرد از معلی؛ احمد و یحیی و فلّاح.

سه مرد از زبید؛ حسن و محمد و فهد.

دو مرد از حمرا؛ مالک و ناصر.

چهار مرد از شیراز؛ عبدالله، صالح، جعفر و ابراهیم.

یک مرد از عقرا؛ احمد.

دو مرد از منصوریّه؛ عبدالرحمان و ملاعب.

چهار مرد از سیراف؛ خالد، مالک، حوقل و ابراهیم.

دو مرد از خونخ؛ محروز و نوح.

یک مرد از مشقه؛ هارون.

دو مرد از سنن؛ مقداد و هود.

سه مرد از هویقین؛ عبدالسلام و فارس و کلیب.

یک مرد از رباط؛ جعفر.

شش مرد از عمان؛ محمد، صالح، داود، هوابیب، کوش و یونس.

یک مرد از عاره؛ مالک.

یک مرد از کرمان؛ عبدالله.

چهار مرد از صنعا؛ جبرییل، حمزه، سمیع و مسمع.

دو مرد از عدن؛ عون و موسی.

یک مرد از اویحه؛ کوثر.

دو مرد از حمد؛ علی و صالح.

سه مرد از طایف؛ علی و سبا و زکریّا. ۲۹۶۴

یک مرد از حجر؛ عبدالقدّوس.

دو مرد از خط؛ عزیز و مبارک.

پنج مرد از جزیرهٔ آوال و آن بحرین است؛ عامر، جعفر، نصیر، بکیر و لیث.

یک مرد از کیش؛ محمد.

یک مرد از حرا؛ ابراهیم.

چهار مرد از مکّه؛ عمر، ابراهیم، محمد و عبدالله.

ده مرد از مدینه؛ علی اسمای اهل‌البیت علیهم‌السلام علی، حمزه، جعفر، عبّاس، طاهر، حسن، حسین، قاسم، ابراهیم و محمد.

چهار مرد از کوفه؛ محمد، هود، غیاث و عتاب.

یک مرد از مرو؛ خلیفه.

دو مرد از نیشابور؛ علی و مهاجر.

دو مرد از سمرقند؛ علی و ماجد.

سه مرد از کازرون؛ عمر و معمّر و یونس.

دو مرد از اسوس؛ شیبان و عبدالوهّاب.

دو مرد از دستر؛ احمد و هلال.

دو مرد از ضیف؛ عالم و سهیل.

یک مرد از طایف یمن؛ هلال.

دو مرد از مرقون؛ بشر و شعیب.

سه مرد از برذعه؛ یوسف و داود و عبدالله.

دو مرد از عسکر مکرّم؛ حبیب و میمون.

یک مرد از واسط؛ عقیل.

سه مرد از زوّار؛ عبدالمطلّب و احمد و عبدالله.

یک مرد از سامرّا؛ عامر.

یک مرد از سهم؛ جعفر.

سه مرد از سیلان؛ نوح و حسن و جعفر.

یک مرد از کرخ بغداد؛ قاسم.

دو مرد از موته؛ اصیل و فضل.

هشت مرد از قزوین؛ هارون، عبدالله، صالح، جعفر، عمر، لیث، محمد و علی.

رجل من البلخ.

یک مرد از بلخ؛ حسن.

یک مرد از مراغه؛ صدقه.

یک مرد از قم؛ یعقوب.

بیست و چهار نفر از طالقان و ایشان کسانی‌اند که پیغمبرﷺ از ایشان یاد کرده و فرموده: به درستی که برای خدا کنزهایی در طالقان است که از طلا و نقره نیست. آن‌ها این جماعت‌اند که در طالقان مکنوزند، آن‌ها صالح، جعفر، یحیی، هود، صالح، حمید، فضل، عیسی، جابر، خالد، علوان، ایّوب، ملاعب، عمر، عبدالعزیز، لقمان، سهل، قبضه، مهاجر، عبدون، عبدالرحمن، علی، فالح و داود هستند.

دو مرد از سنجار؛ ابان و علی.

دو مرد از سرخس؛ ناجیه و حفص.

یک مرد از انبار؛ علوان.

یک مرد از قادسیّه؛ حصین.

یک مرد از دورق؛ عبدالغفور.

شش مرد از حبشه؛ ابراهیم، عیسی، محمد، حمدان، احمد و سالم.

دو مرد از موصل؛ هارون و فهده.

یک مرد از بنی صدقه؛ احمد.

دو مرد از نصیبین؛ احمد و علی.

یک مرد از سنجار؛ محمد.

۲۹۶۶ **دو مرد** از خراسان؛ نکیته و ستوان.

دو مرد از ارمنیّه؛ احمد و حسین.

یک مرد از اصفهان؛ یونس.

یک مرد از اردمان؛ جنید.

یک مرد از ری؛ مجمع.

یک مرد از دنیا؛ شعیب.

یک مرد از هراش؛ نهروش.

یک مرد از سلماس؛ هارون.

یک مرد از تفلیس؛ محمد.

یک مرد از کرد؛ عون.

یک مرد از جیش؛ کثیر.

دو مرد از خلامط؛ فهد و جعفر.

یک مرد از شوبا؛ عمیر.

دو مرد از بیضا؛ سعد و سعید.

سه مرد از مصیصه؛ زید و علی و موسی.

یک مرد از اوبه؛ محمد.

یک مرد از حمص؛ جعفر.

دو مرد از دمشق؛ داود و عمر.

دو مرد از زمیله؛ طلیق و موسی.

سه مرد از بیت المقدّس؛ بشر و داود و عمر.

یک مرد از انطاکیه؛ عبدالرحمن.

دو مرد از حلب؛ صبیح و محمد.

پنج مرد از عسقلان؛ محمد و یوسف و عمر و فهد و هارون.

یک مرد از عنزه؛ عمیر.

دو مرد از عکّه؛ مروان و سعد.

یک مرد از عرفه؛ فرّخ.

یک مرد از طبریّه؛ فلیح.

یک مرد از بلسان؛ عبدالوارث.

چهار مرد از فسطاط از مدینهٔ فرعون ـ لعنة الله ـ، احمد، عبدالله، یونس و طاهر.

یک مرد از بالس؛ نصیر.

یک مرد از اسکندریّه؛ محسن.

پنج مرد از جبل لکام؛ عبدالله، عبیدالله، قادم، بحر و طالوت.

سه نفر مرد از سماوه؛ صلیب و سعدان و شبیب.

دو مرد از افرنج؛ علی و احمد.

دو مرد از یمامه؛ طاهر و جمیل.

چهارده مرد از مغاره؛ سوید، احمد، محمد، حسن، یعقوب، حسین، عبدالله، عبدالقدیم، نعیم، علی، حیان، ظاهر، تغلب و کثیر.

یک مرد از غوطه؛ بشر.

ده مرد از آبادان؛ حمزه، شیبان، قاسم، جعفر، عمر، عامر، عبدالمهیمن، عبدالوارث، محمد و احمد.

چهارده مرد از یمن؛ جبیر، حویش، مالک، کعب، احمد، شیبان، عامر، عمّار، فهد، عاصم، صحوش، کلثوم، جابر و محمد.

دو مرد از بدو مصر؛ عجلان و درّاج.

سه مرد از بدو عقیل؛ منبّه و ضابط و عونان.

یک مرد ازبدو شیبان؛ نهراش.

یک مرد از بنی‌تمیم؛ ریان.

یک مرد از بدو قسین؛ جابر.

یک مرد از بدو کلاب؛ مطر.

۲۹۶۸ **سه مرد** از موالی اهل بیت علیهم‌السلام؛ عبدالله و مخنّف و برکه.

چهار مرد از موالی انبیا؛ صباح، صیاح، میمون و هود.

دو مرد از حلّه؛ محمد و علی.

سه مرد از کربلا؛ حسن و حسین و حسن.

دو مرد از نجف؛ جعفر و محمد.

دو مرد از مملوکین؛ عبد و ناصح.

شش مرد از ابدال از کسانی که دین به آن‌ها قائم است و اسم همهٔ آن‌ها عبدالله می‌باشد.

تشریف فرمایی آن حضرت به مدینه

سپس حضرت امیرالمؤمنینعلیه السلام فرمودند: تمام این سی‌صد و سیزده نفر، از مطلع شمس و مغرب آن و از زمین‌های هموار و کوه‌های دشوار به قدرت پروردگار، در کمتر از نصف یک شب در مکّهٔ معظّمه جمع می‌شوند، اهل مکّه چون آن‌ها را ببینند، با خود گویند؛ این‌ها لشکر سفیانی هستند که ما را در میان گرفته‌اند، وقتی صبح شود، ببینند آن‌ها طواف کعبه می‌کنند و نماز می‌گزارند، پس مطمئن می‌شوند از اصحاب سفیانی نیستند.

اصحاب آن سرور، مجتمعاً خدمت آن بزرگوار مشرّف می‌شوند، در حالی که آن سرور خود را زیر منارهٔ مسجدالحرام مخفی فرموده، به آن سرور عرضه می‌دارند: تویی مهدی موعود؟

می‌فرماید: بلی، ای یاوران من!

آن سرور خود را از ایشان پنهان می‌دارد تا امتحان شوند که در فرمانبرداری ایشان چگونه‌اند.

پس به مدینهٔ منوّره تشریف فرما می‌شود و به اصحاب خود پیغام می‌دهد من به قبر جدّ خود، رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق شده‌ام. اصحاب آن سرور به مدینه آمده، به حضرت ملحق می‌شوند. حضرت پنهان از آن‌ها از مدینه به مکّه مراجعت می‌فرماید، آن‌ها نیز به مکّه مراجعت می‌کنند، تا آن که سه مرتبه، آمد و شد آن‌ها با حضرت در مکّه و مدینه واقع می‌شود.

بعد از آن میان صفا و مروه بر اصحاب خود ظاهر می‌شود و به ایشان می‌فرماید: من امری را قطع نمی‌کنم و در آن مداخله نمی‌نمایم تا بر قبولی سی خصلت با من بیعت ننمایید که شما را به اتیان آن‌ها ملزم می‌کنم که خصلتی از آن‌ها را تغییر ندهید و برای

شما هشت خصلت بر من است، پس تماماً سمعاً و طاعتاً عرضه می‌دارنـد: آن چـه را می‌خواهی، بیان کنی، برای ما بیان فرما.

سپس آن بزرگوار به جانب کوه صفا بیرون می‌رود، در حالی که سی‌صد و سیزده نفر اصحاب آن سرور با او باشند.

آن‌گاه می‌فرماید: با شما بیعت می‌نمایم به این که:

۱ ـ عقب فراری نروید.

۲ ـ دزدی نکنید.

۳ ـ زنا ننمایید.

۴ ـ فعل حرامی به جای نیاورید.

۵ ـ فاحشه را اتیان ننمایید.

۶ ـ کسی را مگر به حقّ نزنید.

۷ ـ طلا، نقره، گندم و جو را کنز ننمایید.

۸ ـ مسجدی را خراب نکنید.

۹ ـ شهادت زور و باطل ندهید.

۱۰ ـ بر مؤمنی تقبیح ننمایید.

۱۱ ـ ربا مخورید.

۱۲ ـ بر شداید صبر نمایید.

۱۳ ـ موحّدی را لعن نکنید.

۱۴ ـ مسکری را نیاشامید.

۱۵ ـ لباس زربفت، حریر و دیباج نپوشید.

۱۶ ـ دنبال فراریان نروید.

۱۷ ـ خونی را به ناحق و حرام نریزید.

۱۸ ـ به مسلمانی غدر و کید ننمایید.

۱۹ ـ کافر و منافقی را ابقا مدارید.

۲۰ـ لباس خز مپوشید.

۲۱ـ وسادهٔ شما، باید خاک باشد.

۲۲ـ باید از فاحشه کراهت داشته باشید.

۲۳ـ امر به معروف و نهی از منکر کنید.

۲۴ـ به مؤمنی خدعه نکنید.

هرگاه شما این خصال را که گفتم، عمل نمودید، برای شما بر من لازم است که غیر از شما صاحبی اخذ نکنم، نپوشم مگر مثل آن چه شما می‌پوشید و نخورم مگر مثل آن چه شما می‌خورید، سوار نشوم مگر مثل آن مرکوبی که شما سوار می‌شوید، نباشم در مکانی مگر آن مکان که شما باشید و نروم مگر راهی که شما می‌روید، به قلیل راضی می‌شوم و زمین را از قسط و عدل پر می‌نمایم؛ چنان که از ظلم و جور پر شده است.

خدای را، حقّ عبادت او عبادت می‌نماییم و به آن چه برای شما تعهّد نمودم، برای شما وفا می‌نمایم و شما هم باید به آن چه برای من تعهّد نموده‌اید، وفا کنید.

آن گاه تمام اصحابش عرضه می‌دارند: سمعاً و طاعتاً، ما راضی هستیم و به همین نهج با تو بیعت می‌کنیم.

آن سرور با هر یک از آن‌ها مصافحه می‌فرماید و پس از آن، ظاهر می‌شود. مردمان برای حضرتش خاضع و خاشع و اهالی بلاد و امصار برایش مطیع و منقاد می‌گردند، خضر نبی، ربیب دولت آن سرور، اهل همدان، وزرای، اهل خولان، لشکریان، طایفهٔ حمیر، اعوان و طایفهٔ مضرّ، قوّاد لشکر آن حضرت می‌باشند، به همین هیمنت آمده، وارد عراق می‌شود و با سیّد حسنی ملاقات می‌فرماید.

[ولایت مؤمنان به نیابت حضرت] ۲۹۷۱

دوم: در نسخهٔ دیگر از خطبة‌البیان بعد از این که ظهور آن حضرت را در مکّهٔ معظّمه و حضور خواصّ اصحابش را نزد آن بزرگوار ذکر نموده، می‌فرماید: **پس** جابربن اصلح را در مکّه والی می‌کند و عوام، او را در ابطح می‌کشند. پس آن بزرگوار

بعد از این که از مکّه خارج شده، به عیلم رسیده باشد، رجوع نماید و جمع کثیری از مشرکین را در حرم به قتل می‌رساند. رماع بن مصعب را والی می‌کند و رفتن به سوی یثرب را اراده می‌فرماید، پس برای سرکرده‌های لشکرش عقد لوا می‌نماید و هر یک از اصفیای اصحاب خود را در ناحیه‌ای از نواحی کشورش والی می‌نماید.

شبابةبن وافر، حسین بن فعیله، غیلان بن احمد و سلامة بن زید را در اعمال حجاز و زمین نجد والی می‌کند و ایشان، اهل مدینه‌اند.

حبیب بن تغلب، عمارة بن قاسم، خلیل بن احمد، عبدالله بن نصر و جابر بن فلاح را در اقالیم یمن و کامل والی می‌کند و ایشان از اعراب عراق‌اند.

محمد بن عاصم، جعفر بن مطلوب، حمزة بن صفوان، راشد بن عقیل، مسعود بن منصور و احمد بن حسان را در اعمال بحرین و سواحل آن، در عمان و جزایر آن والی می‌کند و ایشان، اهالی آن جزایراند.

راشد بن رشید، حزیمة بن عوام، هلال بن همام، عبدالواحد بن یحیی، فضل بن رضوان، صلاح بن جعفر و حسین بن مالک را در حبشه و جزایر کرادیس والی می‌کند و ایشان از مشارق عراق‌اند.

احمد بن سعید، طاهر بن یحیی، اسماعیل بن جعفر، یعقوب‌بن مشرف، غیلان بن حسین و موسی بن حارث را در حبشه و اقالیم مراقش والی می‌کند و ایشان، اهل کوفه‌اند.

ابراهیم بن اعطی، حسین بن علاب، احمد بن موسی، موسی‌بن رمیح، یمیز بن صالم، یحیی بن غانم و سلیمان بن قیس را در مصادر جذلان و اعمال دفوله والی می‌کند و ایشان، اهل قوچان‌اند.

۲۹۷۲ طالب بن العالی، عبد العزیز بن سهلب بن مرّة، هشام بن خولان، عمرو بن شهاب، جبّار بن اعین و صبیح بن مسلم را در اقالیم ادنی و جزایر کتایب والی می‌کند و ایشان از نواحی شیرازند.

احمد بن سعدان، یوسف بن مغانم، علی بن مفصل، زید بن نصر، جرّاد بن ابی العلا،

کریم بن لیث و حامد بن منصور را در اقالیم حمیر و جزایر رسلات والی می‌کند و ایشان از بلاد فارس‌اند.

عمّار بن حارث، محمد بن عطاف، جمعة بن سعد، هلال بن دادویه و عمرو بن اسعد را در جزایر ملیبار و اعمال عمایر والی می‌کند و ایشان از اهل قرای عراق اعلای‌اند.

حسن بن هشام، حسین بن عامر، علی بن رضوان و سماحة بن بهیج را در شام ادنی والی می‌کند و ایشان از مشارق لبنان‌اند.

جیش بن احمد، محمد بن صالح، عزیز بن یحیی و فضل بن اسماعیل را در شام اقصی و سواحل قرای شام اوسط والی می‌کند.

محمد بن ابی الفضل، تمیم بن حمزه، مرتضی بن عماد، علی بن طاهر و احمد بن شعبان را در اقالیم مصر و جزایر نوبه والی می‌کند و ایشان از زمین مصراند.

حسن بن فاخر، فاضل بن حامد، منصور بن خلیل، حمزة بن حریم، عطاء الله بن حباة، راهب بن حیار، وهب بن نصر، جعفر بن وثاب، محمد بن عیسی و تفور را در وسایط نوبه و اعمال الکرود والی می‌کند و ایشان از بلاد حلوان‌اند.

احمد بن سلام، عیسی بن جمیل، ابراهیم بن سلمان و علی بن یوسف را در اعمال نواحی جابلقا و سواحل آن و اعمال مفاوز والی می‌کند و ایشان از اهالی ازدند.

والی می‌کند وثاب بن حبیب و موسی بن نعمان و عبّاس بن محفوظ و محمد بن حسان و حسین بن شعبان را در جزایر اندلس و افریقیّه و ایشان از نواحی موصل‌اند.

یحیی بن حامد، تیهان بن عبید، علی بن محمود، سلمان بن علی، احمد بن سامر و علی بن ترخان را در نواحی مراکش و ثغور مصاعد و مروجه النخیل والی می‌کند و ایشان از زمین خراسان‌اند.

۲۹۷۳ داود بن مخبر، یعیش بن احمد، ابی طالب بن اسماعیل و ابراهیم بن سهل را در دیار بکر و مشارق روم والی می‌کند و ایشان از اهل نصیبین‌اند.

حمام بن جریر، شعبان بن قیس، سهل بن نافع و حمزة بن جعفر را در اقالیم روم و سواحل آن والی می‌کند و ایشان، اهل فارس‌اند.

علقمة بن ابراهیم، عمران بن شبیب، فتح بن معلا، سند بن المبارک، قاید بن الوفا و مصفون بن عبدالله بن مفارق را در قسطنطنیّه و سواحل قفجاق والی می‌کند و ایشان از اصفهان‌اند.

اخوین محمد و احمد بنی میمون را در عراق ایمن والی می‌کند و ایشان از مکین‌اند.

عروة بن مطلوب و ابراهیم بن معروف را در عراق ایسر والی می‌کند و ایشان از اهوازند.

سعید بن نضار و نزار بن سلمان و معدین کامل را در بلاد فارس و سواحل هرمز والی می‌کند و ایشان، اهل همدان‌اند.

عیسی بن عطاف و حسین بن فضال را در عراق ری و جبال والی می‌کند و ایشان، اهل قم‌اند.

نصیر بن احمد و عبّاس بن نفیل وطایع بن مسعود را در اعمال موصل و مصادر ارمن والی می‌کند و ایشان از قری فراهان‌اند.

امجد بن عبدالله، اسامة بن ابی تراب، محمد بن حامد، سفیان بن عمران، ضحّاک بن عبدالجبّار و منیع بن مکرّم را در بلاد خراسان و اعمال نهرین والی می‌کند و ایشان از مازندران‌اند.

ولایت اشخاص در شهرها از طرف آن جناب

مفید بن ارقم، عون بن الضحّاک، یحیی بن یرجم، اسماعیل بن ظلوم، عبدالرحمان بن محمد و کثار بن موسی را در جبال کرخ و اقالیم علان و روس والی می‌کند و ایشان از بخارا هستند.

عبدالله بن حاتم، برکة بن الاصیل، ابوجعفر بن زرارة، هارود بن سلطان و سامر بن معلا را در مالق و نواحی چین و صحاری والی می‌کند و ایشان از مروند.

۲۹۷۴ رهبان بن صالح، عمارة بن حازم، عطاف بن صفوان، بطال بن حمدون، عبدالرزّاق بن عیشام، حامد بن عباده، یوسف بن داود علیه السلام و عبّاس بن ابی الحسن را در اقالیم دیلم و قماقم و ثغور شقاقش و غیلان والی می‌کند و ایشان، اهل سمرقندند.

مطاع بن حابس، محمود بن قدامه، علی‌بن قین، ضیف بن اسماعیل، فصیح بن غیث بن

نفیس، ماجد بن حبیب، فضل بن ظهر، غیاث بن کامل و علی بن زید را در مداین خطا و جبال زوابق و اعمال شجارات والی می‌کند و ایشان از قم‌اند.

یعقوب بن حمزه، محمد بن مسلم، ثابت بن عبدالعزیز، حسین بن موهوب، احمد بن جعفر و ابا اسحاق بن نضیع را در معالیق ضوب و قری قواریق والی می‌کند و ایشان از نیشابورند.

حسن بن عبّاس، مرید بن قحطان، معلّی بن ابراهیم، سلامت بن داود، مفرّج بن مسلم و معد بن کامل را در بلاد کلب و نواحی ظلمات والی می‌کند و ایشان، اهل قری هستند.

فضیل بن احمد، فارس بن ابی الخیر، اسد بن مراحات، باقی بن رشید، رضی بن فهد، عبّاس بن حسین، قاسم بن ابی المحسن و حسین بن عتیق را در سدور و جبال آن والی می‌کند و ایشان از نواحی خوارزم‌اند.

فضلان بن عقیل، عبدالله بن غیاث، بشار بن حبیب، سعد الله بن واثق، فصیح بن ابی عفیف، مرقد بن مرزوق، سالم بن ابی الفتح و عیسی بن مثنّی را در اقالیم ضحاضح و مناخر قیعان والی می‌کند و ایشان از قلعهٔ نهرند.

زاهد بن یونس، عصام بن ابی الفتح، عبد الکریم بن هلال، مؤیّد بن قاسم، موسی بن معصوم، مبارک بن سعید، عروان بن شفیع و علامت بن جواد را در اقالیم غزنین و اعمال غزاغز والی می‌کند و ایشان، اهل جبل‌اند.

محمد بن قوام، جعفر بن عبد الحمید، علی بن ثابت، عطاء الله بن احمد، عبدالله بن هاشم، ابراهیم بن شریف، ناصر بن سلیمان، یحیی بن داود و علی بن ابی الحسین را در اقالیم معابد و جبال ملابس والی می‌کند و ایشان از قری عجم‌اند و اکابر از سادات عمّال عارفین به اقامت دعایم دین، دوازده نفر را اختیار می‌کند و ایشان، محمد بن ابی الفضل،
۲۹۷۵ علی بن ابی غابر، حسین بن علی، داود بن مرتضی، اسماعیل بن حنیفه، یوسف بن حمزه، عقیل بن حمزه، عقیل بن علی، زید بن علی و جابر بن مصاعدند.

آن‌ها را از جابرسا و اقالیم مشرق والی می‌کند و آن‌ها را در به پا داشتن حدود و رعایت کردن عهد امر می‌کند.

پس مردانی کریم از اتقیا و احرار و ابرار را اختیار می‌کند و ایشان، معصوم بن علی، طالب بن محمد، ادریس بن عبید، ابراهیم بن مسلم، حمزة بن تمام، علی بن الحسین، نزار بن حسن، اشرف بن قاسم، منصور بن تقی، عبدالکریم بن فاضل، اسحاق بن مؤیّد و ثواب بن احمدند.

آن‌ها را در جابرقا و بلاد مغرب والی می‌کند و آن‌ها را به چیزی امر می‌کند که رفقای آن‌ها را امر کرد، پس دوازده مرد را اختیار می‌کند و ایشان، طاهر بن ابی الفجر، احمد بن الفضل، معد بن کامل، دوی بن حرث، محمد بن ماجد، رضی بن اسماعیل، ظهیر بن ابی الفجر و زکی بن حسین تا آخر دوازده نفر.

آنان را در طرف شمال و اعمال روم والی می‌کند و آنان را به چیزی امر می‌فرماید که صدیقین مقدّم بر ایشان را امر فرموده، پس دوازده مرد پاکیزه از عیوب را اختیار می‌فرماید و ایشان، اسماعیل بن ابراهیم، محمد بن ابی القاسم، یوسف بن یعقوب، فیروز بن موسی، حسین بن محمد، علی بن ابی‌طالب، عقیل بن منصور، عبدالقادر بن حبیب، سعد الله بن سعید، سلیمان بن مرزوق، عبدالرحمان بن عبد المنظر و محمد بن عبد الکریم‌اند.

هیات و چگونگی آن جناب در هنگام ظهور

ایشان را در سمت جنوب و اقالیم آن والی می‌کند و ایشان را به چیزی امر می‌فرماید که سابقین بر آن‌ها را از صلاح و سداد امر فرمود. پس بعد از تعیین این ولات علم‌ها را استوار و معجزات خود را اظهار می‌دارد، به جانب کوفه، حرکت و بر تخت سلیمان جلوس می‌کند، طیور بر سر آن حضرت سایه می‌افکنند، خاتم سلیمان را در انگشت مبارک می‌نماید، عصای موسی را در دست راست خود می‌گیرد و جبرییل امین و عیسی بن مریم با حضرتش هم نشین‌اند؛ در حالی که بُرد جدّش پیغمبر را به
دوش افکنده، ذوالفقار پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام را بر کمر بسته، صورت مبارکش مثل ۲۹۷۶
دایرهٔ قمر در شب چهارده است و از بین دندان‌های سنایای آن حضرت، نوری مثل برق لامع خارج می‌شود و بر سر آن بزرگوار تاجی از نور و مرکوب سواری آن حضرت، شیری از نور است.

اگر برای چیزی بگوید؛ کن، بقدرة الله فیکون کر و مبروص را شفا می‌دهد، مردگان را زنده می‌گرداند و زندگان را می‌میراند و زمین، گنج‌های خود را برای آن بزرگوار ظاهر می‌سازد، وجود مقدّسش حکمت آدم، وفای ابراهیم، حُسن یوسف و ملاحت محمد را حاوی و حایز است.

جبرییل در طرف راست آن بزرگوار، میکاییل در طرف چپ و اسرافیل در عقب سر آن حضرت است، ابر بالای سر آن بزرگوار، نصر در پیش روی و عدل زیر پای آن جناب است. کتاب تازه‌ای را برای مردم ظاهر می‌نماید که آن بر کافرین صعب و شدید است، مردم را به سوی امری می‌خواند که هر کس به آن اقرار آورد، هدایت یابد و هر کس آن را انکار کند، شقی و بدبخت شود. پس ویل تمام ویل برای کسی است که آن بزرگوار را انکار نماید، نسبت به مؤمنین رؤوف و مهربان و نسبت به کافرین شدیدالغضب و سخت انتقام است.

این ناچیز گوید: محض اختصار به همین قدر از خطبهٔ اقتصار شد.

عبقريّهٔ نهم

[ذکر خصایص صاحب الامر(ع)]

بدان استادنا المحدّث النوری ـ نوّر الله مرقده ـ در نجم ثاقب فصلی برای ذکر خصایص آن جان جهان و امام عالمیان منعقد نموده و چون اغلب و اکثر بروز و ظهور آن خصایص، هنگام طلوع نور موفور السرور آن حضرت است، لذا خوش داشتم مرقومات آن مرحوم را در این عبقریّه ضمن چند نجمه ایراد نمایم؛ اگر چه بعضی از آن‌ها را سابقاً نقل کردیم و نسبت به آن‌ها فی‌الجمله تکراری تطرق می‌یابد، لکن چون در عبارات آن مرحوم مجتمعاً ذکر شده‌اند و لطافتی در اجتماع هست که در انفراد نیست، لذا ایراد گردید.

[خصایص حضرت نسبت به انبیا]

۱ نجمة

در کتاب مزبور فرموده: در ذکر جمله‌ای از خصایص آن جناب نسبت به جمیع انبیا و اوصیای گذشته ـ صلوات الله علیهم ـ یا نسبت به آن سلسهٔ علیّه، غیر بعضی از اجداد طاهرین خود علیهم‌السلام؛ اگر چه شرح آن در قوّهٔ امثال ما بیرون است، چه کسی را خدای تعالی به همهٔ انبیا علیهم‌السلام از جناب آدم تا حضرت خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر دهد؛ حاصل بشارات آن که چنین شخص معظّمی در خزانهٔ قدرت خود در آخر روزگار مخزون کرده که همهٔ انبیا و اوصیا از خدمات تبلیغ و اهدای خود فارغ شده و به جهت غلبهٔ کفر و شقاق و جنود شیاطین در هر عصر، جز قلیلی در بعضی از بلاد به راه نیامده، ظاهر خواهد نمود، اسباب سلطنت ریاست برایش مهیّا فرموده که تمام جهان را مسخّر و همهٔ

جهانیان را هدایت کند و هیچ آبادی و قریه‌ای نماند که در آن معدودی باشد مگر آن که صدای لا اله الّا الله در آن بلند شود و نتیجهٔ خدمات جمیع حجّت‌های خداوند را ظاهر سازد.

البتّه چنین ریاست کبرایی تهیّه و اسبابی باید و استعداد و قابلیّتی خواهد که بزرگیشان به اندازهٔ این شغل عظیم و خدمت بزرگ باشد که به آن شخص معظّم موکول شده و مختصّ آن جناب است، پس تمام مقدّمات آن از خصایص باشد که مقدار کمّ، کیف، قدر و منزلت آن را کسی جز خداوند ـ جلّت عظمته ـ نداند و راه به ادراک و احصای آن ندارد.

در دعای ندبه است: «بنفسي أنت من عقيد عزّ لا يسامى»[1] و خداوند عقد عزّت و جلالتی برایش بسته که کسی اندیشهٔ رسیدن به پایان بزرگی آن را ندارد.

در غیبت نعمانی[2] از کعب‌الاحبار مروی است که گفت: خدای تعالی آن چه را به پیغمبران داده به آن جناب می‌دهد و بر او زیادت بر آن می‌دهد و او را تفضیل می‌دهد، لکن محض تبرّک به ذکر بعضی از آن چه از اهل بیت عصمت علیهم‌السلام رسیده و به ظاهر اختصاصی به آن جناب دارد؛ این اوراق را مزیّن کرده، می‌گوییم: **اوّلین امتیاز**، نور ظلّ و شبح آن جناب علیه‌السلام در عالم اظلّه بین انوار ائمّه علیهم‌السلام است که از انوار انبیا و مرسلین و ملایکهٔ مقرّبین ممتازاند؛ چنان که در لقب صد و پنجاهم و صد و شصت و هشتم گذشت.

و در غیبت شیخ جلیل، فضل بن شاذان به دو سند از عبدالله بن عبّاس، از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مروی است که چون مرا به معارج سماوات عروج فرمودند، به سدرة المنتهی رسیدم.

۲۹۸۰ از حضرت ربّ الارباب خطاب رسید: یا محمد!

گفتم: لبیك! لبیك! ای پروردگار من!

---

۱. بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۸.

۲. الغيبة، ص ۱۴۷؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۶.

خداوند عالمیان فرمود: ما هیچ پیغمبری به دنیا و اهل دنیا نفرستادیم که ایّام حیات و نبوّت او منقضی شود الّا آن که به امر دعوت و به جای خود برای هدایت امّت به پای داشت.

پس از خود، وصیّ خود را به جهت نگاهبانی شریعت قرار داد و ما علی‌بن‌ابی‌طالب را خلیفه و امام امّت تو قرار دادیم، سپس حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، حسن بن علی و سپس حجّة بن الحسن. ای محمد! سر بالا کن! چون سر بالا کردم، انوار علی، حسن و حسین و نُه تن از فرزندان حسین را دیدم و دیدم حجّت در میان ایشان می‌درخشید که گویا ستارهٔ درخشنده است.

خدای تعالی فرمود: این‌ها خلیفه‌ها و حجّت‌های من‌اند در زمین و خلیفه‌ها و اوصیای تو بعد از تواند، پس خوشا به حال کسی که ایشان را دوست دارد و وای بر کسی که ایشان را دشمن دارد.»[1]

شیخ جلیل، ابوالحسن بن محمد بن احمد بن شاذان در ایضاح دفاین النواصب[2] و احمد بن محمد بن عیّاش در مقتضب الاثر[3] از ابی سلیمان روایت کردند که شبانِ رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ گفت: آن جناب فرمود: شبی که مرا به جانب آسمان بردند، خداوند جلّ جلاله فرمود: ﴿آمَنَ الرَّسُولُ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾[4].

من گفتم: والمؤمنون.

فرمود: راست گفتی ای محمد! که را میان امّت خلیفه گذاشتی.

گفتم: بهترین امّت را.

فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام.

۱. ر.ک: کفایة المهتدی، [گزیده]، حدیث هشتم، ص ۵۷.
۲. ر.ک: الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، ج ۲، ص ۱۴۳.
۳. مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۱۰.
۴. سوره بقره: آیه ۲۸۵.

گفتم: بلی، ای پروردگار من!

تا این که خدای تعالی فرمود: به درستی که تو را خلق کردم و علی، فاطمه، حسن، حسین و ائمّه از اولاد او را، از اصل نوری از نور خود خلق نمودم، تا آن که فرمود: ای محمد! دوست داری ایشان را ببینی؟

گفتم: بلی، ای پروردگار من!

فرمود: به جانب راست عرش التفات کن. چون نگاه کردم، علی و فاطمه را دیدم و تا حسن بن علی شمردند و مهدی را میان آب تنکی از نور دیدم که ایستاده بودند و نماز می‌کردند و میان ایشان مردی؛ یعنی مهدی علیه السلام می‌درخشید؛ چنان که گویا کوکب درخشنده بود.

مستور نماند که اختلاف مضمون اخبار معراج، نه به جهت اختلاف مضمون یک خبر و به جهت تعدّد راوی، حفظ بعضی و نسیان دیگری و اسقاط سوّمی و غیر آن از اسباب اختلاف است، بلکه محمول بر تعدّد معراج است که در همهٔ آن‌ها بر امر ولایت تأکید می‌شد.

در خصال صدوق[1] مروی است که صد و بیست مرتبه آن جناب را عروج دادند و هیچ مرتبه‌ای از آن مراتب نبود الّا آن که خدای تعالی در آن پیغمبر صلی الله علیه و آله را به دوستی و ولایت علی بن ابی طالب و باقی ائمّه علیهم السلام سفارش فرمود، زیادتر از آن چه آن حضرت را به باقی فرایض سفارش فرمود.

نیز در مقتضب،[2] خبر دیگری از جناب باقر علیه السلام در ذکر ائمّه علیهم السلام در شب معراج و دیدن انوار ایشان روایت کرده، تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی را دیدم و تا حسن بن علی علیهما السلام شمردند و الحجّة القائم؛ گویا ستارهٔ درخشانی میان ایشان بود. گفتم: ای

۲۹۸۲ پروردگار من! آن‌ها کیستند؟

فرمود: این‌ها ائمّه‌اند و این قائم، حلال مرا، حلال می‌کند و حرام مرا، حرام می‌کند

---

۱. الخصال، ص ۶۰۱.

۲. مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۲۴.

و ای محمد! از اعدای من انتقام می‌کشد، ای محمد! او و کسی که او را دوست دارد، دوست دار!

[شرافت نسب حضرت]

۲/ نجمة

در شرافت نسب آن جناب است

بدان دوّم شرافتِ نسب است، زیرا آن جناب شرافت نسب همهٔ آبای طاهرین خود علیهم السلام را داراست که نسب ایشان، اشرف انساب می‌باشد، به رسیدن نسبش از طرف مادر به قیاصرهٔ روم اختصاص دارد و به جناب شمعون صفا، وصیّ حضرت عیسی، منتهی می‌شود، پس در آن سلسلهٔ بسیار از انبیا و اوصیا علیهم السلام داخل شود که شمعون به آن‌ها می‌رسد.

[بردن حضرت به سراپرده عرش]

سوّم: در روز ولادت، آن حضرت را به سراپردهٔ عرش بردند و خداوند تبارک و تعالی به او خطاب فرمود: مرحبا به تو ای بندهٔ من! برای نصرت دین من و اظهار امر من و مهدی عباد من. به درستی که قسم خوردم به تو بگیرم، به تو بدهم، به تو بیامرزم و به تو عذاب کنم»[1]... تا آخر آن چه در باب اوّل گذشت.

[بیت الحمد]

چهارم: چنان که نعمانی[2] و مسعودی[3] و غیر ایشان[4] از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: برای صاحب این امر علیه السلام خانه‌ای است که به آن بیت‌الحمد

۱. ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۷.
۲. الغیبة، ص ۲۳۹.
۳. اثبات الوصیة للامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۲۶۷.
۴. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۶۷؛ اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۹.

می‌گویند و در آن چراغی روشن است که از روزی که متولّد شده تا آن روز که با شمشیر خروج کند؛ خاموش نمی‌شود.

[جمع کنیه رسول خدا و اسم حضرت]

پنجم: جمع میان کنیهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسم مبارک آن حضرت. در مناقب مروی است که فرمود: اسم مرا بگذارید ولی کنیهٔ مرا نگذارید.

[حرمت بردن نام حضرت]

ششم: حرمت بردن نام آن جناب؛ چنان که گذشت.

[ختم وصایت]

هفتم: ختم وصایت و حجّت در زمین به آن جناب.

[غیبت از روز ولادت]

هشتم: غیبت از روز ولادت، سپرده شدن به روح‌القدس، تربیت شدن در عالم نور و فضای قدس که هیچ جزیی از اجزای آن به لوث قذارت و کثافت و معاصی بنی‌آدم و شیاطین، ملوّث نشده و مؤانست و مجالست با ملأ اعلی و ارواح قدسیّه.

[عدم مصاحبت با کفّار]

نهم: عدم معاشرت و مصاحبت با کفّار و منافقین و فسّاق، به جهت خوف و تقیّه و
مدارات و تجنّب با آن‌ها و منزل نکردن در منازل ایشان؛ همان طور که همهٔ ۲۹۸۴
حجّت‌های خداوند؛ پیش از بعثت و بعد از آن، بلکه در ایّام عزلت و غیبت خود، داشتند و مؤالفت و مشاورت می‌کردند، بلکه مناکحت و مزاوجت از طرفین داشتند، سال‌ها با فاسق منافقی، حتّی مثل مروان، نماز می‌کردند و دست‌هایی را می‌بوسیدند که

خود فرمودند: اگر توانایی داشتیم، قطع می‌نمودیم.

روز ماه رمضان افطار کردند و امثال این مصایب را دیدند. خدای تعالی این حجّت عزیز خود را از همهٔ آن‌ها نگاه داشت، از روز ولادت تا کنون دست ظالمی به دامانش نرسیده، با کافر و منافقی مصاحبت ننموده، از منازلشان کناره گرفته و از حقّی به جهت خوف، مدارات و یا مهادنه دست نکشیده، همدم و انیسش چون خضر و موالی و خدمش خاصّان‌اند.

بالجمله از غبار کردار و رفتار اغیار بر آیینهٔ وجود حق‌نمایش، گردی ننشسته و از خارستان اجانب، خاری به دامان جلالش نخلیده **وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء.**

[نبودن بیعت جابران بر گردن حضرت]

دهم: نبودن بیعت احدی از جبّارین بر گردنش؛ چنان که در اعلام‌الوری [۱] از امام حسن علیه‌السلام مروی است که فرمود: احدی از ما نیست، مگر آن که بیعتی برای طاغیهٔ زمان او در گردنش واقع می‌شود، مگر قائمی که روح الله، عیسی بن مریم، خلفِ او نماز می‌کند.

در کمال الدین [۲] از جناب صادق علیه‌السلام مروی است که فرمود: ولادت صاحب این امر از این خلق مستور می‌شود تا زمانی که خروج کند، بیعتی در گردن او نباشد و خداوند عزّوجلّ کار او را در یک شب اصلاح می‌کند.

نیز از حسن بن فضّال از جناب رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: گویا شیعه را هنگام مفقود شدن چهارمین فرزند می‌بینم که چراگاه را جستجو می‌کنند، پس آن را نمی‌یابند.

گفتم: چرا ای فرزند رسول خدا؟!

فرمود: چون امام ایشان از آن‌ها غایب می‌شود.

---

۱. اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۳۰.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۰.

گفت: چرا غایب می‌شود؟

فرمود: زیرا وقتی با شمشیر برخیزد، بیعتی بر گردن او نباشد.»[۱]

[داشتن علامتی در پشت]

یازدهم: داشتن علامتی در پشت؛ مثل علامت پشت مبارک رسول خدا ﷺ که به آن ختم نبوّت گویند؛ چنان که گذشت و شاید در آن جناب، اشاره به ختم وصایت باشد.

[اختصاص حضرت در کتب سماویّه]

دوازدهم: اختصاص دادن خداوند آن جناب را در کتب سماویّه و اخبار معراج از سایر اوصیا علیهم السلام به ذکر او به لقب، بلکه به القاب متعدّد و به بردن نام او؛ چنان که متفرقاً گذشت.

[ظهور آیات غریبه]

سیزدهم: ظهور آیات غریب و علامات سماوی و ارضی برای ظهور موفور السرور آن حضرت که برای تولّد و ظهور هیچ حجّتی نشده؛ بلکه در کافی[۲] از جناب صادق علیه السلام مروی است که آیات را در آیهٔ شریفهٔ **﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾**[۳]؛ زود آیات خود را در آفاق، اطراف و در تنهایی شان به آن‌ها بنماییم تا برایشان روشن شود آن، حقّ است؛ به آیات و علامات قبل از ظهور آن حضرت و تبیین حقّ به خروج قائم تفسیر نمود و فرمود: آن نزد خداوند
۲۹۸۶ عزّوجلّ حقّ است که خلق آن را می‌بینند و لابدّ از خروج آن جناب است و آن آیات و

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۰.
۲. الکافی، ج ۸، ص ۳۸۱.
۳. سوره فصلت: آیه ۵۳.

علامات بسیار می‌باشد، بلکه بعضی ذکر کردند قریب به چهار صد است و جمله‌ای از آن‌ها در کتب غیبت ثبت شده.

چون غرض در این کتاب، استقصای اتمام آن چه متعلّق به آن جناب است، نیست، لذا ذکر ننمودم. از آن علامات، سرخی در آسمان است که در بسیاری از اخبار وارد شده و به روایت نعمانی از امیرالمؤمنین علیه السلام آن، اشک چشم جملهٔ عرش بر اهل زمین است.»[۱]

[ندای آسمانی به اسم حضرت]

چهاردهم: ندای آسمانی به اسم آن جناب علیه السلام مقارن ظهور؛ چنان که علی بن ابراهیم در تفسیر آیهٔ شریفهٔ **﴿وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنادِ الْمُنادِي مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ﴾**[۲]؛ گوش فرا داد روزی که منادی از مکانی نزدیک ندا کند؛ از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: منادی به اسم قائم علیه السلام و اسم پدرش ندا می‌کند. **﴿يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾**[۳]؛ روزی که فریاد را می‌شنوند، به راستی این، روز خروج است. فرمود: صیحهٔ قائم علیه السلام است.[۴]

در کمال الدین[۵] از جناب باقر علیه السلام مروی است که فرمود: منادی از آسمان ندا می‌کند: فلان بن فلان! امام است و نام او را می‌برد، نیز در آن‌جا از زراره از جناب صادق علیه السلام مروی است که فرمود: منادی به اسم قائم علیه السلام ندا می‌کند.

گفت؛ گفتم: خاصّ است یا عام؟

فرمود: عام است، هر قومی به زبان خودش می‌شنود.

در غیبت نعمانی از امیرالمؤمنین علیه السلام مروی است که فرمود: منادی از آسمان ندا

۱. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۴۷.
۲. سوره قَ، آیه ۴۱.
۳. سوره قَ، آیه ۴۲.
۴. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۲۷.
۵. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۰.

می‌کند: ای گروه مردم! به درستی که امیر شما فلان است و این، آن مهدی است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند؛ چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد.»[1]

در تفسیر عیّاشی[2] در حدیثی طولانی از جناب باقر علیه السلام مروی است که بعد از ذکر بعضی از علایم به جابر فرمود: پس اگر این امر بر شما مشتبه شود، صدا از آسمان به اسم او و امرش بر شما مشتبه نخواهد شد.

در غیبت نعمانی[3] از آن جناب مروی است که فرمود: در خبری که منادی از آسمان به اسم قائم علیه السلام ندا می‌کند، پس کسی که در مشرق و کسی که در مغرب است، می‌شنود. خوابیده‌ای نمی‌ماند مگر آن که بیدار می‌شود، نه ایستاده‌ای مگر آن که می‌نشیند و نه نشسته‌ای مگر آن که از خوف آن صدا بر می‌خیزد و فرمود: آن صدا در شب جمعهٔ بیست و سوّم ماه رمضان از جبرییل است.

بر این مضمون اخبار بسیار، بلکه متجاوز از حدّ تواتر است. در جمله‌ای از آن‌ها، آن را از محتومات شمردند.

تتمهٔ روایت مرویه‌ای از جناب امیر علیه السلام

شیخ طوسی در غیبت[4] خود از سیف بن عمیره روایت کرده که گفت: نزد منصور بودم، شنیدم، ابتدا از پیش خود گفت: سیف بن عمیره! لابدّ است از منادی که به اسم مردی از فرزندان ابی طالب از آسمان ندا کند.

گفتم: این را احدی از مردمان روایت کرده؟

گفت: قسم به آن که جانم در قبضهٔ قدرت او است؛ گوشم از او شنید که می‌گفت: لابدّ است از منادی که به اسم مردی از آسمان ندا کند.

گفتم: یا امیرالمؤمنین! این حدیثی است که هرگز مانند آن را نشنیدم.

گفت: ای شیخ! اگر چنین شد، ما اوّل کسی هستیم که او را اجابت می‌کنیم، آگاه باش!

۲۹۸۸

۱. ر.ک: الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۶۴.
۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۵.
۳. الغیبة، ص ۲۵۴.
۴. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۳۳.

او یکی از پسرعموهای ماست.

گفتم: کدام پسرعموی شما؟

گفت: مردی از فرزندان فاطمه علیهاالسلام.

آن‌گاه گفت: ای شیخ! اگر این خبر را از ابی جعفر محمد بن علی نشنیده بودم، آن‌گاه همهٔ اهل دنیا مرا خبر می‌دادند؛ از ایشان قبول نمی‌کردم ولکن او محمد بن علی علیهماالسلام است.

[قلت حرکت افلاک]

۳ نجمة

ایضاً **پانزدهم:** افتادن افلاک از سرعت سیر و بطوء حرکت آن‌ها.

چنان که شیخ مفید از ابی‌بصیر از حضرت باقر علیه‌السلام در حدیثی طولانی در سیر و سلوک حضرت قائم علیه‌السلام روایت کرده، تا آن که فرمود: پس هفت سال بر این سلطنت درنگ می‌کند، مقدار هر سال، ده سال از سال‌های شماست، آن‌گاه خداوند آن چه را می‌خواهد، می‌کند.

گفت؛ گفتم: فدایت شوم! چگونه سال‌ها طول می‌کشد؟

فرمود: خداوند فلک را به درنگ کردن و قلّت حرکت امر می‌فرماید، روزها و سال‌ها طول می‌کشد.

گفت؛ گفتم: ایشان می‌گویند اگر فلک تغییر پیدا کند، عالم فاسد می‌شود.

فرمود: این قول زنادقه است، امّا برای مسلمین، راهی به این سخن نیست، حال آن که خداوند ماه را برای پیغمبر خود صلی‌الله‌علیه‌وآله شقّ نمود، آفتاب را پیش از آن برای یوشع بن نون برگرداند، به طول روز قیامت خبر داد و این که آن روز مثل هزار سال از آن چه شما می‌شمرید، «[۱]» است نیز روایت کرده: مدّت ملک آن حضرت نوزده سال است که

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۵.

روزها و ماه‌های آن طولانی است.»[۱]

نیز از عبد الکریم خثعمی از جناب صادق علیه السلام به نحو خبر سابق روایت کرده و هم‌چنین فضل بن شاذان در غیبت خود از آن جناب روایت کرده که فرمود: قائم علیه السلام هفت سال سلطنت می‌کند که از سال‌های شما هفتاد سال می‌شود.[۲]

در غیبت شیخ طوسی[۳] در خبری طولانی مروی است که خداوند در زمان آن جناب به فلک امر می‌فرماید، پس دورهٔ او بطی می‌شود، تا این که در ایّام او روز؛ مثل ده روز، ماه مثل ده ماه و سال مثل ده سال از سال‌های شما می‌شود، لکن در جمله‌ای از اخبار رسیده که مدّت سلطنت آن جناب بیشتر از این است.

چنان که در غیبت فضل بن شاذان از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود: حضرت قائم علیه السلام سی‌صد و نه سال پادشاهی خواهد کرد؛ چنان که اهل کهف در کهف خود درنگ کردند، زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد؛ چنان که از جور و ظلم پر شده باشد، خدای تعالی مشرق و مغرب عالم را برای او مفتوح خواهد ساخت و مردم را خواهد کشت تا آن که جز دین محمدی باقی نماند و سیرهٔ سلیمان بن داود سلوک خواهد نمود.»[۴] این خبر معتبری است و خبر صحیح دیگری بر این مضمون روایت کرده والله العالم.

ظهور مصحف حضرت امیر به دست آن جناب

[ظهور مصحف امیرالمؤمنین(ع)]

شانزدهم: ظهور مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بی‌تغییر و تبدیل جمع نمود و تمام آن چه بر سبیل اعجاز بر آن حضرت نازل شده بود، داراست. پس از جمع، بر صحابه عرض نمود، اعراض نمودند، لذا آن را مخفی کرد و به

۲۹۹۰

۱. الارشاد، ج ۲، صص ۳۸۷ ـ ۳۸۶.
۲. ر.ک: الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۷۴؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۹۱ و ۳۸۶.
۳. الغیبة، ص ۴۷۴.
۴. ر.ک: کفایة المهتدی [گزیده]،حدیث چهلم، صص ۳۰۶ ـ ۳۰۵.

حال خود باقی است تا بر دست آن جناب ظاهر شود. خلق مأمور شوند آن را بخوانند و حفظ نمایند و به جهت اختلاف ترتیبی که با این مصحف موجود دارد که به آن مأنوس شدند؛ حفظ آن از تکالیف مشکل مکلّفین خواهد بود.

در غیبت نعمانی[1] مروی است که فرمود: قائم‌علیه‌السلام به امر و کتابی جدید در قضایی جدید خروج می‌کند. نیز از امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: گویا به سوی شیعیان خود در مسجد کوفه نظر می‌کنم که خیمه‌ها بر پا کردند و قرآن را به نحوی که نازل شده به مردم تعلیم می‌کنند.[2]

نیز از اصبغ بن نباته از آن جناب روایت کرده که فرمود: گویا عجم را می‌بینم که خیمه‌هایشان در مسجد کوفه است؛ قرآن را چنان که نازل شده به مردم تعلیم می‌کنند.

گفت: گفتم: یا امیرالمؤمنین! آیا این قرآن به همان نحوِ نازل شده نیست.

فرمود: نه، هفتاد نفر از قریش به اسم‌ها و اسم‌های پدرهایشان از آن محو شده و ابولهب را وا نگذاشتند، مگر برای نقص رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله، چون عمّ آن جناب بود.[3]

نیز از جناب صادق‌علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: والله! گویا به سوی آن حضرت؛ یعنی قائم‌علیه‌السلام بین رکن و مقام نظر می‌کنم که از مردم بر کتابی جدید بیعت می‌گیرد.[4]

در کافی[5] از جناب باقرعلیه‌السلام مروی است که در تفسیر آیهٔ شریفهٔ **﴿وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ﴾**[6] فرمود: اختلاف کردند؛ یعنی بنی‌اسراییل؛ چنان که این امّت در کتاب اختلاف کردند و زود است در کتابی که قائم‌علیه‌السلام می‌آورد، اختلاف می‌کنند تا این که جماعتی بسیار از مردمان آن را انکار می‌کنند، پس آن‌ها را پیش می‌طلبد و گردنشان را می‌زند.

---

۱. الغیبة، ص ۲۳۳.
۲. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۱۸.
۳. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۱۸.
۴. همان، ص ۱۹۴.
۵. الکافی، ج ۸، ص ۲۸۷.
۶. سوره هود، آیه ۱۱۰؛ سوره فصلت، آیه ۴۵.

شیخ طبرسی در احتجاج [۱] از ابی‌ذر غفّاری روایت کرده: چون رسول خدا ﷺ وفات نمود، علی علیه السلام قرآن را جمع کرد، آن را نزد مهاجرین و انصار آورد و برایشان عرضه داشت، چون پیغمبر ﷺ او را به این، وصیّت فرموده بود. چون ابوبکر آن را باز کرد، در صفحهٔ اوّلی که باز کرده بود فضایح قوم بیرون آمد. پس عمر برخاست و گفت: یا علی! آن را برگردان که ما را حاجتی به آن نیست.

حضرت آن را گرفت و برگشت، تا این که می‌گوید: چون عمر خلیفه شد، از آن جناب سؤال کرد که آن قرآن را به او بدهد تا آن را در میان خود تحریف کنند. پس گفت: یا اباالحسن! اگر می‌آوردی آن قرآن را که نزد ابوبکر آوردی؛ بر آن مجتمع شویم.

فرمود: هیهات! راهی به آن نیست، آن را نزد ابی‌بکر نیاوردم مگر آن که حجّت بر شما تمام شود و روز قیامت نگویید ما از این غافل بودیم یا بگویید آن را نزد ما نیاوردی، به درستی که قرآن نزد من را کسی جز مطهّرون و اوصیا از فرزندان من مسّ نمی‌کند.

عمر گفت: آیا وقت معلومی برای اظهار آن هست؟

فرمود: آری! هرگاه قائم از فرزندان من خروج کند، آن را ظاهر می‌کند و مردم را بر آن وا می‌دارد، پس سنّت بر آن جاری می‌شود.

نیز از خبر مفضل گذشت که حسنی به حضرت حجّت علیه السلام عرض می‌کند: اگر تو مهدی آل محمدی، پس کو آن مصحفی که جدّت امیرالمؤمنین علیه السلام بدون تغییر و تبدیل جمع کرد؟ [۲]

در ارشاد [۳] شیخ مفید از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود: هرگاه قائم آل محمد ﷺ خروج کند، خیمه‌ها می‌زند برای آنان که قرآن را به نحوی که نازل شده، به مردم تعلیم می‌کنند، پس مشکل‌ترین کار بر آنان خواهد بود که امروز آن را حفظ

---

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۵.
۲. مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸۹؛ الهدایة الکبری، ص ۴۰۴؛ بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۵.
۳. الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۶.

نمایند، زیرا آن قرآن، در ترتیب با این قرآن مخالفت دارد.

در غیبت فضل بن شاذان [۱] همین مضمون را به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده.

[سایه انداختن ابر سفید]

۴ نجمة

بدان **هفدهمین** خصوصیّت آن جناب، آن است که ابری سفید، پیوسته بر سر مبارک آن حضرت سایه می‌اندازد و منادی در آن ابر ندا می‌کند، به نحوی که ثقلین و خافقین آن را می‌شنوند؛ چنان که به روایت شیخ طوسی در خبر لوح است که او، مهدی آل محمد علیهم السلام می‌باشد، زمین را از عدل پر می‌کند؛ چنان که از جور پر شده باشد.[۲]

در کفایة الاثر خزّاز،[۳] بیان گنجی شافعی، مناقب مهدی ابو نعیم حافظ، عقد الدرر یوسف بن یحیی سلمی و نیز احمد بن المنادی در کتاب ملاحم، ابن شیرویه در فردوس و ابوالعلای حافظ در کتاب فتن ـ چنان که در طرایف و غیره است ـ خبر ابر و منادی را به این لفظ روایت کردند که این مهدی، خلیفة الله است و به روایتی پس او را متابعت کنید. این ندا غیر از ندای سابق است و از جهاتی چند، متغایرند.

[حضرت ملائکه و جن در لشکر حضرت]

هجدهم: بودن ملایکه و جنّ در عسکر آن حضرت و ظهور ایشان برای انصار آن حضرت؛ چنان که در خبر طولانی مفضل است و در کامل الزیاره [۴] و غیبت نعمانی [۵] از جناب صادق علیه السلام مروی است که فرمود: آری، ملایکه‌ای که با نوح در کشتی بودند،

۱. ر.ک: کفایة المهتدی [گزیده]، ذیل حدیث سی و نهم، ص ۳۰۲.
۲. الامالی، ص ۲۹۲.
۳. کفایة الاثر، ص ۱۵۱.
۴. کامل الزیارات، ص ۲۳۳.
۵. الغیبة، ص ۳۱۱.

آن‌ها که با ابراهیم بودند، آن زمان که او را در آتش انداختند، آن‌ها که با موسی بودند، زمانی که دریا را برای بنی اسراییل شکافت، آن‌ها که با عیسی بودند، زمانی که خداوند او را به آسمان بالا برد، چهار هزار ملایکهٔ مسوّمین؛ یعنی نشان شده به عمّامه‌های زرد که با پیغمبر ﷺ بودند، هزار ملایکهٔ مردفین؛ یعنی از پی یکدیگر درآمده، سی‌صد و سیزده ملکی که در بدر بودند و چهار هزار ملکی که نازل شدند و اراده داشتند حسین بن علی علیهما السلام را نصرت کنند، به ایشان در مقاتله اذن نداد. آن‌ها ژولیدهٔ غبارآلود؛ نزد قبر آن حضرت هستند و تا روز قیامت بر او گریه می‌کنند، رییس ایشان ملکی است که به او منصور می‌گویند.

زایری، آن حضرت را زیارت نمی‌کند مگر آن‌که او را استقبال می‌کنند، مودعی از او وداع نمی‌کند مگر آن‌که او را مشایعت می‌کنند و احدی از آن‌ها مریض نمی‌شود مگر آن‌که او را عیادت می‌کنند و کسی از ایشان نمی‌میرد مگر آن‌که بر جنازهٔ او نماز می‌کنند و بعد از مردنش برای او استغفار می‌نمایند؛ همهٔ این‌ها در زمین‌اند و برخاستن قائم علیه السلام را تا وقت خروجش انتظار می‌کشند.

[تصرّف نکردن طول روزگار]

نوزدهم: تصرّف کردن طول روزگار، گردش لیل و نهار و سیر فلک دوّار در بنیه، مزاج، اعضا، قوا، صورت و هیأت آن حضرت که با این طول عمر که تا کنون هزار و نود و پنج سال از عمر شریفش گذشته و خدای داند تا ظهور به چه سنّی رسد، وقتی ظاهر شود، در صورت مرد سی یا چهل ساله باشد و مثل طویل الاعمار از انبیای گذشته و غیر ایشان نباشد که یکی هدف تیر پیری انّ **هذا بعلی شیخاً** باشد و دیگری به نوحه گری
۲۹۹۴ «**إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْباً**»[۱] از ضعف پیری خویش بنالد.

شیخ صدوق از ابوالصلت هروی روایت کرده، گفت: به جناب رضا علیه السلام گفتم: علامت قائم شما، هنگامی که خروج نماید، چیست؟

---

۱. مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۳۸۹.

فرمود: علامتش آن است که در سن، پیر و به صورت، جوان باشد، طوری که نظرکنندهٔ به آن حضرت گمان برد در سنّ چهل سالگی یا کمتر از آن است، دیگر از نشانه‌های آن حضرت این است که به گذشتن شب‌ها و روزها بر آن حضرت، پیری بر ایشان راه نیابد تا زمانی که اجل آن سرور فرا رسد.»[۱]

شبههٔ شهرستانی در این خصیصه و جواب آن در صبیحهٔ ششم از عبقریّهٔ سوّم بساط سوّم ذکر شده است، فارجع وتبصّر و لاتغفل.

[رفتن وحشت از میان حیوانات]

۵ نجمة

ایضاً **بیستمین** خصوصیّت آن حضرت آن است که وحشت و نفرت از میان حیوانات بعضی با بعضی و میان آن‌ها و انسان می‌رود و عداوت از میان همهٔ آن‌ها برمی خیزد؛ چنان که پیش از کشته شدن هابیل بود.

شیخ صدوق در خصال[۲] از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: اگر قائم ما خروج کند، میان درّندگان و بهایم صلح می‌شود، حتّی این که زن میان عراق و شام راه می‌رود، پای خود را جز بر گیاه نمی‌گذارد و زینت‌های او بر سرش است، هیچ زنده‌ای او را به هیجان نمی‌آورد و نمی‌ترساند.

از تأویل الایات[۳] شیخ شرف‌الدین گذشت که گوسفند، گرگ، گاو، شیر، مار و انسان از یکدیگر مأمون شوند.

در عقد الدرر[۴] از امیرالمؤمنین علیه السلام مروی است که فرمود: در قصّهٔ مهدی علیه السلام که چرا می‌گویند گوسفند و گرگ در یک مکان‌اند، اطفال با مارها بازی می‌کنند و

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۲.
۲. الخصال، ص ۲۶۲.
۳. تأویل الایات، ص ۶۶۳.
۴. عقدالدرر فی اخبار المنتظر، ص ۱۵۹.

عقرب‌ها ایشان را به چیزی اذیّت نمی‌کند، شرّ می‌رود و خیر می‌ماند.

در احتجاج [۱] از آن جناب مروی است: در آن زمان درّندگان سازش کنند بلکه درّندگان و سایر حیوانات مطیع اصحاب آن حضرت شوند؛ چنان که شیخ صدوق از جناب باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: گویا می‌بینم اصحاب قائم را که ما بین خافقین را احاطه نمودند، چیزی نیست مگر آن که حتّی درّندگان زمین و درّندگان طیور منقاد ایشان شود و هر چیزی خوشنودی ایشان را طلب می‌کند، حتّی زمین بر زمین فخر می‌کند و می‌گوید: امروز مردی از اصحاب قائم علیه‌السلام بر من گذشت. [۲]

در خطبهٔ مخزون امیرالمؤمنین علیه‌السلام که در منتخب‌البصایر [۳] حسن بن سلیمان حلّی در ذکر ملاحم و کیفیّت ایّام حضرت مهدی، مروی است؛ مذکور است: در آن وقت وحوش مأمون می‌شوند، به نحوی که مثل انعام ایشان در اصناف زمین می‌چرند.

[بودن اموات در رکاب حضرت]

بیست و یکم: بودن جمعی از مردگان در رکاب آن حضرت.

چنان که از شیخ مفید در ارشاد [۴] گذشت که بیست و هفت نفر از قوم موسی، هفت نفر اصحاب کهف، یوشع بن نون، سلمان، ابودجّانهٔ انصاری، مقداد و مالک اشتر از انصار آن جناب خواهند بود و در بلاد حکّام خواهند شد.

نیز در ارشاد [۵] از جناب صادق علیه‌السلام مروی است که فرمود: چون خروج آن حضرت نزدیک شود، در جمادی‌الاخره و ده روز از رجب بر مردم باران ببارد، بارانی که خلایق مانند آن ندیده‌اند، پس خداوند به وسیلهٔ آن گوشت مؤمنین و بدن‌هایشان را در قبورشان می‌رویاند؛ گویا به سوی ایشان نظر می‌کنم که از قبل جهینه رو آوردند و

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۱.
۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۷۳.
۳. مختصر بصائرالدرجات، ص ۳۸۶.
۴. الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۶.
۵. الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۱.

خاک را از موهای خود می‌افشانند.

در غیبت شیخ فضل بن شاذان از جناب رضا علیه السلام مروی است که فرمود: شب بیست و سوّم ماه رمضان به اسم حضرت قائم ندا کنند و در روز عاشورا قیام نماید، خفته‌ای باقی نماند الاّ آن که برخیزد و بایستد، ایستاده‌ای نباشد مگر آن که بنشیند و نشسته‌ای نباشد مگر آن که از آن آواز بر دو پای خود برخیزد، آن صدای جبرییل خواهد بود، به مؤمن در قبرش خواهند گفت به تحقیق صاحبت ظهور کرد. اگر می‌خواهی به او ملحق شوی، ملحق شو و اگر می‌خواهی مقیم باشی، بر جای خود ساکن باش!»[1]

نیز از آن جناب روایت کرده که فرمود: چون قائم علیه السلام ظهور کرد و داخل کوفه شد خداوند از ظهر کوفه؛ یعنی وادی السلام هفتاد هزار صدیق را مبعوث می‌کند، پس از اصحاب و انصار او می‌شوند... ، الخ.»[2]

در بحار[3] از سرور اهل الایمان، بهاء الدین سیّد علی بن عبدالحمید نقل کرده که در خبری طولانی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که در آخر آن فرمود: پس خداوند فتیه را از کهف ایشان با سگشان مبعوث می‌فرماید و از آن‌ها مردی است که به او تملیخا می‌گویند و دیگری مکسکمینا بدویی، این دو تن برای قائم علیه السلام شاهدند.

سیّد علی بن طاوس و غیره[4] از جناب صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: هر کس چهل صباح خدای تعالی را به این عهد بخواند، از انصار قائم علیه السلام خواهد بود، اگر پیش از آن حضرت مرد، خداوند آن را از قبرش بیرون می‌آورد.

دعا معروف است و اوّل آن این است: «اللّٰهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ وَ رَبَّ الْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ»[5].

۱. ر.ک: کفایة المهتدی [گزیده]، ذیل حدیث سی و نهم، ص ۲۸۸.
۲. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۹۰.
۳. همان، ص ۲۷۵.
۴. المزار الکبیر، شیخ محمد بن المشهدی، ص ۶۶۳؛ بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۹۵؛ ج ۸۳، ص ۲۸۴.
۵. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۳۶۰.

[بیرون کردن گنج‌ها]

۶ نجمة

بدان **بیست و دوّمین** خصوصیّت آن جناب، آن است که زمین گنج‌ها و ذخیره‌ها را که در آن پنهان و سپرده شده، بیرون می‌آورد.

در کمال الدین است که خداوند در شب معراج فرمود به پیغمبر ﷺ: برای او؛ یعنی حضرت قائم علیه السلام گنج‌ها و ذخیره‌ها را به مشیّت خود ظاهر می‌کنم. «۱»

در ارشاد «۲» شیخ مفید از جناب صادق علیه السلام مروی است که فرمود: چون قائم علیه السلام خروج کند، زمین گنج‌های خود را ظاهر می‌کند، تا این که مردم آن گنج‌ها را بر روی زمین.

در غیبت نعمانی «۳» از جناب باقر علیه السلام مروی است که فرمود: هرگاه قائم اهل‌البیت علیهم السلام برخیزد بالثویّه تقسیم می‌کند، تا این که فرمود: و اموال دنیا از شکم زمین و از ظاهر آن نزد او جمع می‌شود.

در عقد الدرر «۴» از عبدالله بن عبّاس مروی است که گفت: امّا مهدی، کسی است که زمین را پر از عدل می‌کند؛ چنان که از جور پر شده باشد، درّندگان و بهایم مأمون می‌شوند و زمین پاره‌های جگر خود را می‌اندازد.

راوی پرسید: پاره‌های جگر او چیست؟

گفت: مانند ستون از طلا و نقره.

نیز از رسول خدا ﷺ در قصّهٔ آن جناب روایت کرده که زمین گنج‌های خود را بیرون می‌اندازد. «۵»

۱. ر.ک: الامالی، شیخ صدوق، ص ۳۷۱؛ الجواهر السنیه، ص ۲۳۶.
۲. الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۱.
۳. الغیبة، ص ۲۳۷.
۴. عقدالدرر فی اخبار امام المنتظر، ص ۱۳۷.
۵. همان، ص ۱۴۹.

در امالی شیخ طوسی [۱] از آن جناب مروی است که در قصّهٔ مهدی فرمود: زمین، پاره‌های جگر خود را برای او بیرون می‌اندازد.

قریب به آن در احتجاج [۲] از امیرالمؤمنین علیه السلام مروی است و در کمال الدین [۳] مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند گنج‌های زمین و همهٔ معدن‌های آن را برای او ظاهر می‌کند و در غیبت فضل، این مضمون به چند سند معتبر مروی است.

[فراوانی باران]

۷ نجمهٔ

بیست و سوّم: زیاد شدن باران، گیاه، درختان، میوه‌ها و سایر نعم ارضیّه به نحوی که حالت زمین در آن وقت با حالت آن در اوقات دیگر مغایرت پیدا کند و قول خدای تعالی **﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ﴾** [۴] راست آید؛ چنان که نعمانی از کعب روایت کرده که مهدی علیه السلام چنین کند [۵] و مراد تبدیل صورت زمین در عهد آن حضرت به صورتی دیگر و به جهت کثرت عدل، باران، اشجار، گیاه و سایر برکات است.

در کشف الغمه [۶] از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود: امّت من در زمان مهدی به نعمتی متنعّم می‌شوند که هرگز برّ و فاجر به مانند آن متنعّم نشده بودند، آسمان برایشان پی در پی باران می‌فرستد و زمین چیزی از نبات خود را ذخیره نمی‌کند.

به روایت گنجی در بیان [۷]: زمین میوه‌های خود را می‌دهد و چیزی را بر ایشان پنهان نمی‌کند.

ازدیاد باران و گیاه و سایر نعم

---

۱. الامالی، ص ۵۱۳.
۲. الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۱.
۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۹۴.
۴. سوره ابراهیم، آیه ۴۸.
۵. الغیبة، ص ۱۴۶.
۶. کشف الغمه فی معرفة الائمه، ج ۳، ص ۲۱۷.
۷. البیان فی اخبار صاحب الزمان، ص ۱۴۵.

به روایت نبوی ﷺ: آسمان چیزی از باران خود نمی‌گذارد مگر آن که آن را پی در پی می‌فرستد و زمین چیزی از گیاه خود را نمی‌گذارد مگر آن که آن را ظاهر می‌کند تا این که زنده‌ها مردگان را آرزو می‌کنند؛[1] یعنی کاش زنده می‌شدند و می‌دیدند.

در احتجاج[2] شیخ طبرسی از امیرالمؤمنین علیه السلام مروی است که در قصّهٔ آن جناب فرمود: در عهد او زمین گیاه خود را بیرون می‌آورد و آسمان برکت خود را نازل می‌کند و قریب به آن در خصال مروی است و گذشت که فرمود: در آن زمان زن از عراق به شام می‌رود و پای خود را جز بر گیاه نمی‌گذارد.[3]

در اختصاص[4] شیخ مفید از رسول خدا ﷺ مروی است که فرمود: چون وقت خروج قائم علیه السلام شود، منادی از آسمان ندا کند: ای مردم! مدّت جبّارین از شما منقطع شد و بهترین امّت محمد ولیّ امر شده، تا این که فرمود: پس در آن زمان مرغان در آشیان خود جوجه گذارند و ماهیان در دریاهای خود و نهرها جاری شوند، آب چشمه‌ها بسیار شود و زمین، ضعف ثمر و رزق خود را برویاند.

در عقد الدرر[5] از آن حضرت مروی است که در قصّهٔ مهدی علیه السلام فرمود: اهل آسمان و زمین، مرغان، وحشیان و ماهیان در دریا به او مسرور می‌شوند، باران در دولت او، زیاد و نهرها کشیده می‌شود، زمین ثمر خود را مضاعف می‌کند و گنج‌های خود را بیرون می‌دهد.

۹. پاک شدن زمین از کفر و شرک و نفاق

سیّد علی بن طاوس از صحیفهٔ ادریس نبی در کتاب سعدالسعود[6] نقل کرده در ضمن سؤال ابلیس که پروردگارا! مرا مهلت ده تا روزی که خلق مبعوث می‌شوند و جواب خداوند که نه! ولکن تو تا روز وقت معلوم از مهلت داده شدگانی، به درستی که

۳۰۰۰ ۱. ر.ک: العمده، ص ۴۳۶؛ مصنف عبدالرزاق، ص ۳۷۲؛ تذکرة الحفاظ، ج ۳، ص ۷۳۸.
۲. الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۱.
۳. الخصال، ص ۶۲۶.
۴. الاختصاص، ص ۲۰۸.
۵. عقدالدرر فی اخبار المنتظر، ص ۱۴۹.
۶. سعدالسعود، ص ۳۴.

آن روزی است که من حکم نمودم و حتم کردم زمین را از کفر و شرک و معاصی پاک نمایم و برای آن وقت، بندگانی را برای خود انتخاب کنم که دل‌هایشان را برای ایمان آزمودم و آن‌ها را به ورع، اخلاص، یقین، تقوا، خشوع، صدق، حلم، صبر، وقار، تقوا و زهد در دنیا و رغبت در آن چه بعد از هدایت نزد من است، پر نمودم.

ایشان را نگاهبانان آفتاب و ماه می‌گردانم؛ یعنی برای عبادت در شب و روز، ایشان را در زمین خلیفه خواهم نمود و ایشان را بر آن دینی توانایی دهم که آن را برایشان پسندیدم، آن‌گاه مرا عبادت کنند و چیزی را برای من انباز قرار ندهند. در وقتش نماز بگزارند و در زمانش زکات بدهند، به معروف امر و از منکر نهی کنند و در آن زمان امانت را بر زمین بیندازم.

پس چیزی به چیزی ضرر نرسانند و چیزی از چیزی نترسد، آن‌گاه هوام و مواشی میان مردم شوند، بعضی از ایشان بعضی را اذیّت نمی‌کند. نیش هر صاحب نیشی از هوام و غیر آن‌ها را بردارم و زهر حیوانی که می‌گزد، بردارم.

برکات را از آسمان و زمین نازل کنم و زمین از نیکویی نبات خود بدرخشد و همهٔ ثمره‌ها و انواع طیب خود را بیرون دهد و رأفت و مهربانی را میان ایشان، بیندازم، پس با یکدیگر مواسات کنند و بالسویه قسمت نمایند، فقیر، بی‌نیاز شود و بعضی بر بعضی برتری نکند، کبیر بر صغیر رحم کند و صغیر کبیر را احترام نماید، به حقّ متدیّن شوند و به او انصاف دهند و حکم کنند؛ ایشان اولیای من هستند.

پیغمبری مصطفی و امینی مرتضی را برای ایشان برگزیدم، پس او را برای ایشان پیغمبر و رسول گرداندم و برای او اولیا و انصاری قرار دادم؛ این‌ها بهترین امّتی هستند که برای نبیّ مصطفی و امین مرتضی خود اختیار نمودم.

۳۰۰۱ این وقتی است که آن را در علم غیب خود حجب نمودم و لابدّ است که آن واقع شود و در آن روز تو را با سواران، پیادگان و تمام لشکریانت، هلاک نمایم، برو که تا روز و وقت معلوم از مهلت دادگانی.

آثار مذکور در این اثر شریف تا کنون ظاهر نشده و مطابق اخبار خاصّه و عامّه از

خصایص ایّام مهدی است.

در انوارالمضیئهٔ [1] سیّد علی بن عبدالحمید از جناب صادق علیه السلام مروی است که فرمود: در آیهٔ شریفهٔ **﴿قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾** [2] وقت معلوم، روز برخاستن قائم است. چون خداوند او را مبعوث کند، ابلیس به مسجد کوفه می‌آید، به زانوها می‌افتد و می‌گوید: یا ویلاه! از این روز! پس موی پیشانی او را می‌گیرد و گردنش را می‌زند، پس این روزِ وقت معلوم است.

در تفسیر [3] علی بن ابراهیم از آن جناب مروی است که فرمود: در تفسیر **مدهامّتان** که ما بین مکّه و مدینه از نخل متّصل می‌شود و در خطبهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام که در منتخب حسن بن سلیمان حلّی است؛ مذکور است: زمین به عدل نورانی یا خرسند می‌شود، آسمان، باران خود را، درخت، ثمر خود را و زمین، گیاه خود را می‌دهد و خود را برای اهلش زینت می‌دهد.

[تکمیل عقول مردم]

۸ نجمة

بیست و چهارم: به برکت وجود آن حضرت عقول مردم تکمیل می‌شود و دست مبارک بر سر ایشان می‌گذارد و کینه و حسد از دل‌هایشان می‌رود که از روز کشته شدن هابیل تا کنون طبیعت ثانیهٔ بنی آدم شده و علوم و حکمت ایشان زیاد می‌شود؛ چنان که در اصل زرّاد است که گفت: به جناب صادق علیه السلام گفتم: می‌ترسیم از مؤمنین نباشیم.

فرمود: برای چه؟

۳۰۰۲ گفتم: برای آن که در میان خود کسی را نمی‌یابیم که برادر او نزدش برگزیده‌تر و

۱. ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۲، صص ۳۷۷ ـ ۳۷۶.
۲. سوره حجر، آیه ۳۷ و ۳۸؛ سوره صٓ، آیه ۸۰ و ۸۱
۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۴۶.

محبوب‌تر از درهم و دینار او بوده باشد و درهم و دینار او را نزد خود محبوب‌تر از برادری می‌یابیم که موالات میان ما و او جمع نموده.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چنین نیست، به درستی که شما مؤمنین‌اید و لکن ایمان خود را کامل نخواهید کرد، تا این که قائم ما علیه السلام خروج کند، پس خداوند تبارک و تعالی در آن زمان عقول شما را جمع می‌نماید.»[1]

در خرایج راوندی [2] و کمال‌الدین [3] صدوق از جناب باقر علیه السلام مروی است که فرمود: هرگاه قائم ما خروج کرد، دست خود را بر سرهای بندگان می‌گذارد، پس به سبب آن، عقل‌های ایشان را جمع و خردهای ایشان را کامل می‌کند.

شیخ کلینی از سعید بن حسن روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام به من فرمود: آیا احدی از شما نزد برادر خود می‌آید که دست خود را در کیسهٔ او داخل کند و حاجت خود را بردارد و آن برادر او را منع نکند؟

گفتم: میان خود چنین شخصی نمی‌شناسیم.

حضرت فرمود: پس در این حال چیزی نیست؛ یعنی مقام و کمالی بر ایشان نیست.

گفتم: پس با این حال هلاکت است؟

فرمود: نه، به درستی که هنوز عقل‌های این گروه به ایشان داده نشده.»[4]

در اختصاص [5] شیخ مفید مروی است: کسی به آن حضرت عرض کرد: اصحاب ما در کوفه جماعت بسیاری هستند، اگر ایشان را امر می‌فرمودی، هرآینه تو را اطاعت و متابعت می‌کردند.

فرمود: یکی از ایشان نزد کیسهٔ برادرش می‌آید که حاجت خود را از آن بگیرد؟

گفت: نه!

۱. بحارالانوار، ج ۶۴، صص ۳۵۱ ـ ۳۵۰.
۲. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۸۴۰.
۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۷۵.
۴. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۳.
۵. الاختصاص، ص ۲۴.

فرمود: پس ایشان به خون‌های خود بخیل‌ترند. آن‌گاه فرمود: به درستی که مردم در آرامی و آسایش‌اند، با ایشان مناکحه می‌کنیم، از یکدیگر ارث می‌بریم، بر ایشان حدّ اقامه می‌کنیم و امانت ایشان را ردّ می‌نماییم، تا این که قائم برخیزد، آن وقت جدایی به میان می‌آید، مرد به سوی کیسهٔ برادر خود می‌آید و حاجت خود را می‌گیرد، پس او را منع نمی‌کند.

در استفاده مؤمنین از وجود یکدیگر

در کمال الدین [1] صدوق از امیرالمؤمنین علیه السلام مروی است که در جمله‌ای از صفات مهدی علیه السلام فرمود: دست خود را بر سرهای عباد می‌گذارد، پس مؤمنی نمی‌ماند مگر آن که قلبش از پاره‌ای آهن شدیدتر می‌شود.

در خصال [2] از آن جناب مروی است که در ضمن وقایع ایّام آن حضرت فرمود: هرآینه کینه و عداوت از دل‌های بندگان برود.

در کشف الغمه [3] از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود: در این مقام که خدای تعالی بی‌نیازی را در دل‌های مردم می‌گرداند و ظاهر است که چون آن دو صفت خبیثه از دل‌ها برود، این صفت پسندیده می‌آید و خلایق آسوده شوند.

در کمال الدین [4] از جناب صادق علیه السلام مروی است که به ابان بن تغلب فرمود: در این مسجد شما؛ یعنی مسجد مکّه سی صد مرد می‌آید که اهل مکّه می‌دانند پدران و اجداد ایشان متولّد نشدند. بر ایشان شمشیرهایی است که بر هر شمشیری کلمه‌ای مکتوب است که از هر کلمه هزار کلمه مفتوح می‌شود. به روایت نعمانی: بر هر شمشیری هزار کلمه مکتوب است که هر کلمه مفتاح هزار کلمه است. [5]

در خطبهٔ مخزون امیرالمؤمنین علیه السلام مذکور است: در آن وقت علم در دل‌های مؤمنین قذف می‌شود، پس مؤمن به علمی که نزد برادر او است، محتاج نمی‌شود، آن ۳۰۰۴

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۳.
۲. الخصال، ص ۲۶۲.
۳. کشف الغمه فی معرفة الائمه، ج ۳، ص ۲۷۳.
۴. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۷۱.
۵. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۱۵.

وقت، تأویل آیهٔ ﴿یُغْنِ اللهُ کُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ[1]﴾،[2] انتهی.

[نیروی اصحاب حضرت]

۹ نجمة

بیست و پنجم: قوّت خارج از عادت در دیدگان و گوش‌های اصحاب آن حضرت؛ چنان که در کافی[3] و خرایج[4] از جناب صادق علیه السلام مروی است که فرمود: به درستی که هرگاه قائم ما خروج کرد، خداوند در گوش‌ها و چشم‌های شیعیان ما قوّت می‌دهد تا این که میان آن‌ها و قائم به قدر چهار فرسخ می‌شود پس با ایشان تکلّم می‌کند، ایشان می‌شنوند و به سوی آن جناب نظر می‌کنند.

شیخ جلیل، فضل بن شاذان در غیبت خود از آن جناب روایت کرده که فرمود: به درستی که مؤمن در زمان قائم علیه السلام در مشرق است، هرآینه برادر خود را که در مغرب است، می‌بیند و هم چنین آن که در مغرب است، برادر خود را که در مشرق است، می‌بیند.[5]

[طول عمر اصحاب]

بیست و ششم: طول عمر اصحاب و انصار آن حضرت؛ چنان چه شیخ مفید در ارشاد[6] و فضل بن شاذان در غیبت[7] خود از جناب صادق علیه السلام روایت کردند که فرمود: در سلطنت آن حضرت عمر می‌کنند، تا این که هزار پسر برای او متولّد می‌شود

۱. سوره نسا، آیه ۱۳۰.
۲. ر.ک: مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۰۱؛ بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۸۵
۳. الکافی، ج ۸، ص ۲۴۱.
۴. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۸۴۰.
۵. ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۳۹۱.
۶. الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۱.
۷. ر.ک: کفایة المهتدی [گزیده]، ذیل حدیث سی و نهم، ص ۲۰۳.

که در ایشان دختری نیست.

در تفسیر عیّاشی [1] از امیرالمؤمنین علیه السلام مروی است که ضمن حالات ایّام سلطنت آن جناب فرمود: قسم به آن که دانه را شکافته و جان را آفریده! هرآینه در آن زمان ملوک‌وار و آسوده در ناز و نعمت زندگی می‌کنند، مردی از ایشان از دنیا نمی‌رود، تا این که هزار پسر از صلب او متولد می‌شود که از هر بدعت و آفت و مفارقت از دین، مأمون و به کتاب خداوند و سنّت پیغمبر او صلی الله علیه و آله عامل‌اند به تحقیق آفات و شبهات برایشان نابود و فانی شده؛ یعنی هرگز به آفتی مبتلا و به شبهه‌ای گرفتار نمی‌شوند.

[دوری بلایا از اصحاب]

بیست و هفتم: رفتن عاهات و بلایا از ابدان انصار آن جناب؛ چنان که در خبر سابق مذکور شد.

در خرایج [2] راوندی از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود: هر کس قائم اهل بیت مرا درک کند از صاحب عاهت و آفتی، شفا خواهد یافت یا صاحب ضعفی، قوی خواهد شد.

در غیبت نعمانی [3] از حضرت سجّاد علیه السلام مروی است که فرمود: هر گاه قائم علیه السلام برخیزد خداوند عزّوجلّ از هر مؤمنی آفت را ببرد و قوّت او را به او برگرداند و این تکریم عظیم، مانند شفا دادن جناب عیسی علیه السلام یا سایر انبیا علیهم السلام نیست؛ گاهی به جهت اعجاز و اتمام حجّت کور، لال، پیس و یا مریضی را برای جاحد یا منافقی در موارد معدوده، بلکه بردن این آفات و رفتن این بلیّات از تمام مؤمنین و مؤمنات از آثار ظهور موفور السرور، طلوع طلعت غرّا، تشریف و تقدیم مراسم قدوم، تهیّهٔ آداب لقا و درک
فیض شرف حضور حضرت مهدی ـ صلوات الله علیه ـ است که چون بهشتیان اوّل، در ۳۰۰۶

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۸۲.
۲. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۸۳۹.
۳. الغیبة، ص ۳۱۷.

چشمهٔ مطهّره و چشمهٔ حیات شستشو کرده، تن را چون جان از هر عیب و نقصی پاک نمودند که بتوانند در محفل مقرّبین پا گذارند و تحیّت ﴿**سَلاٰمٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهٰا خٰالِدِينَ**﴾[۱] بشوند، پس فرق بین این دو شفا، بیشتر از فرق بین ارض و سماست.

[نیروی چهل مرد]

۱۰ نجمة

بیست و هشتم: آن حضرت به هر یک از انصار و اعوان قوّت چهل مرد می‌دهد؛ چنان که در کافی[۲] از عبد الملک بن اعین مروی است که گفت: نزد ابی‌جعفر علیه السلام برخاستم، پس بر دستم تکیه کردم. گریستم و گفتم: آرزو داشتم این امر؛ یعنی سلطنت ظاهرهٔ قائمه را علیه السلام درک نمایم و در من قوّتی باشد.

فرمود: آیا راضی نیستید دشمنان شما بعضی، بعضی را بکشند و شما در خانه‌های خود آسوده باشید؟ به درستی که اگر امر چنان شد؛ یعنی فرج عظیم آمد، به هر مردی از شما قوّت چهل مرد داده می‌شود و دل‌های شما مانند پارهٔ آهن گردانده می‌شود. اگر خواستید به آن قوّت، کوه را بکَنید، خواهید کَند و شما قوام زمین و خزان او هستید.

در کمال الدین[۳] صدوق از جناب صادق علیه السلام مروی است که فرمود: جناب لوط به قوم خود ﴿**لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ**﴾[۴] نگفت مگر به جهت آرزوی قوّت قائم علیه السلام و جز شدّت اصحاب او را ذکر نکرد؛ پس به درستی که به یک مرد از ایشان قوّت چهل مرد داده می‌شود. این مضمون را در خصال[۵] از حضرت سجّاد علیه السلام، شیخ مفید در اختصاص، ابن قولویه در کامل الزیارة، فضل بن شاذان در غیبت خود[۶] از

---

۱. سوره زمر، آیه ۷۳.
۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۹۴.
۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۷۳.
۴. سوره هود، آیه ۸۰
۵. الخصال، صص ۵۴۱ ـ ۵۴۰.
۶. ر.ک: کفایة المهتدی [گزیده]، ذیل حدیث سی و نهم، ص ۳۰۰.

جناب صادق علیه السلام و عیّاشی در تفسیر خود روایت کردند و گذشت از کمال الدین که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آن جناب دست خود را بر سر عباد بگذارد، پس مؤمنی نماند مگر آن که دلش سخت‌تر از پارهٔ آهن شود و خداوند قوّت چهل مرد را به او بدهد.

در بصایر الدرجات[۱] صفّار از جناب باقر علیه السلام مروی است که فرمود: چون امر ما واقع شود و مهدی ما بیاید، مردِ شیعیان ما، جری‌تر از شیر و گذارنده‌تر از نیزه می‌شود، دشمن ما را با پای خود پایمال می‌کند و او را با کف خود می‌زند؛ این هنگام نزول رحمت خداوند و فرج او بر بندگان است، انتهی.

[بی‌نیازی خلق از آفتاب]

۱۱ نجمة

نورانیت آن حضرت هنگام ظهور

بیست و نهم: استغنای خلق به نور آن جناب علیه السلام از نور آفتاب و ماه؛ چنان که علی بن ابراهیم در تفسیر[۲] خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر آیهٔ شریفهٔ ﴿وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾[۳] فرمود: مربّی زمین، امام زمین است.

راوی عرض کرد: پس هرگاه خروج نماید، چه خواهد شد؟

فرمود: مردم از روشنایی خورشید و نور ماه مستغنی می‌شوند و به نور امام علیه السلام اکتفا می‌کنند.

در ارشاد[۴] شیخ مفید و غیبت شیخ طوسی[۵] از آن جناب مروی است که فرمود: هرگاه قائم ما برخاست، زمین به نور ربّ زمین روشن شود، مردم از روشنایی آفتاب مستغنی شوند و تاریکی برود.

۱. بصائر الدرجات، ص ۴۴.
۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۵۳.
۳. سوره غافر، آیه ۶۹.
۴. الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۱.
۵. الغیبة، ص ۴۶۷.

صدوق این مضمون را در کمال‌الدین [۱] از جناب رضاعليه‌السلام روایت کرده **و نیز** فرمود: برای آن حضرت ظلّی نیست.

شیخ خزّاز در کفایةالاثر [۲] از آن جناب روایت کرده که در ذکر آن حضرت فرمود: او پیش از خروجش صاحب غیبت است، چون خروج کند، زمین به نور او روشن می‌شود.

به قرینهٔ خبر اوّل، معلوم می‌شود مراد، نور ظاهری است و الّا ممکن بود گفته شود مراد، نور معنوی است که نور علم و حکمت و عدل باشد.

در غیبت فضل بن شاذان به سند صحیح از آن جناب مروی است که فرمود: هر گاه قائم ما برخاست زمین به نور او روشن می‌شود، بندگان از ضوء آفتاب بی‌نیاز می‌گردند و تاریکی می‌رود، مرد در ملک آن جناب عمر می‌کند، تا این که هزار پسر برای او متولّد می‌شود که در آن‌ها دختری برای او متولّد نمی‌شود، زمین گنج‌های خود را ظاهر می‌کند تا این که مردم آن‌ها را بر روی زمین می‌بینند و مردی از شما کسی را طلب کند که از مال خود به او عطایی نماید و آن کس زکاتش را از او بگیرد، احدی نیاید آن را قبول کند و مردم به سبب آن چه خدای تعالی از فضل خود به ایشان روزی کرده، بی‌نیاز باشند. [۳]

[رأیت رسول خدا با حضرت]

سی‌ام: بودن رأیت رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله با آن جناب و جز بدر و روز جمل، دیگر باز نشده. **شیخ نعمانی** از جناب صادقعليه‌السلام روایت کرده که در خبری که جبرییل روز بدر رأیت رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله را نازل نمود، والله آن از پنبه، از کتان، از ابریشم و از حریر نبود.

راوی پرسید: پس از چه بود؟

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۷۲.

۲. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۲۷۵.

۳. ر.ک: کفایة المهتدی [گزیده]، ذیل حدیث سی و نهم، ص ۳۰۳.

فرمود: از برگ بهشت، رسول خدا ﷺ روز بدر آن را باز کرد، آن‌گاه آن را پیچید و به علی بن ابی طالب داد.

پیوسته از آن جناب بود تا روز بصره شد، پس امیرالمؤمنین علیه السلام آن را باز کرد و خدای تعالی برای او فتح نمود، آن‌گاه آن را پیچید و آن نزد ماست، در این‌جا احدی آن را باز نمی‌کند، تا این که قائم علیه السلام برخیزد، هرگاه برخاست، آن را باز می‌کند، در مشرق و در مغرب احدی نمی‌ماند مگر آن که آن را ملاقات می‌کند و رعب از پیش روی آن به مسافت یک ماه، از راست آن یک ماه و از چپ آن یک ماه سیر می‌کند.»[1]

نیز از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که به ابوحمزه فرمود: ای ثابت! گویا قائم اهل بیت خود را می‌بینم که بر این نجف شما مشرّف شده و به دست خود، به ناحیهٔ کوفه اشاره فرمود، وقتی بر نجف شما مشرّف شود، رأیت رسول خدا ﷺ را باز می‌کند و چون آن را باز کند، ملایکهٔ بدر بر او فرود می‌آیند.

گفت: رأیت رسول خدا چیست؟

فرمود: چوبش از عمود عرش خداوند و رحمت او و سایر آن، از نصر خداوند است. آن را به سوی چیزی دراز نمی‌کند مگر آن که آن را تباه می‌کند.»[2]

آوردن آن جناب رایت رسول خدا را

به روایت صدوق در کمال الدین،[3] چون آن را باز کند، سیزده هزار و سی‌صد ملک بر او فرود آید که همهٔ آن‌ها منتظر قائم علیه السلام بودند، آن‌گاه تفصیل آن ملایکه را به نحوی که گذشت، ذکر فرمودند.

در غیبت نعمانی[4] از جناب صادق علیه السلام مروی است که فرمود: چون میان اهل بصره و امیرالمؤمنین علیه السلام تلاقی شد، رأیت رسول خدا ﷺ را باز کرد، پس قدم‌های ایشان بلرزید و آفتاب زرد نشد، گفتند: ای پسر ابو طالب! ما را امان ده! و فرمود: روز صفّین

۳۰۱۰

۱. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۰۷.
۲. همان، ص ۳۰۹.
۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۷۱.
۴. الغیبة، ص ۳۰۷.

که شد، از آن حضرت سؤال کردند آن رأیت را باز کند. اجابت نفرمود. سپس امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عمّار بن یاسر را شفیع حاجت خود کردند. به امام حسن علیه السلام فرمود: ای فرزند من! برای این قوم مدّتی است که باید به آن برسند و به درستی که این رأیتی است که جز قائم علیه السلام آن را بعد از من باز نمی‌کند.

[زره رسول خدا]

۱۲ نجمة

سی و یکم: راست نیامدن زره رسول خدا مگر بر قدّ شریف آن حضرت؛ چنان که در بصائرالدرجات[1] از جناب صادق علیه السلام مروی است که بعد از ذکر جمله‌ای از آن چه از سلاح و مواریث انبیا علیهم السلام نزد ایشان است، فرمود: به درستی که قائم ما کسی است که چون زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را بپوشد، پس آن را پر کند؛ یعنی زیاد وکم نشود و به درستی که ابوجعفر علیه السلام آن را پوشید، پس از قامتش زیاد بود.

راوی عرض کرد: شما سمین‌ترید یا ابو جعفر علیه السلام؟

فرمود: ابوجعفر از من سمین‌تر بود و به تحقیق من هم آن را پوشیدم، پس اندکی زیادتر و هم به استوا نزدیک‌تر بود و به سند دیگر نیز قریب به همین معنی روایت کرده و متن آخر خبر فی‌الجمله صعوبتی داشت، حاصل آن ذکر شد.

نیز در آن‌جا[2] و راوندی در خرایج[3] از ابی بصیر روایت کردند که گفت: به حضرت صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم! من می‌خواستم به سینهٔ تو دست بمالم.

فرمود: به جای آور! پس به سینه و کتف‌های مبارکش دست مالیدم.

فرمود: ای ابو محمد! چرا چنین کردی؟

فرمودند: فدایت شوم! از پدرت شنیدم که می‌فرمود: به درستی که قائم سینه‌اش ۳۰۱۱

---

۱. بصائرالدرجات، ص ۱۹۶.

۲. همان، ص ۲۰۹.

۳. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۹۱.

پهن و دو کتفش فرو هشته و میان آن‌ها فراخ است.

فرمود: ای ابومحمد! به درستی که پدرم زره رسول خداﷺ را پوشید و آن را بر زمین می‌کشید، به درستی که من آن را پوشیدم، پس به این که به اندازه باشد، نزدیک‌تر بود و آن زره بر بدن قائم می‌باشد؛ چنان که از رسول خداﷺ بود، دامنش از زمین مرتفع است به نحوی که گویا پیش روی آن را با دو حلقه بلند کرده‌اند.

به روایت راوندی: آن زره بر صاحب این امر، مثمّر؛ یعنی دامان بالا رفته است، چنان که بر رسول خداﷺ بود. بر این مضمون اخبار متعدّد است.

علّامه مجلسی در هفتم بحار [۱] فرموده: از اخبار ظاهر می‌شود که نزد ائمّه‌علیهم‌السلام دو زره بود؛ یکی از آن‌ها علامت امامت بود که بر بدن هر امامی راست می‌آمد و دیگری علامت حضرت قائم بود که جز بر آن جناب ـ صلوات الله علیه ـ راست نمی‌آمد.

[همراهی ابری مخصوص]

سی و دوّم ابری مخصوص که خدای تعالی آن را برای آن جناب ذخیره کرده که در آن رعد و برق است؛ چنان که صفار در بصائر [۲] و شیخ مفید در اختصاص [۳] به سندهای متعدّد از حضرت باقرعلیه‌السلام روایت کردند که فرمود: آگاه باشید! به درستی که ذوالقرنین را میان دو ابر مخیّر کردند، پس ذلول؛ یعنی آرام را برگزید و صعب برای صاحب شما ذخیره شد.

راوی پرسید: صعب کدام است؟

فرمود: آن ابری که در آن رعد و برق یا صاعقه باشد، پس صاحب شما بر آن سوار می‌شود. آگاه باشید! آن جناب بر آن ابر سوار می‌شود، پس او را در راه‌های هفت آسمان و هفت زمین بالا می‌برد که پنج تای آن معمور و دوتای آن خراب است. ۳۰۱۲

۱. بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۲۰۳.
۲. بصائرالدرجات، ص ۴۲۹.
۳. الاختصاص، ص ۱۹۹.

نیز از جناب صادق علیه السلام روایت کردند که فرمود: به درستی که خداوند ذوالقرنین را میان دو ابر ذلول و صعب مخیّر کرد، پس ذلول را اختیار نمود و آن ابری است که برق و رعدی در آن نیست و اگر صعب را اختیار می‌نمود، این اختیار برای او نبود، زیرا خداوند آن را برای قائم علیه السلام ذخیره کرد.»[1]

[ترک تقیّه]

۱۳ نجمة

برداشته شدن تقیّه در زمان آن جناب

سی و سوّم: برداشته شدن تقیّه و خوف از کفّار و مشرکین و منافقین، میسّر شدن بندگی کردن خدای تعالی و سلوک در امور دنیا و دین، حسب نوامیس الهی و فرامین آسمانی، بدون حاجت به دست برداشتن از پاره‌ای از آن‌ها از بیم مخالفین و ارتکاب اعمال ناشایسته مطابق کردار ظالمین؛ چنان که خدای تعالی در کلام خود وعده فرموده: **﴿وَ عَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضىٰ لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾**[2]؛ خدای تعالی به کسانی از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند وعده داده که هرآینه البتّه ایشان را خلیفه گرداند؛ چنان که آنان را که پیش از ایشان بودند، خلیفه گردانید، و هرآینه البتّه دین آن‌ها را که برایشان پسندید برای ایشان متمکّن خواهد کرد و هرآینه البتّه از پس ترس آن‌ها بر ایشان ایمنی تبدیل خواهد کرد که مرا بپرستند و چیزی را برایم شریک قرار ندهند.

بر هر منصفی پوشیده نیست که این وعدهٔ خلافت که خدای تعالی داده که به بعضی از آن‌ها که دارای مرتبهٔ ایمان و درجات عمل صالح در دنیا هستند، بدهد، پس از نبیّ خود صلی الله علیه و آله که در عهد خلافتش از اقامهٔ تمام دینی که خدا برایش پسندید، متمکّن باشد و ۳۰۱۳

۱. بصائرالدرجات، ص ۴۲۹؛ الاختصاص، ص ۳۲۶.

۲. سوره نور، آیه ۵۵.

ایمن شود از خوفی که از جانب خلق به او رسیده و او یا سایر انام، خدای تعالی را بی‌تقیّه پرستش نمایند، چون آن به حسب عمل، نوعی از شرک است؛ هر چند با اجتماع شروطش واجب شود، زیرا با اطمینان و آرامی دل به حقیقت ایمان، بر شرک و کفر جوارح و زبان مؤاخذه نیست.

اگر حفظ جان بر آن متوقّف شود، چنین خلیفه و خلافت، چنین آسودگی و امنیّت و چنین تمکّن از مذهب و ملّت تا کنون در میان مسلمین نشده، از عهد آن کسی خبر نداده و نمی‌توان از عهدی خبر داد که همهٔ مسلمین خبر دادند که نبیّ اکرم وعده داده عهد ذلّت و خواری ظالمین و منافقین و ملحدین و روز عزّت، رفعت، عبادت و بندگی مؤمنین خواهد آمد و آن روز ظهور حضرت مهدی علیه السلام است که از تمام مراتب دین چیزی نباشد که نداند یا بداند و نفرماید یا بفرماید و کسی از عهده برنیاید؛ چنان که از اخبار فریقین معلوم و مبیّن است.

این که بعضی از مخالفین گفتند مورد آیهٔ شریفه عهد خلفای اربعه است و کلام واسطی که مخصوص به عهد ثلثه است، شبیه به فسطه و انکار بدیهی است؛ چنان که در کتب امامت مشروح شده و بر هر خبیر به احوال سلف، مخفی نیست که چنین روزی بر مسلمین نگذشت که دارای شروط ثلثه باشد، چه رسد به ماه و سال. از این جهت در جمله‌ای از اخبار امامیّه رسیده که نزول آیه در شأن قائم علیه السلام است.

شیخ طبرسی در مجمع البیان [1] فرموده: از اهل بیت علیهم السلام مروی است: این آیه در حقّ مهدی علیه السلام است و عیّاشی روایت کرده حضرت سجّاد علیه السلام این آیه را تلاوت کرد، آن‌گاه فرمود: واللّه! ایشان شیعیان ما اهل بیت‌اند. این کار؛ یعنی این سه احسان بزرگ بر دست مردی از ما به ایشان کرده می‌شود و او مهدی این امّت است.

۳۰۱۴ **در کمال الدین** [2] صدوق از جناب صادق علیه السلام مروی است که بعد از ذکر نوح علیه السلام و انتظار مؤمنین فرج فرمود: تا این که خداوند استخلاف و تمکین را به ایشان عطا فرمود

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۶۷.
۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۵۶.

که قائم هم چنین، زیرا ایّام غیبت او ممتد می‌شود، تا آن که حق، خالص و کدورت از ایمان مرتفع شود به مرتد شدن هر کس از شیعه که طینت او معیب باشد و بیم نفاق در او برود، چون استخلاف و تمکین را ببیند و امری که در عهد او منتشر می‌شود.

راوی عرض کرد: کسانی هستند که گمان می‌کنند این آیه در حقّ فلان و فلان نازل شد و علی علیه السلام فرمود: خداوند دل‌های ایشان را هدایت نکند! کجا متمکّن شد دینی که خدا آن را پسندید و رسولش به انتشار امر آن در امّت و رفتن خوف از دل‌هایشان و مرتفع شدن شکّ از سینه‌های ایشان در عهد یکی از آن‌ها و در عهد علی علیه السلام با ارتداد مسلمانان و فتنه‌ها که در عهد ایشان برانگیخته شد و مقاتله‌ها که میان ایشان و کفّار واقع شد.

نیز از جناب رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: برای آن که ورعی ندارد، دینی نیست و آن که تقیّه نمی‌کند، ایمان ندارد، به درستی که اکرم شما نزد خداوند، کسی است که پیش از خروج قائم ما بیشتر به تقیّه عمل کند، پس کسی که پیش از خروج قائم ما علیه السلام آن را ترک کند، او از ما نیست.»[1]

[وسعت سلطنت حضرت]

۱۴ نجمة

سی و چهارم: فرو گرفتن سلطنت آن حضرت تمام روی زمین را از مشرق تا مغرب، برّ و بحر معموره و خراب و در کوه و دشت جایی نماند که حکمش جاری و امرش نافذ نشود و اخبار در این معنی متواتر است.

شیخ صدوق در علل[2] و عیون[3] و کمال‌الدین[4] در خبری طولانی از رسول

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۷۱.
۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۶.
۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۳۸.
۴. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۵۵.

خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: در شب معراج به ساق عرش نظر کردم، پس دوازده نور را دیدم در هر نوری سطر سبزی بود که بر آن، اسم وصیّی از اوصیای من بود، اوّل ایشان علی بن ابی طالب علیه‌السلام و آخر ایشان مهدی امّت من. گفتم: ای پروردگار من! این‌ها اوصیای من پس از من هستند؟

خطاب رسید: ای محمد! این‌ها اولیا و اصفیا و حجّت‌های من بعد از تو بر خلق من هستند و ایشان اوصیای تو و خلفای تو و بهترین خلق من بعد از تو اند، به عزّت و جلال خود قسم! هرآینه البتّه دین خود را به ایشان ظاهر کنم و کلمهٔ خود را به ایشان، بلند و زمین خود را به آخر ایشان از دشمنان خود پاک کنم، هرآینه او را مالک مشرق و مغرب‌های زمین گردانم و هر آینه بادها را برای او، مسخّر و البتّه ابرهای سخت را برای او هموار و ذلیل کنم؛ البتّه او را در اسباب؛ یعنی راه‌های آسمان بالا برم و هرآینه البتّه او را به لشکر خود یاری کنم و او را به ملایکهٔ خود مرد دهم تا دعوت من بالا گیرد و خلایق بر توحید من جمع شوند، آن‌گاه سلطنت او را دوام دهم و روزگار سلطنت را نوبت به نوبت تا روز قیامت میان اولیای خود گذارم.

در کمال الدین[1] از آن جناب مروی است که بعد از ذکر سلطنت ذی‌القرنین فرمود: به زودی خدای تعالی سنّت او را در قائم از فرزندان من جاری می‌فرماید و او را از مشرق زمین و مغرب آن می‌رساند، تا این که موضعی از دشت و کوه که ذوالقرنین در آن‌جا قدم گذاشت، نمی‌ماند مگر آن که او در آن جا قدم گذارد و نیز از جناب باقر علیه‌السلام گذشت که فرمود: گویا اصحاب قائم علیه‌السلام را می‌بینم که ما بین خافقین را احاطه نمودند.[2]

در تفسیر عیّاشی[3] از جناب صادق علیه‌السلام مروی است که در تفسیر آیهٔ شریفهٔ ﴿وَ لَهُ

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۹۴.
۲. همان، ص ۶۷۳.
۳. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳.

أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً﴾[1] فرمود: هرگاه قائم ما خروج کرد، زمینی نمی‌ماند مگر آن که در آن، شهادت انّ لا اله الّا الله و انّ محمّداً رسول الله را ندا کنند.

نیز از حضرت کاظم علیه السلام در تفسیر آیهٔ مذکوره روایت کرده که آن در حقّ قائم علیه السلام نازل شده، چون یهود، نصارا، صابئین، زنادقه و کفّار را در مشرق زمین و مغرب آن بیرون آورد، پس سلام را بر ایشان عرضه دارد. هر که به رغبت اسلام آورد، او را به نماز و زکات و آن چه مسلم را به آن امر کنند و بر او برای خداوند واجب است، امر فرماید و هر که اسلام نیاورد، گردنش را بزند، تا این که در مشرق‌ها و مغرب‌ها احدی جز موحّد نماند.

راوی گفت: فدایت شوم! خلق بیشتر از این‌هاست.

فرمود: به درستی که چون خدای تعالی اراده فرماید، امر زیاد را کم و کم را زیاد می‌کند.»[2]

یوسف بن یحیی السلمی در باب نهم از کتاب عقدالدرر اخبار بسیاری در کیفیّت فتوحات آن حضرت و گرفتن قسطنطنیّه، روم، بنی، الاصغر، چین، کابل، جزایر و غیر آن‌ها ذکر کرده که مقام ذکر آن نیست.

[عدالت حضرت صاحب الامر(عج)]

۱۵ نجمة

سی و پنجم: پر شدن تمام روی زمین از عدل و داد؛ چنان که در کمتر خبری، الهی یا نبوی، خاصّی یا عامّی ذکری از حضرت مهدی علیه السلام شده که این بشارت و این منبقت برای آن جناب مذکور نباشد.

---

۱. سوره آل عمران، آیه ۸۳

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۴.

در عیون[۱] از جناب رضاﷺ مروی است که فرمود: چون آن حضرت خروج کند، زمین به نور پروردگار خود روشن شود و میزان عدل میان مردم وا گذاشته شود، پس احدی به احدی ظلم نمی‌کند.

در کمال الدین از جناب صادقﷺ مروی است که در تفسیر آیهٔ شریفهٔ **﴿سِيرُوا فِيهٰا لَيٰالِيَ وَ أَيّٰاماً آمِنِينَ﴾**[۲] فرمود: مراد، قائم ما اهل بیتﷺ است؛ یعنی در عهد آن حضرت، هر کس در شب و روز به هر جا رود، ایمن و محفوظ است.[۳]

در تفسیر عیّاشی[۴] از جناب باقرﷺ مروی است که فرمود: والله! آن حضرت و اصحابش مقاتله می‌کنند تا خلق، خدا را به یگانگی اقرار کنند و چیزی را برایش شریک قرار ندهند، حتّی پیرزن ضعیفی از مشرق، ارادهٔ مغرب می‌کند و احدی او را نمی‌ترساند.

در ارشاد[۵] شیخ مفید از جناب صادقﷺ مروی است که فرمود: هرگاه قائم خروج نماید، به عدل حکم می‌کند، جور در ایّام او مرتفع می‌شود، راه‌ها به او ایمن می‌گردد، زمین برکات خود را بیرون می‌آورد، هر حقّی به سوی اهل آن حقّ بر می‌گردد و اهل دینی باقی نمی‌ماند مگر آن که اظهار اسلام کنند و به ایمان اعتراف نمایند.

در کمال الدین[۶] مروی است که ریّان‌بن‌الصلت به جناب رضاﷺ عرض کرد: تو صاحب این امری؟ فرمود: من صاحب این امر هستم ولکن آن کسی نیستم که زمین را از عدل پر می‌کند؛ چنان که از جور پر شده.

---

۱. ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۷۲؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۲؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۴۷.

۲. سوره سبأ، آیه ۱۸.

۳۰۱۸ ۳. ر.ک: علل الشرایع، ج ۱، ص ۹۱؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۶۸؛ ج ۴، ص ۳۳۳؛ تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۱۲۸؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۹۴.

۴. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۶۱.

۵. الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۴.

۶. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۷۶.

[حکم به علم امامت]

سی و ششم: حکم فرمودن در میان مردم به علم امامت خود و خواستن بیّنه و شاهد از احدی؛ چنان که در بصائرالدرجات [۱] صفّار از جناب صادق علیه السلام مروی است که فرمود: هرگز دنیا نخواهد رفت، تا این که مردی از ما اهل بیت خروج کند که به حکم داود و آل داود حکم کند و از مردم بیّنه‌ای سؤال نکند.

به روایت دیگر فرمود: به هر نفسی حکم او را عطا خواهد کرد، [۲] نیز از آن جناب روایت کرده که فرمود: هرگاه قائم آل محمد صلی الله علیه و آله خروج کرد، به حکم داود و سلیمان حکم می‌کند و از مردم شاهدی نمی‌پرسد.

در دعوات [۳] سیّد فضل الله راوندی از حضرت عسکری علیه السلام مروی است که در جواب آن که پرسید: چون قائم برخاست به چه حکم می‌کند که سؤال کردی از امام؟ نوشت: پس هرگاه خروج کرد، حکم می‌کند میان مردم به علم خود، مثل حکم داود سؤال نمی‌کند از مردم بیّنه.

در خرایج [۴] راوندی از جناب صادق علیه السلام مروی است که فرمود: گویا مرغ سفیدی را بالای حجر الاسود می‌بینم و زیر آن، مردی است که به حکم آل داود و سلیمان حکم می‌کند و بیّنه‌ای خواهش نمی‌کند.

در ارشاد [۵] شیخ مفید و غیبت فضل [۶] از آن جناب مروی است که فرمود: هرگاه قائم آل محمد علیهم السلام برخاست، به حکم داود میان مردم حکم می‌کند و به بیّنه محتاج نمی‌شود، خدای تعالی به او را الهام می‌کند، پس به علم خود حکم می‌نماید و هر قومی را به آن چه در دل خود مخفی کردند، خبر می‌دهد.

---

۱. بصائرالدرجات، ص ۲۷۹.
۲. همان، ص ۲۷۸.
۳. الدعوات، ص ۲۰۹.
۴. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۸۶۰.
۵. الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۶.
۶. ر.ک: کفایة المهتدی [گزیده]، ذیل حدیث سی و نهم، ص ۳۰۲.

در غیبت نعمانی[1] از جناب صادق علیه السلام مروی است که فرمود: منادی آن حضرت ندا می‌کند؛ این مهدی به حکم داود حکم می‌فرماید و سلیمان از مردم بیّنه سؤال نمی‌کند و در کمال الدین[2] صدوق از آن جناب مروی است که فرمود: خدای تعالی بادی را بر می‌انگیزاند، پس به هر وادی ندا می‌کند: این مهدی به حکم داود و سلیمان حکم می‌کند و بیّنه‌ای بر حکم خود نمی‌خواهد.

در غیبت فضل بن شاذان از جناب باقر علیه السلام مروی است که فرمود: قائم علیه السلام سی‌صد سال سلطنت می‌کند و نُه سال را زیاد می‌کنند؛ چنان که اصحاب کهف در غار خود درنگ کردند، زمین را از عدل و داد پر می‌کند؛ چنان که از ظلم و جور پر شده، پس خداوند شرق زمین و غرب آن را برای او مفتوح می‌فرماید، مردم را می‌کشد، تا آن که جز دین محمد صلی الله علیه و آله نماند و به سیره و سلوک سلیمان بن داود حکم و رفتار می‌فرماید و آفتاب و ماه را می‌خواند، پس او را اجابت می‌کنند، زمین برای او پیچیده می‌شود و به او وحی می‌شود، پس به امر خدای تعالی به وحی عمل می‌کند.[3]

[احکام مخصوصه حضرت]

۱۶ نجمة

جریان احکام در زمان آن جناب

سی و هفتم: آوردن احکام مخصوصی که تا عهد آن حضرت ظاهر و مجری نشده بود؛ چنان که در کافی[4] و کمال الدین[5] از جناب صادق علیه السلام مروی است که فرمود: دو خون در اسلام است که از جانب خدای تعالی حلال است، احدی در آن حکم نمی‌کند، تا این که قائم ما اهل البیت مبعوث شود، پس هرگاه خدای تعالی قائم ما اهل البَیت را برانگیخت، در آن به حکم خدا حکم می‌فرماید و بیّنه بر آن نمی‌طلبد، زانی، محصن را

۳۰۲۰

۱. الغیبة، ص ۳۱۳.
۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۷۱.
۳. ر.ک: کفایة المهتدی [گزیده]، حدیث چهلم، صص ۳۰۶ـ۳۰۵.
۴. الکافی، ج ۳، ص ۵۰۳.
۵. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۷۱.

رجم می‌کند و گردن کسی که زکات نمی‌دهد، می‌زند.

در خصال[۱] از جناب صادق و کاظم علیهما السلام مروی است که فرمودند: هر گاه قائم ما علیه السلام برخاست هرآینه به سه حکم، حکم می‌کند که احدی قبل از او به آن‌ها حکم نکرد پیر زانی و مانع زکات را می‌کشد و در عالم ذر برادر را از برادرش؛ یعنی هر دو نفر که در آن‌جا میانشان عقد اخوّت بسته شد، در این‌جا از یکدیگر میراث می‌برند.

در غیبت نعمانی[۲] از جناب صادق علیه السلام مروی است که فرمود: به درستی که علی علیه السلام می‌فرمود: برای من بود که آن را که پشت کرده، بکشم؛ یعنی آن که در روز جنگ فرار کند و خستهٔ مجروح را بکشم ولکن آن را به جهت عاقبت اصحاب خود ترک کردم که اگر مجروح شوند، ایشان را نکشند و برای قائم علیه السلام است که پشت کننده و مجروح را بکشد.

شیخ جلیل، فضل بن شاذان از حضرت باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: قائم علیه السلام به احکامی حکم می‌کند که بعضی از اصحابش از آن‌ها که پیش روی جنابش شمشیر می‌زدند، آن را انکار می‌کنند و آن، حکم آدم است. پس آن‌ها را پیش می‌طلبد و امر می‌فرماید گردن آن‌ها را بزنند، آن گاه رابعاً حکمی می‌فرماید و آن، حکم محمد صلی الله علیه و آله است، احدی آن را انکار نمی‌کند.[۳] در جمله‌ای از اخبار رسیده که آن حضرت جزیه قبول نمی‌کند، صلیب را می‌شکند و خوک را می‌کشد.

شیخ طبرسی در اعلام الوری[۴] روایت کرده: آن جناب مرد بیست ساله را که علم دین و احکام مسایل خود را نیاموخته، می‌کشد.

در مزار[۵] محمد بن مشهدی مروی است که ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام از حکم کسانی که با ایشان نصب عداوت کردند، سؤال کرد. فرمود: ای ابومحمد! برای کسی که

۱. الخصال، ص ۱۷۰.
۲. الغیبة، ص ۲۳۱.
۳. ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۹.
۴. اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۲، ص ۳۱۰.
۵. المزار، ص ۱۳۵.

از ما مخالفت کرده در دولت ما، حظّ و نصیبی نیست، به درستی که خدای تعالی در وقت خروج قائم ما خون‌های ایشان را برای ما حلال کرده و امروز این کار بر ما و بر شما حرام است، پس احدی تو را مغرور نکند، هرگاه قائم ما علیه السلام برخاست، برای پیغمبرش و برای همهٔ ما انتقام خواهد کشید.

[آشکاری کل مراتب علوم]

سی و هشتم: بیرون آمدن تمام مراتب علوم؛ چنان که قطب راوندی در خرایج [1] از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: علم بیست و هفت حرف است، جمیع آن چه پیغمبران آوردند، دو حرف بود و مردم تا امروز، غیر از آن دو حرف را نشناختند، هرگاه قائم ما خروج کند، بیست و پنج حرف را بیرون آورد، پس آن‌ها را میان مردم پراکنده می‌کند و با دو حرف دیگر ضمّ می‌فرماید، تا آن که تمام بیست و هفت حرف را منتشر می‌نماید.

شیخ صفار در بصایر [2] از آن جناب روایت کرده که فرمود: در ذوابهٔ شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله صحیفهٔ کوچکی بود، به درستی که علی علیه السلام پسرش، امام حسن علیه السلام را طلبید؛ آن صحیفه و کاردی را به او داد و به او فرمود: آن را باز کن! نتوانست آن را باز کند. آن را برای او باز کرد. آن‌گاه فرمود: بخوان!

امام حسن خواند: الف، با، سین، لام و حرفی بعد از حرفی.

سپس پیچید و آن را به پسرش حسین علیه السلام داد. نتوانست آن را باز کند. آن را برای او باز کرد و به او فرمود: بخوان! نتوانست چیزی از آن استخراج نماید، پس علی علیه السلام گرفت، پیچید و بر ذوابهٔ شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله آویزان کرد.

۳۰۲۲ راوی پرسید: در آن صحیفه چه بود؟ فرمود: آن حروفی است که هر حرفی هزار باب باز می‌کند و فرمود: تا این ساعت جز دو حرف از آن بیرون نیامد.

---

۱. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۸۴۱.
۲. بصائرالدرجات، ص ۳۲۷.

به سند دیگر از ابوبصیر روایت کرد که از آن جناب پرسید: در ذوابهٔ شمشیر رسول خدا ﷺ چه بود؟ به همان نحو سابق بیان فرمود. ظاهراً این دو خبر از سنخ خبر راوندی باشد و نشر بقیهٔ حروف آن صحیفهٔ نبویّه از خصایص دولت مهدویّه باشد والله العالم.

[شمشیرهای آسمانی اصحاب]

۱۷ نجمة

سی و نهم: آوردن شمشیرهای آسمانی برای انصار و اصحاب خود؛ چنان که نعمانی در غیبت [۱] خود از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هرگاه حضرت قائم علیه السلام خروج کرد، شمشیرهای قتال فرود می‌آید، بر هر شمشیر اسم مرد و پدرش ثبت شده.

در اختصاص [۲] شیخ مفید از آن جناب مروی است که فرمود: هرگاه قائم علیه السلام خروج کرد، بُرجِهٔ کوفه می‌آید، پس به پای مبارک خود اشاره می‌کند و آن جناب به دست خود به موضعی اشاره می‌کند، آن‌گاه می‌فرماید: این‌جا را حفر کنید! حفر می‌کنند، دوازده هزار زره، دوازده هزار شمشیر و دوازده هزار خود بیرون می‌آورند که برای هر خودی، دو رو است، آن‌گاه دوازده هزار نفر از موالیان و عجم را می‌طلبد. و آن‌ها را بر ایشان می‌پوشاند. سپس می‌فرماید: هر کس که بر او، مثل آن چه بر شماست، نباشد، او را بکشید.

[اطاعت حیوانات از اصحاب]

چهلم: اطاعت حیوانات از انصار آن حضرت؛ چنان که از حضرت ۳۰۲۳
امیرالمؤمنین علیه السلام گذشت.

---

۱. الغیبة، ص ۲۴۴.

۲. الاختصاص، ص ۳۳۴.

[دو نهر آب و شیر]

چهل و یکم: بیرون آمدن دو نهر از آب و شیر، پیوسته در ظهر کوفه که مقرّ سلطنت آن جناب است از سنگ جناب موسی که با آن حضرت است؛ چنان که در خرایج[1] از جناب باقر علیه السلام مروی است که فرمود: چون قائم علیه السلام به مکّه خروج کند و اراده نماید متوجّهٔ کوفه شود، منادی آن حضرت ندا کند: آگاه باشید! کسی طعام و آبی حمل نکند و حجر موسی را که از آن دوازده چشمهٔ آب جاری شده بود، حمل نماید. در منزلی فرود نمی‌آیند مگر آن که آن را نصب می‌فرماید، پس چشمه‌ها از آن جاری می‌شود. هر که گرسنه باشد، سیر و هر که تشنه باشد، سیراب می‌شود. آن سنگ، توشهٔ ایشان است تا وارد نجف شوند، چون در ظهر کوفه فرود آمدند، از آن پیوسته آب و شیر جاری می‌شود. هر که گرسنه باشد، سیر و هر کس تشنه باشد، سیراب می‌شود.

[امتیاز حضرت در شب معراج]

چهل و دوّم: امتیاز دادن خداوند تبارک و تعالی آن حضرت را در شب معراج پیغمبر خود صلی الله علیه و آله بعد از نماندن اشباح نورانیّهٔ ائمّه علیهم السلام به آن حضرت، از امیرالمؤمنین علیه السلام تا حجّت عصر ـ عجّل الله تعالی فرجه ـ به این که به روایت ابن عیّاش فرمود: این قائم حلال مرا، حلال و حرام مرا، حرام می‌کند و ای محمد! از اعدای من انتقام می‌کشد. ای محمد! او و کسی که او را دوست می‌دارد، دوست دار![2]

بیان خروج و ظهور دجّال لعین

[نزول عیسی بن مریم(ع)]

۱۸ نجمة

۳۰۲۴ **چهل و سوّم:** جایز نبودن هفت تکبیر بر جنازهٔ احدی بعد از حضرت

---

۱. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۹۰.

۲. مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۲۴.

امیرالمؤمنین علیه السلام جز بر جنازهٔ آن جناب؛ چنان که در بحار [۱] در حدیث وفات آن حضرت روایت کرده که ضمن وصایای خود به امام حسن علیه السلام بعد از ذکر کفن، حنوط و بردن تا موضع قبر شریف، فرمود: آن گاه ای ابامحمد! مقدّم شو! و ای فرزندم حسن! بر من نماز کن! بر من هفت تکبیر بگو و بدان این عمل برای احدی غیر از من حلال نیست مگر بر مردی که در آخرالزمان بیرون می‌آید، اسم او، قائم مهدی و از فرزندان برادر تو حسین علیه السلام است، اعوجاج حقّ را راست می‌کند.

[قتل دجّال لعین]

چهل و چهارم: قتل رجال‌العین که برای اهل قبله، از عذاب‌های الهی است؛ چنان که در تفسیر علی بن ابراهیم [۲] از جناب باقر علیه السلام مروی است که عذاب در آیهٔ شریفهٔ **﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَاباً مِنْ فَوْقِكُمْ﴾** [۳] به دجّال و صیحه تفسیر نمود و فرمود: هیچ پیغمبری نیامد مگر آن که مردم را از فتنهٔ دجّال ترساند.

چنان‌که در کمال‌الدین [۴] از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده: چگونه فتنه نباشد با آن هیأت و استعدادی که او در سال قحط شدید بیرون می‌آید و همهٔ آفاق را جز مکّه و مدینه سیر می‌کند.

حسن بن سلیمان حلّی در مختصر بصایر [۵] از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر که بخواهد با شیعه دجّال مقاتله کند، پس با آنان که بر خون فلان و بر اهل نهروان می‌گریند، مقاتله کند و به درستی که کسی که خدا را با ایمان به این که فلان

---

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۹۲.
۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۰۴؛ در چاپ مورد استفاده از تفسیر القمی به جای «دجال»، «دخان» ذکر شده است، ولی در بحارالانوار در روایت مذکور از تفسیر القمی «دجال» ذکر شده است؛ ر.ک: بحارالانوار، ج ۹، ص ۲۰۵.
۳. سوره انعام، آیه ۶۵.
۴. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۲۹؛ الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۴۲.
۵. مختصر بصائرالدرجات، ص ۲۰.

مظلوم کشته شده، ملاقات کند؛ خدای را در حالی که بر او غضبناک است، ملاقات کرده و دجّال را درک می‌کند.

کسی گفت: یا امیرالمؤمنین! اگر پیش از آن بمیرد؟

فرمود: خداوند او را از قبرش مبعوث می‌کند، تا این که به رغم انفش به او ایمان می‌آورد.

از کمال الدین «[1] گذشت که آن ملعون در عقبهٔ افیق شام به دست آن حضرت کشته می‌شود.

نیز از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند تبارک و تعالی چهارده نور آفرید، پیش از آن که به چهارده هزار سال، خلق را بیافریند، آن، ارواح ماست.

کسی گفت: یابن رسول الله! آن چهارده تن کیستند؟

فرمود: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و ائمّه از فرزندان حسین علیهم السلام؛ آخر ایشان قائمی است که بعد از غیبتش بر می‌خیزد، دجّال را می‌کشد و زمین را از هر جور و ظلمی پاک می‌کند.»[2]

بعضی عامّه قتل آن لعین را به جناب عیسی علیه السلام نسبت می‌دهند. ما از شرح حال دجّال اعراض نمودیم؛ چون غرض اهمّ، غیر از آن است.

[پایان سلطنت ظالمین]

چهل و پنجم: انقطاع سلطنت جبّار و دولت ظالمین در دنیا به وجود آن جناب که دیگر در روی زمین پادشاهی نخواهند کرد، چون بنابر رأی بعضی از علما دولت آن حضرت به قیامت، یا بنا بر رأی جماعتی و ظواهر اخبار بسیار به رجعت سایر ائمّه علیهم السلام ـ بلکه تصانیف متعدّد در این باب تألیف فرمودند ـ و یا به دولت فرزندان آن ۳۰۲۶

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۸۰.

۲. همان، ص ۳۳۵.

حضرت متّصل شود؛ چنان که شیخ مفید در ارشاد[1] فرموده: بعد از دولت قائم علیه السلام برای احدی دولتی نیست مگر آن چه در روایت از سلطنت فرزندان آن جناب رسیده. ان‌شاءالله تعالی و به نحو قطع و بتّ نرسیده. بیشتر روایات این است که مهدی علیه السلام نمی‌رود مگر چهل روز پیش از قیامت تا آخر آن چه فرموده و مکرّر حضرت صادق علیه السلام به این بیت مترنّم بودند: لكلّ اناس دولة يرقبونها ودولتنا في آخر الدّهر يظهر.

در غیبت نعمانی از جناب باقر علیه السلام مروی است که فرمود: دولت ما آخر دولت‌هاست و اهل‌بیتی نمی‌ماند که برای ایشان دولتی‌است مگر آن که پیش از ما سلطنت خواهند کرد تا این که هرگاه سیره و سلوک ما را ببینند نگویند که هرگاه ما سلطنت می‌کردیم، مثل سلوک این جماعت سلوک می‌نمودیم و این قول خدای عزّوجلّ ﴿وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾[2] است.

چهل و ششم: نزول حضرت روح الله، عیسی بن مریم از آسمان برای یاری حضرت مهدی ـ صلوات الله علیه ـ و نماز کردن در خلف آن جناب علیه السلام.

[فضیلت ائمه(ع)]

تذییلان للعبقريّة يليقان للهديّة:

اوّل: مخفی نماند اگرچه دعوای استقرار مذهب در این اعصار بر افضلیّت ائمّهٔ اطهار علیهم السلام بر جمیع انبیا و مرسلین، حتّی اولواالعزم که یکی از ایشان عیسی است، بعید نیست، لکن اوّلاً این مسأله در اعصار سابق از مسایل نظری بود و جمعی از علمای ما مخالف بودند، چه رسد به اهل سنّت که پاره‌ای از ایشان به تکفیر کسی که احدی غیر از انبیا را بر ایشان ترجیح دهد، حکم کنند.

شیخ مفید در کتاب مقالات فرموده: گروهی از اهل امامت؛ یعنی امامیّه، به فضل

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۷.
۲. سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

ائمّه از آل محمد علیهم السلام بر تمام کسانی که از رسولان و پیمبران پیش بودند، سوای پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله قطع کردند و فریقی از ایشان، فضل بر جمیع انبیا را سوای اولواالعزم از ایشان علیهم السلام واجب دانستند و فریقی دیگر از ایشان هر دو قول را امتناع نمودند و به فضل تمام انبیا به جمیع ائمّه علیهم السلام قطع کردند، این بابی است که مجالی در ردّ و قبول آن برای عقول نیست و بر هیچ یک از آن اقوال اجماعی نیست. به تحقیق آثاری از پیغمبر صلی الله علیه و آله در امیرالمؤمنین علیه السلام و ذرّیّهٔ او و از ائمّهٔ طاهرین علیهم السلام و ایضاً اخباری از ائمّهٔ صادقین علیهم السلام رسیده.

در قرآن مواضعی است که عزم را بر آن چه فریق اوّل در این مسأله گفتند، قوّت می‌دهد،...الخ.»[1]

ثانیاً: ثبوت افضلیّت از روی ادلّه و براهین مخصوص به اهل انصاف، ارباب دانش و بینش است، برای عوام اهل حقّ جز اعتقادی بی‌پایه از روی تقلید در آن بهره‌ای نیست و غیر آن طایفه یا علم ندارند یا انصاف و یا اطّلاع، پس افضلیّت ائمّه علیهم السلام از رسل برای همهٔ امّت، چه رسد به غیر ایشان، به درجهٔ اوّل از ثبوت نرسیده؛ چه رسد به آن که ضروری و وجدانی شود، جز برای طایفه‌ای از ایشان در بعضی از اعصار که به حدّ ضروری رسیده و به نزول جناب عیسی علیه السلام، نماز کردنش در خلف مهدی علیه السلام و متابعت و اطاعت کردنش آن جناب را در محضر تمام عالم که او را به تعریف الهی خواهند شناخت، این مطلب محسوس و وجدانی همهٔ جهانیان شود، چون کسی بین اولواالعزم فرقی نگذاشته و از این جهت در اخبار، نزول و نماز عیسی را از فضایل خاصّه و مناقب مختصّهٔ آن حضرت قرار داده، مکرّر در مجالس و محافل به آن افتخار می‌فرمودند، بلکه خدای تعالی آن را از مناقب و مدایح آن جناب شمرده.

۳۰۲۸ چنان که در کتاب محتضر[2] حسن بن سلیمان حلّی در خبری طولانی مروی است که خدای تعالی در شب معراج بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به تو عطا فرمودم این که از

---

۱. اوائل المقالات، ص ۷۱.

۲. المحتضر، ص ۱۴۱.

صلب او؛ یعنی علی علیه السلام یازده مهدی بیرون بیاورم که همه از ذرّیّهٔ تو و از بکر بتول باشند؛ آخرِ مرد ایشان کسی است که عیسی بن مریم خلف او نماز می‌کند، زمین را از عدل پر می‌کند؛ چنان که از جور و ظلم پر شده باشد، به وسیلهٔ او از مهلکه نجات می‌دهم و از ضلالت هدایت می‌کنم، از کوری عافیت می‌دهم و مریض را به او شفا می‌دهم.

در کمال الدین[۱] از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود: قسم به آن که مرا به راستی به پیغمبری فرستاده اگر از دنیا مگر یک روز نماند، هرآینه خداوند آن روز را طولانی می‌کند، تا آن که در آن روز، فرزندم مهدی خروج کند، روح الله عیسی بن مریم فرود آید و خلف او نماز کند.

نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که در حدیث دجّال فرمود: او را می‌کشد؛ یعنی خداوند در شام در عقبهٔ افیق بر دست کسی که مسیح عیسی بن مریم خلف او نماز می‌کند.[۲]

در اعلام الوری[۳] شیخ طبرسی از امام حسن مجتبی علیه السلام مروی است که فرمود: احدی از ما نیست مگر آن که بیعت طاغیهٔ زمان او در گردنش واقع می‌شود مگر قائمی که روح الله، عیسی علیه السلام خلف او نماز می‌کند.

در غیبت[۴] شیخ طوسی از آن جناب مروی است که به فاطمه علیها السلام فرمود: ای دخترک من! به ما اهل بیت، هفت چیز داده شد که به احدی پیش از ما داده نشد؛ پیغمبر ما بهترین پیغمبران و آن پدر تو است، وصیّ ما بهترین اوصیا و آن شوهر تو است، شهید ما، بهترین شهدا و آن عمّ پدر تو حمزه است و از ماست کسی که برای او دو بال سبز است که به وسیلهٔ آن در بهشت پرواز می‌کند، از ماست دو سبط این امّت و

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۸۰.

۲. همان، صص ۵۲۷ ـ ۵۲۶.

۳. اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۳۰.

۴. الغیبة، ص ۱۹۱.

آن‌ها دو پسر تو حسن و حسین‌اند و قسم به خداوندی که خدایی جز او نیست! مهدی این امّت از ماست، آن که عیسی بن مریم خلف او نماز می‌کند، آن‌گاه دست مبارک را بر کتف حسین علیه السلام گذاشت و سه مرتبه فرمود: از این فرزندم است.

در کافی [1] مروی است که آن حضرت روزی مسرور و خرسند و خندان بیرون تشریف آورد، از سبب آن جویا شدند.

فرمود: هیچ روز و شبی نیست مگر آن که در آن از جانب خداوند برای من تحفه‌ای است. آگاه باشید! امروز پروردگارم تحفه‌ای به من داده که مثل آن را به گذشتگان نداد. جبرییل نزد من آمد، از پروردگارم به من سلام رساند و گفت: ای محمد!...، تا این که گفت: و قائم از شما؛ یعنی از بنی‌هاشم است که عیسی بن مریم هرگاه خدا او را به زمین فرو فرستد، خلف او نماز می‌کند.

در کمال الدین [2] از جناب باقر علیه السلام مروی است که سیرت خلفای راشدین را ذکر فرمود، چون به آخر ایشان رسید، فرمود: دوازدهم کسی است که عیسی بن مریم علیه السلام عقب او نماز می‌کند.

نزول حضرت عیسی(ع) در بیت المقدس

گنجی شافعی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که در جملهٔ احوال مهدی علیه السلام فرمود: آن حضرت با اصحاب خود در بیت‌المقدّس مشغول نماز صبح است که عیسی بن مریم علیه السلام فرود می‌آید، پس حضرت به قهقری برمی‌گردد که عیسی پیش افتد و در نماز امام مردم شود، عیسی دو دست خود را بر کف آن جناب می‌گذارد و به او می‌گوید: مقدّم شو! [3]

نیز روایت کرده که به ابوهریره فرمود: شما چگونه‌اید زمانی که پسر مریم نازل شود و امام شما از خود شما باشد؟ [4]

۳۰۳۰

۱. الکافی، ج ۸، صص ۵۰ ـ ۴۹.
۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۳۲.
۳. البیان فی اخبار صاحب الزمان، ص ۱۴۴.
۴. کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی‌طالب، ص ۴۹۶.

بر این مضمون اخبار مکرّر است. گنجی شرحی در دلالت امامت آن حضرت برای عیسی و افضلیتش بر آن جناب بیان کرده که امام باید اقرء و اعلم و اصبح باشد، به بیانی که ما حاجتی به ذکر آن نداریم.

در عقدالدرر[۱] از آن جناب مروی است که فرمود: مهدی علیه السلام ملتفت می‌شود که عیسی بن مریم علیه السلام نازل شده و گویا از مویش آب می‌چکد. مهدی علیه السلام به او می‌فرماید: مقدّم شو و بر مردم نماز کن!

عیسی می‌گوید: نماز برای تو بیان شده، پس عیسی، خلف مردی از فرزندان من نماز می‌کند، چون نماز کرد، می‌نشیند و عیسی در مقام با او بیعت می‌کند.

نیز از سدی روایت کرده که آن جناب فرمود: مهدی علیه السلام و عیسی علیه السلام وقت نماز جمع می‌شوند، حضرت به عیسی می‌فرماید: پیش بیفت! عیسی می‌گوید: تو به نماز سزاوارتری. عیسی به اقتدا در عقب آن حضرت نماز می‌کند.[۲]

در اخبار خاصّه این مضمون به نظر رسیده و بر فرض صحّت امر حضرت، آن جناب را به تقدیم، نظیر امر رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در شب معراج جبرییل را به تقدیم در نماز امر کرد و جبرییل امتناع نمود و گفت: ما از آن روز که به سجده برای آدم مأمور شدیم، بر آدمیان مقدّم نمی‌شویم.[۳]

لذا شاید مقصود، کشف افضلیّت خود بر عیسی برای خلق، به لسان خود آن جناب است، نه به مجرّد تقدّم در نماز که به قواعد بسیاری از اهل سنّت، فضلی در آن نیست و جواز نماز را خلف هر برّ و فاجری روایت کنند و کلام نبیّ خود را فراموش کنند که هرگز رستگار نمی‌شود قومی که ایشان را کسی پیش بیفتد و در میانشان کسی باشد که از آن که ایشان را پیش افتاد، افضل باشد.

۱. عقدالدرر فی اخبار المنتظر، صص ۲۳۰ ـ ۲۲۹.
۲. همان، ص ۲۳۴.
۳. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۷۷؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۱۲۶.

[نور آل محمد(ص)]

دوم:

در نجم ثاقب آمده: پوشیده نماند از آن چه ذکر کردیم ـ که نمونه‌ای از خصایص و تشریفات الهیّهٔ مهدویّه است ـ اندکی از مقامات عالیّهٔ آن حضرت ـ صلوات الله علیه ـ و بزرگی سلطنت آن جناب معلوم می‌شود که کسی ندیده، نشنیده و نخواهد دید و استغراب بعض آن چه در حقّ آن حضرت وارد شده، رفع می‌شود؛ چنان که شیخ نعمانی در غیبت [1] خود روایت کرده که کسی از جناب صادق پرسید: آیا قائم علیه السلام متولّد شده؟

فرمود: نه، اگر او را درک کنم، هرآینه او را در ایّام حیات خود خدمت می‌کنم و خواهد آمد که آن جناب بعد از نماز ظهر برای حضرت قائم علیه السلام دعا می‌کردند.

پس راوی عرض کرد: برای خود دعا کردی؟

فرمود: به تحقیق برای نور آل محمد، سابق ایشان و انتقام کشنده از اعدای ایشان دعا کردم. نیز می‌آید که حضرت کاظم علیه السلام مکرّر در مقام ذکر شمایل و حالات آن حضرت می‌فرمود: پدرم فدای آن که چنین است!

در کامل الزیاره [2] از جناب صادق علیه السلام مروی است که ضمن وقایع خروج آن حضرت فرمود: پس مؤمن مرده نمی‌ماند، مگر آن که سرور این ظهور در قبرش بر او داخل می‌شود و این، آن وقت است که در قبرهایشان به زیارت یکدیگر روند و یکدیگر را به خروج قائم علیه السلام بشارت دهند. این مضمون را صدوق در کمال الدین از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده، در آن جا مذکور است: سروری در قلب آن مؤمن داخل می‌شود.

شیخ نعمانی روایت کرده که جناب باقر علیه السلام فرمود: موسی بن عمران در سفر اوّل؛
۳۰۳۲ یعنی از تورات نظر کرد به آن چه از قدرت و سلطنت و فضل به قائم آل محمد علیه السلام داده می‌شود.

---

۱. الغیبة، ص ۲۴۴.

۲. کامل الزیارات، ص ۲۳۳.

موسی گفت: پروردگارا! مرا قائم آل محمدﷺ بگردان! به او گفتند: به درستی که این قائم از ذرّیّهٔ احمد است. سپس در سفر ثانی نظر کرد، در آن مثل این را یافت، آن‌گاه در سفر ثالث نظر کرد، در آن مانند این دید و همان سخن را گفت؛ همان جواب را به او دادند.»[1]

در مهیّج الاحزان[2] از کتاب نورالعین روایت کرده که حضرت سیّدالشهداﷺ در شب عاشورا به اصحاب فرمود: جدّم مرا خبر داد که فرزندم حسین غریب و بی کس و تشنه در بیابان کربلا کشته خواهد شد، پس کسی که او را یاری کند، به تحقیق مرا یاری کرده و فرزندش قائم منتظرﷺ را یاری نموده.

[کلام حضرت امیر(ع) به کمیل]

در بشارة المصطفی[3] عمادالدین طبری و تحف العقول و بعضی نسخ نهج‌البلاغه از امیرالمؤمنینﷺ مروی است که به کمیل فرمود: ای کمیل! هیچ علمی نیست مگر آن که من آن را مفتوح می‌نمایم و هیچ سرّی نیست مگر آن که قائم آن را ختم می‌کند، **در نسخه** هیچ سرّی و به روایتی هیچ چیز نیست مگر آن که آن جناب آن را ختم نماید.

چه دانستی که همهٔ انبیا و اوصیا که برای عمارت قلوب و تحلیهٔ آن‌ها به نور ایمان و تطهیر و تزکیهٔ آن‌ها از قذارات و دنایس عقاید و اخلاق مبعوث شدند و به جهت موانع بسیار از اظهار تمام اسباب انکار و بیان رموز و اسرار متمکّن نشدند و پیوسته خلق را به آن جناب و عهد سلطنت و ریاست او وعده، بشارت، ارجاع و حوالت فرمودند که پس از آن دولتی نباشد. نباید چیزی بماند که آن جناب نفرماید و به خلق نرساند و ایشان را به سوی خداوند نکشاند؛

چنان که خدای تعالی به همین نحو در آیه، وعدهٔ استخلاف بیان فرمود که دیگر ۳۰۲۳

---

۱. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۴۰.

۲. مهیج الاحزان، ص ۹۸، مجلس چهارم.

۳. بشارة المصطفی، ص ۵۱.

برای احدی از خلیفه و انصارش خوفی نباشد که سبب پوشاندن حقّی شود.

[روایتی از حضرت رسول(ص)]

شیخ جلیل، علی بن محمد بن علی در کفایة الاثر [۱] از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که به علی علیه السلام فرمود: یا علی! تو از منی و من از تو، تو برادر و وزیر منی. چون بمیرم کینه‌ها در دل‌های قومی ظاهر شود و زود است که پس از من فتنه‌ای سخت و دشوار شود که هر بیگانه و نزدیک در آن بیفتد و این هنگام مفقود شدن پنجم از هفتمین فرزندان تو از شیعه است که اهل آسمان و زمین برای فقدان او محزون می‌شود، پس چه بسیار مؤمن و مؤمنه‌ای که در زمان فقدان او متأسّف، متلهّف و حیران است، آن‌گاه سر مبارک را اندکی به زیر انداخت، بالا کرد و فرمود: پدر و مادرم فدای هم نام و شبیه موسی بن عمران! که بر او جامه‌های نور است یا جامه‌ها که از شکاف‌هایش انواری تتق زند که از شعاع قدس متلألأ است.

گویا ایشان را می‌بینم که در حالت نهایت مأیوس‌اند که به ایشان ندایی کنند که از دور شنیده شود؛ چنان که از نزدیک شنیده شود...، تا آخر خبر.

شیخ طبرسی در احتجاج [۲] و ابن طاوس در کشف‌الیقین [۳] خطبهٔ بلیغ طولانی رسول خدا صلی الله علیه و آله را روایت کردند که در حجّة الوداع در غدیر خم در آن محضر عظیم خواندند و از جملهٔ فقرات آن خطبه است؛

الّا و انّ خاتم الائمّة منّا القائم المهدی علیه السلام الا انّه الظاهر علی الدّین الا انّه فاتح الحصون وهادمها الا انّه قاتل کلّ قبیلة من أهل الشرک الا انّه المدرک بکلّ ثار لأولیاء الله الا انّه النّاصر لدین الله الا انّه الغرّاف من بحر عمیق المجازی کلّ ذی

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، صص ۱۵۹ ـ ۱۵۸.

۲. الاحتجاج، ج ۱، ص ۸۰

۳. الیقین فی امرة امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ص ۳۵۷؛ در متن «کشف الیقین» آمده است که تألیف علامه حلی می‌باشد و گویا نسبت آن به سید ابن طاووس، خطا در نگارش بوده است.

فضل بفضله وكلّ ذى جهل بجهله الا انّه خيرة الله ومختاره الا انّه وارث كلّ علم والمحيط به الا انّه المخبر عن ربّه والمنبّه بأمر ايمانه الا انّه الرشيد السديد الا انّه المفرّض اليه الا انّه قد بشّر به من سلف بين يديه الا انّه الباقى حجّة لا حجّة بعده و لا حقّ الّا معه و لا فوز الّا عنده الا انّه لا غالب له و لا منصور عليه الّا وانّه ولىّ الله في ارضه وحكمه في خلقه وامينه في سرّه وعلانيّته اللّهمّ عجّل فرجه.

عبقريّهٔ دهم

[اخبار زمان ظهور]

در بیان شرذمّه‌ای از اخبار واردهٔ گزارشات زمان ظهور آن امام محبور و نمایان ساختن آن حضرت، بعضی از افعال را که از انظار خلایق دوراند و اشاره به لطایف و نکتی که در آن‌هاست و رفع اشکال و اجمالی که از بعضی از آن‌ها، مترایی می‌گردد و در آن، چند نجمه است.

[روایت امام باقر(ع)]

۱ نجمة

در کمال‌الدین [۱] به اسناد خود از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: چون قائم ما قیام کند، دست مبارکش را بر سرهای بندگان خدا می‌گذارد، پس از یمن دست مبارکش، عقل‌های ایشان بر سرهایشان جمع می‌شود و کمال به هم می‌رساند.

این ناچیز گوید: اصل روایت کمال‌الدین چنین است: **عن ابن مسرور عن ابن عامر عن المعلّی عن الوشا عن المثنّی الحنّاط عن قتیبة الاعشی عن ابن ابی یعفور عن مولی النّبی شیبان عن ابی جعفر علیه السلام قال: إذا قام قائمنا وضع الله یده علی رؤس‌العباد، فجمع بها عقولهم وکمل بها احلامهم.**

آن چه ما در معنی این خبر ذکر نمودیم، مطابق چیزی است که آن را در ترجمهٔ جلد سیزدهم بحار در معنی آن ذکر نموده و مبانیت آن با متن خبر بسی واضح است، چه در

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۷۵.

خبر وضع الله یده علی رؤس العباد است و در ترجمه و معنی آن، وضع حضرت قائم، دست مبارک خود را بر سرهای بندگان است.

در وافی فرموده: وضع‌الله یده؛ یعنی خداوند رحمت خود را نازل می‌فرماید و نعمت خود را کامل می‌نماید. یا این که به ید، از واسطهٔ فیض وجود خود تعبیر فرموده است و آن واسطه یا قائم﷣ است یا عقل که آن اوّل مخلوق الهی از یمین عرش پروردگار است و یا ملکی از ملایکهٔ قدس حضرتش و نوری از انوار عظمتش است. مراد از روس عباد، نفوس ناطقه و عقول هیولانیّهٔ ایشان است و تعبیر فرمودنش از نفوس عباد به رؤس به جهت این است که رؤس ایشان، رفیع‌ترین اجزای باطنه و ظاهرهٔ آن‌هاست، پس عقول مردمان به واسطهٔ آن ید، به تعلیم و الهام و افاضهٔ نور تامّ جمع می‌شود. پس به ذوات خود، عالم، به نفوس خود، عارف و به علم و حال، مستکمل می‌شوند و به معدن اصلی خودشان رجوع می‌نمایند، از تفرقه و فترت و کثرت به سوی مقام جمعیّت و وحدت بازگشت می‌کنند، از مقام فصل به مقام وصل بر می‌گردند و از مرتبهٔ فرع به جانب مقام اصلی خود رو می‌گردانند، انتهیٰ کلامه بالترجمه.

[روایت امام صادق(ع)]

۲ نجمة

شیخ طوسی ـ نوّر الله مرقده ـ در تهذیب[1] به اسناد خود از ابی‌خدیجه روایت نموده که گفت: مردی از حضرت صادق﷣ سؤال نمود و من می‌شنیدم. آن مرد عرض کرد: من نماز فجر خود را ادا می‌کنم و پس از آن باری تعالی را ذکر می‌نمایم به آن چه اراده دارم، آن را ذکر نمایم، سپس اراده می‌کنم جبین[2] خود را گذارده و قبل از طلوع
شمس به خواب روم و از این فعل، کاره می‌باشم. ۳۰۳۸

حضرت فرمودند: چرا از این فعل کراهت داری؟

---

۱. تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۳۲۱.

۲. خ: جنب.

عرض کرد: کراهت دارم از این که آفتاب از غیر مطلع خود طلوع نماید.

حضرت فرمودند: در این امر خفایی نیست، در آن جایی که فجر از آن طالع می‌شود، نظر نما، شمس نیز از آن‌جا طلوع می‌کند و حرجی بر تو نیست که بخوابی در وقتی که خدای تعالی را ذکر نموده باشی.

بعض از شرّاح تهذیب در توضیح این خبر چنین فرموده: چون به سایل چنین رسیده بود که هر گاه وقت ظهور قائم برسد، آفتاب از مغرب خود طلوع می‌نماید، پس مرد سایل انتظار آن زمان و دیدن آن کیفیّت را داشته و می‌ترسیده اگر قبل از طلوع آفتاب بخوابد، حضرت ظاهر شود، آفتاب از غیر مطلع حالیّه که دارد، طلوع نماید، او در خواب باشد و دیدن این علامت در زمان ظهور آن بزرگوار از او فوت شود.

لذا امام علیه السلام جواب او را چنین فرموده که در طلوع شمس از مغرب در وقت ظهور آن نور موفور السرور، خفا و غموضتی نیست و این امری بیّن و آشکار است، چرا که شمس در هر روز که طلوع می‌نماید، از آن‌جا طلوع می‌کند که در آن روز فجر از آن‌جا طالع و نمایان می‌شود، چون فجر از ناحیهٔ مشرق یا مغرب طلوع کند و کسی که بعد از فجر می‌خوابد، مطلع فجر را در آن روز می‌بیند که از طرف مشرق است یا مغرب، پس علم به مطلع شمس برای او حاصل می‌شود، زیرا مطلع آن، همان مطلع فجر است که آن را دیده است.

[ابر مخصوص]

۳ نجمة

بدان در زمان ظهور نور موفورالسرور حضرت بقیّة الله، یکی از مراکب مخصوصهٔ آن بزرگوار ابری مخصوص است که خدای تعالی آن را برای حضرتش ذخیره فرموده که در آن رعد و برق است؛ چنان که صفّار در بصائرالدرجات [۱] و شیخ مفید در

---

۱. بصائرالدرجات، ص ۴۲۹.

اختصاص [۱] به سندهای متعدّد از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: آگاه باشید! به تحقیق ذوالقرنین را میان دو ابر مخیّر کردند. پس ذلول؛ یعنی آرام را برگزید و صعب برای صاحب شما ذخیره شد.

راوی پرسید: صعب کدام است؟

فرمودند: آن ابری که در آن رعد و صاعقه یا برق باشد. پس صاحب شما بر آن سوار می‌شود. آگاه باشید! آن جناب بر آن ابر سوار می‌شود، پس او را در راه‌های هفت آسمان و هفت زمین بالا می‌برد که پنج تای آن معموره و دو تای آن خراب است.

[اخبار عیسی(ع) به ظهور قائم(ع)]

اخبار حضرت عیسی علیه السلام در انجیل به آمدن آن جناب

بنا بر مسطور در اناجیل، حضرت روح الله هم از آمدن پسر انسان سوار بر ابر خبر داده است، بلکه دربارهٔ اصحاب آن بزرگوار هم در بعض اخبار وارد شده که بر ابر سوار می‌شوند و شکّی نیست که این اخبار محمول بر ظاهر است و به هیچ وجه، امری نیست که داعی بر تأویل کلمات معجز آیات حجج الهی باشد.

پس ای بی‌سعادت! چون از این قبیل مطالب از آینه‌های تمام نمای الهیّه به گوش تو رسد، به واسطهٔ قصور عقل و فتور دانش خویش فوراً و بدون تدبّر و تأمّل یا راه جحد و انکار را پیش گیری و یا ابواب تأویلات بارده را بگشایی. اگر یک صد سال قبل از زماننا هذا می‌شنیدی انسان به سرعت سحاب در فضای هوا سیر می‌کند، بدون اندیشه و تأمّل، گوینده را تکذیب می‌کردی و کلمات او را از خرافات می‌شمردی، حال ببین چه اندازه از نفوس به اقوای حربیّه توسّط ابرهای مصنوعی انسان که مخلوقی ضعیف است و مراد از آن طیّاره‌های هوایی می‌باشد، چگونه در اندک زمانی چندین هزار فرسخ طی
۳۰۴۰ می‌کنند.

پس از این‌جا که نباید کلمات صادره از نفوس قدسیّه را به صرف قصور ادراک و تنگی حوصلهٔ عقل ناقص خود و استبعادات عادیه انکار کرد و نباید به موهومات

---

۱. الاختصاص، ص ۱۹۹.

خویش تأویل نمود مگر آن که بر امتناع ظاهر آن، برهان عقلی قائم شود، چون آن نفوس قدسی و حجج الهی برای دعوت الی الله و ارشاد و هدایت عباد الله مبعوث و مأمور گردیده‌اند، نه برای این که به لغز و معمّا و تعمیه‌ای سخن‌رانی کنند، خلق را دستخوش حیرت نمایند و در چاه ضلالت اندازند و لذا حضرت ائمّهٔ هدی علیهم‌السلام شیعیان خود را تربیت فرموده، دستور دادند چون حدیثی از ما به شما برسد که عقل شما آن را ادراک ننماید، آن را انکار نکنید و علم آن را به ما اهل بیت نبوّت و رسالت واگذارید.

[حدیث مفضّل مفضّل]

۴ نجمة

در حدیث مفضّل مفضل بن عمر که در کیفیّت گزارشات زمان ظهور نور موفورالسرور حضرت حجّة بن الحسن و رجوع ائمّهٔ هدی به عاریت سرای دنیا است بعد از این که حضرت صادق علیه‌السلام پایتخت آن جناب را کوفه می‌شمارد و فصل مشیعی از آن‌جا و کربلای معلّا تعریف و توصیف می‌فرماید، مفضل عرض می‌کند: ای سیّد من! بعد از آن که آن حضرت از کوفه بیرون می‌آید، کجا می‌رود؟

حضرت می‌فرماید: به مدینهٔ جدّم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله. وقتی آن‌جا می‌رود، مرتبه و مقامی عظیم و عجیبی برای او ظاهر می‌گردد که به سبب آن، برای مؤمنان شادی و برای کافران خواری ظاهر می‌شود.

مفضل عرض کرد: ای سیّد من! آن مرتبه و مقام عجیب چیست؟

حضرت می‌فرماید: آن جناب به قبر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌رسد و می‌فرماید: ای گروه خلایق! آیا این قبر، قبر جدّم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است؟

عرض می‌کنند: آری، ای مهدی آل محمد!

بعد از آن می‌پرسد: چه کسانی با جدّم رسول خدا در قبر هستند؟

در جوابش گویند: دو هم‌صحبت و هم‌خوابهٔ او که فلان و فلان باشند.

آن حضرت با وجود این که ایشان را می شناسد، از خلایق می‌پرسد: فلان و فلان کیان‌اند، در حالی که همهٔ خلایق می‌شنوند و می‌پرسد: چگونه شد از میان خلایق، این دو نفر نزد جدّم رسول خداﷺ مدفون گردیدند و گاه هست که این دو نفر که در این‌جا مدفون شده‌اند، غیر از فلان و فلان باشند؟

ایشان گویند: ای مهدی آل محمد! غیر از ایشان کسی دیگر در این‌جا مدفون نیست و ایشان‌اند که در این‌جا دفن شده‌اند، زیرا خلیفهٔ رسول خداﷺ و پدران زنان آن حضرت بودند.

آن سرور می‌فرماید: آیا در میان شما کسی هست که ایشان را بشناسد؟

گویند: ما ایشان را با صفتشان می‌شناسیم و هم‌خوابهٔ جدّت کسی غیر از ایشان نیست.

باز آن حضرت می‌فرماید: آیا در میان شما کسی هست که غیر از این‌ها را بگوید یا در خصوص ایشان شکّ کند؟

در جوابش گویند: چنین کسی نیست.

حضرت بیرون آوردن آن‌ها را تا سه روز به تأخیر می‌اندازد و این خبر در میان مردم منتشر می‌شود. بعد از آن مهدی در آن‌جا حاضر می‌شود، دیوارها را از روی قبر آن دو نفر برمی‌دارد و به نقبای خود می‌فرماید: قبرهای ایشان را بشکافید و ایشان را جستجو و تفحّص کنید، با دست‌های خود جستجو کرده، ایشان را بیرون می‌آورند، در حالی که مانند ایّام حیاتشان، تَر و تازه‌اند و نپوسیده‌اند، کفن‌های ایشان را از بدن‌هایشان درمی‌آورند و امر می‌فرماید ایشان را به بالای درخت خشکیده و پوسیده‌ای بالا می‌برند و به دار می‌کشند.

۳۰۴۲ در آن حال آن درخت، سبز و خرّم شده، برگ درمی‌آورد و شاخ‌هایش دراز می‌شود. چون داستان ایشان ظاهر شود، آنان که نسبت به اهل حقّ شکّاک‌اند، این قضیّه را مشاهده می‌کنند و گویند: به خدا قسم! این شرافت و رفعت درست است که الآن برای ایشان مشاهده کردیم، هرآینه به محبّت و دوستی ایشان، فایز شدیم و هر کس به

قدر حبّه‌ای از محبّت آن دو نفر در دلش پنهان شده باشد، اظهار می‌کند، نزد ایشان حاضر می‌شوند، ایشان را دوست می‌دارند و به ایشان مفتون و فریفته می‌شوند.

منادی مهدی ندا می‌کند: هر که این دو صحابه و هم‌خوابهٔ رسول خدا را دوست دارد، در یک سمت بایستد. در آن حال خلایق دو گروه می‌شوند؛ یکی دوست‌دار آن دو نفر و دیگری تبرّی کننده و بیزار شوندهٔ از ایشان. در آن اثنا مهدی به ایشان که دوستان آن دو نفراند می‌فرماید: از این دو نفر تبرّی کنید و بیزاری جویید!

ایشان گویند: ای مهدی آل رسول خدا! ما وقتی ندانسته بودیم این‌ها این چنین قرب و منزلت نزد خدای تعالی دارند، از آن‌ها تبرّی نکردیم و بیزار نشدیم، الحال چگونه از ایشان بیزار شویم، حال آن که چنین فضیلت و کرامتی از ایشان مشاهده کردیم و در این حال آن چیزی را از ایشان دیدیم که دیدیم؛ یعنی بدن‌هایشان را تَر و تازه دیدیم و درخت خشکیده از برکت ایشان، سبز و خرّم گردید، بلکه سوگند به خدا! هرآینه از تو و از آنان که به تو ایمان آورده‌اند و به ایشان ایمان نمی‌آورند و از کسی که ایشان را به دار کشید، از قبر بیرون آورد و در حقّ ایشان آن چیزی را کرد که کرد؛ بیزار می‌شویم.

چون مهدی علیه السلام این سخنان را از ایشان می‌شنود به باد سیاه امر می‌فرماید، تا این که ایشان را با آن درخت می‌سوزاند. بعد از آن به باد امر می‌فرماید و خاکستر ایشان را به دریا می‌پاشد.

مفضل عرض کرد: ای سیّد من! آیا این عذاب، آخرین عذاب‌های ایشان است؟

فرمود: هیهات یا مفضل! به خدا سوگند! هرآینه ایشان زنده می‌شوند و سیّد اکبر؛ یعنی رسول خدا، صدّیق اکبر؛ یعنی امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن، حسین و سایر ائمّه علیهم السلام و هر مؤمنی که ایمانش کامل و هر کافری که کفرش در مرتبهٔ کمال باشد، حاضر می‌شوند و از ایشان برای خودشان قصاص و انتقام می‌گیرند، به نوعی که در هر شبانه روز، هزار بار کشته و زنده می‌شوند تا وقتی که خدا خواسته است.»[1]

۱. مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸۸ ـ ۱۸۵؛ بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۴ ـ ۱۱.

[سبز شدن درخت خشک]

ان شاء فقال في جواب و سؤال

سؤال در سبز شدن درخت

اگر کسی سؤال کند: چگونه و چرا درخت خشک از آویختن آن دو نفر بر آن سبز و خرّم می‌شود، تا آن که یاران و دوستان ایشان این سبز شدن درخت خشک را برای ایشان کرامتی دانند و به واسطهٔ دیدن این کیفیّت، از ایشان بیزاری نجویند و در محبّت به ایشان ثابت و راسخ گردند؟

جوابش این است: **اوّل**؛ این از باب امتحان و متمیّز شدن خوبان از بدان است. **ليميزالله الخبيث من الطيّب** و ابواب امتحانات خداوند عالمیان برای عباد و بندگان مجری بی‌پایان است.

دوم: باید دانست خداوند متعال، انسان را به عقل و فطانت و فراست، آراسته و زیب و زینت داده، حیف است او نور دانش و فطانت خودش را از خود دور کند، از صقع فراست و چیزفهمی مهجور گردد و امری که از وضوح و آشکاری، کالنور علی الطور است، بر او مجهول باشد، آن را نفهمد و نداند.

ای عزیز! در مثل آن روزی که آن‌ها را با کمال ذلّت از قبر بیرون می‌آورند و به درخت آویزان می‌کنند، کرامتْ آن نباشد که اگر درخت سبز و خرّم باشد، به واسطهٔ اندوه و غم از دار کشیدن آن‌ها به بالای او پژمرده و خشک گردد، نه مثل آن روزی که احیا و اموات، زمین و آسمان به جهت اهانت به ایشان ـ علیهما العائن الله ـ مسرور و در عیش و سرور باشند، چون در این حال، باید درخت خشکیده، سبز و خرّم و مثل مرده‌ای که زنده می‌شود، تَر و تازه شود مگر در همین حدیث مفضل که بعد از این ذکر می‌شود و در احادیث دیگر ندیده و از لسان اخیار نشنیده که تمام آن چه از شرور است، از ناحیه شرّ و از پرتو خباثت آن دو شخص در سقر مقرّ است. ۳۰۴۴

سوّ: شاید سبز شدن آن درخت خشک، زنده شدن او بعد از مردنش است که به سبب ظلم آن دو نفر بر او و بر غیر او از سایر نباتات، حیوانات و اناسی واقع شده و قطع نمودن ایشان از وصول فیوضات لایق هر یک از افراد و اصناف به آن‌ها و سبز شدن آن

درخت که فی‌الواقع حاکی از زنده شدن او است، به جهت انتقام کشیدن خود از ایشان است، کما لایخفی علی الفَطِنْ البصیر.

حدّ عقّال في دفع اشكال

اگر گفته شود، پس بنا بر این تقریب که ذکر شد، نباید آن درخت با آن‌ها سوخته شود، حال آن که او هم با ایشان سوخته می‌شود؟

جواب آن است که این سوختن از حیث رتبه و مقام به مراتب برتر و بالاتر از خشک بودن آن، قبل از این است که آن‌ها را به بالای آن بیاویزند، زیرا سوختن درخت، نهایت کمال و درجهٔ قصوی از اوج جلال او است و نقص دانستن سوختن برای آن درخت، ناشی از جهل به خواصّ اشیا به جهالتی سخت است، زیرا شأن بزرگ و احترام ما لا کلام نان، به خوردن او است، پس اگر نعوذبالله نان را زیر دست و پا اندازند یا در مکانی بگذارند که خشک شده و از مصرف خوردن بیفتد، کمال بی‌احترامی را نسبت به او به جای آورده‌اند و هر وقت بخواهند از نان، کمال احترام را بنمایند، او را برداشته، ببوسند، بر دیده گذارند، پاره پاره نموده، بخورند، چرا که خاصیّت خلقت آن، همین است.

اشارة فيها بشارة

بدان هیزم‌هایی که معدّ برای سوزاندن آن دو نفر است، بقیّهٔ همان هیزم‌هایی است که خود آن دو نفر، آن را به جهت سوختن باب حجرهٔ طاهرهٔ علی و فاطمه علیهما السلام مهیّا کرده بودند؛ چنان که در خبر ابی‌الجارود که آن را در کتب خود؛ مثل عناوین‌الجمعات و راحة‌الروح و غیرهما از حلیّة‌الابرار، سیّد جلیل بحرینی، صاحب مدینة‌المعاجز نقل نموده‌ام و او از مسند فاطمه به سندش از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که آن بزرگوار بعد از فرمودن این مطلب به لسان دُرربار فرموده: بقیّهٔ آن هیزم‌ها نزد ما ائمّه است و نتوارثها؛ یعنی از

مواریث امامت است و علی‌القاعده، الحال نزد مـهدی آل است. فتبصّر ولفرجه سلام الله علیه فادعوا وتبتّل.

[قصاص ظالمان]

۵ نجمة

بدان در حدیث مذکورِ مفضل، حضرت صادق علیه السلام بعد از این که کیفیّت به درخت آویزان نمودن آن دو نفر را بیان می‌فرماید، چنین است: قبل از این که جناب مهدی علیه السلام آن‌ها را بسوزاند، امر می‌فرماید ایشان را از آن درخت پایین می‌آورند و به اذن خدای تعالی ایشان را زنده می‌گرداند و امر می‌فرماید خلایق همه جمع می‌شوند.

بعد اعمال و کرده‌های آن دو نفر را در هر عهد و اوان و هر عصر و زمان برای ایشان قصّه و حکایت می‌کند، حتّی قصّهٔ کشته شدن هابیل، پسر آدم، جمع نمودن آتش برای سوزانیدن ابراهیم، انداختن یوسف به چاه، حبس یونس در شکم ماهی، قتل یحیی، به دار کشیدن عیسی، عذاب و ایذای جرجیس و دانیال، زدن سلمان فارسی و آوردن هیزم و آتش سوزنده در خانهٔ امیر المؤمنین علیه السلام، و فـاطمه علیها السلام، حسـن و حسـین علیهما السلام بـرای سوزاندن ایشان، تازیانه زدن به دست فاطمهٔ زهرا علیها السلام، صدمه وارد‌آوردن بر شکم آن مخدّره و سقط کردنش محسن پسرش، زهر خورانیدن به امام حسن علیه السلام، کشتن امـام حسین علیه السلام و بریدن سرهای اطفال و عمو زادگان و یاران آن حضرت، اسیر نمودن ذرّیّهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله و ریختن خون‌های آل محمد علیهم السلام، هر خونی که به ناحق ریخته شده و هر فرجی که به طریق حرام و طی کرده شده و همهٔ خیانت‌ها، فواحش، مـعصیت‌ها، جور و ظلم و ستم‌ها که از عهد آدم تا قیام قائم از خلایق صادر شده؛ حضرت مهدی علیه السلام
۳۰۴۶ همه را می‌شمارد و به گردن‌های آن دو نفر، ثابت و لازم می‌گرداند و ایشان هم به آن اقرار و اعتراف می‌کنند. سپس حضرت امر می‌فرماید تا قصاص مظلمهٔ کسانی کـه در آن‌جا حاضرند را از ایشان بگیرند. بعد از آن، باز ایشان را در بالای همان درخت بـه

دار می‌کشند و به آتش امر می‌کند، تا این که ایشان را با آن درخت می‌سوزاند.»[1]

[الزام معاصی برای ظالمین]

بیان قدسیّ عن العلّامه المجلسی رحمه الله

در بحار فرموده: الزام معاصی و قبایح که بعد از گذشتن آن دو نفر از دنیا در عالم بر ایشان واقع شده، از این جهت است که ایشان امیرالمؤمنین علیه السلام را از حقّ خود، منع و آن سرور را از مقام خلافت دفع کردند، سبب شدند سایر ائمّهٔ هدی مخفی و پنهان و مغلوب شوند و سلاطین و خلفای جور تا زمان قائم بر خلایق مسلّط گردند و این باعث کفر کافران، گمراهی گمراهان و فسق فاسقان گردید.

امّا ثبوت آن قبایح و معاصی که پیش از تولّد و نفوذ ایشان بر ذمّهٔ ایشان است، از این جهت است که ایشان به آن قبایح و شنایع راضی شده و هر که به کردهٔ دیگری راضی شود، مانند کسی است که آن عمل را مرتکب شده باشد و دور نیست ارواح خبیثه، در صدور این قبایح از اشقیا برای ایشان مدخلیّتی باشد؛ چنان که ارواح ائمّه علیهم السلام در اعمال خیر به انبیا و رسل، امداد و اعانت و در رفع بلیّات از ایشان شفاعت می‌کردند.

با قطع نظر از همهٔ این‌ها ممکن است این کلام را بدین نهج تأویل نماییم که مثل و مانند قبایح همهٔ اهل عالم، بر ذمّهٔ ایشان ثابت خواهد بود؛ یعنی ایشان در شقاوت با همهٔ اشقیا برابرند، زیرا مثل افعال همهٔ اشقیا از ایشان صادر گردید، انتهیٰ.

[وجه ثبوت معاصی]

توجیه متین عن بعض المترجمین

۳۰۴۷ الواصل الی رحمة الملك رحمة القیّومی، محمد حسن بن محمد ولی الأرومی که مترجم جلد سیزدهم بحار است، در ترجمهٔ مذکور، در توجیه این بیانات که در حدیث مفضل است، چنین فرموده که **مترجم گوید:** وجه ثبوت این معاصی و قبایح بر

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۵ ـ ۱۳؛ مختصر بصائرالدرجات، صص ۱۸۸ ـ ۱۸۷.

ذمّهٔ فلان و فلان با وجود این که اکثر این‌ها پیش از تولّد ایشان واقع شده، این است که خالق بی‌همتا نوری و به تبعیّت آن در مقابلش، ظلمتی آفریده که ظلّ آن نور است؛ چنان که فرموده: **﴿وَ جَعَلَ الظُّلُمٰاتِ وَ النُّورَ﴾**[1].

به عبارت دیگر، خیری و به ازای آن، شرّی خلق کرده و به عبارت دیگر محقّی و در مقابلش مبطلی آفریده، تا این که خلایق را امتحان نماید و خبیث را از طیّب و بدان را از نیکان جدا گرداند، زیرا اگر تنها نور را می‌آفرید، هرآینه اساس امتحان از هم می‌پاشید. بنابراین، لازم و متحتّم است هر ظلمتی که در مقابل نوری و یا هر مبطلی که در مقابل محقّی است؛ در قوّت و ضعف با آن برابر باشد، زیرا اگر آن ظلمت چنان باشد که در وهلهٔ اوّل در مقابل آن نور، مضمحل و مغلوب شود، باز معاملهٔ امتحان به اتمام نمی‌رسد.

در این باب **شکّی** نیست که از میان انواری که خداوند آفریده، نوری از نور پاک محمد و علی علیهما السلام قوی‌تر نیست، زیرا آن، اوّل چیزی است که خداوند کردگار آفریده و خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده: اوّلین چیزی که خداوند آفرید، نور من است و هرچه به مبدأ نزدیک‌تر شود، از آن چه از مبدأ دور است، اقوی و اشرف می‌باشد،پس نور آن دو بزرگوار از انوار سایر انبیا و اوصیا قوی‌تر است، زیرا نسبت به همهٔ آن‌ها اصل است و ظلّ و ظلمتی که در مقابل این نور پاک است، ظلمت آن دو نفر می‌باشد.

بنابراین به حکم مقدّمهٔ مذکور، لازم می‌آید ظلمت این دو نفر از ظلمت سایر اشقیا حتّی از ظلمت شیطان هم قوی‌تر باشد؛ چنان که شیطان، فریب دوّمی را خورد و از این جهت گفته شده:

إن كان ابليس اغوى الناس كلّهم فأنت يا عمر! اغويت شيطاناً؛ یعنی ابلیس همهٔ
۳۰۴۸ خلایق را گمراه کرد و ایشان را فریب داد و تو ای عمر! شیطان را گمراه کردی و او را فریب دادی.

پس ظلمت این دو نفر، از ظلمت سایر اشقیا بیشتر است، زیرا این ظلمت مقابل نور

---

۱. سوره انعام، آیه ۱.

پاک محمد و علی علیهما السلام است و نور پاک ایشان، از تمام انوار الهی قوی‌تر است، لذا ظلمتی که مقابل آن است، باید از سایر ظلمت‌ها قوی‌تر باشد، چراکه این ظلمت باید در قوّت و ضعف با آن نور، مساوی و مساوق شود، پس این ظلمت، اصل و منشأ سایر ظلمت‌هاست.

وقتی این مقدّمات را تمهید نمودیم، **گوییم:** چنان که در اعمال خیریّه به همهٔ انبیا، اولیا، شهدا، صلحا، صدّیقین و مؤمنین از آن نور پاک غایب فیض امداد و اعانت می‌گردد؛ هم چنین در اعمال شرّ، بر کافران، منافقان، فاسقان و سایر اشقیا، از آن ظلمت خبیث و ناپاک امداد و اعانت می‌رسد.

بنابراین برای آن ظلمت خبیث در همهٔ معاصی و قبایح که در عالم واقع شده و واقع خواهد شد، مدخلیّتی هست؛ چنان که آیهٔ وافی هدایت **﴿اللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾**[1]؛ به این مدّعی ناطق است و تحقیق بندهٔ حقیر در این مطلب و بدین نهج قویم و طریق مستقیم از فیض امداد معادن علوم و اسرار؛ اعنی ائمّهٔ اطهار ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ است، انتهیٰ.

تداخل ظلمت خبیثه به انوار مقدّسه

[روایتی از بحارالانوار]

تأیید فیه تسدید

بدان مؤیّد این خبر شریف با این تحقیق لطیف که حضرت ولیّ عصر هر خون ناحقّی راکه از اوّل عالم تا قیام قائم ریخته شده، بر آن دو نفر می‌شمارد؛ روایتی است که علّامهٔ مجلسی رحمه الله آن را در بحار از مناقب نقل فرموده که محمد بن ابی کثیر گفت:

۳۰۴۹ نماز خود را ختم و ابتدا نمی‌کردم، مگر به لعن فلان و فلان، تا این که شبی در خواب مرغی را با ظرفی دیدم که در آن چیز سرخی شبیه به خلوق بود و آن به فتح «خاء» ثخّذ و «قاف»، عطری مرکّب از زعفران و غیره است، پس آن مرغ در حجرهٔ حضرت پیغمبر

۱. سوره بقره: آیه ۲۵۷.

فرود آمد و دو شخص را از آن مکان برداشت و از آن خلوقی که در آن ظرف بود، بر روی ایشان مالید، باز ایشان را در مکانی که اوّل بودند، گذاشت و بعد از آن به جانب آسمان رفت.

من از جمعی که در آن والی دیدم، سؤال کردم این مرغ که بود و این خلوق چه بود؟

یکی از ایشان گفت: این فرشته‌ای است که هر شب می‌آید، این خلوق را می‌آورد و بر این دو شخص می‌مالد. من مضطرب شده، از جا جستم و در فکر نشستم. صبح که شد، خود را در لعن فلان و فلان متوقّف دیدم، خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رفتم. چون آن حضرت مرا دید، فی‌الفور تبسم نموده، فرمود: آن مرغ را در خواب دیدی؟

عرض کردم: بلی!

فرمود: آیهٔ **﴿إِنَّمَا النَّجْوىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئاً إِلاَّ بِإِذْنِ اللهِ وَ عَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾**[1] را بخوان در هر وقت که چیزی راکه از آن مضطرب شوی، به خواب بینی. به خدا قسم! آن ملک برای اکرام ایشان بر ایشان موکّل نشده، بلکه حضرت ربّ‌العالمین فرشته‌ای به مشارق و مغارب ارض موکّل فرموده که هرگاه ببیند احدی از روی ظلم و ستم کشته شده، آن فرشته قدری از خون آن ستمدیده را فراگیرد و به گردن آن دو سرکردهٔ ارباب طغیان بمالد تا اثر آن در گردن ایشان بماند، چون آن‌ها سبب هر ظلمی هستند، انتهیٰ.

در کتاب ذخیرة‌العالمین فی شرح دعاء الصنمین که از تألیفات مرحوم عالم جلیل، ملّا محمد مهدی بن ملّا علی اصغر قزوینی است که پدر و پسر از تلامذهٔ مرحوم ملّا خلیل قزوینی، مترجم کتاب شریف کافی می‌باشند، بعد از نقل این روایت فرموده: از تعبیر امام از این منام، چنین مستفاد می‌شود که غرض از مالیدن خون شهیدان بر گردن
۳۰۵۰ ایشان، آن است که روز قیامت، هر شهیدی، خون خود را در گردن آن‌ها بشناسد و از ایشان خون‌خواهی خود نماید و سببی برای عطر آن نیست مگر این که هر قطره‌ای از خون شهید، معطّر است ولنعم ما قیل.

۱. سوره مجادله: آیه ۱۰.

لعنت به فلان که ظلم ناحق فنّ اوست
رحمت به کسی کز دل و جان دشمن اوست
بد کردن شمر هم ز بد کردن اوست
خون شهدا تمام بر گردن اوست

انتباه في رفع اشتباه

بدان استادنا المحدّث النوری ـ نوّر الله مرقده الشریف ـ در رسالهٔ فیض قدسی که در ترجمهٔ علّامه مجلسی ﷺ مرقوم داشته، در امر اوّل از دو امری که ذیل فصل دوّم آن رساله، برای بیان کتبی از اصحاب وضع فرموده که متعلّق و مربوط به کتب و صحایف علّامهٔ مذکور از ترجمه، حاشیه، تعریب، شرح و غیر این‌ها است، چنین فرموده: و منها **ترجمة الثالث عشر من البحار في احوال الحجّة ﷺ للمولی الفاضل الاقا میرزا علی اکبر من اهل ارومیّة من توابع آذربیجان، انتهیٰ.**

بدیهی است اگر مراد استاد مزبور ـ البسه الله من حلل النور ـ این ترجمهٔ معروف متداول است که در دست امامیّه می‌باشد، قطعاً در اسم مترجم اشتباه فرموده، چون نام مترجم؛ چنان که در دیباچهٔ آن ترجمه است و سابقاً ذکر شد، محمد حسن بن محمد ولی ارومی است نه آقا میرزا علی اکبر ارومی و اگر غیر از این ترجمهٔ متداول مطبوع، ترجمهٔ دیگری از متجلّد مزبور شده که نام مترجم آقا میرزا علی اکبر و از اهل ارومی بوده که استادنا المزبور آن را دیده و ما ندیده‌ایم؛ آن امری ممکن است و لکن بعید است که آن مرحوم آن را دیده باشد و این ترجمهٔ متداول مطبوع را ندیده باشد، زیرا در رسالهٔ مزبور، فقط یک ترجمه برای مجلّد سیزدهم بحار ذکر می‌فرماید، با آن که تاریخ طبع این ترجمهٔ متداول، سال هزار و دویست و شصت و هشت و تاریخ فراغ ۳۰۵۱
استادنا المزبور از تألیف رسالهٔ فیض قدسی، سال هزار و سی‌صد و دو هجری است، فتبصّر و العلم عندالله.

[اقامه حدّ توسط قائم(ع)]

۶ نجمة

انتقام آن جناب از حمیرا

در علل الشرایع [۱] و بحار [۲] و غیرهما [۳] از عبدالرحیم قصیر روایت کرده‌اند که گفت: حضرت ابوجعفر علیه السلام به من فرمود: آگاه باش! هرگاه قائم ما قیام نماید، هرآینه حمیرا زنده گردانیده شده، خدمت آن حضرت آورده می‌شود تا آن جناب به او اقامهٔ حدّ فرماید، تازیانه زند و انتقام فاطمه، دختر محمد را از او بستاند.

عرض کردم: فدایت شوم! حضرت مهدی برای کدام معصیت به او حدّ می‌زند؟

فرمود: برای افترا گفتنش به مادر ابراهیم، پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله.

عرض کردم: چگونه شد که خدای تعالی آن حدّ را تا قیام قائم تأخیر نمود؟

فرمود: تأخیر آن، از این جهت است که خدا محمد را برای خلق رحمت فرستاده و قائم را برایشان عذاب و نقمت گردانیده است.

[دلیل تأخیر حدّ تا ظهور]

کلام لبعض ارباب الدرایة في حلّ اشکال هذه الروایة

بدان در ظاهر این روایت شریف اشکالی وارد است و ملخّص آن، این است که امام علیه السلام علّت تعویق و تأخیر حدّ حمیرا را تا زمان قائم، رحمت بودن حضرت رسول قرار داد و بیان فرمود: چون خداوند آن حضرت را برای رحمت فرستاد، پس حدّ قذف زدن او بر عایشه در زمان خودش، با رحمت بودن حضرتش منافی بوده است، فلذا این حدّ به تأخیر افتاد، حال آن که مقتضای رحمت بودن آن بزرگوار، این است که هیچ حدّی را در زمان خودش جاری نسازد و چه بسیار حدودی که آن سرور در زمان خود جاری ساخت و اگر حضرت اقامهٔ حدود نمی‌کرد، همانا به وظیفهٔ خود عمل نفرموده ۳۰۵۲

۱. علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۸۰.

۲. بحارالانوار، ج ۵۲، صص ۳۱۵ ـ ۳۱۴.

۳. دلائل الامامة، صص ۴۸۶ ـ ۴۸۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۹۲.

بود و چون در زمان خود اقامهٔ حدود فرموده، بنابراین علّت تعویق این حدّ مخصوص، صرف رحمت بودنش نبوده.

بعض شرّاح احادیث بعد از نقل این روایت و پس از عنوان کردن اشکال وارد بر ظاهر آن، در مقام رفع آن چنین فرموده: مقتضای مبعوث شدن حضرت ختمی مرتبت، رحمت برای امّت، این است که طریق رأفت را در همه حال، حتّی در اقامهٔ حدود به ایشان مسلوک بدارد و از این جهت بود که در جایی که از اقامهٔ حدّ ضرری بر طفل موجود در رحم واقع می‌شد، بر حامل اقامهٔ حدود نمی‌فرمود و حدّش را تعویق می‌انداخت تا وقتی که حملاً و ارضاعاً از ضرر بر آن طفل ایمن می‌شد، نیز از این جهت است که حدود را به شبهات دفع می‌فرمود و به ظاهر حکم می‌نمود و به علم خود با امّت خود عمل نمی‌کرد.

در کیفیت حدّ و قذف حمیرا

چون این جمله دانسته شد؛ **بدان** چون حمیرا ماریهٔ قبطیه را قذف نمود و گفت: ابراهیم که فرزند آن مخدّره بود از صلب حضرت رسول و فرزند محمد نیست، بلکه او فرزند مأثور قبطی است که پسر برکت مولات زید است، حال آن که او خصّی مادرزاد بود؛ چنان که قصّه‌اش با امیرالمؤمنین علیه‌السلام معروف است؛ پس حضرت رسالت مآب اقامهٔ این حدّ قذف را بر آن خبیثه نیکو ندانست، در حالی که به عنوان زوجیّت تحت فرمان آن بزرگوار و در حبالهٔ نکاح آن سرور بود، چراکه محدوده شدن او در آن وقت، منافی با مقام نبوّت آن سرور بود و لکن این منافات، موجب سقوط حدّ از حمیرا نشد، اگر چه باعث تأخیر وقوع حدّ بر او شد؛ چنان که حمل باعث تأخیر حدّ بر حامل می‌شود، نه باعث سقوط آن، لذا شاید از این جهت این وقوع حدّ بر حمیرا تأخیر افتاده.

ممکن است وجه دیگر برای تأخیر حدّ این باشد که چون منافقین؛ مثل عبدالله بن ابی سلول دربارهٔ حمیرا سخنان ناشایست گفتند، زیرا آن ملعون، او را به صفوان بن ۳۰۵۳ معطّل متّهم نموده، چون حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در غزوهٔ بنی المصطلق حمیرا را همراه خود برده بود و شبی حمیرا برای قضای حاجت از خیمه بیرون آمده، گردن‌بند خود راگم نمود، بعد از مراجعت از قضای حاجت و آمدن به خیمه، ملتفت شده، برای

پیدا نمودن گردن‌بند خود به همان محل مراجعت نمود که در این اثنا موکب همایون حضرت حرکت نمود، هودج او را هم بر شتر بستند، به اعتقاد این‌که او در هودج است، چون لشکریان با حضرت رسول از آن محل کوچ نمودند، حمیرا مراجعت نموده، کسی را ندید.

در این اثنا، صفوان که به واسطهٔ مهمّی در عقب لشکریان مانده بود، رسیده و حمیرا را شناخته، شتر خود را خوابانید، حمیرا را سوار نموده، از عقب، شتر را رانده، تا آن‌که حمیرا را به موکب همایون رساند و این زمانی بود که لشکریان حضرت، به واسطهٔ گرمی هوا توقّف کرده بودند، منافقین چون بر کیفیّت مطّلع شده، زبان به طعن حمیرا گشوده، سخنان نامناسب نسبت به او گفتند، تا آن‌که آیات سورهٔ نور در طهارت او نازل شد از آن چه منافقین به او نسبت می‌دادند.

فبناء علی ذلك المراتب

اگر حضرت رسول مختار حدّ قذف ماریه را بر حمیرا واقع می‌ساخت، هرآینه نزد منافقین مقرّر می‌شد این حدّ به واسطه عملی است که آن‌ها دربارهٔ حمیرا خیال کردند و بدان واسطه او را قذف نموده‌اند، لذا به واسطهٔ رفع این تهمت از او، حدّ قذفش بر ماریهٔ قبطیه به تأخیر افتاد و چون طلاق زنان پیغمبر به صریح اخبار ـ که یکی از آن‌ها در نجمهٔ آتیه ذکر خواهد شد ـ در کف باکفایت امیرالمؤمنین علیه السلام بود، در جنگ بصره او را طلاق داد و به سبب تأخیر، آن حدّ، زایل شد و حضرتش با امامان بعد از آن سرور از ایقاع آن حدّ بر او متمکّن نشدند؛ لذا خداوند در زمان حضرت بقیّة الله او را زنده می‌نماید تا آن حجّت کردگار، این حدّ را بر او واقع سازد.

۳۰۵۴ این‌که حضرت ابی‌جعفر الجواد علیه السلام به علل و اسباب تأخیر آن حدّ در این روایت اشاره نفرموده، به واسطهٔ این است که راوی استعداد تحمّل چنین علل و اسراری را نداشته است والله الاعلم بحقایق الأمور.

[قطع دست حاجبان کعبه]

۷ نجمة

بدان یکی از گزارشات زمان ظهور نور موفورالسرور، امام عصر و ناموسِ دهر این است که آن بزرگوار دست‌های طایفهٔ بنی‌شیبه را که کلید داران، حاجبان و خادمان کعبهٔ معظّمه‌اند، به جنایت این که ایشان دزدان خدایند؛ یعنی از بیت‌الله دزدی می‌کرده‌اند؛ قطع می‌فرماید.

چنان‌که صدوق رحمه‌الله در علل‌الشرایع به اسناد خود از مروان بن مسلم، او از مردی از اهل بصره و او از حضرت صادق علیه‌السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: آگاه شوید! به درستی که قائم ما هرگاه قیام نماید، هرآینه بنی‌شیبه را می‌گیرد، دست‌های ایشان را قطع می‌کند و ایشان را در کوچه‌ها می‌گرداند، بعد از آن فرمود: ایشان دزدان خدایند؛ یعنی از بیت الله دزدی می‌کنند.

آوردن مردی کنیزی را به مکّه

در جلد سیزدهم بحار[1] به اسناد خود از سدیر صیرفی و او از مردی از اهل جزیره روایت نموده، گفت: کنیزی را نذر کردم، او را به مکّه آوردم، به خدّام و حاجبان کعبه ماجرای کنیز را نقل کردم و ماجرای او را به هیچ یک از ایشان ذکر نکردم مگر این که گفت: او را نزد من بیاورید، به درستی که خدا نذر تو را قبول نمود، پس از این جهت وحشت به من روی داد. سپس این قضیّه را به مردی از اصحاب ما که اهل مکّه بود، نقل کردم، گفت: آیا هرچه بگویم، قبول می‌کنی و می‌شنوی؟

گفتم: آری.

گفت: به آن مردی که نزد حجر الاسود می‌نشیند و خلایق هم دور سرش جمع می‌شوند، نگاه کن و او ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین علیهم‌السلام است، نزد او برو، این ماجرا را برای او نقل کن و خبرده، ببین چه می‌فرماید، به آن عمل کن!

خدمت آن حضرت رفتم و به او عرض کردم: خدا به تو رحمت کند! من مردی از اهل جزیره هستم و نزد من کنیزی هست که او را در خصوص یمینی که در ذمّه‌ام بود،

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۰ ـ ۲۴۹.

برای بیت‌الله نذر کرده‌ام، او را به این‌جا آورده‌ام، این قصّه را به خدّام و حاجبان خبر دادم و به هیچ یک از آن‌ها ملاقات نکردم مگر این که گفت: آن کنیز را نزد من بیاور، به درستی که خدای تعالی نذر تو را قبول نمود. از این جهت وحشت شدیدی به من عارض گردید.

در آن حال حضرت به من فرمود: یا عبدالله! بیت الله نمی‌خورد و نمی‌آشامد، کنیز را بفروش، تفحّص کن و به اهل بلاد خود از حجّاج نگاه کن و هر کس از ایشان نفقه و توشه ندارد، از پول آن کنیز به او بده تا به آسودگی به وطن خویش برگردد.

من به فرمودهٔ آن حضرت عمل کردم. بعد از آن به هیچ یک از خدّام ملاقات نکردم مگر این که از من پرسید: کنیز را چه کردی؟

گفتم: ابوجعفر چنین فرمود و من هم به فرمودهٔ آن حضرت عمل کردم.

گفتند: او دروغگو و جاهل است، نمی‌داند چه می‌گوید. گفتهٔ ایشان را خدمت حضرت ابوجعفر عليه السلام عرض کردم.

فرمود: گفتهٔ ایشان را به من رسانیدی، پس سخن مرا هم به ایشان برسان!

عرض کردم: آری، می‌رسانم. فرمود: به ایشان بگو ابوجعفر به شما گفت: حال شما چگونه می‌شود، اگر دست‌ها و پاهای شما بریده شود و از دیوار کعبه آویخته گردد، بعد از آن به شما گفته شود به آواز بلند بگویید ما دزدان کعبه بودیم. وقتی خواستم از خدمت آن حضرت برخیزم، فرمود: کنندهٔ این کار، من نیستم، این است و جز این نیست، آن را مردی می‌نماید که از اولاد من می‌باشد.

[خانه کعبه]

۳۰۵۶ **تذییلة طیبة في ترجمة بني شيبة**

بیان ترجمه طایفهٔ بنی شیبه

بدان بعد از این که حضرت ابراهیم و اسماعیل خانهٔ مبارک کعبه را بنا نمودند و ابراهیم به سوی قوم خود مراجعت کرد، امر خانهٔ کعبه و خدمت آن بر عهدهٔ حضرت

اسماعیل بود، تا آن که از دنیا درگذشت و پس از فوت آن بزرگوار، اولاد آن سرور مشغول خدمت بیت الله بودند، تا این که عمالقه بر ایشان مستولی شده، خدمت کعبه بر عهدهٔ ایشان قرار گرفت، تا وقتی که طایفهٔ جرهم بعد از خرابی سدّ مآرب از جانب یمن به مکّه آمدند. ایشان بر عمالقه مستولی شدند، خدمت بیت‌الله‌الحرام بر عهدهٔ ایشان مقرّر گردید و در تمام حجاز حکمران شدند.

بعد از این که راه بغی و فساد را پیمودند، خداوند وَبا را بر ایشان مستولی کرد و امر ایشان بعد از رهسپار شدن جمّی غفیر و جمعی کثیر از آن‌ها به سوی سرای آخرت ضعیف گردید، به نحوی که اولاد حضرت اسماعیل بر ایشان مستولی شده، خدمت کعبه را از آن‌ها استرداد نمودند و ایشان را از مکّه به اراضی جهنیه ـ که در شمالی ینبع است ـ اخراج کردند.

این بود، تا آن که طایفهٔ خزاعه بر اولاد اسماعیل غلبه نموده، متصدّی خدمت کعبهٔ معظّمه گردیدند و روزگاری دراز سدانهٔ کعبه و سقایت حاج بر عهدهٔ ایشان بود تا زمانی که قصیّ بن کلاب، جدّ چهارم، حضرت ختمی مرتبت و فرزند بیست و چهارم حضرت اسماعیل، از جانب شام به مکّه مراجعت فرمود، چون مادر آن جناب او را در سنّ طفولیّت به موجبی که مجال ذکر آن نیست، به شام برده بود. پس قصیّ، قریش را جمع نمود و به واسطهٔ حسن سیاست و ذکاوت ذاتیّه و شرافت اصلیّه که داشت، شمل آن‌ها را به جمع مبدّل کرد، تا آن که از طایفهٔ خزاعه حجابت بیت و کلیدداری کعبهٔ معظّمه را خرید.

سپس آن‌ها را از مکّه کوچانید و به بطن مرّ، که به وادی فاطمه مشهور است؛ سکنا داد و از این جهت شأن قصیّ بالا گرفته، تا آن که منصب سقایت، حجابت، رفادت و لوایی که رأیت حرب بود؛ در جنابش مجتمع شد و تا زمان آن جناب این چهار منصب بزرگ در احدی جمع نشده بود.

آن بزرگوار دارالندوه را که دارالشورای قریش بود، تأسیس فرمود و کارش در مکّهٔ معظّمه به درجهٔ بالا گرفت که بر عهدهٔ قبایل و عشایر ضرب خراج فرمود و آن جناب

دو پسر داشت؛ یکی عبدالدار و دیگری عبدمناف. عبدمناف اگرچه به حسب سن، کوچک‌تر از عبدالدار بود، ولکن به واسطهٔ فضایل نفسانی و رزانت عقلانی‌ای که در حضرتش بود، بر عبدالدار مقدّم و در انظار مردم بیشتر از او محترم و معظّم می‌نمود. پس جناب قصیّ هنگام رفتنش از دنیا وصیّت فرمود مناصب او از حجابت، سقایت، رفادت، لوا و ریاست دارالندوه تماماً از عبدالدار باشد، تا آن‌که او با برادرش عبدمناف در شرفی که به او واصل شده بود، به واسطهٔ عقل و فضلش مساوی باشد و چون قصیّ از دنیا درگذشت، آن منصب‌ها به عبدالدار مرجوع داده شد و بعد از فوت او، به اولادش تعلّق گرفت تا آن‌که اولاد عبدمناف با آن‌ها، در آن مناصب مناقشه نموده و نزاعی میان این دو گروه بوجود آمد که به خونریزی بسیار و قتل نفس بی‌شمار نزدیک شد، تا آن‌که بزرگان قبایل در صدد اصلاح میان آن‌ها برآمد، شرف آن مناصب و امتیازات را میان ایشان قسمت کردند، طوری که برای اولاد عبدمناف، شرف و امتیاز سقایت و رفادت باشد و برای اولاد عبدالدار حجابت و کلیدداری مکّه و لواء باشد.

این مناصب در میان این دو گروه تا زمان فتح مکّه دور می‌زد و در آن وقت کلید خانه با عثمان بن طلحه بود که از اولاد عبدالدار بوده. حضرت رسول صلی الله علیه و آله کلید را از او گرفته، در را گشوده، داخل خانهٔ مبارک شد. بعد از بیرون آمدنش خواست کلید را به عثمان مزبور ندهد که جبرییل نازل شده، این آیهٔ مبارکه را آورد: **﴿إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾**[۱].

سپس حضرت کلید را به عثمان داد و فرمود: **هاكم خذوها خالدة تالدة**؛ شما کلید خانه را بگیرید در حالی که جاویدان در دست شما و در میانتان باشد. پس از فوت عثمان، حضرت رسول صلی الله علیه و آله کلید را تسلیم برادرش شیبه نمود و تا امروز مفتاح کعبه در
۳۰۵۸ دست اولاد شیبه است. این بود خلاصهٔ چیزی که از تواریخ و سیر در حجابت و کلیدداری بنی‌شیبه استفاده شده و مفتاح بیت الله الحرام در دست ایشان است.

---

۱. سوره نساء: آیه ۵۸.

[درخواست کلید کعبه توسط رسول خدا(ص)]

نقل کلام عن صاحب تفسیر المنهج لاستقامة ما في المذكورات من العوج

آوردن سلافه کلید کعبه را

در تفسیر منهج الصادقین آمده: در سبب نزول این آیهٔ شریفهٔ ﴿**إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا**﴾[1] مفسّران اختلاف دارند بعضی معتقدند چون رسول صلی الله علیه و آله مکّه را فتح نمود، خواست در خانهٔ کعبه ـ زادها الله شرفاً ـ داخل شود و عثمان بن طلحة بن عبدالدار کلید آن را داشت، او از سدنهٔ کعبه بود و امر فرمود تا کلید خانه را از عثمان بن طلحه طلب دارند. چون از او طلبیدند، گفت: نزد مادر من است، سلافه نزدش روم و از وی بگیرم. وقتی نزد مادر آمد، به وی کلید نمی‌داد و می‌گفت: اگر کلید را از تو بگیرند، دیگر به تو نخواهند داد و این کلید به طریق ارث از عبدالدار به شما رسیده. عثمان مبالغه می‌کرد و حضرت در مسجد الحرام انتظار می‌کشید. آخرالامر ابوبکر و عمر بر سرای سلافه آمدند، عمر به آواز بلند گفت: ای عثمان بن طلحه! بیرون آ که انتظار رسول خدا از حدّ گذشت.

سلافه کلید را به پسر داد و گفت: تو بستانی بهتر است تا تیم وعدی بگیرند. عثمان مفتاح برداشته، نزد حضرت آورد و آن سرور دست دراز کرد که از وی بستاند.

عبّاس برخاست و گفت: یا رسول الله! چنان که سقایت زمزم را به من تفویض فرموده‌ای، حجابی خانه را نیز به من ارزانی فرما! عثمان بعد از استماع این سخن باز دست کشید.

حضرت فرمود: اگر به خدا و رسول ایمان داری، مفتاح خانه را به من ده!

عثمان گفت: اینک امانت الله را بستان! حضرت بعد از آن که از خانه بیرون آمد، مفتاح را به دست وی داد.

۳۰۵۹ مرتضی علی ـ صلوات الله علیه ـ پیش رفت و گفت: یا رسول‌الله! اگر مصلحت باشد، حجابت را به اهل البیت عطا فرما! چنان که سقایت زمزم را بدیشان دادی. فی‌الحال جبرییل به این آیه نازل شد. حضرت فرمود: یاعلی! من به شما کاری می‌فرمایم که از

---

۱. سوره نساء: آیه ۵۸.

آن نفعی به مردم رسد نه آن که گمان برند از مردم به شما نفع خواهد رسید.

سپس عثمان را طلبید و فرمود: **خذوها یا بنی‌طلحة خالدة بالدة لا ینزعنّها منکم الّا ظالم**؛ ای اولاد طلحه! این کلید را بگیرید که همیشه این کلید در دست شما خواهد بود و هیچ کس جز ظالم ستمکار نزع آن از شما نکند. پس آن حضرت، کلید را به وی داد و او آن را به برادر خود شیبه داد و تا امروز مفتاح کعبه در دست آن قوم است.

در کشّاف آمده: چون حضرت رسالت مکّه را فتح فرمود، عثمان بن طلحه درِ کعبه را ببست، بالای آن آمد و از دفع مفتاح به حضرت رسول امتناع نمود و گفت: **لو علمت انّه رسول الله لم امنعه**؛ اگر می‌دانستم محمد رسول خداست، کلید را از او منع نمی‌کردم، امیرالمؤمنین علیه السلام بالای کعبه آمده، دست او را پیچید، کلید را گرفته و در را گشود. حضرت به اندرون آمده، دو رکعت نماز بگزارد، بیرون که آمد، عبّاس التماس کرد مفتاح را به او عطا فرماید تا سقایت و سدانت، هر دو به او تعلّق داشته باشد؛ این آیه نازل شد و به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام امر کرد: برو مفتاح را به عثمان ده!

امیرالمؤمنین علیه السلام به فرمودهٔ سیّدالمرسلین، مفتاح را به عثمان داد و زبان اعتذار بگشاد. عثمان گفت: **یا علی! اکرهت واذیت ثمّ جئت ترفق**؛ ای علی! اوّل به عنف و اکراه کلید را از من گرفتی و مرا رنجاندی، اکنون آمده، ملایمت و ملاطفت می‌نمایی.

فرمود: حق تعالی در حقّ تو آیتی از قرآن فرستاده، سپس این آیه را بر او خواند. عثمان مسرور گشته، گفت: **اشهد ان لا اله الا الله و ان محمّداً رسول الله**. فی‌الحال جبرییل هبوط نمود و گفت: امر حق تعالی چنان است که سدانت کعبه در اولاد عثمان باشد. امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام، زید بن اسلم، مکحول و زید بن حوشب از حضرت رسالت روایت کرده‌اند مراد به این آیه، ائمّه‌اند و به امانت امامت؛ یعنی
۳۰۶۰ حق تعالی ائمّهٔ اثنا عشر را امر فرموده تا امامت را واحداً بعد واحد تا صاحب الامر بر سبیل امانت به هم تسلیم کنند، ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ.

[نذر برای کعبه و ائمه(ع)]

مسألة فقهيّة: كثيرة الفوائد في مصرف الهدية والنّذر لكعبه أو احد المشاهد

در ذکر مسألهٔ فقهیهٔ در نذر

بدان ابن ادریس در سرائر[1] فرموده: روایت شده کسی که کنیز، بنده و یا دابّهٔ خود را برای بیت الله الحرام یا برای مشهدی از مشاهد ائمّه علیهم السلام هدیه قرار بدهد، باید هر یک از آن‌ها را که هدی یا نذر کرده، بفروشد و ثمن آن را در مصالح خانهٔ کعبه، در مصالح آن مشهد معظّم و یا در معونت حاج و زایرینی صرف کند که برای سفر حجّ و زیارت صاحب آن مشهد از وطن خود بیرون آمده و اسم حاج و زایر بر آن‌ها صادق شده و برای احدی جایز نیست چیزی از ثمن آن‌ها را پیش از خروج ایشان به سوی سفر به ایشان عطا کند.

سیّد سند؛ اعنی صاحب مدارک ـ اعلی الله مقامه الشریف ـ بعد از این که در شرح نافع محقّق در خصوص هدیهٔ کعبه اختیار نموده که فروخته شود و در مصالح بیت صرف شود و اگر بیت حالاً و مالاً از آن مستغنی باشد، آن را به مصرف فقرای حجّاج برساند؛ فرموده: و اگر چیزی را برای مشهدی شریف نذر بنماید، بر حسب آن چه ناذر آن را قصد نموده در آن مشهد صرف گردیده می‌شود و با اطلاق در نذر، در مصالح آن مشهد صرف کرده می‌شود و اگر مشهد حالاً و مالاً از آن بی‌نیاز باشد، پس ظاهر، جواز صرف آن در معونت زوّار است، چرا که این صرفش در معونت زوّار اولیٰ از ابقای آن بر حالت خود با بودنش با چنین حالت در عرضهٔ تلف است، پس صرف آن بر این وجه، احسان محض می‌باشد و سبیلی بر محسنین نیست.

کلمات مشهور فقهای امامیّه بر طبق منقولات از این دو بزرگوار و آن، مختار این تبه روزگار است، اگرچه بعضی در بعض فروع این مسألهٔ جیّده، کلامی دارند که در این عجاله موقع نقل آن‌ها نیست و همین قدر هم به مناسبت روایت سدیر صیرفی که یکی از اخبار مسأله است و در اوّل نجمه ذکر شد؛ منقول افتاد. فرق گذاردن مرحوم مغفرت لزوم صاحب حدایق در میان نذر بر مشهد و نذر بر صاحب آن در نظر این عبد آبق،

۱. السرائر، ج ۳، صص ۶۳ ـ ۶۲.

غیر فارق است، چون در کتاب مزبور فرموده:

آن چه نزدیک به بال علیل و فکر کلیل است، تفصیل دادن در آن چه هدیه یا نذر برای مشاهدهٔ مشرّفه است، می‌باشد، به این نحو که اگر متعلّق نذر مشهد شریف باشد، حکم آن همان است که از صرفش در مصالح همان مشهد شریف ذکر شد و اگر حالاً ومالاً بی‌نیاز باشد، صرف آن در معونت زوّار است و اگر متعلّق آن شخص مدفون صاحب مشهد باشد؛ مثل نذر برای امام حسین یا امام رضا علیهما السلام، پس سزاوار است منذور در معونت اولاد آن امامِ مدفون در آن مشهد صرف کرده شود؛ اگر محتاج باشند و اگر اولاد محتاج نباشند، در معونت شیعیان مضطرّین آن بزرگوار صرف کرده شود، چرا که بنابراین منذور، از قبیل اموال شخصی آن بزرگواران تقریر می‌گردد که حلال بودن آن برای شیعیان در حال غیبت معلوم شده است، الاّ این که احوط، تقدیمِ اولاد واجب النفقه بر آن بزرگواران است؛ اگر زنده بودند.

اخبار عدیده در جواز وقف بر آن جنابان، در حال حیاتشان، بر هدیه نمودن چیزی بر ایشان، بر وصیّت نمودن به مالی برای ایشان، بر نذر کردن چیزی برای ایشان و قبول فرمودن آن بزرگواران این‌ها را وارد شده است. ظاهر این است که در صحّت این مذکورات در میان حال حیات و حال ممات ایشان فرقی نباشد، انتهیٰ. کلامه بترجمته.

وجه عدمه:

فرق آن است که به مجرّد بودن مال منذور یا مهدی در صورتی که آن را برای شخص صاحب مشهد، نذر و یا از قبیل مال شخصی آن بزرگوار مدفون در آن مشهد
۳۰۶۲ برای مدفون، هدیه‌ای در آن قرار داده باشد؛ باعث عدم جواز صرف کردن آن در مصالح آن مشهد نمی‌شود، اگر حالاً و مالاً به آن احتیاج داشته باشد.

خصوصاً در صورتی که به تقیّهٔ شعاریّت و تعظیم آن، منوط و مربوط به صرف آن مال در مصالح آن مشهد شریف و مرقد منیف باشد؛ چون در این صورت قول به

وجوب صرف آن در مصالح خود آن مشهد بعید نیست، کما لا یخفی علی اولی النهی، انتهیٰ.

قضیّة حریّة بالتذکار رضیّة لتأیید المختار

در حدود سال سی صد و یازدهٔ بعد از هزار از هجرت نبوی، مرحوم جنّت مکان، خلد آشیان، العالم الربّانی والفاضل الصمدانی، الحاج میرزا محمد حسین الشهرستانی به جهت درک زیارت عید مولود از کربلای معلا که محلّ مجاورت آن مرحوم بود به نجف اشرف مشرّف شده بودند و میان ایشان و مرحوم آیةالله آقاخوند ملّا علی نهاوندی ـ اعلی الله مقامه الشریف ـ کمال مصادقت و تحابب بود، علاوه بر آن، مرحوم حجّة الاسلام شهرستانی به اعتباری ربّ‌البیت سکنایی آیةالله نهاوندی بود، چون منزلی که آن مرحوم در نجف، در آن سکنا داشتند، وقف و امرش راجع به مرحوم شهرستانی بود.

بالجمله در خلال آن ایّام، وقتی اتّفاق افتاد که آن دو مرحوم در غرفهٔ مقبرهٔ کرمانشاهیان که مقابل ایوان طلای حضرت امیرالمؤمنین است، نشسته بودند و این ناچیز با دو سه نفر دیگر از رفقا در خدمت ایشان بودیم، آن دو مرحوم از طلا کاری ایوان مقدّس و گنبد مطهّر صحبت می‌فرمودند، تا این که صحبت ایشان بدین جا کشید که فرضاً ـ نستجیر بالله ـ اگر قحط سالی شود و حفظ چند هزار نفس محترم، منوط به کندن این خشت‌های طلا، فروختن آن‌ها و صرف نمودن وجه آن‌ها در حفظ و نگاهداری آن نفوس از ضیاع و تلف باشد؛ آیا این کار جایز است یا نه؟

مرحوم شهرستانی حفظ نفوس را مقدّم داشته، فرمودند: البته جایز است.

مرحوم نهاوندی فرمودند: اگر کرورها تلف نفس هم بشود، این کار جایز نیست، چرا که این از شعائری است که مادام‌البقاء باعث تثبیت اعتقاد الالف والوف و کرورها شیعهٔ امامیّه به امامت آن بزرگوار است؛ خصوصاً نسبت به تثبیت عقاید نسوان و ضعفای عقول از مردان و عموم اهالی رساتیق و دهقانان «و هذا واضح عند من له

فی‌الفقه عینان ناظران لا عند من لیس له فیه الّا عین واحدة و هی مع وحدانـیّتها کانت راقدة خامدة».

[بحث ملّاعلی و شیخ انصاری]

ترجمة في ترجمة

بحث آقاخوند ملا علی و شیخ انصاری

بدان مرحوم آیةالله آقاخوند ملّا علی نهاوندی، خلف با شرف مـرحـوم مـغفرتْ لزوم، آقاخوند ملّا فتح‌الله نهاوندی است و والد آن مرحوم از اواسط اهـل عـلم بـلدهٔ نهاوند به شمار می‌آمد ولکن خود آقاخوند ملّا علی از اکابر تلامذهٔ مرحوم حجّةالله علی البرایا من الباری، الحاج شیخ مرتضی بن محمد امین انصاری بود و در علم اصـول فحل الفحول؛ مثل کتاب تشریح الاصول، مؤسسی بلا فضول است و از عـلوّ و سـموم رتـبت او در مـقامات عـلمی قـضیّه‌ای را حکـایت مـی‌کند کـه حـضرت مسـتطاب حجّةالاسلام آقای حاج میرزا احمد آیـةالله زادهٔ خـراسـانی صـاحب کـفایةالاصـول ـ اطال الله بقائه ـ از والد ماجد خود که چهار سال حوزهٔ مقدّسهٔ شیخ انصاری را درک نموده؛ آن را نقل فرمود.

آن قضیّه، این است که آن مرحوم؛ اعنی صـاحب کـفایه فـرموده‌انـد: روزی شـیخ انصاری مرحوم در بین مباحثه و تـدریس، مـطلبی را بـرای طـلّاب مـحضر مـقدّسش فرمود و آقاخوند ملّا علی نهاوندی بر فرمودهٔ ایشان مناقشه نمود و مکالمات بسیاری میان ایشان واقع شد، به حدّی که شیخ مرحوم از حالت طبیعی بـیرون رفـته، از مـنبر فرود آمد، بالای سر آقاخوند نهاوندی ایستاد و با دو دست خود به قوّت بر سر آقاخوند زد، طوری که عمّامهٔ او پایین آمده، به بالای دیدگان او رسید. سپس شیخ برگشته، بـر
۳۰۶۴ فراز منبر رفت و مشغول تدریس شد و آقاخوند ملّا علی دیگر سخنی نفرموده، ساکت گردید؛ مجلس بحث به هم خورده، تمام شد.

روز دیگر تمام تلامذه و اصحاب حوزهٔ شیخ مرحوم حـاضر شـدند و شـیخ بـرای فرمودن درس از منبر بالا رفت، پیش از شروع مباحثه و تدریس فرمود: آقایان! روز

گذشته من مطلبی گفتم و آقاخوند نهاوندی بر مطلبم مناقشه نمود و ردّ و ایراد او با من به طول انجامید، به حدّی که من از حالت طبیعی بیرون رفته، از منبر پایین آمده، به ایشان جسارتی نمودم که دیدید، اکنون از تمام شما مسألت می‌کنم همگی از زبان من از جناب ایشان عذرخواهی نمایید و خودم هم کمال معذرت را از ایشان می‌خواهم، چرا که چون تأمّل کردم، یافتم حقّ با ایشان بوده و ایشان در فرمودهٔ خود، مصاب بوده‌اند. فرحمة الله علی هذا الاستاد ومع انصافه وغفرانه علی ذاك التلمیذ بترك اعتسافه.

فرعان لطیفان:

اوّل: اگر نذر کند یکی از نعم را به سوی مکان شریفی غیر از مکّه و منی هدی کند، نذر آن باطل است، زیرا هدی آن چیزی از انعام است که **هدی الی الحرم**، بلی اگر نیّت و قصد ناذر صدقه یا اهدای آن به مؤمنین باشد. ـ نه هدی که از جملهٔ مناسک است ـ نذرش منعقد و صحیح است.

دوم: چنان که نذر و هدیه برای بیت‌الله‌الحرام و مشاهدهٔ معظّمهٔ حضرت رسول و صدّیقهٔ طاهره و ائمّهٔ انام جایز است، هم چنین برای هر مکان شریفی، چه مسجد باشد چه مقبرهٔ یکی از امامزادگان و چه مکانی مبارک، جایز است، کما هو الواضح.

[وصیت رسول خدا(ص)]

۸ نجمة

بدان شیخ طوسی‌ﷺ در غیبت [۱] خود از رسول خدا‌ﷺ روایت نموده که آن حضرت در شب وفاتش فرمود: یا اباالحسن! صحیفه و دواتی حاضر کن! رسول خدا‌ﷺ وصیّت‌های خویش را املا فرمود تا بدین جا رسید که فرمود: یا علی! بعد از من دوازده امام و بعد از دوازده امام، دوازده مهدی خواهد بود.

یا علی! تو اوّل دوازده امام باشی. یا علی! تو وصیّ من بر اهل‌بیت و زنانم هستی،

۱. الغیبة، صص ۱۵۱ ـ ۱۵۰.

هر یک از زنان مرا که بر قرار داری، روز قیامت مرا دیدار نماید و هر کلام را طلاق دهی، من از وی بیزارم، او مرا دیدار نکند و من او را دیدار نکنم. بعد از من، تو خلیفهٔ من بر امّتم هستی. چون وفاتت فرا رسد و صایت را به فرزندم حسن علیه‌السلام تسلیم کن که برّ؛ یعنی نیکوکار و وصول؛ یعنی بسیار وصل کنندهٔ رشته دیانت و محبّت است.

وقتی وفات حسن فرا رسد، باید آن را به سوی پسرم حسین علیه‌السلام، شهید زکیّ مقتول تسلیم کند، چون وفات او فرا رسد، باید آن را به پسرش سیّد عابدین علیه‌السلام صاحب ثفنات علی علیه‌السلام تسلیم نماید، وقتی وفات فرا رسد، باید آن را به پسرش محمد باقر علیه‌السلام تسلیم کند، وفات او که فرا رسد، باید آن را به پسرش جعفر صادق علیه‌السلام بسپارم، او نیز هنگام وفاتش، باید آن را به پسرش موسی‌کاظم علیه‌السلام بدهد، چون وفاتش فرا رسد، باید آن را به پسرش علی‌الرضا علیه‌السلام بسپارد، زمانی که وفاتش برسد، باید آن را به پسرش محمد ثقهٔ تقی علیه‌السلام بدهد، چون وفاتش فرا رسد، باید آن را به پسرش حسن علیه‌السلام فاضل تسلیم کند و او هنگام وفاتش، باید آن را به پسرش محمد علیه‌السلام مستحفظ از آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بسپارد؛ او دوازدهمین امام است، آن‌گاه دوازده مهدی می‌باشد، پس پسر امام حسن علیه‌السلام که مستحفظ از آل محمد است باید آن را به پسرش اوّل مقرّبین که سه نام دارد، بسپارد؛ نام من و پدرم که احمد و عبدالله و نام سوّم او مهدی است، او، اوّل مؤمنین است.

روایت مرموزه‌ای از حضرت صادق

[روایت امام صادق(ع) و تأویل آن]

در کمال‌الدین[1] از ابوبصیر روایت نموده که گفت: خدمت حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردم: یابن رسول الله! از پدرت شنیدم، فرمود: بعد از قائم، دوازده مهدی خواهد بود؟ فرمود: پدرم فرموده دوازده مهدی و نفرموده دوازده امام، آنان قومی از شیعیان ما باشند که مردم را به موالات و حقّ ما دعوت نمایند. ۳۰۶۶

چند خبر دیگر هم بدین مضمون وارد شده؛ **علامه مجلسی** رحمه‌الله بعد از نقل این اخبار، در بحار فرموده‌اند: این اخبار مخالف مشهور است و طریق تأویل آن‌ها یکی از این دو

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۵۸.

وجه است:

وجه اوّل: مراد از دوازده مهدی، جناب پیغمبر و سایر ائمّه به غیر از قائم باشد، بنابر این که خلافت ایشان بعد از قائم باشد و سابقاً ذکر شد حسن بن سلیمان حلّی این اخبار را به همهٔ ائمّه تأویل نموده و قایل شده حضرت قائم علیه السلام هم بعد از مردنش به دنیا برمی‌گردد و به این تأویل نیز، جمع میان اخبار مختلف که در خصوص خلافت آن حضرت وارد شده، ممکن است.

این ناچیز گوید: مراد از این کلام آن است که بعضی از آن اخبار واردهٔ در مدّت خلافت آن بزرگوار که قصیرالامدند؛ مثلاً بر مدّت خلافت آن سرور در زمان ظهور و قبل از ارتحالش از دار دنیا حمل شوند و بعض دیگر که طویل الامدند بر مدّت خلافت آن سرور و در زمان رجعتش به دنیا بعد از ارتحالش حمل شوند، **كما لا يخفى**.

وجه دوّم: این دوازده مهدی از جملهٔ اوصیای جناب قائم علیه السلام باشند و خلایق را که در زمان سایر ائمّه به دنیا رجعت خواهند نمود، هدایت نمایند، تا این که روزگار از حجّت خالی نباشد، زیرا اگر بعد از قائم دوازده نفر باشند، ولی هیچ یک از سایر ائمّه در دنیا نباشند، لازم می‌آید زمان از وجود حجّت خالی شود، هر چند که اوصیا، انبیا و ائمّه نیز از جانب خدای تعالی حجّت‌ها هستند و الله العالم بحقایق الأمور.

شیخ مفید در ارشاد [1] فرموده: بعد از دولت قائم علیه السلام برای احدی دولت و سلطنتی نمی‌باشد، مگر روایتی که در خصوص آن، حدیث وارد گشته و آن، اگر خدا خواسته باشد، دولت و سلطنت اولاد آن حضرت است و این حدیث به طریق قطع وارد نگشته، بلکه به مشیّت خدا معلّق شده؛ یعنی روایت مثلاً بدین نهج وارد گردیده که اگر خدا بخواهد اولاد آن حضرت به سلطنت برخیزند و به آن اقدام نمایند و اکثر روایات چنان است که مهدی این امّت وفات نمی‌یابد مگر چهل روز پیش از قیامت و در آن چهل روز هرج و مرج، علامت بیرون آمدن مردگان از قبرها و علامت قیام قیامت برای حساب و جزا ظاهر خواهد گشت والله الاعلم.

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۷.

کلام مؤلف کتاب در این مقام

این ناچیز گوید: این فرمایش شیخ مفید سدید، لابدّ باید ناظر به وفات حضرت بقیّةالله بعد از رجعتش به دنیا باشد والّا اگر مرادش از وفات آن حضرت، فوت بعد از زمان ظهورش باشد، با اخبار روایات رجعت، منافی و خلاف ضرورت مذهب است.

[روایتی از رسول خدا(ص)]

۹ نجمة

علّامه مجلسی در جلد سیزدهم بحار[۱] از حسین بن مسعود نقل نموده: در کتاب شرح السنه به اسناد خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن حضرت فرمود: سوگند به آن خدایی که جانم در قبضهٔ قدرت او است! هرآینه نزدیک است پسر مریم، حکم عدل از آسمان برای شما فرود آورد و آن، این است که خاچ را که صلیب است و نصارا در گردن خود می‌آویزند، می‌شکند، خوک را می‌کشد، جزیه را برمی‌دارد و به حدّی از مال دنیا به خلایق می‌دهد که بعد از آن، احدی آن را دیگر قبول نمی‌کند.

بعد از آن، حسین بن مسعود گفته: مراد رسول خدا از این کلام که پسر مریم، خاچ می‌شکند، این است که مذهب نصارا را باطل می‌گرداند و به شریعت اسلامیّه حکم می‌کند و مراد از این که خوک را می‌کشد، آن است که نگاه داشتن و خوردن گوشت آن را حرام می‌گرداند، یا این که کشتنش را حلال می‌کند و از این، فهمیده می‌شود خوک نجس‌العین است، زیرا عیسی علیه السلام جز به حکم شریعت اسلام آن را نمی‌کشد و تلف نمودن حیوان طاهر که نفع دهنده است، مباح نیست. نیز معنی قول آن حضرت که جزیه را برمی‌دارد، این است که آن را از اهل کتاب برمی‌دارد و ایشان را بر اسلام و قبول آن وامی‌دارد.

۳۰۶۸ ابوهریره در خصوص فرود آمدن عیسی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده: در زمان عیسی علیه السلام اهل همهٔ مذاهب جز اهل اسلام هلاک می‌شوند و دجّال هم هلاک می‌شود. حضرت چهل سال روی زمین درنگ می‌کند و بعد از آن وفات می‌یابد و

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۴ ـ ۳۸۲.

مسلمانان بر او سلام می‌گذارند.

بعضی گفته: معنی برداشتن جزیه این است که مال دنیا بسیار می‌شود، به حدّی که از آنان صاحب احتیاجی پیدا نمی‌شود که برای ایشان جزیه گذاشته شده؛ چنان که قول آن حضرت که مال بسیار شود، به حدّی که احدی آن را قبول نمی‌کند؛ به این معنی دلالت دارد.

بخاری به اسناد خود از ابوهریره روایت نموده که گفته: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حال شما وقتی که عیسی بن مریم علیه السلام فرود آید، چگونه می‌شود در حالی که امام شما از شماست؟ «[1]» این حدیثی است که شیعه و سنّی به صحّت آن اتّفاق دارند. کلام حسین مسعودی که بغوی معروف، عبارت از او است، به آخر رسید، انتهیٰ.

[بیان روایت حضرت رسول(ص)]

تنبیهاتٌ وجیهاتٌ

اوّل: علّامهٔ مزبور بعد از نقل این کلام بغوی در بحار «[2]» فرموده: حسین بن مسعود و غیر او اخبار دیگری هم در این باب نقل کرده‌اند که از این‌ها ظاهر می‌شود، نقل اموراتی که در خصوص سیره و طریقهٔ قائم علیه السلام منقول شده، مخصوص ما طایفهٔ امامیّه نیست، بلکه مخالفان ما نیز آن‌ها را نقل کرده‌اند، لکن آن‌ها را به عیسی بن مریم علیه السلام نسبت داده‌اند و با این که خود مخالفان ما روایت کرده‌اند که فرمود: امام شما از شماست، پس چگونه آن‌ها را به عیسی‌بن مریم علیه السلام نسبت می‌دهند؟ انّ هذا الشیء عجاب.

دوم: این فقره از روایت نبوی که عیسی علیه السلام جزیه را برمی‌دارد، یکی از مصادیق چیزهایی است که مخالفین بر ما اعتراض نموده‌اند که مهدی موعود در زمان ظهورش احکام شریعت را نسخ می‌کند و یکی از آن‌ها عدم قبولی جزیه است؛ چنان که در شبههٔ

---

۱. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۴۳.

۲. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۴.

بیست و پنجم از شبهات مخالفین در صبیحهٔ بیست و هفتم از عبقریّهٔ سوّم بساط سوّم، سمت گزارش یافت، نهایتاً ایشان می‌گویند عیسی علیه السلام که در آن وقت، تابع دین اسلام است، جزیه را برمی‌دارد و امامیّه قائل‌اند آن حضرت مهدی موعود علیه السلام است و این رفع جزیه، یکی از سِیَر و طرق او است، پس علی‌ایّ‌تقدیر، این شبهه میان ما و مخالفین مشترک الورود است و هرچه جواب ایشان از این شبهه است، همان، جواب ما از آن می‌باشد، فتبصّر و لاتغفّل.

حکمت نزول عیسی علیه السلام از آسمان

سوم: ما ضمن شبههٔ پنجم از شبهات مخالفین که در صبیحهٔ پنجم از عبقریّهٔ سوّم بساط سوّم بیان شده، به حکمت بقای حضرت عیسی علیه السلام تا وقت ظهور حضرت مهدی اشاره نموده‌ایم و در این مقام، مناسب است حکمت نزول آن جناب از آسمان را مطابق آن چه تور پشتی، از اعاظم علمای عامّه، آن را در کتاب معتمد خود ذکر نموده، نقل کنیم.

در آن کتاب آمده: **از جمله وجوه حکمت** نزول عیسی علیه السلام از آسمان، آن است که چون مدّت انقراض این جهان، نزدیک شود ـ و عیسی علیه السلام از بنی‌آدم است ـ هیچ آفریده از خاک، در آسمان نمیرد، بلکه باید در زمین بمیرد؛ چنان که حق تعالی از این معنی به قول خود خبر داده: ﴿**مِنْهٰا خَلَقْنٰاكُمْ وَ فِيهٰا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهٰا نُخْرِجُكُمْ تٰارَةً أُخْرىٰ**﴾[۱]، چون اجل وی به ضرورت به آخر خواهد رسید، حق تعالی او را به زمین فرستد، تا مرگ وی را هم در زمین دریابد.

حکمت دیگر آن که یهودان عیسی علیه السلام را تکذیب کردند و به سحر نسبت دادند و دعوی قتل وی کردند؛ چنان که نصّ قرآن از آن خبر داده و حق تعالی رقم مذلّت بر ناصیهٔ معاملت ایشان برکشید که از زمان ظهور حضرت محمدی تا به غایت، در هیچ بقعه‌ای از بقاع زمین، برای کسی از ایشان، سلطنت و ریاست میسّر نشد، همیشه در ۳۰۷۰
خواری بودند و باشند و منتظرند بر ایشان فرصتی به دست آید و بحمدالله که نبوده و نیست.

---

۱. سوره طه: آیه ۵۵.

چون دجّال ظاهر شود، این خبیثان، جمله از او متابعت کنند و پندارند متابعتشان از آن لعین، سبب دولت و موجب عزّت ایشان خواهد بود و به شومی و لثامت مسیح هدایت را که تصدیقش واجب باشد، تکذیب نمودند و مسیح ضلالت را تصدیق کنند که تکذیبش، واجب است، معجزهٔ عیسی علیه السلام را ردّ و سحر دجّال را قبول کردند. پس حق تعالی همان بندهٔ برگزیده را بفرستد تا زمانی که ایشان پندارند، فرصت یافته‌اند و می‌توانند از مسلمانان انتقام کشند، دمار از روزگارشان برآرد و بر دست همان بنده که آن لعینان، دعوی هلاکت وی کردند، ایشان را هلاک کند و حال و وصف آن جناب را بدان نمط که حضرت خاتم‌النبیّین از آن خبر داده، عیاناً به اهل ایمان، آشکار و نمایان گرداند.

انحاء الی ایماء:

بدان در روایت دوّم کمال‌الدین [۱] که در نجمهٔ پنجم عبقریّهٔ هفتم این بساط سمت تحریر یافت، اشاره به این حکمت می‌باشد، چون در آن روایت، ابتدا ملاقات حضرت ختمی‌مرتبت با آن ملعون و مکالمهٔ جنابش با او نقل شده و ذیل آن، چنین است که آن حضرت به اصحابش فرمود و از گزارش حال او هنگام خروجش، خبر داد: **اکثر اتباعه الیهود والنساء والأعراب**، زیرا آن بزرگوار، بیشترِ اتباع آن نابکار را یهود پر عنود فرموده که عداوتشان با حضرت روح الله برملأ و مشهود است والله العالم بالأمور.

[گزارشات هنگام ظهور]

۱۰ نجمة

از جمله گزارشات هنگام ظهور آن سرور، آن است که در کتاب کفایة‌الموحّدین فرموده: آن جناب در ابتدای ظهور بر طریقهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله با مردم رفتار می‌کند و متعرّض اعمال قبیح و افعال شنیع آن‌ها ـ که قبل از ظهور آن حضرت واقع شده

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۲۹.

ـ نمی‌گردد و از ایشان از آن‌ها مؤاخذه نمی‌کند، بلکه هر کس مؤمن باللّه و رسوله و مصدّق آن بزرگوار است؛ یعنی از صمیم قلب و از روی واقع آن بزرگوار را تصدیق نماید؛ در نعمت و راحت خواهد بود و هر که فاجر، منافق و اهل خدعه و مکر است، به شمشیر و غضب حجّة اللّه گرفتار خواهد شد؛ چنان که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نیز از اعمال و افعال زمان جاهلیّت مؤاخذه نمی‌فرمود. مجلسی رحمه اللّه از تهذیب از امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده که راوی خدمت آن حضرت عرض کرد: چون حضرت قائم قیام نماید، به کدام طریقه میان خلایق رفتار می‌کند؟

فرمود: به سیره و طریقهٔ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که احکام ایّام جاهلیّت را باطل نموده، با خلایق با عدالت رفتار می‌کرد، رفتار حضرت قائم ـ علیه صلوات اللّه الملک الدائم ـ هم، چنین است.

[حکم حضرت به حکم داودی]

۱۱ نجمة

ایضاً در آن کتاب است که آن بزرگوار، اگرچه از اعمال قبل از ظهور مؤاخذه نمی‌نماید، ولی بعد از ظهور، به حکم داودی میان خلایق حکم می‌فرماید؛ یعنی به علم واقعی و حکم نفس‌الامری خود حکم می‌کند که با تدلیس، مکر، حیله و اشتباه کاری نمی‌شود با او راه رفت، زیرا همه چیز نزد او هویدا و آشکار و امور خفیّه نزد او معلوم بالعیان است و گرگان عالم که به لباس شیّادی، اظهار قدس و ورع می‌کنند، به جهت تدلیس و اشتباه امور نمی‌توانند خود را در خدمتش مقرّب نمایند.

در بعضی از اخبار آمده: چه بسا حکم می‌کند، اشخاصی که مشغول خدمات آن
۳۰۷۲ حضرت‌اند و در رکابش شمشیر می‌زنند، برگردانند و گردنشان را بزنند و این به جهت آن است که آن حضرت به آن چه در قلب او از مکر، نفاق، خیالات فاسد و افکار باطل می‌باشد، عالم است.

از کتاب بصائرالدرجات [۱] چنین نقل شده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: دنیا تمام نمی‌شود تا آن که مردی از ما اهل بیت خروج نماید و میان خلایق به حکم داودی و آل‌داود حکم می‌کند و شاهد و بیّنه نمی‌طلبد و برای هر ذی نفسی، حکمی که در واقع و نفس الامر متعلّق به او است، بیان می‌کند.

[درخواست معجزه از حضرت]

۱۲ نجمة

از جمله گزارشات هنگام ظهور آن سرور، بنا بر روایت زید کوفی از حضرت صادق علیه السلام آن است که فرمود: هفت نفر از فرزندم صاحب الامر معجزه می‌خواهند.

اوّل: یک نفر از ماوراءالنهر، معجزهٔ الیاس می‌خواهد، امام علیه السلام **﴿وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾** [۲] گفته، بر روی آب رود و موزه‌اش تَر نشود. آن مرد گوید: سحر کرد. حضرت به آب امر کرده، او را بگیرد و تا هفت روز در آب زنده بماند و گوید: این جزای کسی است که امام زمان را انکار کند.

دوّم: مردی از اهل اصفهان از آن جناب معجزهٔ ابراهیم خواهد، آن حضرت **﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾** [۳] گفته، داخل آتش شود و بیرون آید. آن مرد گوید: سحر کرد، سپس آتش آن مرد را بگیرد و گوید: این جزای کسی است که امام خود را انکار کند.

سوّم: مردی از فارس، معجزهٔ حضرت موسی را از آن حضرت خواهد، امام **﴿فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ﴾** [۴] خوانده، عصای خود را انداخته، اژدها شود. آن مرد گوید: سحر کرد. سپس عصا او را بگیرد، فرو برد و سر و گردن او بیرون ماند

۱. بصائرالدرجات، ص ۲۷۹.
۲. سوره طلاق، آیه ۳.
۳. سوره یس، آیه ۸۳
۴. سوره اعراف، آیه ۱۰۷.

و گوید: این جزای کسی است که امام خود را انکار کند.

چهارم: مردی از آذربایجان، استخوان به دست گرفته، معجزۀ عیسی را از آن جناب خواهد، امام استخوان را به سخن آورده، گوید: هزار سال است که در عذابم و از تو چشمِ شفاعت دارم. آن مرد گوید: سحر کرده، پس او را به دار زنند و تا هفت روز فریاد زند: این جزای کسی است که امام خود را انکار کند.

پنجم: مردی از عراق، معجزۀ داود را از آن حضرت خواهد، چون امام علیه السلام آهن را نرم کند، گوید: سحر است. امام علیه السلام از آهن نرم شده، طوقی به گردنش اندازد، با آن طوق گردش کند و گوید: این است جزای آن که امام خود را انکار کند.

ششم: مردی از اتراک گوید: کارد بر گلوی اسماعیل کار نکرد. امام کاردی به او می‌دهد که بر گلوی پسر خود کشد، تا هفتاد مرتبه آن کارد را بر گلوی پسرش کشیده و گلویش را نبرد، آن گاه گوید: سحر است و آن کارد را بر زمین زند، کارد برجسته، گلوی آن مرد را بِبُرد.

هفتم: مردی از عرب، معجزۀ جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله را از آن حضرت طلب کند. آن حضرت شیری خواسته، بر امامت آن جناب شهادت دهد، سپس گوید: سحر است، آن‌گاه شیر اعرابی منکر را دنبال و اعرابی فریاد کند: این جزای کسی است که منکر امامش شود. این را گوید و فرار کند و شیر او را تعاقب نماید، تا آن که او را گرفته، پاره پاره کند.

[استعداد مؤمنان برای فهم دانش]

۱۳ نجمة

۳۰۷۴ **ایضاً** از جمله گزارشات زمان ظهور، بنا بر آن چه در کفایة‌الموحّدین می‌باشد، آن است که مؤمنان هنگام ظهور حضرت، برای فهم و دانش مستعدّ می‌شوند، در کمال عقل و دانایی و معرفت خواهند بود، از آن منبع فیوضات ربّانی جمیع اقسام علوم ظاهری و باطنی را اقتباس می‌نمایند و همۀ علوم انبیای سلف به برکت آن بزرگوار

برای خواصّ شیعیان و ازکیای ایشان منکشف خواهد شد، حصول این امر برای ایشان از یُمن دست مبارک آن حضرت است که از روی رأفت و مهربانی بر سر دوستان خود می‌کشد.

علّامهٔ مجلسی در بحار [۱] از کمال‌الدین [۲] شیخ صدوق روایت نموده که امام محمد باقر فرمود: چون قائم ما قیام نماید، دست مبارک خود را بر سر بندگان خدا می‌کشد و از یمن دست مبارک آن بزرگوار، عقل‌های ایشان را بر سرشان جمع و اخلاقشان را کامل می‌گرداند.

به روایت دیگر از حضرت صادق: علم بیست و هفت حرف و همهٔ آن چه پیغمبران آوردند، دو حرف است، وقتی قائم قیام کند، آن بیست و پنج حرف دیگر را بیرون می‌آورد و میان خلایق منتشر می‌کند، انتهیٰ. [۳]

[تغییر بنای کعبه]

۱۴ نجمة

در بحار [۴] و در سایر کتب غیبت [۵] آمده: چون وقت ظهور امام شود و آن جناب ظاهر گردد، بنای کعبه را تغییر می‌دهد و بنیان و بنای آن را به نوعی که حضرت ابراهیم و پسرش اسماعیل بنا نموده بودند، بنا خواهد کرد و امر می‌فرماید دست‌های بنی‌شیبه را که کلیدداران کعبه‌اند، قطع نمایند، ایشان را در کوچه‌ها بگردانند و ندا کنند: ایشان دزدان کعبه‌اند.

به روایت دیگر، دست‌های ایشان را به در کعبه می‌آویزد و بر دیوار کعبه

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۸.
۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۷۵.
۳. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۸۴۱.
۴. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.
۵. روضة‌الواعظین، ص ۲۶۵؛ الارشاد، ج ۲، صص ۳۸۴ ـ ۳۸۳.

می‌نویسد: این طایفه از دزدان کعبه‌اند»[1] و به روایت دیگر، آن‌ها به آواز بلند می‌گویند: ما دزدان کعبه بودیم. اخبار در این خصوص بسیار است.

[خراب کردن قصرها و مغازه‌ها]

۱۵ نجمة

از جمله گزارشات آن است که آن حضرت هنگام ظهر امر می‌فرماید منارها، قصرها و نقش‌هایی که در مساجد بنا کرده‌اند و معمول بوده، همه را خراب و دوباره آن‌ها را بنا کنند به نحوی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را تشریع فرموده.

از غیبت شیخ طوسی رحمه الله نقل شده که امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: وقتی قائم ما قیام کند، به خراب کردن منارها و قصرها که در مساجد ساخته شده، امر می‌فرماید، راوی گوید: در دلم خطور کرد به چه سبب آن‌ها را خراب خواهد نمود؟

آن حضرت به جانب من ملتفت شد و فرمود: خراب کردن آن‌ها به این جهت است که احداث آن‌ها بدعت است، نه پیغمبر آن‌ها را ساخته، نه امام. به روایت دیگر: هر مسجدی که در راه‌هاست، خراب می‌کند و روزنه‌ها، پنجره‌ها و ناودان‌ها که بر سر راه‌ها می‌باشند، همه را بر هم می‌زند و شوارع و طرق را چنان وسیع می‌کند که عرض آن‌ها شصت ذراع می‌شوند، والله الهادی.

[روایتی از امام صادق(ع)]

۱۶ نجمة

ایضاً در کفایه است که به روایت جمعی از مشایخ اصحاب حدیث؛ چون صدوق و
۳۰۷۶ نعمانی و غیر ایشان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: چون قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ظاهر شود، گویا می‌بینم در نجف اشرف زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشیده و بر اسب سیاهی که پیشانی او سفید باشد، سوار شده باشد.

---

۱. الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، ج ۲، ص ۲۵۴.

به روایت دیگر که در دارالسلام عراقی است، آن حضرت فرمود: قائم بر اسب پیشانی سفید سوار شود و آن اسب، طوری در زیر آن حضرت می‌جهد که شهری نماند مگر آن که نور پیشانی اسب بر اهل آن بتابد و این خود آیتی از آیات آن جناب شود.

به روایت دیگر در کفایه است که شمشیر خود را بردست گرفته، اسب خود را به حرکت در آورده، به نحوی که به اعجاز آن حضرت، مردم جمیع شهرها، قریه‌ها، دریاها، صحراها، بلندی‌ها، پستی‌ها و بادیه‌نشین‌ها آن حضرت را ببینند و چنان پندارند که آن حضرت میان ایشان و در شهر و مکان ایشان می‌باشد؛ مثل چشمهٔ خورشید و قرص ماه که به وسط السما می‌رسد، آن‌گاه جمیع عالم به نور انور خود، منوّر خواهد نمود. این معجزه از معجزات مخصوص آن حضرت است، اگرچه سایر ائمّهٔ طاهرین نیز قادر به اتیان چنین معجزه‌ای بودند ولکن ظهور این معجزه به دست آن حضرت خواهد بود.

در دارالسلام عراقی است که در روایت ابوبصیر از حضرت صادق علیه‌السلام مروی است که فرمود: خداوند بلندی و پستی‌های زمین را یکسان کند طوری که هر کس از اماکن بعیده نظر کند، مولای خود را ببیند.

در روایت ربیع شامی امام صادق علیه‌السلام فرمود: چون قائم علیه‌السلام قیام کند، خداوند به چشم‌ها و گوش‌های شیعیان ما قوّتی دهد که آن قوّت در میان ایشان، قائم پیک و قاصد باشد. وقتی آن حضرت با ایشان سخن گوید، بشنوند و ایشان از هر جا که خواهند، آن حضرت را نظر کنند و ببینند.

به روایت ابن مسکان، از آن جناب است که فرمود: اگر در زمان قائم علیه‌السلام مؤمنی در مشرق باشد، برادر دینی خود را در مغرب خواهد دید.

این ناچیز گوید: از این روایات شریف، بابی از علم منفتح می‌گردد که از آن هزار ۳۰۷۷
باب دیگر مفتوح خواهد گردید.

از جمله رفع استبعاد از حضور ائمّهٔ طاهرین در بالین محتضر است که ضروری مذهب شیعه گردیده و جهت استبعاد از این امر را حصول جسم واحد در آن واحد در

امنکهٔ متعدّده دانسته‌اند که این غیر ممکن، بلکه محال است. چه بنا به صریح این روایات بعد از این که در زمان ظهور، حال رؤیت امام را از اهالی اطراف و اکناف عالم دانستند که همهٔ آن‌ها در هر کجا باشند، آن حضرت را بشخصه می‌بینند، بلکه از امام گذشته مؤمن واقع در مشرق، مؤمن مغربی را خواهد دید. نباید از دیدن محتضرین در آن واحد، آن بزرگواران را استبعاد کنند، هم‌چنین نباید مهمانی حضرت امیر علیه السلام را در یک شب در چهل مورد مستبعد شمرند و نباید این روایت را تأویل و توجیه نمایند و قول منهزمین از واقعهٔ جمل را بعید بدانند که یکی می‌گفت: **قتلنی علیّ** این روایت را و دیگری می‌گفت: **ضربنی علیّ وهکذا امثال ذلك**. این نزد عارف به شؤونات و مقامات ائمّهٔ طاهرین کالنار علی المنار، واضح و آشکار است، والله الهادی.

[حدیث مفضّل]

۱۷ ترجمة

در حدیث مفضّل مفضّل بن عمر است که مفضل به صادق علیه السلام عرض کرد: آیا در آن زمان ملایکه و جنّ بر مردم ظاهر خواهند شد که ایشان را ببینند و ملایکه و جنّ با او بروند؟

حضرت فرمود: بلی، والله! ای مفضل! و با ایشان گفتگو خواهند کرد؛ مثل مردی که با یاران و اهل خود صحبت دارد و آن گروه ملایکه و جنّ با او به زمین هجرت، بین نجف و کوفه فرود آیند، در آن وقت لشکر او چهل و شش هزار جنّ‌اند و به روایت دیگر، چهل و شش هزار ملایکه باشند و خدا به وسیلهٔ این لشکر، به آن حضرت نصرت خواهد داد.»[۱]

۳۰۷۸ **در کاشف الاسرار** بعد از ذکر این فقره از حدیث مذکور می‌فرماید: دیدن ملایکه و جنّ قبل از آن زمان، مخصوص ائمّه و پیغمبر است و شاید بعضی از خواص نیز ببینند، پس کمال آن زمان و کمال اهل آن زمان را ببینند که این سه طایفه در آن زمان مانند

۱. کاشف الاسرار، ج ۱، صص ۲۳۵ ـ ۲۳۴.

نسل یک پدر و مادر و اهل یک خانه با هم مأنوس و هم‌نشین باشند، لذا آن زمان شبیه به اهل آخرت و رتبهٔ ایشان، قریب به رتبهٔ نبوّت است.

راوی به امام عرض کرد: تا در خدمت شمایم، اهل آخرت و از دنیا غافلم، چون از خدمت شما جدا می‌شوم، طور دیگر می‌شوم.

فرمود: اگر به همان حالت بمانی، ملایکه را به معاینه ببینی و با ایشان بنشینی. این حدیث را ظاهراً در جلد موعظه بحار دیده‌ام.

[روایت امام صادق(ع)]

۱۸ نجمة

در بحار از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: چون قائم علیه‌السلام ظهور کند، در هر اقلیم از اقالیم زمین، مردی نصب نماید و به او بفرماید: کف دست تو، دستورالعمل و عهدنامه‌ای از من، نزد تو است، هر وقت مسأله‌ای بر تو مشکل شود و ندانی و نفهمی در آن حال به کف دست خود نگاه کن و هرچه در آن بینی، عمل نما.

در کاشف‌الاسرار[1] بعد از نقل این حدیث گفته: شاید مثل معروف که کف دست بو نکرده‌ام، از این حکایت اخذ شده باشد والعلم عندالله.

[اصحاب حضرت صاحب الامر(ع)]

۱۹ نجمة

ایضاً در بحار[2] از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده: اصحاب قائم سی‌صد و سیزده نفر از اولاد عجم‌اند بعضی از ایشان کسانی هستند که از میان رختخواب خود مفقود می‌شوند، ناگاه ایشان را در مکّه و غیر موسم حجّ می‌بینند و بعضی از ایشان در روز روی ابر می‌نشینند و با نام، نام پدر، صفت و نسبشان شناخته می‌شوند.

۱. کاشف الاسرار، ج ۱، ص ۲۴۱.
۲. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۰.

اخبار به این مضمون بسیار است و از جملهٔ آن‌ها روایتی است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: سی‌صد و سیزده نفری که اصحاب قائم‌اند، شمشیرها به گردن‌های خود حمایل می‌کنند، در هر یک از آن شمشیرها، کلمه‌ای نوشته شده که از آن کلمه، هزار کلمه فهمیده می‌شود.

در حدیث دیگر است که هر کلمه از آن‌ها، کلید هزار کلمه است.

در کاشف گوید: واعجباه! این اخبار به آن چه حضرت امیر علیه السلام فرمود، شبیه است که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب از علم به من تعلیم نمود که از هر باب، هزار باب دیگر مفتوح می‌شود.

در جای دیگر از کاشف‌الاسرار آمده: شاید جمعی گمان کنند این سی‌صد و سیزده نفر اهل آن زمان نیستند، بلکه بعضی یا اکثرشان از مردگان‌اند و در آن وقت زنده می‌شوند و رجعت می‌کنند ولی چنین نیست، بلکه همگی اهل آن زمان‌اند، در روی زمین زنده و در اطراف عالم پراکنده‌اند؛ به چند دلیل:

اوّل: بالبدیهه قبل از چهارده معصوم، احدی رجعت و بازگشتی به دنیا ندارد.

دوّم: رجعت، مدّتی بعد از زمان ظهور خواهد بود و آن جماعت همه شب اوّل ظهور در مکّه، خدمت قائم مشرّف می‌شوند.

سوّم: احادیث که بر این مدّعی مطابق باشد، بسیار است، انتهیٰ.